رمز المصيبة

في

مقتل من قال انا قتيل العبرة

تاليف

سيد محمود بن السيد مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی

(جلد اول)

صفر ١٤٢٢ هجری

ده سرخی

رمز المصيبة

رمز المصيبة

1

رمز المصیبة

فی

مقتل من قال انا قتیل العبرة

تالیف

سید محمود بن السید مهدی موسوی ده سرخی اصفهانی

(جلد اوّل)

صفر ۱۴۲۲ هجری

كتابخانه عمومی

حضرت آیت الله دهسرخی(رحمة الله علیه)

همراه: ۰۹۱۲۳۵۱۹۸۳۲

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۵۱۴۹

آدرس: قم – خیابان معلم – کوچه ۱۲ – پلاک ۴۶

شناسنامه کتاب

- **نام کتاب** .... رمز المصیبة
- **مؤلف** .... سید محمود بن السید مهدی موسوی دهسرخی اصفهانی
- **ناشر** .... مؤلف
- **تیراژ** .... ۱۰۰۰ نسخه
- **چاپخانه** .... علمیه قم
- **نوبت چاپ** .... سوم
- **تاریخ چاپ اول** .... رجب ۱۴۲۱ ه. ق
- **تاریخ چاپ دوم** .... ۱۴۱۵ ه. ق
- **تاریخ چاپ سوم** .... ۱۴۲۲ ه. ق

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين .

وبعد چنین گوید این حقیر فقیر، بی بضاعت محمود بن السیدمهدي موسوي دهسرخی اصفهاني . که دراین اوقات که سنه ۱۴۱۲ هجریست شصت وهفت سال از عمرگذشته وهیچ خاکي بر سر نکرده، وتوشه‌ای برای رفتن بسفرآخرت مهیا نکرده، نه درسي خوانده تادر زمره علماء باشد، ونه منبری رفته تادر فرقه وعّاظ درآید، ونه گریه‌ای کرده تادر جمع بکائین بشمار آید. هرچه فکر کردم، فکرم بجائی نرسید، یک وقت یادم آمد تقریباً چهل ودوسال قبل مرحوم محقق خراسانی واعظ معروف آن زمان درنجف اشرف درمسجد بالا سر حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام بعداز نماز مغرب وعشاء مرحوم آیة الله السید جمال الدین گلپایگانی منبر میرفت وقصه سوره یوسف‌را میفرمود : درضمن تفسیر بقصه آن پیر زنی رسید که کلافی ازنخ خام در دست داشت آورد که یوسف‌را بخرد، باو گفتند ای بیچاره ، خزینه دولتي آورده‌اند برای خریدن یوسف . گفت میدانم ولي میخواهم اسمم در زمره خریداران یوسف برده شود ، بفکرم افتاد که انسان نباید همتش ازآن پیره زن کمتر باشد .

یامثال دیگر : گُربه مسکین سر سفره حاضر میشود چند مرتبه صدا بمعو

معو بلند میکند ، هرچند آن گُربه منفور صاحب خانه باشد، وقتی اصرار کرد یک دو لقمه بنزد آن میاندازد .

حقیر دیدم سفره اِمام حسین علیه السلام روحي لمقدم غلامه التركي فداء در تمام عالم مسلمان وغیرمسلمان گسترده و پهن است ، وهمه از آن سفره بهره مند هستند ، منهم گُربه سر سفره حسيني میشوم معو معو معو ... میکنم خیلی بعید است که یک لقمه نزد این گربه پیر ، بی‌دندان نیاندازند . لذا این کتاب راکه بنام (رمز المصيبة في مقتل مَنْ قال اَنَا قتيل العبرة) جمع آوری کردم، امیدوارم از فضل و کرمش رد نفرماید (بحق محمد وآله الميامين) .

(مقدمه)

دوسئوال دراین مقام شده یکی آنکه چرا حضرت امام حسین علیه السلام ازمدینه وبعداز مدینه از مکه معظمه بااهل وعیالش بیرون آمد ؟

دوم چرا خداوند ولي ودوستخودرا از کشته شدن وظلم وستم نجاةنداد؟. وایشان را ببدترین کفّار مبتلا نمود ؟ .

مرحوم دربندی در اسرار الشهادة ص ٢٦ از مرحوم مجلسی در ایراد اول چنین نقل کند، کما في البحار ج۴۵ ص۹۸ .

که اخبار بسیاری دلالت دارد (١) براینکه هریک از ائمه علیهم السلام مأموریت خاصی داشتند، که درکتب وصحف آسمان که بر رسول خدا وارد شده نوشته بوده، پس ایشان عمل بآن میکردند .

---

(١) مؤلف گوید من‌جمله ازآن اخبار درکافی ج١ص٢٧٩ حدیث اول معاذ ابن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که وصیت نامهٔ ازآسمان بر حضرت ←

محمد ﷺ نازل شد درحالیکه نوشته شده بود وهیچ نوشته‌ای برحضرت نازل نمیشود که مهر شده باشد، مگر این وصیت نامه .

پس جبرئیل عرض کرد ای محمد این وصیت شماست در أمتت نزد أهل بیتت .

حضرت فرمود کدام اهل بیتم اي جبرئیل؟ عرض کرد نجیب خدا از ایشان (یعنی أمیرالمؤمنین علیه السلام) وذریه‌اش تاعلم نبوت را از تو بارث ببرند چنانچه بارث گذاشت ابراهیم علیه السلام . ومیراثش مال علي وذريةً تو ازصلب اواست .

فرمود: وبرآن وصیت نامه مهرهائي زده شده بود ، فرمود : پس علي علیه السلام مهر اولش را باز کرد وآنچه درآن نوشته بود امتثال کرد .

پس از او امام حسن علیه السلام مهر دوم را باز کرد وبرطبق آن عمل نمود، وچون اِمام حسن وفات نمود .

امام حسین علیه السلام مهر سوم را بـاز کرد دید نوشته است جنگ کن بکش و کشته بشو، وجماعتی‌را همراه خود بردار برای‌شهادت و کشته شدن، وشهادتی هم برای‌آن جماعت نیست مگر باتو، حضرت هم امتثال امر نمود .

ودر وقت شهادتش آن وصیت نامه را بعلي بن الحسین علیهما السلام سپرد الخ .

ومن جمله درکافي ج١ ص٢٨٠ حدیث یک از محمد بن احمدبن عبیدالله (عبدالله) العمری ازپدرش از جدش از امام صادق علیه السلام روایت کنند که فرمود: خداوند عزوجل کتابي بر پیغمبرش نازل کرد قبل ازوفاتش وفرمود : ای محمد این وصیت نامه شما است بـه نجباء از اهلت ، عرض کرد نجبـاء اهلم کیست یاجبرئیل ؟ عرض کرد علي بن أبي طالب وأولادش ، علیهم السلام ، وبر وصیت نامه

وسزاوار نیست که احکام متعلقه بایشان را ماقیلس بأحکام خودمان بنمائیم. وبعداز اطلاع بر حالات پیغمبرانگذشته ، واینکه اکثر ایشان مبعوث وفرستاده

→

مهرهائی از طلا بود ، پس پیغمبر ﷺ دادنـد بأمیرالمؤمنین عليه‌السلام ، یکی از آن مهرهارا باز کرد وعمل نمود بآنچه درآن بود .

پس ازآن دادند بامام حسن عليه‌السلام پس مهری راباز کرد وعمل فرمود بآنچه درآن بود .

پس امام حسن دادنـد بامام حسین عليه‌السلام ویک مهری را باز کرد دید درآن نوشته است بیرون برو باجماعتی برای شهادت وشهادتـي نیست ایشان را مگر باشما وبفروش جان خودرا بخداي عزوجل پس بجاآورد تاآخر حدیث .

من جمله در ص۲۸۱ از ضریس کناسی از امام باقـر عليه‌السلام روایت کند که حمران خدمت حضرت عرض کرد فدایت شوم چه سبب شد کـه علي وحسن وحسین عليهم‌السلام خروج کردند وقیام بدین خدا نمودند ورسید بایشان از مصیبتها از دست ظالمان وکفار از کشته شدن وظفر یافتـن بایشان تااینکه کشته شدنـد ومغلوب شدند ؟ .

پس حضرت باقـر عليه‌السلام فرمود : ای حمران خداونـد تبارك وتعالی مقدر کرده برایشان این بلاهارا وحکم کرده بود وامضاء وحتم فرموده بود . پس از آن اجراء نمود .

پس بواسطه علمي که از طرف رسول‌خدا داشتند علي وحسن وحسین عليهم‌السلام قیام کردند وبواسطه همان علم ساکت شدند آنهائیکه ساکت شدند .

پس خروج هریک از امامان وسکوت ایشان بأمر خدا بوده نـه دلبخواه واجتهاد .

میشدند برهزاران نفر از کفار، وخدایان ایشان را سب ولعن میکردند وایشان را دعوت بدین خود مینمودند .

وهیچ باکی هم از کشته شدن وحبس رفتن وآزار وأذیت کشیدن نداشتند. وسزاوار نیست که اعتراضی بأئمه دین در امثال اینطور امور بشود .

بااینکه بعد از ثابت بودن عصمت ایشان با براهین ونصوص متواتره جای اعتراضی نیست ، بلکه واجب است تسلیم ایشان باشیم در هرکاریکه از ایشان صادر میشود .

علاوه براینکه اگر تأمّل کني میدانی که حسین عليه السلام چگونـه جان خودرا فداي دین جدش نمود . وارکان دولت بنی أمیه متزلزل نشد مگر بعداز شهادت او ، وبر مردم کفر وگمراهی ایشان ظاهر نشد مگر بعداز شهادت‌او ، واگر با ایشان مدارا میکرد سلطنت ایشان قوی‌تر میشد، آنوقت امر برمردم مشتبه میشد، وآثار دین بکلي ازبین میرفت .

بااینکه حضرت از مدینه از ترس کشته شدن فرار کرد بمکه، ووقتی فهمید در مکه هم قصد کشتن اورا دارند حج را مبدل بعمره کرد واز مکه خارج شد .

ودر بعض کتب معتبره دیدم که یزید عمروبن سعید بن عاص را امیر حاج قرار داد، ولشکر عظیمی بااو فرستاد وأمر کرد که حسین عليه السلام را مخفیانه بگیرد واگر نشد اورا غفلتاً بکشد .

پس ازآن سی نفر از شیاطین بنی‌امیه را مخفیانه فرستاد وامر کرد حسین علیه السلام را بکشند در هرحالیکه ممکن باشد .

لذا حضرت وقتي فهمید حج را مبدل بعمره نمود .

وباسناد معتبره روایت شده که چون محمد بن حنفیه منع کرد حضرت را که طرف کوفه رود حضرت فرمود ای‌برادر بخدا قسم اگر درسوراخ حیوانات

زمین بروم مرا از آنجا خارج کنند وبکشند ، الخ .

اما جواب از سؤال دوم که چرا خداوند ظلم وکشته شدن را از ائمه دور نساخت وچرا ایشانرا مبتلا گردانید .

مرحوم مجلسی در بحار ج٤٤ ص ۲۷۳ از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی روایت کند که گفت نزد شیخ أبی‌القاسم حسین بن روح [1] قدس الله روحه باجماعتی بودم که من جمله ایشان علي بن عیسی قصری بود که مردي بر پا ایستاد وعرض کرد سؤالي دارم فرمود سؤال کن آنچه را میخواهی .

عرض کرد خبر ده مرا ازحسین بن‌علي عليه‌السلام آیا او ولي ودوست خدا بود یاخیر ؟ فرمود بلي ، عرض کرد خبر ده مرا آیاکشنده‌او دشمن خدا بود یاخیر؟ فرمود بلی .

آن مرد عرض کرد آیا جایز است خداوند دشمنش را بر دوستش مسلط کند ؟

پس جناب ابوالقاسم (حسین بن روح) قدس الله روحه فرمود بفهم آنچه را بتو می‌گویم خداوند عزوجل بامردم خطاب نمیکند علناً وبا ایشان سخن نگوید، ولي پیغمبراني از جنس خودِ بشر برای ایشان میفرستد .

واگر از غیر ایشان (ملکی یاجنسی) میفرستاد بشر زیر بار نمیرفتند واز ایشان نفرت میکردند، ولي چون از جنس وصنف خود بشر پیغمبر آمد ومثل ایشان خوراك میخوردند ودر بازار راه میرفتند گفتند شما مثل ماميباشيد (اگر راست می‌گوئید ازطرف خدا آمده‌اید) از شما قبول نمیکنیم مگر وقتی که چیزی بیاورید ومعجزه‌ای نشان دهید که ما عاجز از آوردن آن باشیم آنوقت

(۱) حسین بن روح وکیل سوم حضرت امام‌زمان علیه السلام میباشد وبیش‌از ۲۱ سال سفارت داشت ودر سنه ۳۲٦ وفات فرمود .

بدانیم که شما مخصوص هستید نه ما ، پس خداوند باایشان معجزاتی قرار داد که دیگران ازآن عاجز ماندند .

بعضی را باطوفان فرستاد بعداز انکه قوم خودرا ترسانید وعذری برای ایشان نگذاشت پس هرکس که طغیان کرد وزیر بار نرفت غرق نمود (مثل حضرت نوح علیه السلام) .

وبعضی را در آتش انداختند وخداوند آن را سرد وسلامت قرار داد ، (مثل حضرت ابراهیم علیه السلام) .

وبعضی از سنگ سخت شتری در آورد ودر پستانش شیر جاری ساخت (مثل حضرت صالح علیه السلام) .

وبعضی دریارا شکافت واز سنگ آب وچشمه‌ها جاری ساخت وعصائی باو داده شد که هرچه ساحران درست کرده بودند انهارا بلعید (مثل حضرت موسی علیه السلام) .

وبعضی کور مادر زاد وپیسی‌را شفا داد ومردگانرا باذن خدا زنده گردانید وایشان را ازآینده خبر میداد که چه میخورید وچه چیزرا ذخیره میکنید، (مثل حضرت عیسی علیه السلام) .

وبعضی‌را ماه را برای‌او دونیم کرد وباحیوانات سخن گفت مثل شتر وگرگ وغیرآنها، (مثل پیغمبرآخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله) .

پس چون اینطور معجزات را آوردند ومردم عاجز شدند از آوردن مثل آن آنوقت خداوند ازجهت لطفي که ببندگانش داشت وحکمتش اقتضاء میکرد ومقدر فرموده پیغمبرانش‌را بااین معجزات گاهی غالب و گاهی مغلوب و گاهی قاهر و گاهی مقهور قرار میداد .

واگر میخواست همیشه ایشان غالب وقاهر باشند مردم خیال میکردند

ایشان خدا هستند، ودانسته نمیشید که ایشان صابر بر بلاء وامتحان هستند.

لذا خداوند احوال ایشان‌را مثل سائر مردم قرار داد که دراوقات گرفتاری صابر ودر اوقات عافیت شاکر باشند، ودرجمیع حالات متواضع وفروتنی کنند نه تکبر وخود نمائی.

ومردم هم بدانند که ایشان خدائی دارند که ایشان‌را ایجاد نموده وتدبیر کارشان بااواست، آنوقت مردم خدارا عبادت کنند واز پیغمبرانش اطاعت نمایند وحجت خدا همیشه ثابت باشد براي کسانیکه از حدّ تجاوز میکنند وایشان را خدا میدانند ویا عناد ومخالفت میکنند ویامعصیت وانکار میکنند آنچه ازطرف خدا آمده بواسطه پیغمبرانش.

ودیگر انکه هر کس هلاك شد از روی بینایش باشد وهر کس زنده دل شد از روی دلیل باشد.

محمد بن ابراهیم بن اسحاق می‌گوید فردا بنزد شیخ ابی‌القاسم حسین بن روح رفتم وپیش خود گفتم آیا آنچه را روز گذشته فرمود بما از پیش خود فرمود؟

پس جناب حسین بن‌روح ابتداء فرمود ای محمدبن ابراهیم اگر ازآسمان پرتاب شوم وپرندگان مرا بخورند یاباد تندي مرا بجای دوری بیندازد برای من بهتراست از اینکه در دین خدا از پیش خود چیزی بگویم بلکه آنچه را گفتم از حضرت حجت عليه‌السلام شنیده بودم.

(فصل اول در ثواب گریه بر حسین مظلوم علیه السلام)

﴿۱﴾ در بحار ج ٤٤ ص ٢٧٨ از علي بن حسن بن فضال از پدرش روایت کند که امام رضا عليه السلام فرمود هر کس یاد مصیبتهاي ما کند و گریه کند برای آنچه که بما رسیده در روز قیامت در درجه ما باشد ، و کسی که یاد مصیبتهای ما کند و گریه کند و بگریاند روزیکه همه چشمها گریانند چشم او گریان نباشد ، و هر کس بنشیند در مجلسی که امر ما را زنده میکنند قلب او نمیرد روزیکه همه قلبها مرده است .

﴿۲﴾ واز بکر بن محمد از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس یاد ما کند یا ما نزد او یادآوری شویم پس مثل پر مگس از چشم او اشك خارج شود خداوند گناهان او را بیامرزد ولو اینکه مثل کف دریا باشد .

﴿۳﴾ واز ابان بن تغلب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود آه کشیدن شخص مهموم وغم دیده برای ظلمی که بما شده ثواب تسبیح دارد (سبحان الله گفتن) وحزن او برای ما عبادت است، و کتمان سِرّ ما جهاد در راه خدا است، بعد

حضرت صادق عليه السلام فرمود واجب است این حدیث را باطلا نوشت .

﴿٤﴾ ودر صفحه ۲۷۹ از ابن خارجه از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت ما نزد حضرت بودیم که یادی از حسین بن علي عليهما السلام شد ، که بر قاتلش لعنت خدا باد پس امام صادق عليه السلام گریه کرد وماهم گریه کردیم پس سر مبارک بالا کرد وفرمود امام حسین عليه السلام فرمود من کشته گریه هستم مرا مؤمنی یاد نکند جز آنکه گریان شود الخ .

﴿٥﴾ واز محمد بن عماره کوفی روایت کند که گفت شنیدم جعفر بن محمد عليه السلام میفرمود هر کس چشمش گریان شود برای خاطر خونیکه از ما ریخته شده یا حقیکه ناقص‌شده ویا عرضیکه هتک شده یابرای یکی ازشیعیان‌ما خداوند همیشه جای اورا دربهشت قرار دهد .

﴿٦﴾ واز ابن الربیع بن منذر از پدرش از حضرت امام حسین عليه السلام روایت کند که فرمود هیچ بنده‌ای نیست که برای خاطرما چشمش یک قطره اشک بریزد یا گریان‌شود جز انکه خداوند جای‌اورا همیشه دربهشت قرار دهد.

﴿٧﴾ ودر صفحه ۲۸۰ از معاویة بن وهب ازامام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هرجزع وگریه مکروه‌است جز جزع وگریه برای‌حضرت امام حسین عليه السلام .

﴿٨﴾ واز ابی‌یحیی حذا از بعض اصحاب ازامام صادق عليه السلام روایت کند که أمیر المؤمنین عليه السلام نظر بامام حسین عليه السلام نمود وفرمود ای‌گریه هر مؤمنی امام حسین عليه السلام فرمود من ای پدر؟ فرمود بلی ای فرزندم .

﴿٩﴾ واز ابی‌عماره منشد روایت کند که فرمود یاد آوری حسین بن علي عليهما السلام نشد نزد امام صادق عليه السلام در هیچ روزی که اورا خندان بببنند تاشب وهمیشه میفرمود حسین عليه السلام سبب‌گریه هر مؤمن است .

﴿۱۰﴾ واز اسماعیل بن جابر از امام صادق عليه‌السلام روایت کند که امام حسین عليه‌السلام میفرمود من کشته شده گریه‌ام .

﴿۱۱﴾ ودر صفحه ۲۸۱ از محمد بن مسلم روایت کند که امام صادق عليه‌السلام میفرمود بدرستیکه حسین بن علي عليهما‌السلام نزد پروردگارش نظر میکند بلشگرگاهش وکسانیکه بااو شهید شده‌اند ونظر میکند بزوارش .

واو داناتراست بایشان واسمها واسمهای پدرانشان وبدرجات ومنزلتي که نزد خدا دارند ازیکی شماها نسبت بفرزندش ؛ واو مي‌بیند هرکس راکه برای اوگریه میکند پس طلب مغفرت میکند برای ایشان واز پدرانش میخواهد که ایشانهم طلب مغفرت کنند برای او .

ومیفرمود اگر زائر حسین عليه‌السلام بدانند چه مقامي نزد خدا دارند هراینه خوشحالی ایشان بیشتراز حزن ایشان میبود .

وبدرستیکه زائرش برمیگردد وگناهي برای اوباقی نمیماند .

﴿۱۲﴾ واز محمد ازامام صادق عليه‌السلام روایت کند که علي بن الحسین عليه‌السلام میفرمود :

هرمؤمني که برای کشته شدن امام حسین عليه‌السلام گریان شود بطوریکه اشک بر صورتش جاری شود خداوند در بهشت غرفهائي آماده میکند که همیشه دران ساکن باشد .

وهر مؤمني که گریان شود بطوریکه اشک برصورتش جاری شود برای أذیتّي که از دشمن در دنیا بما رسیده خداوند مهیا کند در بهشت جائي برای‌او .

وهر مؤمني که بواسطه ما أذیتي باو رسیده باشد پس چشمانش گریان‌شود بطوریکه اشک بر صورتش جاری شود بواسطه درد مصیبتیکه أذیت کرده شده خداوند هربدی را ازاو برگرداند وروز قیامت از سخط خود وآتش جهنم

ايمنش سازد .

﴿١٣﴾ ودر صفحه ٢٨٢ از أزدی از امام صادق عليه السلام روايت كند كه حضرت بفضيل فرمود اي فضيل باهم مي‌نشينيد وحديث ميكنيد؟ عرض كرد بلى فدايت شوم ، حضرت فرمود بدرستيكه آن مجالس را من دوست ميدارم پس زنده كنيد أمر مارا اي فضيل، پس خدا رحمت كند كسى راكه أمر مارا زنده كند ، اي فضيل كسى كه ياد ماكند ياما نزدش ياد شويم پس از چشمش مثل پر مگس اشك خارج شود خداوند گناهان اورا بيامرزد ولو اينكه بيش از كف دريا باشد .

﴿١٤﴾ واز ابي‌عماره منشد (شعر خوان) روايت كند كه حضرت صادق عليه السلام بمن‌فرمود اي اباعماره چند شعر درامام حسين عليه السلام براي‌من بخوان گفت خواندم پس حضرت گريه كردند باز خواندم وحضرت گريه‌كردند پس بخدا قسم من شعر در مرثيه خواندم وحضرت گريه كرد تاوقتي صداي‌گريه را از داخل خانه شنيدم .

پس حضرت فرمود اي اباعماره كسى كه درمرثيه حسين بن علي شعربگويد پس پنجاه نفررا بگرياند بهشت براي‌اوست .

وكسى كه درحسين شعر بگويد پس سى‌نفررا بگرياند بهشت براي‌اوست.

وكسى كه در حسين شعر بگويد پس بيست نفر را بگرياند بهشت براى اوست .

وكسى كه در حسين شعر بگويد وده نفررا بگرياند بهشت براى اوست .

وكسى كه در حسين شعر بگويد پس يك نفررابگرياند بهشت براي‌اوست.

وكسى كه درحسين شعر بگويد پس گريه كند بهشت براى اواست .

وكسى كه در حسين شعر بگويد وخودرا بگريه زند بهشت براي‌اوست .

﴿۱۵﴾ واز زید شحّام روایت نموده که من باجماعتی از اهل کوفه نزد حضرت صادق علیه‌السلام بودیم که جعفر بن عفان وارد شد حضرت اورا اِکْرام فرمود ونزدیك خود نشانید پس فرمود ای جعفر عرض کرد لَبَّیك خدا مرا فدای تو گرداند حضرت فرمود بمن رسیده که تو در مرثیه حسین علیه‌السلام شعر می گوئی ونیکو می گوئی عرض کرد : بلی فدایت شوم حضرت فرمود که پس بخوان چون جعفر مرثیه خواند حضرت وحاضرین گریستند وحضرت آنقدر گریست که اشك چشم مبارکش برمحاسن شریفش جاری شد .

پس فرمود بخدا قسم که ملائکه مقربان در اینجا حاضر شدند ومرثیه ترا برای حسین علیه‌السلام شنیدند وبیشتر از آنچه ماگریستیم گریستند، وبدرستیکه خداوند در همین ساعت بهشت را باتمام نعمتهای آن از برای تو واجب گردانید وگناهان ترا آمرزید .

پس فرمود ای جعفر میخواهی که زیادتر بگویم عرض کرد بلی ای سید من فرمود هرکس در مرثیه حسین علیه‌السلام شعری بگوید وبگرید وبگریاند البته حقتعالی بهشت را برای او واجب گرداند واورا بیامرزد .

﴿۱۶﴾ ودر صفحه ۲۸۳ از ابراهیم بن ابی‌محمود روایت کند که حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود بدرستیکه مُحَرَّم ماهی بود که اهل جاهلیت درآن جنگ را حرام میدانستند پس خون مارا درآن حلال دانستند وحرمت مارا هتك نمودند، وبچه‌ها وزنان مارا اسیر کردند وخیمه‌های مارا آتش زدند، وهرچه درآنها بود غارت کردند، وحرمت رسول الله را نسبت بما رعایت نکردند، بدرستیکه روز حسین علیه‌السلام چشمان مارا زخم کرد واشکان مارا جاری ساخت وعزیزان مارا ذلیل کرد در زمین کرب وبلا وگرفتاری وبلا را تاقیامت بما ارث داد ، پس برای مثل حسین باید گریه کنندگان گریه کنند بدرستیکه گریه بر او گناهان بزرگ را

از بین میبرد .

پس از آن فرمود همیشه پدرم ماه مُحرّم که میرسید خندان دیده نمیشد وغم واندوه براو غالب میشد تا ده روز می‌گذشت پس چون روز دهم میشد آن روز روز مصیبت وحزن وگریه اش بود ومیفرمود این همان روزیست که حسین علیه السلام درآن کشته شد صلی‌الله علیه .

﴿۱۷﴾ ودر صفحه ۲۸٤ از ابی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که امام حسین علیه‌السلام فرمود من کشته شده گریه هستم وهیچ مؤمنی مرا یاد نکند جز آنکه گریه‌اش بگیرد .

﴿۱۸﴾ واز فضیل ازامام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود هرکس ما نزد او یاد شویم پس چشمش گریان شود ولو اینکه مثل پر مگس باشد آمرزیده شود گناهانش ولواینکه مثل کف دریا باشد .

﴿۱۹﴾ ودر صفحه ۲۸۵ از محمد ازامام باقر علیه‌السلام روایت کند که فرمود هر مؤمنی که گریان شود چشمانش برای کشته شدن حسین علیه‌السلام بطوریکه اشک برگونه اش جاری شود مهیا میکند خداوند در بهشت غرفهائی که همیشه درآن ساکن باشد .

﴿۲۰﴾ واز فضیل بن فضاله از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود هر کس مانزد او یادآوری شویم پس چشمانش گریان شود حرام میکند خداوند صورتش‌را برآتش .

﴿۲۱﴾ واز ریّان بن شبیب روایت کند که گفت خدمت امام رضا علیه‌السلام رسیدم در اول از روز مُحرّم پس حضرت فرمود :

ای پسر شبیب آیا روزه گرفته‌ای عرض کردم خیر ، پس حضرت فرمود امروز آن روزیست که حضرت زکریا خدای خود را خواند وعرض کرد

(رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاء)[۱] پس خداوند اجابت فرمود برای او وملائکه را امر فرمود زکریارا ندا کردند وحال انکه او در محرابش مشغول نماز بود خداوند بشارت میدهد ترا به (یحیی) پس هر کس این روز را روزه بگیرد ودعاء کند خداوند دعای اورا اجابت کند چنانچه دعای زکریارا اجابت فرمود .

پس از آن فرمود :

ای پسر شبیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم وجنگ را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه ، پس این اُمت حرمت این ماه را نگاه نداشتند وحرمت پیغمبر را ندانستند ، ودر این ماه باذُرّیه پیغمبر خود جنگیدند وزنان ایشان را اسیر نمودند واموال ایشان را بغارت بردند .

پس خداوند ایشان را هر گز نیامرزد .

ای پسر شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علي عليه السلام که اورا مانند گوسفند ذبح کردند واورا باهیجده نفر از اهل بیتش شهید کردند که هیچ یک در روی زمین مانند نداشت .

وبدرستیکه گریه کردند برای کشته شدن او آسمانهای هفتگانه وزمینها ، وبدرستیکه چهار هزار ملك برای یاري او از آسمان فرود آمدند وچون بزمین رسیدند او شهید شده بود .

پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت هستند ژولیده مو ، وگردآلود تاوقتی که حضرت قائم عليه السلام ظهور کند واز یاران اوخواهند بود ، ودر وقت جنگ شعار ایشان این کلمه خواهد بود (یالثارات الحسین عليه السلام) یعنی ای کشندگان

---

(۱) در سوره آل عمران آیه ۳۸ یعنی ای خدای من هبه کن مرا از لطف ذریه پاکیزه‌ای بدرستیکه تو شنوا هستی دعاء مرا .

حسين عليه السلام .

اي پسر شبيب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون جدم حسين عليه السلام کشته شد آسمان خون وخاك سرخ باريد .

اي پسر شبيب اگر گريه کنی بر حسين عليه السلام تا آب ديدهٔ تو بر روی تو جاري شود حقتعالی جميع گناهان صغيره و کبيره ترا بيامرزد خواه کم باشد وخواه زياد .

اي پسر شبيب اگر خواهی خدا را ملاقات کنی، وهيچ گناهی برتو نباشد پس زيارت کن امام حسين عليه السلام را .

اي پسر شبيب اگر خواهی که درغرفه عاليه بهشت ساکن شوي بارسول الله وائمه طاهرين عليهم السلام پس لعنت کن قاتلان حسين عليه السلام را .

اي پسر شبيب اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلارا داشته باشی پس هرگاه که مصيبت آن حضرت را يادکني بگو (يَالَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فوزاً عَظِيمًا) يعنی ای کاش من بودم باايشان ورستگاری بزرگی ميافتم .

اي پسر شبيب اگر خواهي که در درجات عاليات بهشت باما باشی پس برای اندوه‌ما غمناك باش وبرای شادي ما شاد باش وبرتو باد برولايت ومحبت ما که اگر مردي سنگی را دوست دارد خداوند اورا در قيامت باآن محشور ميکند .

﴿۲۲﴾ ودر بحار ج٤٤ ص۲۸٦ وکامل الزيارات ص١٠٥ از عبدالله بن غالب روايت کند که چون داخل شدم بر امام صادق عليه السلام انشاد کردم مرثيه امام حسين عليه السلام را پس چون رسيدم باين شعر :

(لبلية تسقو حسينا بمسقاة الثرى غير التراب)

گريه کننده‌ای از پشت پرده صيحه زد ياابتاه .

﴿٢٣﴾ ودر بحار ج٤٤ ص٢٨٧ وكامل الزیارات ص١٠٥ از أبي هارون مكفوف (نابینا) روایت کند که داخل شدم بر امام صادق عليه‌السلام پس بمن فرمود شعر مرثیه بخوان برای من ، پس خواندم فرمود : نه آن طور بخوان که نزد خودتان میخوانید ونزد قبرش مرثیه سرائی میکنید، پس من خواندم

(امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة[1]) گفت چون حضرت گریه کرد من ساکت شدم حضرت فرمود بخوان پس خواندم فرمود بازهم بخوان (باز هم بخوان) پس این شعررا خواندم :

(یامریم قومي وأندبي مولاك　　　وعلی الحسین فأسعدي ببكاك[2])

پس حضرت گریه کرد وزنها شیون کردند .

وچون زنها ساکت شدند فرمود :

اي اباهارون هر کس شعری برای امام حسین عليه‌السلام بگوید پس ده نفر را بگریاند (بهشت برای اوست) پس بنا کرد یک یک کم کند تارسید بیك نفر پس فرمود هر کس شعری بگوید در مرثیه حسین عليه‌السلام ویک نفر را بگریاند پس برای اوست بهشت ، سپس فرمود هر کس یادش کند و گریه کند برای اوست بهشت .

﴿٢٤﴾ ودر صفحه ٢٨٩ از صالح بن عقبه از امام صادق عليه‌السلام روایت کند که فرمود کسی که در باره امام حسین عليه‌السلام یک بیت شعر بگوید پس بگرید وبگریاند ده نفر را پس برای او وایشان است بهشت. وهر کس یک بیت‌شعر بگوید ونه نفررا بگریاند پس برای او وایشان است بهشت. همین پائین آمد تا

---

(١) مرور کن بر قبر حسین پس بگو به استخوانهای پاکیزه‌اش یاتشنه‌اش .

(٢) ای مریم بلند شو وندبه وزاری کن مولای خود حسین را ویاری کن بواسطه گریه‌ات .

فرمود هر کس در باره امام حسين عليه السلام يك بيت شعر بگويد پس گريه كند وگمان ميكنم فرمود يا تباكي كند يعني خودرا بگريه زند پس بهشت براى اوست .

﴿۲۵﴾ واز مسمع كردين روايت كند كه امام صادق عليه السلام فرمود اي مسمع تو از اهل عراق هستي آيا زيارت امام حسين عليه السلام ميروي؟ عرض كردم: نه من مردي هستم از اهل بصره ومشهورم ونزد ما كسانـي هستند كه هوا خواه خليفه وقت هستند ودشمنان از اهل قبيلهها زياد ميباشند وناصبي هستند واز ايشان ايمن نيستم كه خبر گذاري كنند نزد اولاد سليمان (خليفه وقت) وبر من ضرر داشته باشد .

فرمود آيا يادآور ميشوي آنچه بامام حسين كردند ؟ عرض كردم بلى : فرمود : پس جزع ميكنى ؟ عرض كردم بلى بخدا قسم گريان ميشوم بطوريكه اهل وعيالم اثر آن را برمن مشاهده ميكنند، واز خوراك امتناع ميكنم بطوريكه اثرگرسنگى در صورتم مشاهده ميشود، حضرت فرمود : خدا رحمت كند گريه ترا آگاه باش تو از جمله كساني هستى كه برما جزع ميكنند واز كسانى هستى كه در شادي ما شادي ودر حزن ما محزونـي ، واز جمله كسانى هستى كـه ميترسند براى ترسيدن ما وايمن هستنـد در وقتى كه ماايمن هستيم ، آگاه باش زوداست كه ببينى در وقت مرگ پدران من حاضر شدهاند وسفارش ترا به ملك الموت ميفرمايند وتلقين توكنند چيزيرا كه بشارت باشد براى تو پيش ازمرگت وچشم تو بآن روشن گردد ، وملك الموت (حضرت عزرائيل) نسبت بتو از مادر مهربان بيشتر مهرباني كند. پس حضرت گريست من هم گريستم .

پس فرمود حمد خدائى راكه مارا فضيلت داد بر خلقش برحمت ، ومارا مخصوص رحمت خود گردانيد .

اي مسمع بدرستیکه زمین و آسمان گریه میکنند برای ما از زمانیکه أمیر المؤمنین عليه السلام کشته شد ، وانهائیکه برای ما گریه میکنند از ملائکه بیشترند ، واشک ملائکه از وقتی که ما کشته شده‌ایم نخشکیده است، وگریه نکند أحدی برای ما از روی رحمت وبرای آنچه بمارسیده (از ظلم وستم) مگر آنکه خداوند رحمت کند اورا قبل ازاینکه اشک از چشم خارج شود .

پس وقتی که اشکش بر صورتش جاری شد اگر قطره‌ای از آن در جهنم ریخته شود آتشِ آن را خاموش کند بطوریکه حرارتی نداشته باشد .

وآنکه قلبش ناراحت شود برای ما دروقت مرگش که مارا ببیند شادي دراو ایجاد شود که هرگز تمام نشود تاوقتي که برحوض کوثر برما وارد شود وحوض کوثر خوشحال میشود وقتی دوستی از دوستان ما براو وارد شود ، ومیچشاند اورا از اقسام خوراکیها چیزیرا که نمیخواهد از او دور شود .

اي مسمع هرکس ازآن آب کوثر یک جرعه بیاشامد هرگز بعداز آن تشنه نشود ومشقّتی بعداز آن نبیند وآن در سردی مثل کافور است وبوی مشك دارد ومزه زنجبیل، شیرین‌تر از عسل‌است نرم تر از کره است واز اشک‌چشم صاف تراست، واز عنبر پاکیزه‌تراست، وخارج میشود از تسنیم (چشمه ایست در بهشت یانهری است درآسمان یاغیر از خدا کس نداند) ومرور میکند بنهر هاي بهشتی که از روی سنگ ریزه ها درّ ویاقوت می‌گذرد ، ودرآن ظرفهائی است بعدد ستاره‌گان‌آسمان، بُوي آن از هزار سال راه شنیده میشود، وظرفهای آن از طلا ونقره است برنگ جواهر ، ومنتشر میشود بوي خوش آن بصورت خورنده‌اش وآرزو میکند اي‌کاش مرا همین اینجا میگذاشتند باشم چیزدیگری نمیخواستم ، آگاه باش اي (مسمع) کردین تو از کساني هستی که ازآن سیر آب میشوی ، وهیچ چشمي براي ما گریه نکند جز انکه متنّعم میشود بنگاه

کردن بکوثر وآب داده میشود از آن، کسی که مارا دوست میدارد الخ .

﴿٢٦﴾ ودر صفحه ٢٩٢ مرحوم مجلسی میفرماید در بعض از مؤلفات بعض از ثقات معاصرین دیدم روایت کرده که چون پیغمبر اکرم ﷺ بدخترش فاطمه عليها السلام خبر داد بکشته شدن بچه‌اش امام‌حسین عليه السلام وآنچه از مصیبتها براو میرسد حضرت فاطمه عليها السلام گریه سختي نمود وعرض کرد اي پدر جان این در چه وقتی خواهد شد؟ فرمود در وقتي که نَه مَنْ ونَه تو ونه پدرش علي میباشد، پس گریه‌اش سختر شد وعرض کرد اي پدر پس کي گریه میکند براو وملتزم اقامه عزاي او میشود؟ پیغمبر فرمود ای فاطمه زنان اُمّتِ مَنْ بر زنان اهل بیت من گریه میکنند ومردانشان براي مردانِ اهل بیت من، وپشت اندر پشت در هر سال عزاي اورا تازه میکنند، پس وقتی قیامت شد تو برای زنان شفاعت کن ومن برای مردان، وهرکس ازایشان گریه کرده براي مصیبتهای‌حسین دستش‌را می‌گیریم وداخل بهشتش‌میکنیم، اي فاطمه هر چشمی در روز قیامت گریان‌است مگر چشمي که برای مصیبتهای حسین گریه کرده که آن خندان، وبشارت داده شده بنعمتهای بهشت .

﴿٢٧﴾ ودر صفحه ٢٩٣ مرحوم مجلسی میفرماید در بعض مؤلفات اصحاب خودمان دیدم که حکایت میکند از سیدعلي حسیني که فرمود من مجاور مشهد علي بن موسی الرضا عليه السلام بودم باجماعتي از مؤمنین وچون دهم مُحرّم شد یکي از اصحاب ابتداء کرد بخواندن مقتل امام حسین عليه السلام پس روایتی از امام باقر عليه السلام خواند که هرکس چشمانش اشک آلوده شود برای مصیبتهای حسین ولو اینکه مثل پر مگس باشد خداوند گناهان اورا بیامرزد ولو اینکه مثل کف دریا باشد .

ودر مجلس مرد جاهلی بود آن هم بجهل مرکب ادعاي علم میکرد وحال

انکه نمیدانست ومی گفت این حدیث صحیح نیست وعقل قبول نمیکند وبحث زیادی شد بین ماها وازآن مجلس متفرق وجدا شدیم .

واو مصر بر عناد خود بود در تکذیب حدیث، پس آن مرد بخواب رفت درآن شب ودر خواب دید مثل اینکه قیامت برپا شده ومردم روي زمین صافی که هیچ پست وبلندي ندارد محشور شده‌اند وترازوي اعمال برپاشده وپل صراط کشیده شده وحساب کشیده ونامه اعمالها منتشر شده وآتش جهنم روشن گشته وبهشت‌را آرایش داده‌اند وگرما سخت براو میتابد وتشنگی سختي باو روآور شده ودارد ازپي آب می گردد ، پس بدست راست وچپ نگران شد که وقتی دید حوض بزرگ طولانی وپهن نمایان شد .

پیش خود گفت این حوض کوثراست که درآن آب سردتر ازیخ وشیرین تر از شیرینی میباشد ولي دو مرد ویک زن که نورشان خلائق‌را روشنی میدهد انجا ایستاده‌اند ولباس سیاه پوشیده‌اند وگریان ومحزونند، پرسیدم ایشان کیانند گفته شد این محمد مصطفی واین امام علي مرتضی است واین طاهره فاطمه زهراء است، گفتم چرا سیاه پوشند و گریان ومحزونند گفتند مگر امروز روز عاشوراء نیست وروز کشته شدن حسین نیست بـرای اینجهت ایشان محزون هستند .

گفت پس نزدیک بسیده‌نساء وفاطمه شدم وباو عرض کردم اي دختر پیغمبر خدا من تشنه‌ام .

پس حضرت فاطمه یک نگاه غضب آلودی بمن نموده، وفرمود توبودي منکر فضیلت گریه برمصائب بچه‌ام‌حسین وسرور دلم وروشنائی‌چشمم شهیدیکه ظلماً وعدواناً کشته شده خداوند لعنت کند کشندگانش را وآنهائیکه ظلمش کردند واز خوردنِ آب مانع‌اش شدند، آن مرد می‌گوید من از خواب بیدار

شدم درحالیکه ترسناك بودم واز خدا زیاد طلب مغفرت کردم وپشیمان شدم از آنچه ازمن سرزده بود ورفتم پیش رفقائیکه باایشان بودم وایشان را از خواب خود آگاهی دادم وتوبه کردم .

﴿٢٨﴾ در اسرار مرحوم دربندي ص٤٠ از علقمه از امام محمد باقر عليه السلام روایت کند که فرمود درضمن زیارت عاشورا از نزدیك ودور .

پس نوحه وندبه کند وبرای حسین عليه السلام گریه کند واهل بیتش راکه از ایشان تقیه نمیکند امر کند گریه کنند واقامه عزا نمایند درخانه‌اش وبعضی بعض دگررا تعزیت وسر سلامتي دهند ومن ضامن هستم وقتی ایشان این کار بکنند ثواب دوهزار حج ودوهزار عمره ودوهزار جنگ در راه خدا .

راوي عرض میکند شما ضامن هستید این ثوابهارا وکفیل میباشید ؟ فرمود: من ضامن وکفیل هستم برای هرکس این عمل‌را انجام داد، عرض کرد چگونه همدیگررا تعزیت بگوئیم؟ فرمود بگو (عظم الله اجورنـا واجوركم بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه والامام المهدي من آل محمد صلى الله عليه وآله) .

﴿٢٩﴾ ودر اسرار مرحوم دربندي ص٤٢ از عبدالحمید رابشی از امـام باقر عليه السلام درضمن حدیثی روایت کند که فرمود هیچ بنده‌ای نیست که نزد او یادی از اهل بیت (پیغمبر صلى الله عليه وآله) شود واو رقّت کند برای ما (ودلش بسوزد) مگر انکه ملائکه دست برپشت‌او بکشند وهمه گناهان‌او آمرزیده شود جز انکه گناهی انجام دهد که ازایمان خارجش نماید .

﴿٣٠﴾ ودر اسرار الشهادة ص٤٣ از منتخب از دعبل خزاعی روایت کند که گفت خدمت سید ومولاي خود علي بن موسی الرضا عليهما السلام رسیدم در مثل این روزها پس دیدم مثل شخص حزین وغم ناك نشسته ویارانش اطرافش همه

غمگین نشسته‌انـد وچون مرا دید فرمود مرحبا بتو اي دعبل مرحبـا بیاور ما بدست وزبانش پس جائی را برای من باز کرد ونزد خود نشانید سپس فرمود اي دعبل دوست دارم شعري برایم انشاد کني که این روزها روزِ اندوهِ ما اهل بیت است وروزِ سُرورِ دشمنانِ ما میباشد خصوصاً بني أمية لعنهم الله خدا لعنت کند ایشان را .

اي دعبل هر کس گریه کند وبگریاند برمصائب ما ولو یک نفر باشد اجر ومزدش باخدا است .

اي دعبل هر کس اشک چشمش برای مصائب ما جاری شود وگریه کند برای مصیبتهائیکه از دشمنانِ ما بمارسیده خداونـد اورا محشور سازد با ما در درجه ما .

اي دعبل هر کس گریـه کند بر مصیبت جدم حسین عليه السلام بیامرزد خداوند گناهانش را البتـه (یعني یقیناً) سپس بلند شد وپرده‌ای بین ما وزنـهایش زد واهل بیتش را پشت پرده نشانید تا برای مصیبت جدّشان گریه کنند سپس بمن فرمود :

اي دعبل مرثیه بخوان برای حسین بدرستیکه تو یاور ومادح (ثنا گوی) ما هستي مادامیکه زنده باشي وکوتاهي نکن از یاری ما آنمقداریکه توانـائي داری دعبل گوید پس گریان شدم واشکم جاری شد .

(فصل دوم)
در گریه جمیع مخلوقات
بر حسین بن علی علیهما السلام

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۷۹ از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود اِنْس وجِن وطُیور وَوُحوش بر حسین علیه السلام گریـه کردند بطوریکه اشکشان جاری شد .

﴿۲﴾ واز حارث أعور از أمیرالمؤمنین علیه السلام روایت کنند که فرمود پدر ومادرم فداي حسینی که درپشت کوفه کشته شد مثل اینکه می‌بینم انواع وُحوش گردن بطرف قبرش کشیده‌اند ونوحه سرائی میکنند وگریه میکنند از شب تا صبح پس هروقت این اتفاق افتاد دوري کنید از جفای بـراو . (یعنی مواظب باشید که کمتر ازحیوانات نباشید) .

﴿۳﴾ واز ابی فاخته ویونس بن ظبیان وابی‌سلمة ومفضل بن‌عمر روایت کنند که گفتند همه ما شنیدیم از امام صادق علیه السلام که میفرمـود چون حسین بن علي علیهما السلام از دنیا رفت گریه کردند براو آسمانهاي هفت گانه وزمینهای هفت گانه وآنچه درآنها بود وآنچه بین آنها بود وآنچه در انها تصرفـات میکنند وبهشت وآتش وآنچه پروردگار ما ایجاد کرده وآنچه دیده میشود وآنچه دیده

نمیشود .

﴿٤﴾ واز مفضل بن عمر روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود: چون حسین بن علي عليهما السلام از دنیا رفت گریه کردند براو تمام‌مخلوقات مگر سه چیز، بصره ودمشق وآل عثمان .

﴿٥﴾ در حدیث حسین بن ثویر گوید: من ویونس بن ظبیان ومفضل‌بن عمر وأبوسلمه سرّاج نزد امام صادق عليه السلام نشسته بودیم وحرف‌زنِ ما یونس بود، که از همه‌ما بزرگتر بود وحدیث طویلی را ذکر نمود پس امام صادق عليه السلام فرمود : چون حسین عليه السلام از دنیا رفت گریه کردند براو آسمانهاي هفت گانه وزمینهای هفت‌گانه وآنچه در انها بود وآنچه بین انها بود وآنچه دربهشت وجهنم تحوّلات داشتند وآنچه پروردگارِ ما ایجادکرده بود وآنچه دیده میشد وآنچه دیده نمیشد مگر سه چیز که گریه نکردند براو گفتم فدایت شوم‌آن سه کدام است فرمود گریه نکرد براو بصره ودمشق وآل عثمان بن عفان .

﴿٦﴾ واز زراره روایت کند که امام صادق عليه السلام فرمود: اي زرارة آسمان چهل روز خون گریست برای حسین عليه السلام وزمین چهل‌روزگریست براو بسیاهی وخورشید چهل روز گریست براو باینکه کسوف شد وقرمز گشت، وکوهاقطعه قطعه شدند، ومتفرق شدند، ودریاها منفجر شدند ، وملائکه چهل روز گریستند بر حسین عليه السلام وهیچ زنی ازما خضاب نکرد وروغن بخود نمالید وسرمه بچشم نکشید وشانه بسر نزد تاوقتیکه سر ابن زیاد را برای ماآوردند، وهمیشه ما بعد از حسین عليه السلام گریان بوده‌ایم وجدّمن (علي بن الحسين) هر زمان یاد میکرد حسین عليه السلام را گریه میکرد بطوریکه اشکِ چشمش ریشِ مبارکش‌را تر میکرد وهرکس اورا می‌دید بواسطه گریه اوگریان میشد ، وملائکه‌ایکه در نزد قبرش ساکنند گریه میکنند وبواسطه گریه ملائکه انهائیکه در هوا وآسمانها ساکنند

گریه میکنند .

وچون جان از بدنش خارج شد چنان جهنم صدائی کرد که نزدیك بود زمین منشق شود وپاره گردد .

تاانجا که فرمود هیچ چشمی وهیچ گریه‌ای نیست که محبوبتر باشد نزد خدا مگر چشمي که برای امام حسین عليه السلام گریه کند .

وهیچ گریه کننده‌ای نیست که گریه کند مگر انکه صله کرده فاطمه زهراء علیها السلام را و کمك او نموده ، وپیوند بارسول خدا نموده وحق مارا أداء کرده .

وهیچ بنده‌ای نیست که در قیامت محشور شود جز انکه چشمانش گریان است مگر گریه کننده گان براي جدم حسین عليه السلام که محشور میشود وچشمان‌او روشن است وبشارت داده شده وخوشحالی درصورتش ظاهر است وهمه مردم در فزع وناراحتي هستند وایشان ایمن هستند ومردم عرضه بحساب میشوند وایشان باامام‌حسین عليه السلام هم‌صحبت‌هستند زیرعرش، ودر سایه عرش ونمیترسند بد حسابی راگفته میشود داخل بهشت شوید وایشان قبول‌نمیکنند وصحبت باامام حسین عليه السلام را خوشتر دارند، وحور العین پیغام میدهند که ما وَوِلْدانِ مُخَلَّدُون مشتاق شمائیم وایشان سر بالا نمیکنند بجهت انکه می‌بینند مجلس امام حسین علیه السلام سُرُور و کرامتش بیشتر است الحدیث .

﴿۷﴾ واز ابی بصیر روایت کند کـه گفت نزد امام صادق عليه السلام بـودم وحدیث میکردم اورا که ناگاه پسرش براو داخل شد حضرت باو مرحباً فرمود ودر بغل گرفت واورا بوسید وفرمـود کوچك وحقیر کند خدا کسی را که شمارا حقیر کرد وانتقام‌بکشد از کسي که‌شمارا تنها گذاشت وذلیل کند کسی‌راکه شمارا ذلیل کرد وخدا لعنت کند کسي راکه شماهارا کشت وهمیشه خدا ولي

وحافظ وناصر شما باشد پس بتحقیق که طولاني شد گریه زنها وگریستن انبیاء وصدیقین وشهداء وملائکه آسمان سپس حضرت گریه کردند .

وفرمود اي ابابصیر وقتی نگاه باولاد حسین عليه السلام میکنم حالتي بمن دست میدهد که خود داري ازآن نتوان‌نمود بجهت آن مصیبتهائیکه بپدرشان‌وخودشان رسید .

اي ابابصیر ، بدرستیکه حضرت فاطمه عليها السلام هراینه گریه میکنند وشهقه میزنند پس جهنم چنان نالــه میکند که اگر نبود خزین داران وحفظه آن‌که میشنوند گریه‌آن را وآماده‌آن هستند از ترس آنکه مبادا پارئی ازآن خارج شود یا دود آن فرارکند پس اهل زمین را بسوزاند (هراینه همه را میسوزانید) .

ولکن حفظش میکنند تا مادامیکه گریان است ومنعش میکنند ودرهایش را محکم میکنند از ترس اهل زمین وساکت نمیشود مگر وقتی که حضرت فاطمه زهراء ساکت شود .

ودریاها نزدیك است پاره شود وبعضی داخل بعض دیگر شونــد وبه هر قطره‌ای ملکی بآن موکل‌است پس وقتی ملك صداي‌آن را شنید آتشش‌را ببال خود خاموش‌میکند وحبس‌میکند بعضی‌را بر بعض دیگر از ترس دنیا وآنچه در زمین است‌که مبادا بسوزد .

پس همیشه ملائکه از روی شفقّت‌گریه میکنند وخدا را میخوانند وتضرّع بسوی اومیکنند واهل‌عرش وآنچه در اطراف آن‌است تضرع میکنند، وصدای ملائکه بتقدیس براي‌خدا بلنداست برای‌ترس از زمین واگرصدائی ازصداهای ایشان بأهل زمین برسد همه میمیرند وکوها تکه تکه میشونــد وزمین اهلش را بواسطه زلزله نابود میکند .

عرض کردم فدایت‌شوم این‌امرِ بزرگیست‌حضرت فرمود آنچه‌را نشنیده‌ای

بزرگتر است .

پس فرمود اي ابا بصير : دوست نداری از جمله کسانی باشی که فاطمه علیها السلام را کمك میکنند پس چون این را شنیدم گریه کردم دیگر قدرت بر نطق نداشتم واز گریه کلامم مفهوم نمیشد .

پس حضرت بنماز ایستاد ودعاء میکرد من از نزدش بیرون شدم وازخوراك افتادم وخواب از سرم رفت وفردارا روزه گرفتم باحال ترس وخدمت حضرت رسیدم دیدم آرام شده حمد خدا گفتم که برمن بلائی نازل نشده .

(فصل سوم)

در گریه ملائکه برجناب امام حسین علیه السلام

﴿۱﴾ ایضاً در کامل الزیارات ص۸۳ از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود چه شده شمارا که بزیارت قبر امام حسین عليه السلام نمیروید.

پس بدرستیکه چهار هزار ملك نزد قبرش گریانند تاروز قیامت.

﴿۲﴾ واز ابان بن تغلب از امام صادق عليه السلام روایت کند که چهار هزار ملك بزمین آمدند واراده جنگ داشتند باحسین بن علي عليهما السلام وحضرت اِذْن جهاد نداد برگشتند که از خدا اِذْن بگیرند چون بزمین آمدند دیدند امام حسین علیه السلام کشته شده.

پس ایشان نزد قبرش پریشان حال وغبارآلوده گریه میکنند تاروز قیامت، ورئیس ایشان ملکی‌است منصور نام.

﴿۳﴾ واز ابی‌بصیر ازامام‌باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: چهار هزار ملك پریشان حال وغبارآلوده برای امام‌حسین عليه السلام گریه میکنند تاروز قیامت.

﴿۴﴾ ونیز از ابی‌بصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که خداوند هفتاد

هزار ملك موكّل برامام حسين عليه السلام نموده که هر روز صلوات براو فرستند در حالي که پريشان حال وغبار آلوده‌اند از روزيکه امام حسين عليه السلام کشته شده تا آن مقدار که خدا خواهد (يعني تاقيام قائم عليه السلام).

﴿٥﴾ ونيز از هارون از امام صادق عليه السلام روايت کند که خداوند چهار هزار ملك موكّل براو نموده که پريشان حال وغبار آلوده گريه ميکنند براو تا روز قيامت.

﴿٦﴾ ونيز از ربعي روايت کند که در مدينه خدمت امام‌صادق عليه السلام عرض کردم کجا است قبور شهداء؟ (يعني شهداء أحد) فرمود آيا أفضل وبهتر شهداء نزد شما نيست قسم بکسيکه جانم در دست قدرت اوست چهار هزار ملك اطراف او پريشان حال وغبار آلوده‌گريه ميکنند تاروز قيامت.

﴿٧﴾ ونيز از امام باقر عليه السلام روايت کند که چهار هزار ملك پريشان حال وغبار آلوده براى امام حسين عليه السلام گريه ميکنند تاروز قيامت نرود بزيارت او احدى مگر انکه اورا استقبال کنند ومريض نشود أحدي مگر آنکه عيادتش بروند ونميرد أحدى مگر آنکه تشييع جنازه‌اش روند.

﴿٨﴾ ونيز از ابي‌حمزه ثمالي از امام صادق عليه السلام روايت کند که فرمود: بدرستيکه خداوند موكّل نموده بقبر امام حسين عليه السلام چهار هزار ملك پريشان حال وغبار آلوده براى او گريه ميکنند از طلوع فجر تازوال ظهر.

پس چون ظهر شد چهار هزار ملك بزمين ميايند وچهار هزار ملك بآسمان ميروند ودائماً براو گريه ميکنند تاطلوع فجر. (اين چهار هزار غير آن چهار هزارند که هميشه هستند).

﴿٩﴾ ونيز از محمدبن مروان از امام صادق عليه السلام روايت کند که فرمود زيارت کن امام‌حسين عليه السلام را ولو اينکه سال يك‌مرتبه باشد بجهت انکه هر کس

زیارت کند اورا وحقش را بشناسد وانکارش نکنند عوضی جز بهشت ندارد، وروزی او زیاد میشود، وخداوند بزودی موجب خوشحالیش را فراهم میکند، وبدرستیکه خداونـد موکّل فرموده بقبر امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک همه برای اوگریه میکنند وزوّارش را مشایعت میکنند تابأهلش برسانند واگر مریض شد عیادتش میکنند، واگر مرد بجنازه‌اش حاضر میشوند وطلب مغفرت ورحمت میکنند براو .

﴿۱۰﴾ ونیز از بکربن محمد از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود موکّل کرد خداوند بر قبر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملک پریشان حال وغبار آلوده تاروز قیامت براوگریه میکنند، ونماز میخوانند نزد اوکه یک نمازایشان معادل هزار نماز آدمهااست ثواب ان نمازهارا تماماً میدهند بکسی که قبرش را زیارت کرده .

﴿۱۱﴾ ونیز از عبدالملک بن مقرن از امام صادق علیه السلام روایـت کند که فرمود وقتی امام حسین علیه السلام را زیارت کردید سکوت کنید مگر از خیر بجهت انکه ملائکه شب وروز که محافظت میکنند باملائکه‌ای که همیشه درحرم هستند ملاقات ومصافحه میکنند همدیگر را واز شدت گریه جواب نمیدهند پس منتظر میشوند ایشانرا تاظهر وتاطلوع فجر پس از آن باهم صحبت میکنند واز اوضاع آسمانها سئوال میکنند .

وامّا در بین این دو وقت ایشان تکلم نمیکنند وهمیشه مشغول گریه ودعاء هستند .

پس دراین دو وقت ایشانرا از رفقایشان مشغول نکنید چون اگرشما سخن بگوئید مشغول شما میشوند .

عرض کردم فدایت شوم چه چیز سئوال میکنند ازاو وکدام یک سئوال

از دیگری میکنند آیا محافظین از ملائکه مقیم در حرم سئوال میکنند یاملائکه مقیم از محافظین سئوال میکنند؟ فرمود بلکـه ملائکه مقیم درحرم از ملائکه محافظین سئوال‌میکنند چون‌ملائکه ایکه همیشه در حرم مطهر مقیم‌میباشند رفت وآمدن بآسمان‌را ندارند مأمورند همیشه در حرم آن حضرت باشند .

ولکن ملائکه محافظیـن هستند یک دسته بالا میرونـد ودسته دیگر پائین میایند .

عرض کردم از چه چیز سئوال میکننـد فرمود ایشان مرور میکنند در وقت رفتن بآسمان باسماعیل که رئیس هواء میباشد وچه بسا باشد بر خورد بپیغمبر صلى الله عليه وآلـه میکنند در حالیکه نزد آن جناب فاطمه زهراء وامام حسن وامام حسین وسائر أئمه عليهم السلام که در گذشته اند میباشند .

پس سئوال میکنند از چیزهائـی، ومی‌گویند کدام یک از شما در حائـر حسینی حاضر بودید ومی‌گویند بشارت بدهید ایشان را بدعاي خودتان .

پس حفظه ومحافظین می‌گویند چگونه بشارت بدهیم ایشان را وحال انکه کلام مارا نمی‌شنونـد پس می‌گویند شما مبارك باد بگوئید بایشان واز طرف ما دعاء کنید ایشان‌را پس این بشارت است ازطرف ما .

وچون منصرف شوند شما باپرهای خود دور ایشان را بگیریـد تامحسوس باشد مکان شما وما ایشان را ودیعه می‌گذاریـم نزد کسی که ودیعه هارا ضایع نمیکند ، واگر میدانستند چه فوائدی در زیارتش هست واین را مردم میدانستند هراینه مردم جنگ میکردند باشمشیرهاي خود برای زیارتش ، واموال خودرا میفروختند برای رفتن بزیارت .

وچون فاطمه عليها السلام نظر کند بایشان (زوار) درحالیکه بااوست هزار پیغمبر وهزار صدیق وهزار شهید واز ملائکه کروبین هزار هزار که اوراکمك میکنند

برگریه وچنان ناله‌ای کند که نماند در آسمانها ملکی مگر انکه گریان شود برای خاطر ناله‌او وساکت نشود مگر وقتی که پیغمبر (پدرش) بیاید و بفرماید بدرستیکه اهل آسمانهارا گریان نمودی واز تسبیح و تقدیس ایشان‌را باز نمودی پس گریه را بس کن تامشغول تقدیس شوند ، وخداوند آنچه را مقدر فرموده باید بشود، وحضرت زهراء علیها السلام هر اینه نگاه میکند کسی که از شما حضور دارد پس از خدا میخواهد برای ایشان هر خوبی را ، پس شما کوتاهی نکنید از زیارت او که خیروخوبی در زیارتش بیش از آن است که بشمار آید .

(فصل چهارم)

در گریه آسمانها وزمین است برای کشته شدن حسین ویحیی علیهما السلام

﴿۱﴾ درکامل الزیارات صفحه ۸۸ از حسن بن حکم نخعی او از مردی روایت کند که در رحبه (یکی از شهرهای کوفه) شنیدم أمیرالمؤمنین عليه السلام این آیه را تلاوت میفرمود (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِم السماء والارض وماكانوا منظرين) یعنی پس گریه نکرد برایشان آسمان ونه زمین ومهلت داده هم نشدندکه. ناگاه امام حسین عليه السلام از بعض درهای مسجد خارج شد أمیرالمؤمنین عليه السلام فرمودآگاه باشید این زوداست که کشته شود وآسمان وزمین براو گریه کنند .

﴿۲﴾ واز ابراهیم نخعی روایت کندکه امیرالمؤمنین عليه السلام آمد درمسجد نشست وأصحابش أطراف اوجمع شدند وامام حسین عليه السلام آمد وپیش روی‌او ایستاد پس حضرت أمیرالمؤمنین عليه السلام دست بر سراو گذاشت وفرمود پسرجانم خدا درقرآن جماعتی را یاد نموده وفرموده (فمابكت عليهم السماء والارض وماكانوا منظرين) وبخدا قسم ترا البته بعداز من خواهند کشت پس آسمان وزمین برای تو گریه کنند .

﴿۳﴾ واز ابی‌بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کنند که آسمان وزمین برای کشته شدن حسین علیه السلام گریه کنند وسرخ شوند وهرگز برای أحدی گریه نکرده‌اند مگر برای یحیی بن زکریا وحسین بن‌علي علیهما السلام.

﴿٤﴾ واز عبدالله بن هلال روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود آسمان گریست براي حسین بن علي ویحیی بن زکریا وگریه نکرد برای أحدي مگر برای آن دو.

عرض کردم گریه آسمان چگونه است؟ فرمود چهل روز مکث کرد آفتاب طلوع میکرد باسرخی وغروب میکرد باسرخی، عرض کردم اینست گریه‌اش؟ فرمود بلی.

﴿٥﴾ واز علي‌بن مسهر قرشي روایت کند که گفت جدّه مَنْ حدیث کرد مرا که من درک کردم حسین بن علي را در وقت کشته شدنش پس یکسال ونه ماه آسمان را درک کردم مثل یک قطعه خون که خورشید دیده نمیشد.

﴿٦﴾ واز حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود خدا میفرماید (فمابکت علیهم السماء والأرض وماکانوا منظرین) حضرت فرمود گریه نکرد آسمان از زمانیکه یحیی بن زکریا کشته شد تازمانیکه امام حسین علیه السلام کشته شد پس بر حسین گریه کرد.

﴿٧﴾ واز داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود سرخ شد آسمان وقتی حسین علیه السلام کشته شد تایک سال ووقتی که یحیی بن زکریا کشته شد وسرخیش همان‌گریه آن‌است.

﴿٨﴾ واز عبدالخالق بن عبد ربه روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود (خدا که میفرماید) (لـم یجعل لـه من قبـل سمیا) یعنـی خدا قرار نداد برای‌او درگذشته همنامی، حسین‌بن علي را هم درگذشته همنامی

نبود .

ونیز یحیی بن زکریا در گذشته همنامی نداشت وگریه نکرد آسمان مگر براین دو چهل روز، عرض کردم گریه‌اش چگونه بود؟ فرمود صبح که میشد سرخ بود غروب هم سرخ بود .

﴿۹﴾ واز جابر از امام باقر عليه السلام روایت کند که آسمان گریه نکرد بر أحدي بعداز یحیی بن زکریا مگر برای حسین بن علي عليهما السلام که چهل روز برای‌او گریه میکرد .

﴿۱۰﴾ واز کلیب‌بن معاویة اسدي از امام صادق عليه السلام روایت‌کند که گریه نکرد آسمان مگر بر حسین بن علي ویحیی بن زکریا .

﴿۱۱﴾ واز محمد بن سلمه یامسلمة از کسانیکه اورا حدیث کرده‌اند که چون حسین بن علي عليهما السلام کشته شد آسمان خاك سرخ بارید .

﴿۱۲﴾ واز عمر بن وهب یاعمرو بن وهب از پدرش از علي‌بن الحسین علیهما السلام روایت کند که‌آسمان نگریست از روزیکه نهاده شد مگر بریحیی ابن زکریا وحسین بن‌علي عليهما السلام، عرض کردم گریه‌اش چه بود؟ فرمود چون لباسی‌را میدیدی که شبیه خون کک بر آن بود .

﴿۱۳﴾ واز حسن بن زیاد از امام صادق عليه السلام روایت‌کند‌که فرمود کشنده یحیی بن زکریا ولد زنا بود وکشنده حسین عليه السلام نیز ولد زنا بود وآسمان گریه نکرد بر أحدي مگر براین دو، گفتم چگونه گریه‌کرد؟ فرمود خورشید طلوع میکرد باسرخی وغروب میکرد در سرخی .

﴿۱٤﴾ عبدالله بن هلال می‌گوید شنیدم که امام صادق عليه السلام میفرمود آسمان گریست برای یحیی بن زکریا وحسین بن‌علي عليهما السلام ونگریست برأحدي مگر برای این دو ، عرض کردم گریه‌اش چگونه بود؟ فرمود چهل‌روز مکث

کرد خورشید باسرخی طلوع میکرد و باسرخی غروب مینمود ، عرض کردم گریه‌اش اینطور بود فرمود بلی .

﴿۱۵﴾ واز صفوان جمال روایت کند که ما در راه مدینه بودیم اراده مکه را داشتیم از امام صادق عليه السلام سئوال کردم أي پسر رسول خدا چرا شمارا محزون شکسته حال می‌بینم ؟ فرمود اگر می‌شنیدی آنچه را من میشنوم دیگر جای سؤال نمیماند، عرض کردم چه میشنوید؟ فرموددعایعنی نفرین وزاری ملائکه را بسوی خدا بر کشنده‌گان أمیرالمؤمنین وحسین بن علي عليهما السلام ونوحه سرائی ملائکه و گریستن ایشان انهائیکه اطرافش هستند. وشدت جزعیکه دارند وبااین حال چه کسی میل بطعام وشراب وخواب دارد ؟.

﴿۱۶﴾ واز زهری نقل کند که چون امام حسین عليه السلام کشته شد آسمان خون گریست ودر بیت المقدس سنگریزه‌ای نبود مگر انکه زیرش خون تازه بود .

(فصل پنجم)

گریه ونوحه سرائی جنیان

بر امام حسین علیه السلام

﴿۱﴾ در کامل الزیارات صفحه (۹۳) از أم سلمه زن پیغمبر ﷺ روایت کند که فرمود من ازوقتیکه خدا پیغمبرش را گرفت نوحه سرائی جن را نشنیده بودم مگر آن شب یعنی شب یازدهم محرم (۱) که مصیبت‌زده شدم بپسرم‌حسین علیه السلام (گفته شد از کجا فهمیدی) فرمود یکی از زنهاي جن‌آمد و گفت

(أيا عَيْنَايَ فَانْهَمِلا بِجَهْدٍ فَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَداءِ بَعْدِي)

(عَلَىٰ رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنَايَا اِلَىٰ مُتَجَبِّرٍ مِنْ نَسْلِ عَبْدٍ)

یعنی اي چشمان من اشک بریزید باجدیت تمام ، پس کیست بعداز من بر شهداء گریه کند بر جماعتی که مرگ ایشان‌را میکشاند بسوی متکبری که از نسل عبد وغلام است .

﴿۲﴾ واز میثمی روایت کند که پنج نفر ازاهل کوفه میخواستند بیاري

---

(۱) معالی السبطین ص۱۰۹ .

حسين بن علي عليهما السلام بروند پس گذرشان افتاد بقريـه شاهي (كه نزديك قادسيه بوده) بدو نفر برخورد كردند يكي پير وديگر جوان بود وهردو براين پنج نفر سلام دادند .

پیر مرد گفت : من مردي هستم از جن واين جوان پسر برادرم ميباشد ميخواهيم بياري اين مرد مظلوم برويم ولكن نظريهٔ دارم آن پنج نفر گفتند نظريه شما چيست ؟ گفت من بروم وخبري از انها بگيرم تاشما بابصيرت برويد گفتند خوب نظريه‌ايست، گفت يك شب وروز پنهان شد وچون فرداى آنروز كه شد صدائي شنيدند وشخصي‌را نديدند مي گفت .

(وَاللهِ مٰاجِئْتُكُمْ حَتّىٰ بَصُرْتُ بِهِ — بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّيْنِ مَنْحُوراً)

(وَحَوْلَـهُ فِتْيَةٌ تُدْمىٰ نُحُورُهُـمْ — مِثْلَ الْمَصٰابِيحِ يَمْلَوُنَ الدُّجٰانُوراً)[1]

(وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِي كَيْ اُصٰادِفَهُمْ — مِنْ قَبْلِ مٰااَنْ يُلاٰقُوا الْخُرَّدَ الْحُورا)

(فَعاقَنِـي قَدَرٌ وَاللهُ بالِغُـهُ — وَكٰانَ اَمْرُ قَضٰاهُ اللهُ مَقْدُوراً)[2]

(كٰانَ الْحُسَيْنُ سِراجاً يُسْتَضٰاءُ بِهِ — اَللهُ يَعْلَمُ اَنّي لَمْ أقُـلْ زُوراً)

(صَلّىَ الْإلٰهُ عَلىٰ جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ — قَبْرُ الْحُسَيْنِ حَلِيفَ الْخَيْرِ مَقْبُوراً)[3]

(مُجـاوِراً لِرَسُولِ اللهِ فِي غُرَفٍ — وَلِلبَتُـولِ ولِلطَّيّـارِ مَسْرُوراً)

يعنى بخداقسم نيامدم پيش شما مگرآنكه ديدم اورادركنارشط آب دوگونه‌اش خاك مال وسرش بريده بود . واطرافش جواناني بودنـد كه خون از گلويشان ميريخت، مثل چراغهائي بودندكه شب تاريك را پر ازنور كرده بودند .

---

(١) در ناسخ ج٣ص٢٤١ (يطفون الدجى نوراً)

(٢) اين يك جفت شعر در معالي السبطين ص١٠٩ وناسخ ج٣ ص٢٤١ هست ودر كامل الزيارات نيست .

(٣) اينهم مثل سابق .

وبتحقيق من بسرعت راندم شترم را تابایشان برسم پیش از انکه باحور العین بکر ملاقات کنند ، ولکن مقدرات الهی که باید بنهایت برسد مرا بعقب انداخت، وکاری بود که خدا مقدر کرده بود .

وحسین علیه السلام چراغی بود که میشد ازاو طلب نور وروشنائی نمود ، وخدا میداند که من دروغ نمیگویم ، درود فرستاد خداوند بر جسمی که در برگرفته قبر حسین را که همیشه ملازم خیر وخوبی بود در حالیکه در قبر گذاشته شده‌بود وحسین علیه السلام مجاور رسول خدا وزهرای بتول وجعفر طیار در غرفه‌های بهشتی شادمان ومسرور بودند .

پس بعض از آن پنج نفر که از آدمیان بودند اورا جواب گفتند .

(اِذْهَبْ فَلاٰ زالَ قبرٌ اَنْتَ ساكِنُهُ اِلىَ القِيامَةِ يَسْقِي الْغَيْثُ مَمْطُوراً)
(وَقَدْ سَلَكْتَ سَبِيلاً اَنْتَ سالِكَهُ وَقَدْ شَرِبْتَ بِكَأْسٍ كانَ مَفْـزُوراً)
(وَفِتْيَـةٌ فَرَّغُوا لِلّهِ اَنْفُسَهُـمْ وَفارَقُوا الْمالَ وَالْاَحْبابَ وَالدُّورا)

یعنی برو همیشه تو ساکن آن قبر هستی تاقیامت وسیر آب کند باران که همیشه میبارد . وبدرستیکه منهم بهمآن راه میروم که تو رفتی وبتحقیق نوشیدم کاسه ای راکه آبش زیاداست . وجوانانی بودند که خودرا برای خدا فارغ ساخته بودند واز مال ودوست وخانه جدا شده بودند .

﴿۲﴾ ودر ص۹٤ از ابی‌زیادقندی روایت کند که گچ فروشها که در بیابان بودند سحري شنیدند که جن براي کشته شدنِ حسین علیه السلام نوحه سرائی میکنند ومی‌گویند .

(مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ)
(اَبَواهُ مِنْ عُلْيا قُرَيْشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدودِ)

یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله پیشانیش‌را پاك كرد پس برای او روشن بود در دو گونه

اش . پدر ومادرش از بزرگانِ قریش بودند وجدش بهترین جدها بود .

﴿٤﴾ ودر ص٩٥ از ولید بن غسان از راوی خود روایت کند که گفت جن نوحه سرائی میکردند برای حسین بن علي عليهما السلام می گفتند .

(لِمَنِ الأَبْيَاتُ بِالطَّفِّ عَلیٰ كُرْهٍ بُنِيَه   تِلْكَ أَبْيَاتُ الحُسينِ يَتَجاوَبْنَ الرَّنِينَة)

یعنی این خانهها در کنار شط آب مال کیست که با کراهت ساخته شده ؟ (جواب) این خانهها مال حسین عليه السلام است که همناله اوهستند .

﴿٥﴾ واز علي بن حزور روایت کند که شنیدم لیلی می گفت شنیدم جن برای حسین عليه السلام نوحه سرائی میکردند ومی گفت .

(يَاعَيْنُ جُودِي بِالدُّمُوعِ فَإنَّما   يُبْكي الحَزِينَ بِحُرْقَةٍ وَتَفَجُّعِ)
(يَاعَيْنُ أَلْهاكِ الرُّقادُ بِطِيبَةٍ   مِنْ ذِكْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَجُّعِ)
(باتَتْ ثَلثاً بِالصَّعيدِ جُسُومُهُم   بَيْنَ الوُحُوشِ وَكُلُّهُمْ في مَصْرَعِ)

یعنی ای چشم اشکِ خودرا ببخش پس بدرستیکه شخص غمگین بادل سوخته ودرد آورنده گریه میکند . ای چشم مشغول ساخته ترا خواب خوش از یاد کردن آل‌محمد وهَمّ دردي . سه شب است جسم ایشان روي خاك افتاده بين وحوش وهمه در یکجا افتاده‌اند .

﴿٦﴾ ودر ص٩٥ ازعبدالله بن حسان کنانی روایت کند که جنیان برحسین ابن علي عليهما السلام گریه میکردند . ومی گفتند .

(ماذا تَقُولُونَ إذْ قالَ النَّبيُّ لَكُمْ   ماذا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الأُمَمِ)
بِأَهْلِ بَيْتي وَاِخْواني وَمَكْرُمَتي   مِنْ بَيْنِ اَسْرى وَقَتْلیٰ ضُرِّجُوا بِدَمِ)

یعنی چه خواهید گفت وقتی پیغمبر صلى الله عليه وآله بشما بگوید چه کردید درحالیکه شما آخر اُمتها بودید بأهل بیت من وبرادران من وعزیزان من یکث دسته را اسیر کردید ویکث دسته راکشتید وبخون خودشان رنگین نمودید .

﴿۷﴾ واز معمر بن خلاد از حضرت رضا عليه السلام روايت كنند مثل الفاظ سلمه را كه گفت .

(يا ناقتي لاتذعري من زجري وشمّري قبل طلوع الفجر)
(بخير ركبانٍ وخير سفرٍ حتى تحلّى بكريم القدر)[1]
(بماجد الجدّ رحيب الصدر اباته الله[2] لخير امر)
(ثمّت ابقاه بقاء الدهر)

يعني اي شتر من ناراحت نشو از تندى من نسبت بتو، وباسرعت برو پيش از طلوع فجر. بابهترين سوار شده گان وبهترين مسافران، تا زينت بخشيده شوى وعزيز شود قدرتو. وبزرگوار حقيقى وسينهٔ گشاده وخدا جدا ميكند بهبهترين كار، انجا نگاهش دارد تادهر باقى است .

(پاسخ حسين بن علي عليهما السلام)

(سأمضي وما بالموت عارٌ على الفتى اذا مانوى حقّاً وجاهد مسلماً)
(وواسى الرّجال الصّالحين بنفسه وفارق مثبوراً وخالف مجرما)
(فان عشت لم اندم وان متّ لم ألم كفى بك موتاً ان تذلّ وترغما)

يعني زود مى‌گذرم ومرگ براى جوان مرد عار نيست، وقتى كه نيتش حق باشد ومسلمان وار بجنگد وباجان خود مردان شايسته‌اى را مواسات كرده وجدا شده از مجرمين وتباه كاران ومخالفت نموده گناه كاران را. پس اگر زنده ماندم پشيمان نيستم واگر مردم ملامت نميشوم، مرگ ترا كافى است كه ذليل شوى وبينيت بخاك ماليده شود .

در ناسخ ج۲ ص۱٦۲ دارد:

---

(۱) فى البحار ج٤٥ ص۲۳۷ (بكريم البحر) .

(۲) فى البحار ج٤٥ ص۲۳۷ (أثابه الله) .

(أُقَدِّمُ نَفْسِي لاأُرِيدُ بَقائَها لِتَلْقَىٰ خَمِيساً فِي الوَغىٰ وَعَرَمْرَماً)

یعنی زندگی را نمیخواهم ، جان خودرا پیش میاندازم تادر میدان جنگ لشگر بسیار روبروشود .

﴿۸﴾ وازجابر از محمدبن‌علي عليه السلام روایت کندکه فرمود چون‌حسین عليه السلام قصد کرد از مدینه خارج شود زنهای بنی عبدالمطلب پیش آمدند وجمع‌شدند برای نوحه سرائی، امام حسین عليه السلام رفت بین ایشان وفرمود شمارا بخدا قسم میدهم این‌کار نکنید (که دشمن باخبر گرد) که معصیت خدا ورسولش شود .

زنهاي بني عبدالمطلب عرض کردند پس‌گریه وزاریرا براي کی بگذاریم امروز پیش ما مثل روزی است که رسول خدا وعلي وفاطمه ورقیه وزینب وأم کلثوم از دنیا رفته پس‌سوگند میدهیم ترا بخدا که مارا خدا فدای توگرداند از مرگ ای حبیب نیکان از اهل قبرستان .

وبعضی از عمه‌هایش پیش آمده گریه میکرد ومي گفت من شهادت میدهم اي حسین جان که شنیدم جِنّیان نوحه سرائی میکردند برای تو ومی‌گفتند :

(فَانَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هاشِمٍ اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتِ)

(حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ لَمْ اٰيِكِ فاحِشاً اَبانَتْ مُصِيبَتُكَ الْاُنُوفَ وَجَلَّتِ)

یعنی شهید روز عاشوراء از دودمان هاشم است که گردن کشان قریش را خوار کرد، ای حبیب پیغمبر خدا بااینکه من علناً گریه نکردم بااین مصیبت تو بر مردم فاش گردیده برای همه پس بزرگ آمد . (کذا في هامش الناسخ) ج۲ ص۱۱ .

(وقلن أيضاً)

(اَبْكِي حُسَيْناً سَيِّداً وَلِقَتْلِهِ شابَ الشَّعَرُ)

(وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمْ وَلِقَتْلِهِ انْكَسَفَ الْقَمَرُ)

(وَاحمرّت آفاقُ السَّماء مِنَ العَشيَةِ وَالسَّحر)
(وَتغيّرتْ شمسُ البِلادِ بِهِمْ وَاظْلَمتِ الكُوَرُ)
(ذاكَ بنُ فاطِمَةَ المُصابُ بِهِ الخَلائِقُ وَالبَشَر)
(اوْرَثتنا ذُلاً بِهِ جَدْعَ الانُوفِ مَعَ الغُرَر)

يعني گريه ميكنم براى حسينيكه سيد و بزرگوار بود و براى كشته شدن او موها سفيد شد. و براى كشته شدن او زلزله زده شديد و براى كشته شدن او ماه گرفت، و آفاق سرخ شد از شب تا سحر و غبار آلوده شد خورشيد شهرها بواسطه ايشان و دهات را ظلمت و تاريكى گرفت ، اين پسر فاطمه است كه مصيبت زده شده جميع خلائق و بشر بواسطه‌او . وارث داد بما ذلت را و بينيسهارا بخاك ماليد و در معرض خطر و هلاكت كشانيد .

﴿٩﴾ و در كامل الزيارات از عمرو بن عكرمه و در بحار ج٤٥ ص٢٣٥ و ناسخ ج٣ ص٨٤ از ابن نما ، در مثير الاحزان ص١٠٨ عمرو بن عكرمه مى گويد صبح كرديم در مدينه شبى را كه حسين عليه السلام در آن كشته شده بود غلامى براى ما بود گفت : ديشب شنيديم نداء كننده‌اى فرياد ميزد و مى گفت :

(اَيُّهَا القاتِلُونَ جَهْلاً حُسَيْناً اَبْشِرُوا بِالعَذابِ وَالتَّنْكيلِ)
(كُلُّ أهلِ السَّماءِ يَدْعُو عَلَيْكُم[١] مِنْ نَبِيّ وَمُرْسَلٍ[٢] وَقَبيلٍ)
(لَقَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسانِ بْنِ داوُدَ وَذي الرُّوحِ حامِلُ الانجيل[٣])

يعنى اى كسانيكه از روى جهل و نادانى حسين عليه السلام را كشتيد، بشارت باد شمارا بعذاب و سر كوبى كردنيكه عبرت ديگران باشد، همه اهل آسمانها شمارا

(١) فى البحار ج٤٥ ص٢٣٥ (تبكي عليكم) .
(٢) فى البحار ج٤٥ (وملاءك) .
(٣) فى البحار ج٤٥ (وموسى وصاحب الانجيل) .

واز جمله نوحه سرائی ایشان این شعر است .

(نِساءُ الْجِنِّ يَبْكِينَ مِنَ الْحُزْنِ شَجِيّاتٍ
وَاَسْعَدْنَ بِنَـوْحٍ لِلنِّساءِ الهاشِمِيّـاتِ)
(وَيَنْدُبْنَ حُسَيْناً عَظُمَتْ تِلْكَ الرَّزِيّـاتِ
وَيَلْطِمْنَ خُدُوداً كَالدَّنانيرِ نَقِيّـاتِ)
(وَيَلْبَسْنَ ثِيابَ السُّودِ بَعْدَ القَصَبِيّاتِ[1])

یعنی زنهای جن از حزن واندوه گریـه میکنند درحالیکه محزون میباشند (با سر شکسته هستند) وبواسطه گریه وزاری زنهای هاشمیین را کمك میکنند، ونیکی‌های حسین عليه السلام را یاد میکنند وبزرگ‌است آن مصیبات، ولطمه بصورت خود که مثل طلای خالص است میزنند ، ولباس سیاه پوشیده‌انـد بعداز انکه اعضای انها (یعنی شهداء) قطعه قطعه شده .

واز جمله نوحه سرائی ایشان این شعر است .

(اِحْمَرَّتِ الْأَرْضُ مِنْ قَتْلِ الْحُسَيْنِ كَما
اِخْضَرَّ عِنْدَ سُقُوطِ الْجَوْنَـةِ الْعَلَقُ[2])

---

(۱) در وسائل المحبین ص۱۱۵ اینطور معنا کرده وپوشید رختهای سیاه را بعداز پوشیدن کتان سفید ولطیف .

(۲) در ناسخ ج۳ ص٢٤٥ (احمر عند سقوط الجونة الفلق)

(ياوَيْلَ قاتِلِهِ ياوَيْلَ قاتِلِهِ
فَاِنَّهُ في سَعيرِ النّارِ يَحْتَرِقُ [۱])

يعني سرخ شد زمين ازكشتن حسين عليه السلام چنانچه سبز ميشود وقتي رنگهاى مختلف از زالـو خارج ميشود اي واي بر كشنده‌اش اي واي بر كشنده اش بدرستيكه او در زبانه آتش ميسوزد .

(۱) ودر هامش ناسخ اينطور معنا كرد: زمين ازكشتن حسين قرمز گشت، چنانچه آسمان هنگام فرو رفتن خورشيد سرخ مى‌گردد. واى بر كشندهٔ اوكـه در آتش سوزان خواهد سوخت .

(فصل ششم)

درگریه وعزاداری جغد برحسین علیه السلام

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۹۹ از حسین بن ابی‌غندر از امام صادق علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود راجع بجغد که آیا هیچ شما آن را در روز دیده‌اید گفته شد هیچ وقت آن در روز دیده نشده مگر در شب ، فرمود آگاه باشید که آن همیشه در آبادانی زنده‌گی میکرد ولي چون امام حسین علیه السلام کشته شد سوگند یاد کرد که دیگر در آبادانی زنده گی نکند وجای گزین نشود مگر در خرابها وهمیشه روزهارا روزه دار وچون شب فرا رسد نوحه سرائی میکند تا صبح .

﴿۲﴾ در حدیث دیگر از امام رضا علیه السلام نقل کند که فرمود این جغد را می‌بینی که مردم چه می گویند .

راوی‌گوید عرض کردم فدایت شوم آمده‌ایم که سئوال کنیم؟ فرمود این جغد در زمان جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله جای در منازل وقصرها بود وهر وقت مردم غذا میخوردند میامدند نزدیك مردم وایشان خوراکی بآن میدادند میخورد وبجای خود پرواز میکرد . وچون امام حسین علیه السلام کشته شد از آبادانیها خارج شدند

ودر خرابها و کوها وصحراها جای‌گرفتند وگفتند بد اُمّتي هستيد شما پسر دختر پيغمبر خودرا کشتيد من ديگر ازجان خود ايمن نيستم .

﴿۳﴾ واز امـام صادق عليه السلام روايت کند کـه فرمود بدرستيکه آن جغد روزها روزه می‌گيرد وچون شب ميشود افطار ميکنـد ونُدبه وگريـه ميکند بر امام حسين عليه السلام تا صبح .

﴿٤﴾ وايضاً از امام صادق عليه السلام روايت کند کـه حضرت بيعقوب (بن شعيب) فرمود اي يعقوب آيا ديده‌ای جغدي در روز تنفّس کند ونفسي بکشد عرض کرد نديده‌ام فرمود : ميداني برای چيست ؟ عرض کردم نميدانـم فرمود برای آن است که روزها روزه دار است بر آنچه که خدای روزيش کرده پس چون شب در رسد افطار ميکنـد برآنچه روزيش شده پس باآواز خوش برای امام حسين عليه السلام زمزمه ميکند تاصبح .

(فصل هفتم)

در مرور انبیاء بزرگ بکربلاء

(مرور آدم علیه السلام بکربلاء)

﴿۱﴾ در اسرار الشهادة ص۸۰ از منتخب طریحی ص۴۸ [1] وناسخ ج۱ ص۲۷۰ روایت کنند که چون حضرت آدم علیه السلام بزمین آمد حواء را ندید پس بنا کرد در طلب او اطراف زمین را بگردد پس مرورش بکربلاء افتاد انجا مریض احوال وعقب افتاد وسینه‌اش تنگ شد بدون هیچ سببی وبزمین خورد در همان مکانیکه امام حسین علیه السلام کشته شد وخون از پایش جاری شد.

پس سرش را بآسمان بلندکرده عرض کرد ای خدای من آیا گناهی باز از من سر زد که مرا مورد عتاب قرار داده‌ای بجهت انکه من تمام اطراف زمین‌را سیر کردم وبدئی بمن نرسید مثل این سر زمین ؟

پس خداوند وحی فرمود ای آدم از تو گناهی سر نزده ولیکن در این سر زمین بچه تو حسین علیه السلام بدون هیچ گناهی کشته میشود پس خون تو اینجا جاری شد که موافقت کند باخون امام حسین علیه السلام ؛ حضرت آدم عرض کرد

---

(۱) مؤلف گوید حقیر از متن طریحی ترجمه می‌کنم .

آیاحسین پیغمبراست فرمود نه ولکن نوه دختری پیغمبر محمد ﷺ است، عرض کرد قاتل وکشنده او کیست فرمود قاتلش یزید است .

پس آدم گفت من چه کنم اي جبرئیل ؟ جبرئیل گفت لعنش کن اي آدم پس چهار مرتبه اورا لعنت کرد وچند قدمي رفت وبکوه عرفات رسید وحواءرا انجا پیدا کرد .

(مرور نوح علیه السلام بکربلاء)

﴿۲﴾ ودر ناسخ ج۱ ص۲۷۱ ومنتخب ص۴۸ ایضا روایت کند که چون حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد تمام دنیا را گشت پس چون بکربلاء عبورش افتاد زمین اورا گرفت ونوح ترسید غرق شدن را پس دعا کرد وعرض کرد خدایا من تمام دنیا راگشتم وترسی بمن دست نداد مثل این سرزمین پس جبرئیل نازل شد وعرض کرد اي نوح دراین سرزمین حسین علیه السلام کشته میشود که نوه دختری محمدٌ خاتم انبياء وپسرِ خاتمِ اوصیاء است .

حضرت نوح فرمود کشنده اوکیست اي جبرئیل ؟ جبرئیل عرض کرد لعنت شده اهل هفت آسمان واهل هفت زمین است پس نوح چهار مرتبه لعن کرد اورا پس کشتی بحرکت آمد ورفت تابکوه جودی رسید انجا ایستاد[1].

(مرور حضرت ابراهیم علیه السلام بکربلاء)

﴿۳﴾ وایضا در منتخب طریحی ص۴۹ نقل کند که حضرت ابراهیم علیه السلام مرور کرد بزمین کربلاء واو سوار بر اسبی بود پس اسب بزمین‌خورد وابراهیم علیه السلام بزمین افتاد وسرش شکست وخونش جاری‌شد شروع کرد باستغفار

(۱) کوه جودی همانجا است که قبر حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام است .

کردن وعرض کرد خدایا چه چیز ازمن سر زد؟

پس جبرئیل نازل شد براو وگفت: اي ابراهیم: گناهي از تو سر نزد ولکن دراینجا نوه دختر پیغمبرٌ خاتمِ انبیاء وپسرِ خاتمِ اوصیاء کشته میشود پس خون تو جاری شد براي موافقت کردنِ خونِ او، فرمود جبرئیل قاتل و کشنده او کیست؟ عرض کرد لعنت کرده شده اهل آسمانها وزمین است وقلم جاری شده برلوح بلعن کردن او بدون اذْن از پروردگارش .

پس خدا وحي فرمود بقلم که تو مستحق ثناء وستایش مدح هستی بواسطه این لعن .

پس حضرت ابراهیم علیه السلام دستهایش را بلند کرد ویزید را لعن بسیاری کرد واسبش بازبان فصیح آمین گفت. حضرت ابراهیم علیه السلام بأسبش فرمود چه چیزی فهمیدیکه بر نفرین من آمین گفتی؟ عرض کرد اي ابراهیم من افتخار میکنم که تو سوار من باشي وچون من بزمین خوردم وشما از پشت من افتادی خجالت من زیاد شد وسببش یزید بود .

(مرور حضرت اسماعیل علیه السلام بکربلاء)

﴿٤﴾ ودر منتخب ایضا ص٤٩ ونـاسخ ج١ ص٢٧٣ روایت کنند کـه حضرت اسماعیل علیه السلام گوسفندانش کنار شط فرات میچریدنـد چوپانش خبر داد که گوسفندان ازاین مشرعه[1] چند روزاست آب نمیخورنـد حضرت از پروردگارش سبب پرسید؟ جبرئیل نازل شد وعرض کرد اي اسماعیل از خود گوسفندان بپرس سبب را می گویند، حضرت بگوسفندان فرمود چرا ازاین آب نمیخورید؟ جواب دادنـد بزبان رسا که بما خبر رسیده پسر تو حسین علیه السلام که

(١) جای آب خوردن .

نـوهٔ دخـتـري محمد ﷺ است تشنه کشته میشود پس ما ازایـن مشرعه آب نمیخوریم برای اندوه ودلتنگی براو .

پس حضرت ازکشنده‌اش پرسید، گفتند کسی اورا میکشد که اهل آسمانها وزمینها وتمام خلائق اورا لعن کرده‌اند .

پس حضرت اسماعیل عليه‌السلام عرض کرد اللهـم العن قاتل الحسين اي خدا لعنت کن کشنده حسین عليه‌السلام را .

(مرور حضرت موسی علیه السلام بکربلاء)

﴿٥﴾ در منتخب نیز وناسخ ج١ ص٢٨٤ روایت کند که حضرت موسی علیه السلام روزي بايوشع بن نون سیر میکرد چون بزمین کربلاء رسید نعل وکفشش سوراخ وپاره شد وخارسِه پهلو بپایش رسید وخون جاری شد .

پس عرض کرد اي خداي مَن چه گناهی از من سر زده ؟ پس خداوند باو وحي فرمود که اینجا کشته میشود حسين عليه‌السلام واینجا ریخته شد خون تو برای موافقت خون او ، عرض کرد خداي مَن حسین کیست؟ گفته شد او نوه محمدِ مصطفی وپسرِ علي مرتضی است، عرض کرد کشنده او کیست ؟ گفته شد نفرین کرده شده ماهیست در دریا ووحوش در صحرا وپرندگان در هواء .

پس موسی هردو دست بـالا نموده ولعن کرد یزید را ونفرین نمود اورا ویوشع بن نون آمین گفت بر دعاي او وموسی گذشت از انجا .

(مرور حضرت سلیمان علیه السلام بکربلاء)

﴿٦﴾ ایضا در منتخب ص (٥٠) وناسخ ج١ ص٢٧٤ روایت کند که حضرت سلیمان روی فرشش مینشست ودر هواء سیر میکرد پس روزی گذرش

افتاد بزمین کربلاء پس باد سه مرتبه اورا دور گردانید بطوریکه ترسید سقوط کند .

پس بادْ ساکن شد وفرش سلیمان در کربلاء فرود آمد حضرت فرمود چرا فرود آمدی ؟

باد عرض کرد بدرستیکه اینجا حسین علیه السلام کشته میشود حضرت فرمود حسین کیست ؟ بادگفت او نـوه پیغمبرُ محمدِ مختار وپسرِ علي کرّار است ، حضرت فرمود کی بااو جنگ کند؟ عرض کرد کسی که نفرین شده اهل آسمانها وزمین یزید است ، پس حضرت سلیمان هردو دست بـالا کرده ونفرین کرد یزید را وانْس وجِن آمین گفتند پس بـاد وزید وبساط وفرش سلیمان بحرکت آمد .

(مرور حضرت عیسی علیه السلام بکربلاء)

﴿۷﴾ ایضا درمنتخب ص۵۰ وناسخ ج۱ ص۲۷۵ روایت کند که حضرت عیسی سیاحت میکرد بایارانِ خود پس مرورشان افتاد بکربلاء پس شیریرا دیدند که دستهای خودرا پهن کرده وخوابیده وراهرا گرفته پس حضرت عیسی علیه السلام پیش شیر رفته وفرمود چرا اینجا نشسته‌ای ونمي گذاری‌مابرویم پس شیر بازبان رسا عرض کرد من نمی‌گذارم ازاین راه بروید مگر وقتی کـه لعن کنید یزیدْ کشندهِ حسین را ، حضرت عیسی فرمود حسین کیست ؟ شیر عرض کرد نوه دختري محمد نبي اُمّي وپسرِ علي ولي، فرمود قاتلش کیست؟ عرض کرد نفرین شده تمام وُحوش وگرگان ودرنده‌گان است خصوصاً در ایـّام عاشوراء ، پس حضرت عیسی دستهایش را بالا نموده ویزید را لعن کرد ویارانش دعاي اورا آمین گفتند پس شیر از راه دور شد وایشان گذشتند .

(مرور پیغمبر صلی‌الله علیه وآله بکربلاء)

﴿۸﴾ در اسرار الشهادة ص۸۱ از ارشاد مفید ص۲۵۰ از أم سلمه روایت کند که فرمود شبی رسول خدا از نزد ما خارج شد ومدتی غیبتش طول کشید سپس مراجعت فرمود درحالیکه ژولیده‌مو وغبار آلوده بود ودستش بسته بود پس عرض کردم ای رسول خدا چه شده شمارا ژولیده‌مو وغبار آلوده می‌بینم؟ فرمود این وقت مرا سیر دادند بطرف موضعی از عراق که آن را کربلاء نامند پس جای افتادن فرزندم حسین وجماعتی از أولادم وأهل بیتم‌را دیدم وبنا کردم خون ایشان را جمع کردن وآن این است ودست مبارك را باز کرد .

وفرمود بگیر این را وحفظش کن پس‌آن را گرفتم دیدم مثل خاك سرخی است پس در شیشه‌ای گذاشتم وسرش‌را بستم ومحافظتش نمودم تاوقتیکه حسین علیه السلام از مکه خارج شد ومتوجه عراق گردید ومن هر روز وشب آن شیشه را باز میکردم ومی‌بوئیدم ونگاه میکردم وگریه میکردم برای‌مصیبتهای‌او.

وچون روز دهم محرم شد وآن روزی بود که حسین عليه السلام درآن روز کشته شد اول روز بآن نگاه کردم بحال خود دیدم ودر آخر روز نگاه کردم دیدم خون تازه‌ای شده پس ضجّه کردم وگریه کردم وخشم خودرا فرو کشیدم ازترس انکه مبادا دشمن ایشان در مدینه باخبر گردد وسرعت بشماتت کنند وهمیشه آن روز را محافظت کردم تا خبر مرگش‌را اعلان کردند ومحقق شد آنچه را دیده بودم .

(مرور رأس الجالوت پسر یهوذا بکربلاء)

﴿۹﴾ در مثیر الاحزان ابن‌نما ص۸۲ وسراج الأیمان یک صفحه بمقصد

سوم مانده روایت کنند که : رأس الجالوت پسر یهوذا گفت : هر زمانیکه من باپدرم یهوذا از زمین کربلا می‌گذشتیم ، پدرم مرکب خودرا بسرعت میتاخت تا ازآن سر زمین می‌گذشت ، تاآنکه حضرت امام حسین علیه‌السلام بدرجهٔ شهادت رسید ، دیگر اینحالت را از پدرم ندیدم .

پس جهت را از او پرسیدم ، در جواب گفت : ای فرزند ، ماهمانا این سخن را حدیث میکردیم که در زمین کربلا پیغمبر زادهٔ کشته خواهد شد، پس میترسیدم که او من خودم باشم اینبود که مرکب را بسرعت حرکت میدادم تاچون حسین علیه‌السلام کشته شد بدانستم که آن پیغمبر زاده حسین است . وهمین حدیث را محمد بن جریر طبری در تاریخ خود از علاء بن ابی‌عائشه از رأس الجالوت از یهوذا پدرش روایت کرده .

(فصل هشتم)

در مرور امیرالمؤمنین علیه السلام بکربلاء

در امالی صدوق رحمه الله ص۳٤۵ بسند خود از ابن عباس روایت کند که گفت در وقت خروج أمیرالمؤمنین علیه السلام بطرف صفین من باأو بودم چون بنینوی که آن را شط فرات گویند رسید باصدای بلند فرمود ای ابن عباس آیا میشناسی این موضع را؟ عرض کردم نمیشناسم اي أمیرالمؤمنین علیه السلام ، فرمود اگر شناسائي باینجا داشتي مثل شناسائی مَنْ ازاینجا رد نمیشدی مگر انکه گریه میکردی مثل گریستن من . گفت حضرت گریه بسیاری فرمود بطوریکه ریش مبارکش تر شد واشکش بسینه مبارکش جاري شد ، وماهم گریه کردیم وحضرت میفرمود (أواه أواه) (کلمه تعجب است) مراچه باآل ابی‌سفیان مراچه با آل حرب که حزب شیطان ودوستان کفرند صبر میکنم صبر کردنی (یاصبر کن صبر کردنی) اي أباعبدالله .

پس بدرستیکه ملاقات کرد پدرت مثل آنچه را تو ازایشان ملاقات کني ، سپس آب خواست ووضوء نماز گرفت ونماز خواند مقداریکه خدا میخواست نماز بخواند وباز کلام اولش را یادآور شد ویک ساعتی بعداز نماز وسخنش

چرتی زد سپس بیدار شد وفرمود :

ای ابن عباس عرض کردم بلی من اینجا هستم ، فرمود آیا خوابیرا که اَلآن دیدم برایت بگویم ؟ عرض کردم چشمت آرام باشد وخوابت خیر باشد ، فرمود مثل اینکه دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند وباایشان پرچمهائی است سفید وشمشیرها را بگردن انداختند وانها سفید وروشنی میدهند وَدورِ این زمین خط کشیدند ومثل اینکه دیدم این درختهای خرما شاخهای خود را بزمین زدند وخون تازه بیرون آمد .

ومثل اینکه دیدم حُسَیْنم که بچه مَنْ وپاره گوشت من ومغز استخوان من است درآن خونها غرق شده وهرچه فریاد میکند بفریادش نمیرسند .

ومثل اینکه مردان سفید ازآسمان فرودآمدند واورا صدا میکنند ومی‌گویند صبر کنید ای‌آل رسول بدرستیکه شماها بدست بدترین مردم کشته میشوید واین بهشت است ای أباعبدالله که بتو مشتاق است .

سپس مرا تسلیت‌میدادند ومی‌گفتند بشارت‌باد ترا ای‌أباالحسن که خداوند در روز قیامت چشمت را باین فرزند روشن خواهد کرد روزیکه همه مردم در پیشگاه خدا ایستاده‌اند .

پس از خواب بیدار شدم وسوگند بکسی که جانِ علي بدست اوست این خبر را صادق مصدّق ابوالقاسم (محمد) صلى الله عليه وآله بمن داده بود که وقتی من خروج میکنم بطرف ظالمان وستمگران اینهارا می‌بینم .

واین زمین‌زمینِ کربلاء است که دفن میشود درآن حُسَیْن وهفده نفر مرد از بچه های من وبچه های فاطمه واین در آسمانها معروف است یاد میشود زمین کرب وبلاء چنانچه حرم مکه ومدینه وبیت المقدس یاد میشود .

سپس فرمود ای ابن عباس طلب کن برای من در اطراف این زمین پشگل

آهو راكه بخدا قسم دروغ نگويم ودروغ نشنيده‌ام وآن پشگلها رنگشان زرد وبشگل زعفران هستند .

ابن عباس گويد پس در جستجو شدم وآنهارا گرد هم يافتم پس صدا زدم اي أميرالمؤمنين انهارا پيدا كردم بهمان نحويكه توصيف كرده بوديد . پس علي عليه السلام فرمود راست گفت خدا ورسولش سپس بلند شد وهَرْوله كنان بطرف انها دويد پس انهارا برداشت وبوئيد وفرمود اين همان است .

آيا ميداني اي ابن عباس اين پشگلها چيست همان پشكلهائيست كه عيسى ابن مريم آن را بوئيده در وقتي كه باحواريينِ خود از اينجا گذر ميكرد ديد آهوهائي دور هم جمع شده‌اند وگريه ميكنند عيسى عليه السلام بايارانِ خود نشست وعيسى گريه كرد وياران‌ش نيز گريستند ولي نميدانند چرا عيسى نشست وچرا گريه ميكند ؟ پس عرض كردند اي روح خدا وكليم الله چه باعث گريه شما شد ؟

حضرت فرمود آيا ميدانيد اين چه سر زمينست ؟ عرض كردند نه فرمود : اين زمينيست كه فرزند پيغمبر اَحْمد وفرزند بنده پاكيزه بتول كه همانند مادرم ميباشد اينجا كشته ميشود ودفن ميشود ، وَگِلِ آن خوشبو تر از مشك است چون گل آن فرزند پيغمبر است كه اينجا طلب شهادت ميكند وهمين طور است طينت پيغمبران وأولاد ايشان .

پس آهوها بامن تكلم ميكنند وميگويند مااينجا چرا ميكنيم براى اشتياقيكه بجوجه مبارك (فرزند پيغمبر صلى الله عليه وآله) داريم وگمان ميكنند در اين زمين ايمن هستند .

پس حضرت عيسى عليه السلام دستش را زد بآن پشگلها وبوئيد وفرمود اين پشگل آهو است باين خوشبوئي بواسطه علفهاي اينجا، اي خدا اينهارا هميشه

نگاه دار تا پدر او بو کند وموجب شکیبائی وتسلي خاطر اوشود .

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بواسطه دعای حضرت عیسی علیه السلام تاامروز مانده است وزردیش بواسطه طول زمان است واین زمین کرب وبلاء است .

سپس باصدای بلند فرمود اي خداي عیسی بن‌مریم، برکت مده بکشندگان او وکمک کنندگان بر قتلش وکسانیکه یاریش نکردند .

پس ازآن گریه بسیاري فرمود ومام‌هم گریه کردیم وحضرت بطوري گریه کرد که بصورتش زمین افتاد وغش کرد ومدتي بیهوش شد، پس بهوش آمد وپشگلهارا در عباي خود جمع کرد وأمر فرمود من هم انهارا کیسه کنم .

پس ازآن فرمود اي ابن‌عباس وقتی‌دیدي ازاینها خون تازه جوشید وخون تازه جاري شد بدان حسین علیه السلام کشته شده ودفن شده .

ابن عباس گوید بخدا سوگند من چنان نگاهداري انهارا میکردم که بیشتر از بعض واجبات اِلهي بود ومن ازگوشه آستینم نمی‌گشودم تادر بین اینکه در خانه خود خواب بودم نـاگاه بیدار شدم دیدم خون تازه جاری است وآستینم پر از خون تازه شده پس نشستم وگریـان شدم وگفتم بخدا قسم حُسَین کشته شده ، بخدا قسم علي هرگز بمن دروغ نگفت وهرچه بمن خبر داد همان شد چون پیغمبر صلی الله علیه وآله چیزهائي را بایشان خبر میداد که بدیگران نمیداد .

پس هراسان شدم وبیرون شدم وآن وقتي بود که فجر طلوع کرده بود پس بخدا مدینه‌را دیدم مَهْ فروگرفته بود بطوریکه چشم جائي‌را نمیبیند پس‌خورشید طلوع کرد دیدم مثل اینکه گرفته است ودیدم دیوارهاي مدینه مثل اینکه خون تازه برآن ریخته ونشستم وگریان‌بودم پس گفتم بدرستیکه امام حسین علیه السلام کشته شد وصدائي را از طوف خانه شنیدم واو می‌گفت :

(اِصْبِرُوا آل الرسول قُتِلَ الفرخ البتول)
(نزل الروح الامين ببكاء وعويل)

يعني صبر كنيد اي آل رسول كه كشته شد فرزند بتول . ونازل شد روح الامين ، بگريه وزاري .

سپس گريه كرد باصداي بلندش ومن هم‌گريه كردم پس ثابت شد نزدِ مَنْ آن ساعت وده روز از ماه مُحرّم گذشته بود ، وچون خبر بما رسيد معلوم شد همان روز بوده ومن حديث را باكسانيكه باآن حضرت بودند نقل كردم گفتند بخدا قسم ما در جبهه بوديم وشنيديم آنچه را تو شنيدي ونداانستيم چه خبراست ولي گمان كرديم او حضرت خضر بوده .

در جلاء العيون ص١٥٨ مرحوم مجلسي از هرثمه روايت كند كه گفت در خدمت أمير المؤمنين عليه السلام از غزوه (جنگ) صفين مراجعت ميكرديم حضرت بكربلا فرود آمد ونماز بام داد (صبح) را انجا ادا نمود پس كفي از خاك برداشت بوئيد وفرمود خوشا حال‌تو اي تربت، از تو گروهي محشور خواهند شد كه بيحساب داخل بهشت شوند .

پس هرثمه بسوى زوجهٔ خود برگشت وآن زن شيعه آن حضرت بود وآن خبررا بآن زن نقل كرد ، زن گفت أمير المؤمنين عليه السلام دروغ نمی‌گويد، آنچه می‌گويد البته واقع ميشود .

هرثمه گفت كه چون حضرت امام حسين عليه السلام بكربلا آمد من در ميان لشگرى بودم كه ابن زياد براى مقاتله آن حضرت فرستاده بود، چون آن زمين ودرختان را ديدم آن قصه بخاطرِ مَنْ آمد ، بر شتر خود سوار شدم وبخدمت حضرت امام حسين عليه السلام رفتم وسلام كردم آنچه از پدر حضرت شنيده بودم در آن منزل عرض كردم .

حضرت از من پرسید که تو باما خواهی بود یا برما خواهی بود؟ گفتم نــه باتو ونه برتو، وکودکی چندگذاشته ام در عقب خود واز ابن‌زیاد میترسم حضرت فرمود پس برو که کشته شدنِ ما نبینی وصدای اِسْتغاثه (طلب یاري) مارا نشنوی بحق آن خداونـدیکه جانِ حُسَیْن بدست قدرت اواست که هر که امروز صداي مارا بشنود ویاري‌ما نکند حق تعالی اورا برو در جهنم اندازد .

ایضا مرحوم مجلسی در جلاء العیون ص۱۵۸ از قرب الاسناد بسند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام با دو کس از اصحاب خود بصحراي کربلا رسید چون داخل آن صحراء شد آب از دیده‌های مبارکش فرو ریخت، فرمود این محل خوابیدن شتران ایشان‌است واین محل فرودآوردن بارهای ایشانست، دراینجا ریخته میشود خونهای‌ایشان خوشا بحالِ تو اي تربتْ که خونهايِ دوستان خدا بر رويِ تو ریخته شود .

در اسرار الشهادة ص۸۲ از اصبغ بن نباته روایت کنند که ما باعلي عليه السلام آمدیـم بجاي قبر امام حسین عليه السلام پس حضرت فرمود اینجا جای فرود آمدن شتران ایشانست .

واینجا جايِ بارهايِ ایشانست ، واینجا جايِ ریخته شدنِ خونـهايِ ایشان است، جماعتی از آل محمد صلى الله عليه وآله در این سرزمین کشته خواهند شدکه‌آسمانها وزمین برایشان گریه کنند .

در منتخب طریحی ص۸۷ از امام صادق عليه السلام روایت کنندکه فرمود امیر المؤمنین عليه السلام گذرش بکربلا افتاد پس گریـان شد بطوریکه چشمانش پر از اشک شد وفرمود این جايِ خوابیدنِ شترانِ ایشان است اینجا جايِ بار انداز ایشانست اینجا جايِ ریختنِ خونِ ایشانست، خوشا بحال تو اي خاك که خون دوستان روي تو ریخته میشود، جاي بار انداز شتران وجاي شهدائیست‌که نــه قبلیها بمقام ایشان رسیدندونه بعدیها بمقام ایشان میرسند .

(فصل نهم)

زيارت انبياء امام حسين عليه السلام را

﴿۱﴾ در كامل الزيارات ص۱۱۱ از اسحاق بن عمار روايت كند كه گفت شنيدم امام صادق عليه السلام ميفرمود هيچ پيغمبري در آسمانها وزمين نيست مگر انكه از خدا اِذْن ميطلبند براي زيارت امام حسين عليه السلام پس دسته‌اى فرو ميايند ودسته‌اى بالا ميروند .

﴿۲﴾ از حسين دختر زاده ابى‌حمزه ثمالى روايت كند كه گفت در اواخر زمان حكومت بني مروان رفتم براي زيارتِ اِمام حسين عليه السلام ، البته مخفيانه از اهل شام رفتم تارسيدم بكربلا ودر ناحيه ده‌كدۀ مخفى شدم تانصف شب گذشت رفتم طرفِ قبر چون نزديك شدم مردي گفت برگرد مأجور خواهي بود چون تو نميتوانى بقبر برسى .

پس ترسناك برگشتم تانزديك طلوع فجر باز آمدم طرفِ قبر ديدم همان مرد مي‌گويد تو بقبر نميتوانى برسى گفتم خدا عافيت بتو بدهد چرا نميتوانم؟ من از كوفه براي زيارتش آمده حائل نشو بين من وآن ميترسم هواء روشن شود شاميها مرا گرفته بكشند ، فرمود : كمي صبر كن چون موسى بن عمران از خدا اِذْن گرفته براي زيارت امام حسين عليه السلام خدا هم اِذْن فرموده پس هفتاد هزار ملك بااو فرود آمده‌اند ودر خدمتش هستند از اول شب طلوع فجر را

انتظار ميكشند وبالا ميروند عرض كردم تو كه باشي خدا عافيت دهد ترا فرمود من از ملائكه اى هستم كه قبر امام حسين عليه السلام را پاس ميدهم ، وبراي زوّارش طلبِ مغفرت ميكنم .

پس من برگشتم ونزديك بود عقلم پرواز كند . چون اين را شنيدم پس رفتم وبعد از طلوع فجر آمدم ديگر مانع من نشد پس نزديك قبر رفتم وسلام دادم ونفرين بر كشنده‌اش كردم ونماز صبح را اداء نمودم واز ترس اهل شام زود برگشتم .

﴿۳﴾ واز ابن‌سنان از امام صادق عليه السلام روايت كند كه گفت شنيدم ميفرمود قبر حسين عليه السلام بيست ذراع در بيست ذراعست مكسراً باغي است از باغهاي بهشت واز انجا است معراج ملائكه بطرف آسمان وَنَه مَلَك مُقرّب وَنَه پيغمبر مرسلي نيست مگر انكه از خدا سؤال ميكند اينكه زيارت كند آن را پس دسته‌اى فرود ميايند ودسته‌اى بالا ميروند .

﴿۴﴾ واز صفوان جمّال روايت كند كه امام صادق عليه السلام در وقتى كه بحيره آمده بود فرمود آيا قبر حسين عليه السلام را (ميخواهى زيارت كنى) عرض كرد شما هم زيارتش ميكنيد فدايت شوم ؟ فرمود چگونه زيارتش نكنم وحال انكه خدا اورا زيارت ميكند ، در هر شب جمعه باملائكه ، وانبياء واوصياء فرود ميايند ومحمد أفضل انبياء است وما افضل اوصياء هستيم .

صفوان گفت فدايت شوم پس هر شب جمعه زيارت ميكنى تازيارت خدارا درك كنيْ فرمود بلي اي صفوان ملازم اين عمل باش تابراى تو نوشته شود زيارت قبر امام حسين عليه السلام واين فضيلت است واين فضيلت است .

(فصل دهم)

در زیارت ملائکه امام حسین علیه السلام را

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۱٤ بسند خود از اسحاق بن عمار از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت : شنیدم آن حضرت میفرماید هیچ ملکی در آسمانها وزمین نیست جز انکه از خداوند سؤال میکند اِذْنش بدهد در زیارتِ امام حسین عليه السلام پس فوجی فرود میایند وفوجی بالا میروند .

﴿۲﴾ واز داود رقي روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود خداوند خلق نفرموده مخلوقی‌را که بیشتر از ملائکه باشند وایشان فرود میایند هر عصري هفتاد هزار ملك طواف میکنند خانـه خدا را تاطلوع فجر آنوقت میروند بسوی قبر پیغمبر صلى الله عليه وآله پس انجا سلام میدهند .

سپس میروند نزد قبر أمیرالمؤمنین عليه السلام پس انجا سلام میدهند .

پس ازآن میروند طرف قبر امام حسین عليه السلام پس باو سلام میدهند پس تا قبل از طلوع آفتاب بآسمان بالا میرونـد . پس ملائکه روز هفتاد هزار فرود میایند وطواف‌خانه خدا میکنند تانزدیك غروب آنوقت میروند سمت قبر پیغمبر صلى الله علیه وآله پس سلام باو میدهند ، سپس طرف قبر امیرالمؤمنین عليه السلام میروند وسلام میکنند پس ازآن نزد قبر حسین عليه السلام میرونـد وسلام میکنند پس ازآن بآسمان میروند پیش از انکه غروب شود .

﴿۳﴾ واز اسحاق بن عمار از حضرت صادق عليه السلام روایت کند که ما بین

قبر حسین علیه‌السلام تا بآسمان محل رفت وشد ملائکه است .

﴿٤﴾ واز عبدالله بن سنان [1] روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه‌السلام میفرمود قبر امام حسین علیه‌السلام بیست ذراع در بیست ذراع است مکسراً باغی است از باغهای بهشت از انجا بآسمان بالا میروند پس هیچ ملکی مقرب ونه پیغمبري مرسل نیست جز انکه از خدا سؤال میکند که امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند پس فوجی فرود میایند وفوجی بالا میروند .

﴿٥﴾ واز اسحاق بن عمار روایت کند که گفت : خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم فدایت شوم اي پسرِ پیغمبر در شبِ عرفه در حیره بودم پس قریب بسه هزار یاچهار هزار مرد دیدم که صورتهای نیکو وبوهای خوش داشتند لباسهای بسیار سفید داشتند همه شب را نماز میخواندند من میخواستم نزد قبر امام حسین علیه‌السلام بروم وببوسم ودعاهائی داشتم میخواستم بخوانم از بسیاری جمعیت نتوانستم پس چون فجر طالع شد بسجده رفتم چون سرم را بالا کردم احدي را ندیدم حضرت فرمود آیا دانستی ایشان چه کسانی بودند؟ عرض کردم نه فدایت شوم، فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که چهار هزار ملك بر امام حسین علیه‌السلام گذشت واو کشته شده بود پس بآسمان بالا شدند خداوند بایشان وحي فرمود اي جماعت ملائکه گذارتان افتاد بپسر حبیب من وصفي من محمد صلی الله علیه وآله واو کشته شده بود بقهر وغلبه ومظلوم واو را پس یاری او نکردید پس فرود آئید بزمین نزد قبر او پس برای او گریه کنید ژولوده مو وغبار آلوده تاروز قیامت پس ایشان انجا هستند تاقیامت .

﴿٦﴾ در روایت دیگر اسحاق بن عمار می گوید بامام صادق علیه‌السلام عرض کردم من شب عرفه را در حائر (کربلا) بودم ونماز میخواندم وانجا قریب

(۱) چنانچه در زیارت انبیاء حدیث سوم ایضا گذشت .

پنجاه هزار از مردم جمع بودند صورتهای نیکو وبوهای خوش داشتند وهمه شب را نماز میخواندند وچون فجر طالع شد سجده کردم وچون سرم را بالا کردم احدي از ایشان را ندیدم امام صادق عليه السلام فرمود پنجاه هزار ملك گذرشان افتاد بامام حسین عليه السلام واو کشته شده بود پس بآسمان بالا رفتند خداوند بایشان وحي فرمود گذرتان افتاد بپسر حبیب من واو کشته شده بود پس یاریش نکردید بروید بزمین ونزد قبرش سکونت کنید در حال ژولوده مو وغبارآلود تاروزیکه ساعت قیامت برپا شود .

(فصل یازدهم)

در دعاء ملائکه برای زوار امام حسین علیه السلام

﴿١﴾ در کامل الزیارات ص١١٩ از ابان بن تغلب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود چهار هزار ملك نزد قبر امام حسین عليه السلام ژولوده مو وغبار آلوده براي اوگریه میکنند تاروز قیامت ، ورئیس ایشان ملکی است نامش منصور است زیارت نکند امام حسین عليه السلام را احدي مگر انکه استقبالش کنند ووداع نکند اورا أحدي مگر انکه اورا مشایعتش کنند، ومریض نشود ازایشان أحدي جز انکه اورا عیادتش کنند ونمیرد ازایشان أحدي مگرانکه برجنازه‌اش نماز بخوانند وبعداز مرگش طلب آمرزش کنند .

﴿٢﴾ واز ابی‌بصیر از امام‌صادق عليه السلام روایت کند که فرمود خداوند تبارك وتعالی هفتاد هزار ملك را مُوَكِّل بر امام‌حسین عليه السلام فرموده درود میفرستند براو هر روز در حالیکه ژولوده مو وغبار آلوده هستند دعاء میکنند برای کسیکه زیارتش کنند ومی گویند پروردگارا اینها زوّار اِمام حسین عليه السلام میباشند اینطور

بجا بیاور برای ایشان اینطور بجا بیاور برای ایشان (کنایه از اینکه حاجاتشان را بر آور).

(۳) واز معاویة بن وهب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: ترك مکن زیارت حسین عليه السلام را آیا دوست نداری از کسانی باشی که ملائکه ایشان را دعاء میکنند.

(٤) واز ابی بصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود خداوند هفتاد هزار ملك موكل قبر حسین عليه السلام نموده هر روز درود میفرستند براو در حالیکه ژولوده مو وغبار آلوده از روزیکه کشته شده تا انوقتیکه خدا بخواهد یعنی تاقیام قائم عليه السلام ودعاء میکنند برایِ کسیکه زیارتش رِوَدْ ومِي گویند اي خدای ما ایشان زوّار حسینند حاجاتشان را بر آور.

(فصل دوازدهم)

در دعای پیغمبر وفاطمه وعلی وأئمه علیهم السلام

برای زوار امام حسین علیه السلام

(۱) در کامل الزیارات ص۱۱٦ از معاویة بن وهب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود: اي معاویه ترك مکن زیارت قبر امام حسین عليه السلام را برای ترس (ترس شامیها شیعه‌هاي یزید) بجهت انکه هر کس ترك کند زیارتش را انقدر حسرت خورد که تمنا کند اي کاشکه قبرش نزد او بود، آیادوست نداري که شخص وسیاهی ترا خداوند درزمره کسانی ببیند که رسول خدا وعلي وفاطمه

وسائر ائمه عليهم السلام دعاء میکنند برای او (۱) .

﴿۲﴾ ودر ص۱۱۷ ایضا از معاویة بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود ای معاویه ترك مکن از روي ترس زیارت امام حسین علیه السلام را بجهت انکه هر کس ترك کند آن را انقدر حسرت خورد که اي کاشك قبرش نزد او بود آیا دوست نداری خدا ترا در زمره کسانی ببیند که رسول الله وعلي وفاطمه وائمه عليهم السلام اورا دعا میکنند ؟

آیا دوست نداری از کسانی باشی که برگردی با آمرزش گناهان گذشته ، وگناه هفتاد سالت آمرزیده باشد ؟

آیا دوست نداری از دنیا بیرون شوی وهیچ گناهی که مؤاخذه شود نداشته باشی ؟

آیا دوست نداری که فردای قیامت از کسانی باشی که رسول خدا با او مصافحه میکند (۲) ؟

(فصل سیزدهم)

در دعای امام صادق علیه السلام

برای زوّار امام حسین علیه السلام

﴿۱﴾ در کافی ج٤ ص۵۸۲ حدیث (۱۱) وکامل الزیارات ص۱۱٦ ودر مقتل الحسین مقرم ص۱۱۲ از معاویة بن وهب روایت کنند که گفت اذن طلبیدم

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹ حدیث ۳۱ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۸ ذیل حدیث ۳۰ .

بر امام صادق عليه السلام داخل شوم پس بمن گفته شد داخل شو چون داخل شدم دیدم در خانه در مصلاي خود مشغول نماز است پس نشستم تا از نمازش فارغ شد ، پس شنیدم باخداي خود مناجات میکرد ومیفرمود ، اي کسی که مارا بکرامت اختصاص دادی ومارا بوصیت اختصاص دادی ووعده شفاعت دادی وعلم گذشته وآینده را بما عطا فرمودی .

ودلهای مردم را مایل ما گردانیدی، بیامرز مرا و برادران مرا .

وزوّار قبر ابی [عبدالله] حسین عليه السلام راکه اموال خودرا انفاق کردند وروانه کردند خودرا بسوی ما برای اینکه دوست داشتند نیکی بما را وامید دارند آنچه راکه نزد تواست در صلهما وسرور وخوشحالی که داخل بر پیغمبرت میکنند که درود تو براو وآل او، وبرای انکه اجابت کرده‌اند امرمارا، وخشمناك کرده‌اند دشمنان مارا ، واین کارهارا برای رضایت تو کرده‌اند .

پس مزد ایشان را از قِبَلِ ما بهشت را بایشان مرحمت کن وشب وروز ایشان را نگاه داری کن .

وجانشین خوبی برای اهل واولادیکه گذاشته‌اند وبطرف ما آمده قرار ده ویار ایشان باش، واز شَرّ هر ستمگر عنود وهر ضعیفی وشدیدی وشیاطین انسی وجني حفظ کن ، وبایشان عطا کن بهتر از آنچه آرزو دارند در غربتشان از وطن خود .

ومارا مقدم داشتند بر بچه‌های خود واهل وعیال ونزدیکان خود .

اي خدا دشمنان ما آمدن ایشان را بطرف ما عیب میدانند ولی ایشان اعتنا بعیب جوئی ایشان نمیکنند وبر خلافِ مخالفین ما عمل میکنند وبطرف ما میایند .

پس اي خدا رحم کن آن صورتهائیکه آفتاب انهارا تغییر داده .

ورحم کن آن گونهائیکه متوجه قبر ابی‌عبدالله علیه‌السلام میشوند .

ورحم کن آن چشمانیکه اشکشان برای دلسوزی ما جاریست .

ورحم کن آن دلهائیکه سوخته برای‌ما زاری میکنند .

ورحم کن آن فریادهائیکه برای‌ما میزنند (حسین حسین می‌گویند) .

اي‌خدا من پیش تو آن نفسها وبدنهارا امانت می‌گذارم تادر روز تشنه‌گی نزد حوضِ کوثر حقشان را اداء کنم .

وهمین طور حضرت درحال سجده‌ایشان را باین نحو دعا میکرد ، چون فارغ شد .

عرض کردم فدایت شوم این طور دعائیکه از شما شنیدم خیال میکنم کسی هم که خدارا نمیشناسد آتش اورا نسوزاند .

بخدا قسم آرزو کردم اي کاشک حج نرفته بودم وزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم، حضرت فرمود چقدر خیالت بجااست چه چیز مانعت شد که بروی بزیارتش .

سپس فرمود اي‌معاویه ترک‌مکن آنرا، عرض کردم من نمیدانستم که زیارت امام‌حسین علیه‌السلام باین حد ثواب دارد ؟

فرمود اي معاویه انهائیکه درآسمان دعاء میکنند براي زوارش بیشترند از انهائیکه در زمین دعاء میکنند .

﴿۲﴾ ودرکامل الزیارات ص۱۱۷ دارد که امام‌صادق علیه‌السلام فرمود اي‌معاویه ترک مکن زیارت امام‌حسین علیه‌السلام را برای ترس پس بدرستیکه هرکس ترک کند آنقدر حسرت کشد که اي‌کاش قبرش نزد او بود [1] .

آیا دوست نداری خدا ترا در زمره کسانی ببیند که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلي

---

(۱) در بحار ج۱۰۱ ص۹ در ذیل حدیث ۳۰ (مایتمنی ان قبره بیده الخ) فراجع.

وفاطمه وائمه علیهم السلام اورا دعاء میکنند ؟

آیا دوست نداری از کسانی باشی که برگردی باآمرزش از گناهان گذشته وگناه هفتاد سالت آمرزیده شده باشد .

آیا دوست نداری از کسانی باشی که از دنیا بیرون رود وگناهی نداشته باشد .

آیا دوست نداری فردای قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله باتو مصافحه کند (۱) .

در فصل قبلی ایضا این حدیث ذکر شد .

(فصل چهاردهم)

در اینکه ثواب نماز ملائکه مال زوار امام حسین علیه السلام است

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص۱۲۱ از عنبسه از امام صادق علیه السلام روایت کند که شنیدم امام علیه السلام میفرمود : خداوند مُوَکِّل فرموده بر قبر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملك که نزد او عبادت میکنند یک نماز هریک ایشان معادل هزار نماز آدمیان است، وثواب آن نمازها مالِ زوّار قبرِ حسین علیه السلام است ، ولعنت خدا بر کشندگان او ولعنت ملائکه وهمه مردم تاابد الدهر .

﴿۲﴾ واز بکر بن محمد ازدی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود خدای تعالی موکل نموده بر قبر امام حسین علیه السلام هفتاد هزار ملك پریشان حال وغبار آلوده وبرای اوگریه میکنند تاروز قیامت ونزد او نماز میخوانند که یك

(۱) این حدیث را دربحار ج۱۰۱ ص۹ بعنوان ذیل حدیث متقدم ذکرکرده فراجع

نمازایشان معادل ومساوی هزار نماز آدمیان است ثواب واجر نمازشان مال کسانی است که قبرش را زیارت میکنند .

(فصل پانزدهم)

در وجوب ولزوم زیارت امام حسین علیه السلام

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۲۱ از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود: امر کنید شیعیان مرا برفتن زیارت قبر حسین عليه السلام بجهت انکه زیارتش واجب است بر هرمؤمنی که اقرار بامامت امام حسین عليه السلام دارد از طرف خدای عز وجل .

﴿۲﴾واز وشاء روایت کند که گفت شنیدم امام رضا عليه السلام میفرمود بدرستیکه برای هر امامي عهدیست در گردنِ دوستان وشیعه او وبدرستیکه از تمامِ وفاءِ بعهد ونیکو اداء کردنش بزیارت قبورایشان رفتن است، پس کسی که از روي رضا ورغبت واز روي تصدیق بآنچه ترغیب بآن شده اند زیارت کند ایشان‌را، امامان ایشان در قیامت شفیع ایشان باشند .

﴿۳﴾ واز اُم سعید احمسیه از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود اي اُم‌سعید زیارت‌میکني قبر امام‌حسین عليه السلام را؟ عرض کردم بلی، بمن فرمود زیارتش کن بدرستیکه زیارت قبر امام حسین عليه السلام بر هر مرد وزنی واجب است.

﴿٤﴾ واز عبدالرحمن بن کثیر غلام ابی‌جعفر عليه السلام از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود اگر یکی از شماها تمام روزگارش را حج کند وزیارت امام حسین بن علي عليهما السلام نرود هرآینه ترك نموده حقي از حقهای خدارا وحقوق رسولش را چون حق حسین عليه السلام از طرف خدا بر هر مسلمانی واجب است .

(فصل شانزدهم)

در ثواب کسی است که خود زیارت کند امام حسین علیه السّلام را یا نائب بگیرد

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص۱۲۲ ازمحمد بصری ازامام‌صادق علیه السلام روایت کند که فرمود شنیدم از پدرم که میفرمود بیکي از دوستانش که سؤال از زیارت کرده بود چه کس را زیارت میکنی وچه کس را بواسطه آن زیارت اراده کرده‌ای؟عرض کرد خدای تبارك وتعالی را ؟

فرمود هر کس پشت او یك نماز واجب را بخواند برای رضای خدا ملاقات میکند روزیکه ملاقات میکند خدارا و بر او نوري باشد که همه چیزرا بپوشاند ، وخداوند اِکْرام میکند زوّار اورا ونمي گذارد آتش از او چیزی را بگیرد، وبدرستیکه زیارت کننده او عاقبتش منتهي میشود بحوض کوثر، وأمیر المؤمنین علیه السلام کنار حوض ایستاده بااو مصافحه میکند وسیر آبش میکند وکسی قبل ازاو بحوض نمیرسد تااو سیرآب شود سپس بمنزل خود در بهشت میرود وملکی‌ازطرف أمیرالمؤمنین علیه السلام همراه او میشود وبصراط امرمیکند که برای‌او رام‌شود وآتش‌را امرمیکند چیزی ازحرارتش باو نرساند تااو رد شود وفرستاده أمیرالمؤمنین علیه السلام بااو هست .

﴿۲﴾ ودر ص۲۲۳ از هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام در حديث طويل روايت كند كه مردى خدمتش عرض كرد اي پسر رسول خدا آيا پدرت زيارت ميشود فرمود بلى، ونماز بخواند نزدش وفرمود پشت‌سرش نماز بخواند ومقدم بر سر مقدس نشود .

عرض كرد مزد كسى كه زيارتش كند چيست ؟ فرمود بهشت ، اگر باو اقتداء كند (در عمل خود) .

عرض كرد اگر كسى از بى رغبتى ترك كند چه ميشود ؟ فرمود افسوس ودريغ خورد در روز قيامت .

عرض كرد اگر كسى اقامت كند نزد او وبماند؟ فرمود هر روزى هزار ماه حساب ميشود .

عرض كرد براى انفاق كننده در وقتيكه بسوى اوميرود ويا در نزد اوصرف ميكند چه خواهد بود ؟ فرمود يك درهم بهزار درهم (عوض داده ميشود) .

عرض كرد اگر كسى در راه سفرش بميرد چه مزدى دارد ؟ فرمود ملائكه تشييع اوكنند وحنوط وكفن از بهشت برايش بياورند ، وبعداز كفن نماز براو بخوانند وبالاى كفنش كفن بپوشانند، وزيرش ريحان فرش كنند، ودر قبر از هر چهار جهت سه ميل راه فاصله شود از پيش رو وپشت سر واز بالاى سر واز پائين پا . ودربى از بهشت بقبرش بازشود . وروح وريحان داخل قبرش‌شود تاساعت قيامت .

عرض كردم كسى نزدش نماز بخواند چه مزدى دارد ؟ فرمود هر كس نزد او دو ركعت نماز بخواند از خدا چيزى را نطلبد مگر انكه باو عطا بفرمايد .

عرض كردم كسى كه ازآب فرات غسل كند سپس بزيارتش رود چه مزدى

دارد ؟ فرمود چون از آب فرات غسل کند واراده زیارتش کند گناهانش بریزد مثل روزیکه از مادر متولد شده .

عرض کردم کسی که خود بزیارت نرود بجهت علتی که دارد ولیکن دیگریرا روانه کند چه مزدی دارد؟ فرمود خدا عطا کند باو در مقابل هر درهمی مثل کوه أحد از حسنات وچندین مقابل آنچه انفاق کرده بجاي آن بگذارد وبر طرف سازد ازاو از بلاهاي که نازل شده وباید بوده باو برسد ومالش را محفوظ بدارد .

عرض کردم اگر پادشاهی باو ستم کند واورا بکشد نزد قبر امام حسین عليه السلام چه اجري دارد ؟ فرمود اول قطره ایکه از خونش بریزد هر خطائی که کرده آمرزیده شود. وملائکه طینت اورا که ازآن خلق‌شده بشویند بطوریکه خالص گردد چنانچه انبیاء مخلص خالص گردیده‌اند ، وهرچه از طینت اهل کفر باو مخلوط شده بود ببرد وقلبش را بشویند وسینه‌اش باز شود وپر از ایمان شود ، پس خدارا ملاقات کند وحال انکه خالص شده از آنچه بدنها ودلها بدان مخلوطند، ونوشته شود برای او شفاعت اهل بیتش وهزار نفر از برادرانش .

وملائکه وجبرئیل وملك الموت براو نماز بخوانند ، وکفن وحنوطش را از بهشت آورند وقبرش را توسعه دهند وچراغهائی در قبرش گذاشته شود ودري از بهشت براي‌او باز شود وملائکه از بهشت براي او طرفه‌آورند (یعنی یک چیزهای تازه ونورس) وبعداز هیجده روز اورا بحظیرة القدس بالا برند وهمیشه بااولیاء خدا باهم باشند تاصور اسرافیل بدمد .

پس چون نفخه صور دوّمي بدمد از قبرش خارج شود .

واول کسی که رسول‌خدا وأمیر المؤمنین عليه السلام واوصیاء باو مصافحه میکنند اوباشد . وبشارتش میدهند ومی‌گویند بیا باما تامیبرندش بر سر حوض کوثر

پس از آن سیر آب میشود و آب میدهد بهرکس دوست دارد .

عرض کردم اگر اورا حبس کنند ومانع شوند از زیارت رفتن چه مزدي دارد ؟ فرمود بهریک روزیکه حبس شده وغمناك گشته خوشحالي میباشد تاروز قیامت واگر بعداز حبس اورا بزنند در رفتن بزیارت براي او باشد بهر ضرب وکتکی یک حوریه وبهر دردیکه ببدنش رسیده هزار هزار حسنه داشته باشد وهزار هزار گناه ازاو زائل گردد، وهزار هزار درجه بالا رود ، واز هم صحبتان رسول خدا ﷺ باشد تا از حساب فارغ شود، وحمله عرش بااو مصافحه کنند وباوگفته شود سئوال کن آنچه میخواهی وزننده اورا بیاورند براي حساب پس ازاو چیزی نپرسند وبحسابش رسیدگی نکنند ودو بازوی اورا گرفته وبملکی بدهند اورا بچهار دست وپا بکشاند واز آب گرم وآبیکه به چرك وخون مخلوط است باو بپاشانند ودر آتش جائی گذارند که باندازه خودش باشد (مثل زندان انفرادی) وباو گفته شود بچش آنچه را بادست خود جلو فرستادی ومردیکه زوار خدا ورسولش بود زدي وآن کتک خورده را میاورند بدرب جهنم ومی گویند ببین اوکه ترا زد کارش وجایش بکجا رسید آیا سینه‌ات شفایافت . وبدرستیکه از او براي تو قصاص شد؟ پس می گوید الحمد لله که خدا براي من وبراي فرزند رسولش انتقام کشید .

﴿۳﴾ ودر ص ۱۲۵ از عبدالله بن بکیر در حدیث طویل از امام صادق علیه السلام روایت کنند که فرمود اي ابن بکیر خداوند اختیار کرده ازقطعه‌هاي خوب زمین شش قطعه را .

یکی خانه خودرا .

دوم حرم را .

سوم مقابر پیغمبران را .

چهارم مقابر اوصیاء را .

پنجم مقابر وجای کشته شدن شهداء را .

ششم مساجدیکه درآنها ذکر خدا میشود ، ای ابن بکیر میدانی چه اجری دارد کسی که زیارت کند قبر أبي عبدالله حسین عليه‌السلام را وقتی که جهال آن را ندانند ، هیچ صبحی نیست مگر آنکه بر قبرش هاتفی است (آواز دهنده) از ملائکه ندا میکند ای طالب خیر بیا نزدکسی که خدا او را ثواب خود کرده وبرگرد با کرامت واز پشیمانی ایمن شو ،آن ندا را اهل شرق وغرب میشنوند مگر ثقلین (انس وجن) ودر زمین ملکی از حفظه باقی نماند جزآنکه مایل بر او شود وقتی بنده خوابش رود نزد او خدا را تسبیح کنند واز خدا بخواهند از او راضی شود وهیچ ملکی در هوا نباشد مگرآنکه وقتیآن صدا را بشنود تقدیس کند خدا را پس صداهای ملائکه شدت کند پس اهل آسمان دنیا بایشان جواب دهند وصداهای ملائکه واهل آسمان دنیا شدت کند تا برسد باهل آسمان هفتم پس صدای ایشان را خدا وپیغمبرانش بشنوند پس انبیاء طلب رحمت کنند برای امام حسین عليه‌السلام ودرود فرستند وزوارش را دعا کنند .

(فصل هفدهم)

در ثواب کسی که باترس زیارت کند امام حسین علیه‌السلام را

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۲۵ بسند خود [۱] از زراره از امام باقر عليه‌السلام

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۰ حدیث ۳۸.

روايت کند که گفت چه میفرمائی درباره کسی که پدرت را از روی ترس زیارت کند؟ فرمود خداوند او را در روزفزع اکبر ایمن گرداند وملائکه او را ملاقات کنند وبشارت دهند که نترس ومحزون مباش امروز روزتست که رستگارشوی.

﴿۲﴾ وازابن بکیر ازامام صادق علیه السلام روایت کند که گفت خدمت حضرت عرض کردم من به ارجان (اسم شهریست) رسیدم ودلم میخواست بزیارت قبر پدرت بروم وچون خارج شدم که بروم ترس مرا گرفت وقلبم ترسان بود از ترس سلطان وسعایت گران وديدبانان تا برگشتم .

حضرت فرمود ای ابن بکیر دوست نداری خدا ترا در ما ترسان ببيند آيا ندانسته‌ای هر کس بترسد برای ترس ما خدا سایه عرشش را بر او سایه‌بان قرار دهد ودر زیرعرش هم صحبت امام حسین علیه السلام باشد ، وخداوند ازترسهای روز قیامت ایمنش کند ومردم در ترس باشند واو نترسد واگر هم بترسد ملائکه اورا بشارت دهند تا قلبش آرام گیرد وقوی شود .(۱)

﴿۳﴾ واز معاوية بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود ای معاویه ترك مكن زيارت قبر امام حسین را برای ترس تا آخر حدیث که در فصل (۱۳) گذشت مراجعه کن .

﴿٤﴾ واز یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کند که خدمت حضرت عرض کردم فدایت شوم (چه میفرمائی) در زیارت حسین علیه السلام درحال تقیه؟ فرمود چون بفرات رسیدی غسل کن ولباس پاك بپوش پس برو پهلوی قبر وبگو (صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يا أَبا عَبْدالله صلى الله عليك يا ابا عبدالله صلى الله عليك يا ابا عبدالله) پس بدرستیکه زیارت تو تام است (ونقصي ندارد) .(۲)

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۰ حدیث ۳۹ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۲۸٤ حدیث ۱ .

﴿۵﴾ واز محمد بن مسلم از امام باقر علیه‌السلام روایت کند که گفت حضرت فرمود آیا بزیارت قبر امام حسین علیه‌السلام میروی ؟ عرض کردم بلی ولی بــا ترس ولرز ، فرمود هر چه ترس بیشتر باشد ثواب هم بقدر ترس است . وهر کس با ترس زیارت کند اورا خداوند از ترس روز قیامت او را ایمن گرداند ، روزیکه همـه در پیشگاه پروردگار ایستاده‌اند او با آمرزش برگردد وملائکه براو سلام دهند وپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را زیارت کند ودعا کند الخ . (۱) .

(فصل هیجدهم)

درثواب کسی که مالش‌را در زیارت امام حسین علیه السلام انفاق کند

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص ۱۲۷ از ابان روایت کند که‌گفت شنیدم امام صادق علیه‌السلام میفرمود : کسی که زیارت کند قبر ابی عبـدالله علیه‌السلام را پس بتحقیق پیونــد نموده با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وما ، وحرام شده غیبتش ، وگـوشتش بـر آتش حرام‌گشته ، وعطا کند او را خداوند بهر درهمی که صرف نموده ده‌هزار شهر کــه برای اوست درکتاب محفوظ ، وخداونـد پشت حاجتهایش را دارد (که هر چه خواست به او بدهد) .

وهر چه را پشت سر گذاشته (از اولاد ومال) آنها هم نگاهداری میشوند تا برگردد ، وسؤال نکند از خدا چیزیرا مگر آنکه باو بدهد وسؤالش را اجابت کند ، یا زود بدهد ویا بتأخیر اندازد .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۱ حدیث۴۰ .

﴿۲﴾ واز حلبی از امام صادق علیه السلام در حدیث طویل روایت کرده که گفت خدمت آن حضرت عرض کردم چه میفرمائید درباره کسی که ترك کند زیارت امام حسین علیه السلام را وحال آنکه قادر بر آن هست .

فرمود میگویم او نافرمانی کرده رسول خدا صلی الله علیه وآله وما را ، وکوچك شمرده چیزیرا که آن برای او بوده .

وهر کس زیارت کند او را خدا پشت سر حوائج او خواهد بود .

ومهمات دنیوی او را کفایت کند .

ورزق بنده را از هر سوی بطرف او بکشاند .

وهرچه انفاق نموده وصرف کرده بجای آن گذاشته شود ، وگناه پنجاه سال اوآمرزیده شود .

ووقتی بسوی اهل وعیالش باز گشت کند وزر وخطائی برای او نباشد ، وهمه نابود شود .

واگر درسفرش مرگش برسد ملائکه او را غسل دهند ودرهای بهشت بسوی وی بازگردد وداخل شود بر او راحتیهای بهشت تا روز نشور، واگر سالم ماند درب رزق بر او باز شود ، وبرای هر درهمی که صرف کرده ده هزار درهم برایش ذخیره کنند . پس چون محشور شود باو گفته شود برای تو بهر درهمی که صرف کرده‌ای ده هزار درهم میباشد ، وخداوند کمك تو بوده وبرای تو ذخیره کرده نزد خودش . [1]

﴿۳﴾ واز ابن سنان روایت کند که گفت عرض کردم خدمت امام صادق علیه السلام فدایت شوم پدرت میفرمود هر درهمی که در حج صرف شود هزار درهم عوض دارد .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۲ حدیث ۵ .

پس برای کسی که در زیارت پدرت امام حسین علیه السلام انفاق کند چه خواهد بود؟ فرمود ای پسر سنان حساب میشود برای او بهر درهمی هزار هزار تا ده مرتبه را شماره فرمود ومثل همین درجه‌اش بالا رود، وخشنودی خدا برای او بهتر است ودعای محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله ودعای امیرالمؤمنین وائمه علیهم السلام برای او بهتر است. (۱)

﴿۴﴾ در حدیث دوم از فصل شانزدهم گذشت مراجعه کن.

(فصل نوزدهم)

در ثواب کسی که امام حسین علیه السلام را سواره یا پیاده زیارت کند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۳۲ بسند خود از حسین بن ثویر ابی فاخته روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود: ای حسین کسی که از منزلش خارج شود واراده زیارت قبر حسین بن علی صلوات الله علیهما را داشته باشد اگر پیاده میرود بهر قدمیکه بر میدارد ومیگذارد خداوند یك حسنه برای او بنویسد، ویك گناه از وی نابود سازد، تا وقتیکه بحرم مطهر برسد آنوقت خداوند او را در زمره مصلحین وبرگزیده گان بنویسد تا وقتیکه اعمالش را تمام کند (از غسل وزیارت ونماز زیارت) آنوقت خداوند او را از جمله رستگاران بنویسد، تا وقتیکه میخواهد برگردد ملکی نزد او بیاید وبگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو سلام میرساند ومیفرماید عملت را از سر گیر چون گناهان گذشته تو آمرزیده شد.

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۵۰ حدیث ۱.

﴿۲﴾ واز بشير دهان از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كـه مردي چون بخواهد بطرف قبر امام حسين عليه‌السلام برود براي اوست وقتي از اهلش بيرون شد بأول قدميكـه برداشت آمرزش گناهانش ، همين طور هر قدميكه بـرميدارد ومي‌گذارد مقدس شمرده شود تاوقتي كه بِقَبْر برسد وقتي بقبر رسيد خداوند با او مناجات كند وبفرمايد اي بنده مَنْ از مَنْ سئوال كن تا عطا كنم، مرا بخوان تااِجابت كنم، ازمَنْ طلب كن تابِدهم، حاجتي ازمَنْ‌بخواه تاحاجتِ‌ترا برآورم. اِمام صادق عليه‌السلام فرمود بر خدا است كه عطا كند آنچه بذل نموده .

﴿۳﴾ واز حرث بن مغيرة از امام‌صادق عليه‌السلام روايت كند كه فرمود: براي خداونـد ملائكه ايست كه مُوَكّلِ بقبر امام حسين عليه‌السلام هستند ، وچون مردي قَصْد زيارتش را داشته باشد خداونـد گناهانش را بملائكه بدهد پس چون يك قدم بردارد آن‌گناهان‌را نابود سازد، وچون قدم ديگري بردارد حسناتش را دو مقابل كند ، وهمين طور حسناتش مُضَاعف شود تـاواجب شود براو بهشت ، پس اطراف اورا بگيرند وتقديس كنند وبملائكه آسمان ندا كنند كه تقديس كنيد زُوّارِ حبيبْ ودوستِ خدا را پس چون‌غسل كنند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ايشان‌را ندا كند اي وَفْدِ خدا (اي هيئت اعزامي خدا) بشارت‌باد شمارا كه دربهشت رفيقانِ مَنْ هستيد .

سپس أميرالمؤمنين عليه‌السلام ندا كند كه مَنْ ضامِنِ قضاءِ حاجتهاي شما هستم وضامِنِ رفع بلا از شما هستم در دنيا وآخرت .

سپس پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وآلش اطراف اورا از راست وچپ بگيرند تا بأهلشان برسند .

﴿٤﴾ واز ابي‌صامت روايت كند كه‌گفت شنيدم امام صادق عليه‌السلام ميفرمود كسي كه پياده بزيارت قبرِ اِمام حسين عليه‌السلام برود خداونـد بهر قدميكه ميرود

هزار حسنه بنویسد وهزار گناه مَحْو فرمایـد وهزار درجه اورا بالا برد، وچون بفرات رسد وغسل کند وکفشهاي خودرا بدست گیرد وپا برهنه مِثْلِ عبدِ ذلیل برود وچون بدرب حرم برسد چهار مرتبه تکبیر (الله اکبر) بگوید وکمی پیش رود وچهار بار تکبیر بگوید .

پس برو نزدِ سرِ مُبارك (۱) وبایست وچهار بـار تکبیر بگو وچهار رکعت نماز بخوان واز خدا حاجت‌را بخواه .

﴿۵﴾ واز عبدالله بن هلال روایت کند که گفت خدمت امام صادق عليه السلام عرض‌کردم فدایت شوم کمتر مزد زیـارت کنندهٔ قبر امام حسین عليه السلام چیست ؟ فرمود اي عبدالله بدرستیکه کمتر چیزیکه براي او هست آن است که خداوند حفظ میفرماید خودُ وعیالَش را تابأهلش باز گردد، وچون روز قیامت شود خدا حافظ اوباشد .

﴿۶﴾ واز علي بن میمون صایغ (۲) از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود اي علي زیارت کن حسین عليه السلام را وترکش مَکُنْ گفت عرض‌کردم مزد کسی که زیارتش کند چیست ؟ فرمود کسي که پیاده زیارتش کند خداوند بنویسد بهر قدمیکه بر میدارد حسنه‌ای ونابود سازد ازاو گناهي وبالا برد براي او درجهٔای .

پس چون بقبر او رسد خدا دو ملك‌را موکل اوگرداند که هر خوبی از دهان اوخارج شد بنویسد وهر بدي ازاو صادر شد ننویسنـد ، وچون از سفر بر گردد وِداعش کنند وبگویند اي دوست خدا تو آمرزیده شدي وتو ازحزب خدا ورسولش واهل بیت رسولش شدي وبخدا آتش را بچَشْمَتْ هرگز نبیني

(۱) در خود روایت از غیبت بخطاب پرداخته .

(۲) در بحار ج۱۰۱ ص۲٤ حدیث ۲٤ .

وآتش هم ترا نبیند، وطعمه آن نشوي .

﴿۷﴾ واز عبدالله بن مسكان از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود هر كس از شيعيان ما زيارت كند امام حسين عليه السلام را از سفر برنگردد مگر انكه هر گناهی کرده آمرزیده شود وبنویسد خداوند بهر قدمیکه برداشته وهر دستی که حیوان سواریش بلند کرده هزار حسنه ونابود سازد ازاو هزار گناه وبالا برد براي او هزار درجه .

﴿۸﴾ واز ابی‌سعید قاضی روایت کندکه گفت داخل شدم بر امام صادق علیه السلام در غریفه‌ایکه مال اوبود [۱] ونزدش مرازم بود پس شنیدم که میفرمود هر کس پیاده بزیارت قبر امام حسین عليه السلام برود بهر گامی که برمیدارد وبهر قدمیکه برمیدارد ومی‌گذارد خداوند بنویسد براي او ثواب آزادکردن فرزندي از فرزندان حضرت اسماعيل .

وهر کس باکشتی بزیارتش رود و کشتی وارونه وچپ شود از آسمان ندا کند ندا کنندهٔ که پاکیزه شدید وپاکیزه شد بهشت براي شما .

﴿۹﴾ واز عبدالله بن نجار [۲] روایت کند که امام صادق عليه السلام بمن فرمود زیارت میکنید امام حسین عليه السلام را وسوار کشتی میشوید؟ عرض کردم بلی فرمود آیا دانستی وقتی کشتی شما وارونه شود ندا کرده شوید آگاه باشید پاکیزه شدید وپاکیزه شد بهشت براي شما .

---

(۱) غریفه هم بمعنای بیشه (جای پردرخت) آمده وهم بمعنای بالاخانه . در بحار ج۱۰۱ ص۲۴ حدیث ۴۸ .

(۲) در بحار ج۱۰۱ ص۲۵ حدیث ۲۷ .

(فصل بیستم)

در کرامت و بزرگی که زوار امام حسین علیه السلام نزد خدا دارند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۳۵ از عبدالله الطحان از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت شنیدم آنحضرت میفرمود احدی در روز قیامت نیست مگر آنکه تَمَنّا و آرزو میکند ایکاشك از زوّارِ امام حسین علیه السلام بود بجهت آنکه میبیند چه بزرگی و کرامتی از طرف خدای تعالی بزوّار امام حسین علیه السلام میشود .

﴿۲﴾ واز صالح بن میثم ازامام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس خوش دارد که در روز قیامت بر مائدهای نور باشد پس باید از زوّارِ حسین بن علی علیهما السلام بوده باشد .

﴿۳﴾ واز مفضل بن عُمَر روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود (۱) مثل اینکه می‌بینم بخدا قسم ملائکه با مؤمنین برقبر امام حسین علیه السلام مزاحمت دارند گفت عرض کردم :

پس دیده میشوند برای او ؟ فرمود هیهات هیهات دور است دور . بتحقیق

---

(۱) فی البحار ج۱۰۱ ص۶۵ .

ملازم مؤمنین هستند بخدا قسم حتی اینکه با دست خود برصورت ایشان‌میکشند وخداوند فرو میفرستد بر زوّار حسین ؑ صبح گاه وشب گاه از طعام بهشتی وخدمتگذارشان ملائکه هستند ، وسؤال نکند بندهٔ از خدا حاجتی از حاجتهای دنیا وآخرت مگرآنکه عطا کند باو حاجتش را ، گفت عرض کردم اینست بخدا کرامت ، بمن فرمود ای مفضل زیادتر بگویم ؟ عرض کردم بلی ای سید من ؟ فرمود مثل اینکه می‌بینم تختی از نورگذارده شده وقبهٔ (مثل چادر و گنبد) بر آن زده شده که از یاقوتِ سُرْخ بجواهرات آراسته شده وامام حسین ؑ بر آن نشسته ودر اطرافش نَوَدْ هزار قُبّه سبز میبوده باشد ومؤمنین او را زیارت میکنند وسلام میدهند .

پس خداوند بایشان بفرماید دوستانِ مَنْ از من سؤال کنید .

پس بطول انجامید اَذِیَّتْ شدنِ شما وذلیل شدنِ شما وبواسطه مذهب ستم زده شدید پس امروز روزیست که نخواهید از حاجتهای دنیا وآخرت مگرآنکه عطا کنم وبدهم بشما پس خورد وخوراکشان در بهشت باشد پس اینست بخدا قسم کرامتی که تمام شدنی نیست وآخرش درك نشود .

﴿٤﴾ ودر ص ١٣٦ باب (٥١) از هیثم بن عبد رمانی از امام رضا ؑ از پدرش ازامام صادق ؑ روایت کند که فرمود روزهای زوّارامام حسین ؑ از عُمْرِ ایشان حساب نشود واز اجلش بشمار نیاید .

(فصل بیست ویکم)

در اینکه زوّار امام حسین علیه‌السلام هم جوار رسول خدا وعلی مرتضی وفاطمه زهراء علیهم‌السلام هستند

﴿١﴾ در کامل الزیارات ص ١٣٧ از ابی اسامه روایت کند که گفت شنیدم

امام صادق علیه السلام میفرمود کسی که خواسته باشد در جوار پیغمبرش باشد وجوار علی وفاطمه علیهما السلام پس زیارت حسین بن علی علیهما السلام را ترك نكند .

﴿۲﴾ واز ابی‌بصیر روایت کند که گفت شنیدم ازامام صادق یا باقر علیهما السلام که میفرمود کسی که دوست دارد مسکنش وجای گاهش بهشت باشد پس ترك نکند زیارت مظلوم را ، عرض کردم مظلوم کیست ؟ فرمود حسین بن علی علیهما السلام صاحب کربلاء ، کسی که با شوق واز روي محبت پیغمبر وفاطمه وعلی صلوات الله علیهم اجمعین زیارتش کند خداوند او را بنشاند سر سفره‌هاي بهشتي وبا ایشان بخورد ومردم در حساب باشند .

﴿۳﴾ واز حرث بن المغیرة النصري از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود خدای تبارك وتعالی قرار داده ملائکه موکلین بر قبر امام حسین علیه السلام پس چون مردي قصد زیارتش کند وغُسل کند محمد صلی الله علیه وآله صدا کند ای زوّار خدا بشارت باد شما را برفاقتِ منْ در بهشت الخ .

(فصل بیست ودوم)

دراینکه زوارامام حسین علیه‌السلام قبل‌ازمردم داخل‌بهشت‌میشوند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۳۷ از عبدالله بن زرارة [1] روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود در روز قیامت براي زوّار اِمام حسین علیه السلام فضیلتي بر مردم هست ، عرض کردم فضیلت ایشان چه باشد ؟ فرمود چهل سال پیش ازمردم داخل بهشت میشوند وما بقی مردم درموقف حساب خواهند بود .

---

(۱) در بحار ج۱۰۱ ص۲۶ حدیث ۳۰ عبیدبن زرارة .

(فصل بیست وسوم)

در ثواب کسی که امام حسین علیه السلام را با معرفت زیارت کند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۳۸ از قائد حناط (۱) از امام موسی علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را و عارف بحقش باشد خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامرزد.

﴿۲﴾ واز هارون بن خارجه (۲) روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم ایشان روایت میکنند که هر کس امام حسین علیه السلام را زیارت کند برای او یك حج وعمره باشد، بمن فرمود هر کس او را زیارت کند وعارف بحقش باشد گناهان گذشته وآینده‌اش آمرزیده شود.

﴿۳﴾ واز حسین بن محمد قمی (۳) از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کند که فرمود کمتر ثوابیکه بزائر امام حسین علیه السلام در کنار فرات میدهند در صورتیکه حق وحرمت ودوستی او را بشناسد آن است که گناهان گذشته وآینده او آمرزیده شود.

---

(۱) در بحار ج ۱۰۱ ص ۲۱ حدیث ۱.

(۲) در بحار ج ۱۰۱ ص ۲۳ حدیث ۱۶.

(۳) در بحار ج ۱۰۱ ص ۲۴ حدیث ۱۹.

﴿۴﴾ واز ابن مسکان [۱] از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود : کسی که بزیارت قبرامام حسین علیه السلام برود وعارف بحقش باشد خداوند بیامرزدگناهانِ گذشته وآینده‌اش را .

﴿۵﴾ واز هند حناط روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود کسی که زیارت کند حسین علیه السلام را وعارف بحقش باشد واِقتداء باو کند بیامرزد خداوند گناهانِ گذشته و آینده‌اش را .

﴿۶﴾ واز فائد حناط[۲] روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم ایشان بزیارت قبر حسین علیه السلام میروند با نوحه‌گری وطعام فرمود گاهی شنیده‌ام سپس فرمود ای فائد هر کس زیارت کند قبر حسین بن علی علیهما السلام را در صورتیکه عارف بحقش باشد گناهانِ گذشته وآینده‌اش آمرزیده شود .

﴿۷﴾ وایضاً از فائد [۳] از عبد صالح (موسی بن جعفر) علیه السلام روایت کند که گفت داخل شدم بر او وعرض کردم فدایت شوم بدرستیکه حسین علیه السلام را زیارت میکنند مردم بعضی عارفند و بعضی عارف نیستند وزنها بدون پروا دور او جمع میشوند وشهرتی پیدا شده ومن از اینکار که شهرت یافته دلم گرفته شده گفت حضرت مدتی سرش را بزیر انداخته وجواب مرا نداد سپس رو بمن نموده وفرمود ای عراقی اگرایشان خود را مشهور ساخته‌اند توخود را مشهور نکن بخدا قسم زیارت نکند حسین علیه السلام را در صورتیکه عارف بحقش باشد مگرآنکه بیامرزد خداوند گناه گذشته وآینده او را .

﴿۸﴾ واز صالح نیلی روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود کسی که

(۱) در بحار ج۱۰۱ ص۲۲ حدیث ۱۱ .

(۲) در بحار ج۱۰۱ ص۲۵ حدیث ۲۸ .

(۳) در بحار ج۱۰۱ ص۲۶ حدیث ۲۹ .

زيارت كند امام حسين عليه السلام را وعارف بحقش باشد مثل آن است كه سه حج با رسول‌خدا صلى الله عليه وآله بجا آورده باشد .

﴿٩﴾ ودر بحار ج ١٠١ ص ٣٤ از ثواب الأعمال از صالح نيلى از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود كسى كه بزيارت قبر امام حسين عليه السلام برود وعارف بحقش باشد مثل آن است صد مرتبه با رسول خدا حج كرده باشد .(١)

﴿١٠﴾ ودركامل الزيارات ص١٤١ از محمدبن جرير قمى روايت كندكه گفت شنيدم ازامام رضا عليه السلام ميفرمودكسى كه حسين عليه السلام را زيارت كند وعارف بحقش باشد او از حديث كننده گان خدا است فوق عرشش سپس اين آيه را تلاوت فرمود (اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) آيه ٥٤-٥٥ از سوره قمر يعنى بدرستيكه پرهيزكاران در بهشتها وانبساطند در مجلسى پسنديده نزد پادشاهى توانا .

﴿١١﴾ ودركامل الزيارات ص ١٤٤ ازهارون بن خارجه ازامام صادق عليه السلام روايت كندكه گفت خدمت امام عرض كردم فدايت شوم چه مزديست كسى را كه قبر امام حسين عليه السلام را زيارت كند در حاليكه عارف بحقش باشد وغرضش خدا وآخرت باشد؟ حضرت فرمود اى هارون هركس قبر امام حسين عليه السلام را زيارت كند وعارف بحقش باشد وغرضش خدا وآخرت باشد خداوند بيامرزد گناهانِ گذشته وآينده او را سپس سه مرتبه فرمودآيا قسم نخوردم براى توآيا قسم نخوردم براى تو آيا قسم نخوردم براى تو .

قال في البحار لعل الحلف سقط من الراوي أو النساخ أوكان في كلام آخر غير هذا (٢) .

---

(١) در حديث٨ سه حج فرمود ودر حديث٩ صد حج اين براى تفاوت ودرجات ومعرفت زائراست .

(٢) في البحار ج١٠١ ص١٩ حديث ٤ .

﴿۱۲﴾ درکامل الزیارات ص۱۴۷ از عیینه بیاع القصب ازامام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود : هر کس قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند وعارف بحقش باشد ، خداوند او را در أعلی علیین بنویسد ، وباین مضمون از عبدالله بن مسکان وهارون بن خارجه ودیگران روایت نموده .

(فصل بیست وچهارم)

درثواب کسی که امام‌حسین علیه السلام‌را زیارت‌کند برای‌محبت رسول الله وامیرالمؤمنین وفاطمه زهراء علیهم السلام

درکامل الزیارات ص ۱۴۱ از جویریة بن علاء از بعض اصحاب از امام صادق علیه‌السلام روایت‌کند که فرمود چون روز قیامت شود منادیِ ندا کند کجایند زوّارِ حسین بن علی علیهما‌السلام ؟ پس جماعتي که غیر از خدا بشمار نیاورد بپاخیزند پس بایشان گفته شود بچه منظور قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کردید ؟ پس بگویند ای خدايِ ما برايِ مَحَبّتي که برسول الله وعلی وفاطمه علیهم‌السلام داشتیم ومهربانیکه بحسین علیه‌السلام داریم که چه بی‌احترامي نسبت بجنابش مرتکب‌شده‌اند پس بایشان گفته شوداین محمد وعلي وفاطمه وحسن وحسین ملحق شوید بایشان وشما با ایشان در درجه ایشانید پس بروید زیر پرچم رسول خدا پس بروند زیر پرچم رسول خدا ودر سایه‌اش باشند وپرچم بدست علي علیه‌السلام است پس همگی داخل بهشت شوند یك دسته جلو پرچم ویك دسته دردست راست پرچم ویك دسته در دست چپ پرچم ویك دسته در پشت پرچم باشند .

ودر فصل ۲۱ حدیث دوم مناسب مقام‌گذشت .

(فصل بیست وپنجم)

در ثواب کسی که از روی شوق امام حسین علیه السلام را زیارت کند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۴۲ از ابی اسامه زید شحام روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود کسی که از روی شوق وعلاقه زیارت کند امام حسین علیه السلام را خداوند اورا در زمره ایمن شدگان بنویسد روز قیامت ونامه عملش را بدست راستش بدهد وزیر پرچم امام حسین علیه السلام باشد تاداخل بهشت شود در درجه او بدرستیکه خدا عزیز وحکیم است .

ودر فصل بیست ویکم حدیث دوم مناسب مقام گذشت .

﴿۲﴾ واز محمدبن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود اگر مردم میدانستند چه ثواب وأجري براي زيارت قبر امام حسين علیه السلام ميباشد هرآينه از شوق وآرزومندي ميمردند واز حسرت جانشان ويانفسشان قطعه قطعه ميشد راوي عرض ميكند چه أجري دارد ؟ فرمود هركس از روي شوق وآرزو زيارتش كند خداوند هزار حج مقبول وهزار عمره مبروره ومزد هزار شهيد از شهداءِ بَدْر وأجرِ هزار روزه دار وثواب هزار صدقه مقبوله وثواب هزار بنده آزاد كردن در نامه عمل او بنويسد ، ودرآن سال از هر آفتي محفوظ بماندكه آسان انها شيطان باشد وملكي را موكل اوگرداندكه اورا از جلو وراست وچپ وبالا وپائين حفظ كند .

واگر درآن سال مرگش برسد ملائكه رحمت براي غسل وكفن اوحاضر

شوند وطلب رحمت وآمرزش کند براي‌او وتا نزد قبرش اورا تشییع کنند با استغفار براي‌او ، وبمقدار چشم انداز قبرش وسعت پیدا کند وخداوند از فشارِ قبرش نجات دهد واز ترسِ نکیر ومُنکر ایمن شود ودَري ببهشت بـاز شود ، ونامه عملش بدست راستش داده شود ودر روز قیامت نوري بـاو داده شود که مابین مشرق ومغرب را روشنائي دهد ومنادي ندا کند که این کسي است که از روي شوق امام حسین علیه‌السلام را زیارت کرده پس آنروز کسی نماند مگر انکه آرزو کند اي‌کاش از زوّار اِمام حسین علیه‌السلام بود .

﴿۳﴾ واز محمد بن مسلم روایت کنند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم چه مزدی است برای کسی که زیارت‌کند امام حسین علیه السلام را ؟ فرمود هر کس از روي شوق بزیارتش رود از بنده‌گانِ گرامیِ خدا محسوب میشود ودر زیرِ پَرچم حسین بن علی علیهما‌السلام خواهد بود تاخداوند داخل بهشتش گرداند .

﴿٤﴾ واز ذریح محاربي روایت کند که گفت خدمت امام‌صادق علیه‌السلام عرض کردم مَنْ چه زجری میکشم از دستِ جماعتم وبَچّه‌هایم وقتي که بـایشان خبر میدهم چه خیر وبرکتي هست در رفتن بزیارت قبر امام حسین علیه‌السلام مرا تکذیب میکنند ومیگویند تو بجعفر بن محمد دروغ می‌بندی ؟

حضرت فرمود ای ذریح ترك کن مردم را بگذارهرطرف میخواهند بروند بخدا قسم خداوند مباهات میکند بزیارت رونده‌گان حسین بن علی علیهما‌السلام وواردشده‌گان را ملائکه مقربین وحمله عرش‌استقبال میکنند حتی‌اینکه بایشان میگوید آیا می‌بینید زوار قبر حسین را که از روی شوق باو وبفاطمه دختر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را زیـارت میکنند آگاه باشید بعزت وجلال وعظمت خود هر آینه کرامت خود را برای ایشان واجب گردانم .

والبته ایشان را وارد بهشتم میکنم که براي اولياء وانبياء ورسولان خـود آماده کرده بودم ، اي ملائکه مَنْ ایشان زوّار قبر حسین حبیب محمد رسول‌منند ومحمد حبیب من‌است ، وهر کس مرا دوست دارد حبیب مرا دوست داشته وهر کس دوست دارد حبیب مرا دوست میدارم هر کس او را دوست دارد ، وهر کس دشمن دارد حبیب مرا ، مرا دشمن داشته وبر من سزاوار است که او را بر سخت ترین عذابم عذاب کنم واو را بِگَرْم‌ترین آتشم بسوزانم وجهنم را مسکن ومأوای او گردانم وعذابي کنم اورا بسخت‌ترین عذابها که أحدی از عالمین را آنطور عذاب نکرده باشم .

(فصل بیست وششم)

در ثواب کسی که امام حسین علیه السلام را محتسباً وقربة الی‌الله زیارت کند

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص ۱٤٤ ازقدامة بن ملك (مالك) از امام صادق علیه السلام روایت کندکه فرمودکسی که زیارت کند امام حسین عليه السلام را محتسباً وقربة الى الله نَه از روي فرح وکفران نعمت وسمعه ورياء باشدگناهانش‌شسته شود چنانچه لباس‌را آب میشوید وچرکی را باقی‌نمیگذارد ونوشته شود برای او بهر قدمیکه میگذارد حَجّي وبهرقدمیکه برمیدارد عمره [۱] .

﴿۲﴾ در فصل ۲۳ حدیث ده‌گذشت آنچه مناسب مقام است .

﴿۳﴾ ودر ص ۱٤٥ از عبدالله بن میمون قداح از امام صادق عليه السلام روایت

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۹ حدیث۳ .

کند که گفت خدمت آن حضرت عرض کردم چه باشد برای کسی که قبر حسین بن علی علیه السلام را زائر باشد در حالیکه عارف باشد وعارش نیاید وتکبر هم نکند؟ فرمود نوشته شود برای وی هزار حج مقبول وهزار عمره مبروره واگر شقی باشد سعید نوشته شود وهمیشه در رحمتِ خدا فرو رفته باشد (۱) .

﴿٤﴾ واز صفوان بن مهران جمال از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند وزیارتش برای خدا باشد جبرئیل ومیکائیل واسرافیل او را مشایعت کنند تا بمنزلش برسد (۲) .

﴿٥﴾ واز عبدالله بن مسکان روایت کند که گفت حاضر بودم که جماعتی از اهل خراسان آمدند نزد امام صادق علیه السلام وسؤال کردند از زیارت امام حسین علیه السلام واز فضل آن ، حضرت فرمود پدرم از جدم حدیث کرد مرا که میفرمود کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را برای خدا خداوند اورا از گناهانش بیرون برد مثل روزی که از مادر زائیده شده بود وملائکه اورا در وقت مسافرتش مشایعت کنند وبالای سرش با بالهای خود پر زنان صف زنند تا بمنزلش بر گردد ، وملائکه برای وی از خدای تبارك وتعالی طلب مغفرت کنند ، واز أعنان السماء (یعنی از صفحات آسمان) رحمت او را فرو گیرد ، وملائکه او را ندا کنند پاکیزه شدی وپاکیزه است آنکه زیارتش کردی ودر اهلش محفوظ باشد .(۳)

﴿٦﴾ ودر ص١٤٥ از معمر روایت کند که گفت شنیدم زید بن علي میفرمود: هر کس زیارت کند قبر حسین بن علي علیه السلام را واز این زیارت نخواسته باشد مگر رضایت خدا را آمرزیده شود جمیع گناهانش ولو اینکه مثل کف

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۲۰ حدیث ٦ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۲۰ حدیث ۷ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۱۹ حدیث ٥ .

دريا باشد پس زياد زيارت كنيد اورا خداوند ميامرزد گناهانِ شمارا [١] .

﴿٧﴾ ودر ص١٤٦ از حذيفه بن منصور روايت كند كه امام صادق عليه السلام فرمود: هر كس زيارت كند قبر امام‌حسين عليه السلام را ولله وفي‌الله باشد خداوند اورا از آتش آزاد كند واز فزع اكبر (ترس بزرگ) ايمنش سازد وهر حاجتى از حاجتهاي دنيا وآخرت خواسته باشد باو عطا فرمايد [٢] .

(فصل بيست‌وهفتم)

دراينكه زيارت امام‌حسين عليه السلام افضل اعمال‌است

﴿١﴾ دركامل الزيارات ص١٤٦ از ابى‌خديجه (سالم بن مكرم) روايت كند كه گفت از امام‌صادق عليه السلام سئوال كردم از زيارت قبر امام‌حسين عليه السلام فرمود آن از افضل اعمالست [٣] .

﴿٢﴾ واز ابان ازرق از مردي روايت كند كه امام صادق عليه السلام فرمود از محبوبترين اعمال بسوى خدا زيارت قبر امام حسين عليه السلام است، وافضل اعمال نزد خدا داخل نمودن خوشحاليست برمؤمن ، ونزديكترين اوقات بنده بخدا در وقتى است كه در سجده باشد [٤] .

﴿٣﴾ واز ابى‌خديجه روايت كند كه گفت خدمت امام صادق عليه السلام عرض كردم زيارت امام حسين عليه السلام چه مقامى دارد ؟ فرمود افضل اعمالست [٥] .

﴿٤﴾ وايضاً از ابى‌خديجه روايت كند كه گفت امام صادق عليه السلام فرمود بدرستيكه زيارت امام حسين عليه السلام افضل اعمالست .

---

(١) بحار ج١٠١ ص٢٠ حديث ٨ .

(٢) بحار ج١٠١ ص٢٠ حديث٩ .

(٣) بحار ج١٠١ ص٤٩ حديث١ .

(٤) بحار ج١٠١ ص٤٩ حديث٤ .

(٥) بحار ج١٠١ ص٤٩ حديث٥ .

(فصل بیست وهشتم)

دراینکه هرکس امام حسین علیه السلام‌را زیارت‌کند مثل آن است که خدارا درعرشش زیارت‌کرده ودر اعلی علیین نوشته شود

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص۱۴۷ از زید شحام روایت کند که گفت عرض کردم خدمت امام صادق علیه السلام چه اجری است برای کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کند ؟ فرمود مثل کسی است که خدا را در عرشش زیارت کرده باشد ، عرض کردم چه مزدیست کسی‌را که یکی از شماهارا زیارت کند ؟ فرمود مثل کسی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیارت کرده باشد [1] .

﴿۲﴾ ودر کامل الزیارات ص۱۴۷ وص۱۴۸ از حسین بـن محمد قمی روایت کند که امام رضا علیه السلام فرمود کسی که قبر أبی‌عبدالله علیه السلام را در کنار شط فرات زیارت‌کند چنانست که خدا را بالای عرشش زیارت نموده باشد . ودر روایت دیگر بالای کرسیش زیارت کرده باشد [2] .

ودر ص۱۴۸ و ص۱۴۹ در هشت حدیث وارد شده کـه هرکس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند خداوند اورا در أعلی علیین بنویسد .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۷٦ حدیث۲۹ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۷٦ ذیل حدیث۳۰ .

وعليين بعضی گفته‌اند یعنی مراتب عاليه .

وبعضی گفته‌اند یعنی آسمان هفتم که ارواح مؤمنين آنجا هستند .

وبعضی گفته‌اند سدرة المنتهی است .

وبعضی گفته‌اند یعنی بهشت .

وبعضی گفته‌اند آن لوحي است از زبرجد سبز که زیر عرش معلق است واعمال ایشان آنجا نوشته شده .

(فصل بيست ونهم)

دراینکه زیارت امام حسین علیه السلام زیارت پیغمبر صلی الله علیه وآله است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱٤۹ از جویریة بن العلاء از بعض اصحاب روایت کند که گفت هر کس دوست دارد در روزِ قیامت بسوي خدا نظر کند وسکرات مرگ وهول مطلع بر آن آسان شود پس باید زیاد زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را چونکه زیارت اِمام حسین عليه السلام زیارت رسول خدا صلى الله عليه وآله است [1] .

﴿۲﴾ ودر ص۱۵۰ از أبی‌بصیر از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود (زائر) زیارت کننده حسین بن علي عليهما السلام زیارت کننده رسول خدا صلى الله عليه وآله است [2] .

﴿۳﴾ زید شحام می‌گوید بامام صادق عليه السلام عرض کردم چه باشد برای کسی که یکی از شماهارا زیارت کند؟ فرمود مثل کسي است که رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیارت کند [3] .

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۷۷ حدیث۳٤ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۷۷ حدیث۳۵ .

(۳) بحار ج۱۰۱ ص۷٦ ذیل حدیث۲۹ .

(فصل سی‌ام)

دراینکه زیارت امام حسین علیه السلام عُمْر ورزق را زیاد کند وترکش عُمْر ورزق را کم کند

﴿۱﴾ در کامل الزیـارات ص۱۵۱ از محمد بـن مسلم از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود : امر کنید شیعیان مرا بزیارت قبر امام حسین عليه السلام چون زیارتش رزق را زیاد کند وعُمْر را طولاني نماید وبدیهارا دفع کند وزیارتش بر هر مؤمنی که اورا بامامت قبول دارد از طرف خدا واجب است [1] .

﴿۲﴾ واز منصور بن حازم روایت کند که گفت شنیدم ازاو که میفرمود کسي که یکسال ازاو بگذرد وزیارت امام حسین عليه السلام نرود خداوند از عمرش یکسال کم کند، واگر بگویم یکی از شماها سي‌سال پیش از اجلش میمیرد هر آینه راست گفته‌ام، بجهت انکه شما ترك نموده‌اید زیارت امام حسین عليه السلام را ، پس ترك نکنید زیارتش را خداونـد عُمر شمارا طولاني کند ورزق شمارا زیاد نماید .

وچون زیارتش را ترك کنید خداوند عمر ورزق شمارا کم گرداند پس رغبت کنید در زیارتش وآن را ترك نکنید بجهت انکه امام حسین عليه السلام نزد

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۴۸ حدیث۱۷ .

خدا ورسول خدا وفاطمه وأمیر المؤمنین شاهد این عمل است [١] .

﴿٣﴾ واز داود حمار از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت نکند قبر امام‌حسین عليه السلام را از خیر کثیری محروم‌شده ویکسال ازعمرش نقصان پیدا کند [٢] .

﴿٤﴾ واز محمدبن مروان از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت شنیدم میفرمود زیارت کنید حسین عليه السلام را ولو در سالی یک بار .

پس بدرستیکه هر کس اورا زیارت کند وحقش را بشناسد وانکارش نکند عوضي ندارد جز بهشت ، ورزق واسع روزیش شود واز طرف خداوند فرج نزدیک (یاخوشحالی نزدیک) باو داده شود الخ [٣] .

﴿٥﴾ واز عبدالملك الخثعمی از امام‌صادق عليه السلام روایت کند که حضرت بمن فرمود اي عبدالملك ترک نکن زیارت حسین بن علي عليهما السلام را ویاران خودرا امر کن باین عمل، خداوند عمرت را درازکند ورزقت را زیاد فرماید وزنده بدارد ترا خشوقت ونمیری مگر سعید (شهید) ونوشته شوی در زمره خشوقتان [٤] .

(١) بحار ج١٠١ ص٤٧ حديث١١ .
(٢) بحار ج١٠١ ص٤٨ حديث١٥ .
(٣) بحار ج١٠١ ص٤٧ حديث١٣ .
(٤) بحار ج١٠١ ص٤٧ حديث١٢ .

(فصل سی ویکم)

دراینکه زیارت امام حسین علیه السلام گناهان را میریزد

مؤلف گوید چند حدیث در فصل ۱۹ و۲٦ مناسب این فصل گذشت تکرا نمیکنم .

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۵۳ از عبدالله بن یحیی کاهلی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس بخواهد در روز قیامت در کرامت خدا باشد وشفاعت محمد ﷺ .

پس باید امام حسین علیه السلام را زائر باشد انوقت بفضل و کرامت خدا برسد وثواب خوب نصیبش شود واز گناهی که در دنیا مرتکب شده سئوال نشود ولو اینکه گناهانش بمقدار عدد رملهای عالج (یعنی کوهای ریگ) وکوهای تهامه وکف دریا باشد بدرستیکه امام حسین علیه السلام مظلوم کشته شد وبواسطه دینش ستمش کردند وخود واهل بیت ویارانش تشنه بودند .

﴿۲﴾ واز حسن بن راشد از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کند که فرمود کسی که از خانه‌اش بیرون رود واراده زیارت قبر أبي عبدالله حسین بن علی علیهما السلام را داشته باشد خداوند ملکی را موکل او گرداند پس انگشتش را بپشت آن زائر گذارد وهرچه از دهانش خارج میشود بنویسد تا وارد حرم شود وچون از درب حرم خارج شد کف دستش را بپشت اوگذارد وبگوید

اما آنچه از گناهانت گذشته پس بدرستیکه بخشیده شد پس عدل را از سر گیر .

(فصل سی ودوم)

دراینکه زیارت امام‌حسین علیه السلام معادل عمره (١) است

﴿١﴾ درکامل الزیارات ص ١٥٤ از محمد بن ابی نصراز بعض اصحاب از امام رضا عليه السلام سؤال کرد از کسی که زیارت میکند قبر حسین عليه السلام را فرمود معادل عمره است (٢) .

﴿٢﴾ ودر ذیل حدیث ابی سعید مدائنی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود چون زیارتش کنی نوشته شود برای‌تو ثواب بیست ودوعمره . (٣)

﴿٣﴾ ودر ص ١٥٥ از محمد بن سنان روایت کند که گفت شنیدم حضرت امام رضا عليه السلام میفرمود زیارت قبر امام حسین عليه السلام معادل عمره مبروره قبول شده است . (٤)

﴿٤﴾ وازحسن بن جهم روایت کند که‌گفت خدمت امام رضا عليه السلام عرض کردم چه میفرمائید در زیارت قبرامام حسین عليه السلام فرمود تو چه میگوئی عرض

---

(١) عمره لغة یعنی زیارت وشرعا عبارت از پنج عمل است که در مکه بجاآورده میشود :

اول احرام است ازیکی ازمواقیت دوم تلبیه است سوم طواف است چهارم سعی بین صفا ومروه است پنجم تقصیر است .

(٢) بحار ج١٠١ ص٢٨ حدیث١ .

(٣) بحار ج١٠١ ص٢٨ ذیل حدیث٣ .

(٤) بحار ج١٠١ ص٢٩ حدیث٥ .

کردم بعض ما میگوید حج وبعض ما میگوید عمره است ، حضرت فرمود آن عمره قبول شده است (۱) .

﴿۵﴾ واز ابی البلاد روایت کند که از امام رضا علیه السلام سؤال کردم اززیارت قبر امام‌حسین علیه السلام حضرت فرمود شما چه میگوئید عرض کردم ما میگوئیم یك حج ویك عمره است ، حضرت فرمود معادل عمره مبروره است (یعنی پذیرفته شده) (۲) .

﴿۶﴾ واز صفوان بن یحیی روایت کند که گفت از امام رضا علیه السلام سؤال کردم از زیارت قبر امام حسین علیه السلام که چه فضلی دارد فرمود معادل عمره است (۳) .

﴿۷﴾ ودر ص ۱۵۶ از ابی رباب (أبي رئاب) روایت کند که گفت ازامام صادق علیه السلام سؤال کردم از زیارت قبر امام حسین علیه السلام ، فرمود بلی معادل عمره است وسزاوار نیست که بیش از چهار سال ازآن تخلف کند (۴) .

﴿۸﴾ ودر ص ۱۵۶ از عبدالله بن عبید انباری روایت کند که اگر تو بخواهی عمره بجا آوری واسبابش مهیا نشد برو بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برای تو یك عمره نوشته شود (۵) .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۲۹ حدیث۸ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۲۹ حدیث۱۰ .

(۳) بحار ج۱۰۱ ص۳۰ حدیث۱۱ .

(۴) بحار ج۱۰۱ ص۳۰ حدیث۱۴ .

(۵) بحار ج۱۰۱ ص۳۱ ذیل حدیث۱۹ .

(فصل سی وسوم)

دراینکه زیارت قبرامام‌حسین علیه السلام معادل یك حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۵٦ از فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود زیارت قبرحسین علیه السلام وزیارت قبر رسول‌الله صلی الله علیه وآله وزیارت قبور شهداء معادل یك حج پذیرفته شده است با رسول خدا صلی الله علیه وآله . [۱]

﴿۲﴾ وازمحمد بن‌سنان روایت کند که گفت شنیدم امام رضا علیه السلام میفرمود کسی که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را خداوند بنویسد برای او یك حج‌پذیرفته شده . [۲]

﴿۳﴾ واز عبدالله بن عبید انباري روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم برای من هر ساله آماده گی نیست که حج کنم؟ حضرت فرمود هروقت اراده حج کردی وبرای تو مهیا نشد برو بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برای تو یك حج نوشته شود وهر وقت اراده عمره کردی ومهیا نشد برای تو برو بزیارت قبر امام حسین علیه السلام یك عمره برای تو نوشته شود . [۳]

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۳۰ حدیث۱۵ بامختصر تفاوتی .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۳۰ حدیث۱۸ .

(۳) بحار ج۱۰۱ ص۳۱ حدیث۱۹ .

﴿٤﴾ وازعبدالکریم بن‌حسان روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم چه گفته میشود که زیارت قبر حسین علیه السلام معادل حجه وعمره است؟ پس حضرت فرمود بدرستیکه حج وعمره اینجا است .

واگر مردی اراده کند حج را وبرای او مهیا نشود پس بزیارت او رود خداوند بنویسد برای‌اویك حج واگرمردی اراده عمره کند ونتواند پس‌بزیارت او رود عمره‌ای برای او نوشته شود (۱) .

﴿٥﴾ ودر ص ۱۵۷ از فضل بن یسار (از امام باقر علیه السلام کما في البحار) روایت کند که فرمود بدرستیکه زیارت قبر رسول‌الله علیه السلام وزیارت قبور شهداء وزیارت قبر امام حسین علیه السلام معادل یك حج است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بجا آورده باشد (۲) .

﴿٦﴾ ایضاً از فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کند که زیارت قبر حسین علیه السلام معادل یك حج پذیرفته شده است که با رسول خدا صلی الله علیه وآله بجا آورده باشد (۳) .

﴿٧﴾ واز ابن ابي یعفور روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود اگر مردی اراده حج داشته باشد ومهیا نشود رفتن بحج پس بزیارت قبرامام حسین علیه السلام برود وعرفه نزد او باشد این زیارت ازحج کفایت‌میکند(٤) .

﴿٨﴾ ابراهیم بن عقبة میگوید نوشتم خدمت موسی بن جعفر علیهما السلام که اگر آقای ما صلاح بداند بما خبر دهد از افضل‌آنچه درباره زیارت امام‌حسین

---

(۱) بحار ج ۱۰۱ ص۳۱ حدیث ۲۱ .

(۲) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۰ حدیث ۱۵ .

(۳) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۱ حدیث ۲۳ .

(٤) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۲ حدیث ۲۵ .

عليه السلام رسيده وآيا آن معادل حج ميباشد راجع بكسى كه حج از او فوت شده ؟ حضرت در جواب مرقوم فرمودند معادل يك حج است براى كسى كه حجش فوت شده (۱) .

(فصل سى وچهارم)

دراينكه زيارت امام حسين عليه‌السلام معادل يك حج ويك عمره است

﴿۱﴾ در كامل الزيارات ص ۱۵۸ از ام سعيد احمسيه روايت كند كه گفت از امام صادق عليه‌السلام سؤال كردم از زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام پس فرمود معادل يك حج ويك عمره است واز خير هكذا وهكذا وبا دستش اشاره فرمود (۲) .

واز عبدالكريم بن حسان نيز روايت كند الخ درفصل ۳۳ حديث ٤ گذشت.

﴿۲﴾ ودر ذيل حديث هارون بن خارجه از امام صادق عليه‌السلام روايت كند كه از پدرت روايت شده زيارتش معادل يك حج ويك عمره است فرمود بلى يك حج ويك عمره تا ده بار شماره كرد (۳) .

﴿۳﴾ واز ابى‌خديجه روايت كند كه مردى از امام باقر عليه‌السلام سؤال كرد از زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام پس فرمود بدرستيكه آن معادل يك حج ويك عمره است الخ (٤) .

﴿٤﴾ ودر ص ۱۵۹ از يونس روايت كند كه حضرت امام رضا عليه‌السلام فرمود هركس زيارت كند قبر حسين عليه‌السلام را پس مثل اينكه حج وعمره بجا

(۱) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۲ حديث ۲٦ .
(۲) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۲ حديث ۲۷ .
(۳) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۲ ذيل حديث ۲۹ .
(٤) بحار ج ۱۰۱ ص ۳۳ حديث ۳۱ .

آورده باشد ، گفت عرض کردم حجة الاسلام ازاو ساقط میشود فرمود نه این حج ضعفاء است تاتمکن پیدا کند وحج کند خانه خدا را، آیا ندانسته‌ای که هر روز هفتاد هزار ملك دور خانه طواف میکنند تاشب در رسد پس بالا روند وغیر ازایشان نازل شوند وطواف کنند تاصبح وبدرستیکه امام حسین علیه‌السلام هر آینه‌گرامی تراست بسوی خدا از خانه خدا .

وبدرستیکه در وقت هر نمازی هفتاد هزار ملك نازل شوند که پریشان حال وغبار آلوده هستند وتاقیامت دیگر نوبت بایشان نرسد (۱) .

﴿۵﴾ وفضیل‌بن یسار روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه‌السلام میفرمود خداوند چهار هزار ملك موکل قبر امام حسین علیه‌السلام نموده که پریشان وغبار آلوده هستند وتا روز قیامت برای‌او گریه میکنند وزیارتش معادل یك حج ویك عمره وزیارت قبور شهداء است (۲) .

﴿۶﴾ واز ابی التراب بیاع سابری روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود کسی که زیارت کند قبر امام حسین علیه‌السلام را خداوند بنویسد برای‌او یك حج ویك عمره ویایك عمره ویك حج .

﴿۷﴾ واز ابی خلان (ابی‌فلان) کندی روایت کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود کسی که زیارت کند قبر امام حسین علیه‌السلام را خداوند بنویسد برای‌او یك حج ویك عمره (۳) .

﴿۸﴾ ودر ص۱۶۰ از عیسی بن راشد روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم فدایت شوم چه مزدی است برای کسی‌که زیارت کند

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۴۰ حدیث۶۰ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۴۰ حدیث۶۱ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۳۹ حدیث۵۶ .

قبر امام حسین عليه السلام را ودو رکعت نماز نزدش بخوانـد ؟ فرمود یك حج ویك عمره برایش نوشته شود ، عرض کردم فدایت شوم برای زیارت قبر هرامامیکه مفترض‌الطاعة باشد همین‌اجر خواهد بود؟ فرمود همین‌طوراست هرکس‌زیارت کند قبر امامیکه واجب است طاعتش .

(فصل سی وپنجم)

دراینکه زیارت‌آن حضرت معادل ده حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص۱۵۸ ذیل حدیث هارون بـن خارجه از امام صادق عليه السلام روایت کند که از پدرت روایت شده زیارتش معادل یك حج ویك عمره است، فرمود بلی یك حج ویك عمره تا ده بار شماره کرده (۱) .

(فصل سی وششم)

دراینکه زیارتش معادل بیست حج‌است

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص۱۶۱ از زید شحام از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود : زیارت امام حسین عليه السلام معادل بیست حج است وبلکه افضل از بیست حج است (۲) .

﴿۲﴾ ودر ص۱۶۲ از شهاب از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت : امام ازمن سئوال کرد چند مرتبه حج رفته‌ای؟ عرض کردم نوزده مرتبه، حضرت

(۱) بحار ج۱۰۱ص۳۲ ذیل حدیث ۲۹ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۴۱ حدیث۶۶ .

فرمود : یک مرتبه دیگر حج کن تا بیست مرتبه تمام شود، آنوقت ثواب یک زیارت امام حسین علیه السلام برای تو حساب شود (۱) .

﴿۳﴾ واز حذیفة بن منصور روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود : چند مرتبه حج رفته‌ای ؟ عرض کردم نوزده مرتبه ، فرمود : اگریك مرتبه دیگر بروی و بیست حج را تمام کنی ،آنوقت بوده باشی مثل کسی که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده . (۲)

﴿٤﴾ ودر ص ۱۶۳ از یزید بن عبدالملك روایت کند تا آنجا که گفت : مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد من نوزده حج کرده‌ام ، دعا فرمائید تا یك مرتبه دیگر موفق شوم تا بیست حج شود ، حضرت فرمود : آیا امام حسین علیه السلام را زیارت کرده‌ای ؟ عرض کرد خیر ، فرمود : هرآینه زیارتش بهتر از بیست حج است . (۳)

(فصل سی وهفتم)

دراینکه زیارت آن حضرت معادل بیست وپنج حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۱ در ذیل حدیث ابی سعید مدائنی دارد که امام صادق علیه السلام فرمود : وقتی تو قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کنی خداوند بنویسد برای تو بیست وپنج حج (٤) .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص٤۲ حدیث ۷۳ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص٤۲ حدیث ۷٥ .

(۳) بحار ج۱۰۱ ص٤۰ ذیل حدیث ٦۲ .

(٤) بحار ج۱۰۱ ص٤۱ ذیل حدیث ۷۰ .

(فصل سی وهشتم)

در اینکه زیارت آن حضرت معادل سی حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۳ در ذیل حدیث موسی بن قاسم حضرمی روایت کند که امام صادق علیه السلام بآن مرد یمانی فرمود: زیارت امام حسین علیه السلام معادل یك حج مقبول پاکیزه است با رسول خدا، پس تعجب کرد از این کلام، حضرت فرمود: بلی والله معادل دو حج پذیرفته است که با رسول خدا بجا آوری پس تعجب نمود، وحضرت همین طور زیاد کرد تا اینکه فرمود معادل سی حج پذیرفته است که با رسول خدا حج کرده باشی (۱).

(فصل سی ونهم)

در اینکه زیارت آن حضرت معادل پنجاه حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱٦٤ از مسعدة بن صدقة روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم چه مزدیست برای زائر حسین علیه السلام؟ فرمود یك حجی که با رسول خدا بجا آورده باشد، برایش نوشته شود، عرض کردم فدایت شوم یك حج؟ فرمود: دو حج، عرض کردم: فدایت شوم دو حج؟

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۳۷ حدیث۵۲.

فرمود : بلی وسه حج ، وهمینطور تا ده حج شمرد ، عرض کردم : ده حج ، فرمود : بلی وبیست حج ، عرض کردم وبیست حج ؟ حضرت همینطور زیاد کرد تا پنجاه حج ، پس ساکت شدم .(۱)

(فصل چهلم)

دراینکه زیارت آن حضرت معادل هشتاد حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۲ از مالك بن عطیه روایت کند که امام صادق عليه السلام فرمود : کسی که زیارت کند امام حسین عليه السلام را ، خداوند بنویسد برای او هشتاد حج پذیرفته شده .(۲)

(فصل چهل ویکم)

دراینکه زیارت آن حضرت معادل صد حج است

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص ۱۶۲ ازصالح نیلی روایت کندکه امام صادق علیه السلام فرمود : کسی که زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را وعارف بحقش باشد مثل کسی است که صد مرتبه با رسول خدا صلى الله عليه وآله حج کرده باشد .(۳)

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۴۳ حدیث۷۹ .

(۲) در بحار ج۱۰۱ ص۴۲ حدیث۷۸ .

(۳) بحار ج۱۰۱ ص۴۲ حدیث۷۷ .

(فصل چهل ودوم)

دراینکه زیارت آن حضرت معادل هزار حج است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱٦٤ از عبدالله بن میمون قداح روایت کند که گفت : خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم چه اجر ومزدی باشد برای کسی که زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را وعارف بحقش باشد ، وتکبر هم نداشته باشد ، وعارش نیاید از زیارت ؟ فرمود : نوشته شود برای او هزار حج وهزار عمره پذیرفته شده ، واگر بدبخت باشد در زمره خوشبختان نوشته شود وهمیشه در رحمت خدای عز وجل فرو رفته باشد .[۱]

﴿۲﴾ دربحارج ۱۰۱ص ٤٤ در ذیل حدیث ۸٤ دارد که پیغمبر از جبرئیل سؤال میکند که آیا او را (یعنی امسام حسین علیه السلام را) کسی زیسارت میکند ؟ گفت : بلی غرباء او را زیارت میکنند ، گفتم چه مزدی است برای کسی که او را زیارت کند ؟ گفت : نوشته شود برای او ثواب هزار حج وهزار عمره کـه همه را با تو بجا آورده باشد الخ .

---

(۱) در بحار ج۱۰۱ ص٤۳ حدیث۸۰ .

(فصل چهل وسوم)

دراینکه زیارت امام حسین علیه‌السلام معادل آزاد کردن چند بنده است

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ١٦٤ از صالح نیلی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود کسی که زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را وعارف بحقّش باشد بنویسد خداوند برای او اجر کسي را که هزار بنده آزاد کرده باشد ومثل کسي است که حمل یا حمله کرده باشد بر هزار اسب در راه خدا که آنها با زین ولجام باشند .(۱)

﴿۲﴾ واز ابی سعید مدائنی روایت کند که گفت خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم بروم بزیارت قبر پسرِ رسولِ خدا ؟ فرمود بلي ای ابا سعید برو بزیارت قبر پسر رسول خدا پاکیزه‌ترین پاکیزه‌ها و پاك‌ترین پاکها ، ونیکوترین نیکوها پس چون زیارتش کني بنویسد خداوند براي تو ثواب آزاد کردنِ بیست وپنج بنده .(۲)

---

(۱) بحار ج ۱۰۱ ص ۴۳ وص ۸۱ . ودر کافـی ج ٤ ص ۵۸۱ حدیث ۵ ودر تهذیب ج ٦ ص ٤٤ حدیث ۹ .

(۲) بحار ج ۱۰۱ ص ٣٤ حدیث ٣٦ .

(فصل چهل وچهارم)

دراینکه زوار امام حسین علیه السلام شفاعت میکنند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۵ از سیف تمار روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : زائرین امام حسین عليه السلام شفاعت کننده‌اند یکصد مردیرا که در دنیا از اِسراف کنندگان بوده‌اند و آتش برای ایشان ثابت بوده . (۱)

﴿۲﴾ ودر ص ۱۶۶ در ذیل حدیث طولانی ازصفوان از امام صادق عليه السلام دارد که شفاعت میکند در اهل بیتش وهزار نفر از برادرانش وتمام حدیث در فصل۱۶ حدیث دوم از هشام گذشت مراجعه کن .

﴿۳﴾ ودر روایت سلیمان بن خالد از امام صادق عليه السلام دارد که خداونـد میامرزد هر زائر قبر حسین عليه السلام را واهل بیتش را وهر کس را شفاعت کند در روز قیامت هر کس که باشد واگرچه مستوجب آتش بـاشد ولي بشرط آنکه ناصبی نباشد .

﴿٤﴾ ودر روایت عبدالله بن شعیب تمیمی از امام صادق عليه السلام دارد کـه روزقیامت ندا شود کجایند زوّارقبرامام حسین عليه السلام پس مردم بسیاری بلند شوند پس بایشان گفته شود بگیرید دست هر کس رادوست دارید وداخل بهشت‌شوید.

---

(۱)بحار ج۱۰۱ ص۷۷ حدیث۳۶ .

(فصل چهل وپنجم)

دراینکه زیارت امام حسین علیه السلام گرفتاری را برطرف می‌سازد وحوائج را برآورد

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۷ از فضیل بن یسار روایت کند که گفت امام صادق عليه السلام فرمود : در طرف شما قبریست که هیچ گرفتاری وغمناکی زیارتش نکند جز آنکه خدا گرفتاریش را برطرف سازد وحاجتش را برآورد.(۱)

﴿۲﴾ واز ابی الصباح کنانی روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود : درطرف شما قبریست که هیچ گرفتار وغمناکی زیارتش نکند جز آنکه خدا غمش را زائل کند وحاجتش را برآورد الخ .(۲)

﴿۳﴾ واز اسماعیل بن جابر از امام صادق عليه السلام روایت کند که گفت شنیدم او را میفرمود بدرستیکه حسین عليه السلام کشته شد در حالیکه غمناك بود وسزاوار است که هیچ غمناکی زیارتش نکند جز آنکه خداوند اورا خوشحال برگرداند(۳)

﴿۴﴾ واز محمد بن علی حلبی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود بدرستیکه خداوند ولایت ومحبت ما را بر شهرها عرضه داشت هیچ یك قبول نکردند مگر اهل کوفه وبدرستیکه در طرف آن قبریست که زیارتش نکند غمناکی وچهار

(۱و۲و۳) بحار ج ۱۰۱ ص ۴۵ حدیث ۱و۲و۳ .

رکعت نماز نزدش بخواند جز آنکه خداوند او را مسرور وخوشحال بگرداند با حاجت بر آورده شده .

﴿٥﴾ ودر ص ١٦٨ از محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود بدرستیکه حسین علیه السلام صاحب کربلا کشته شد در حالیکه مظلوم وغمگین وتشنه واندوهگین بود وسزاوار است که خداوند عز وجل هر کس را که اندوه‌گین وغمناك وگناه‌کار ومغموم وعطشان وهر صاحب درديرا که زیارت میکند او را وتقرب بخدا میجویند بواسطه حسین علیه السلام هم وغمش را برطرف سازد ودرخواستهای او را عطا کند وگناهانش را بیامرزد وعمرش را طولانی ورزقش را فراوان گرداند پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت[۱] .

﴿٦﴾ ودر ص ١٦٨ از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود بدرستیکه پشت کوفه هراینه قبریست که هرگز هیچ گرفتاری بزیارتش نرود جز آنکه خدا گرفتاری وهمش را برطرف سازد یعنی قبر حسین علیه السلام[۲] .

ودر بحار ج ۱۰۱ ص ٤٥ احتمال داده مراد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام باشد .

﴿۷﴾ وازابی النمیر روایت کند که امام باقر علیه السلام فرمود بدرستیکه ولایت ومحبت ما عرضه شد براهل شهرها پس قبول نکردند مثل قبول کردن اهل کوفه واین بجهت این است که قبر علی علیه السلام درآنجا است ودر جنب آن قبر دیگریست ـ یعنی قبر حسین صلوات الله علیهما ـ پس هر کس بزیارت او رود ودر نزدش دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند وازخدا بخواهد حاجت خود را خداوند حاجتش را برآورد وبدرستیکه در هر روزی هزار ملك دور او میگردند .[۳]

(۱) بحار ج۱۰۱ ص٤٦ حدیث٥ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص٤٥ حدیث٤ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص٤٦ حدیث٦ .

﴿۸﴾ واز ابن ابی یعفور روایت کند که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم مرا شوق بشما بسوی شما کشانیده بارنج وزحمت ومشقت آمده‌ام پس بمن فرمود شك در خدا نکن، چرا نرفتی پیش کسی که حق او بزرگتر بود بر تو از من، پس این گفتارش که فرمود چرا نرفتی پیش کسی که حق او بزرگتر بود بر تو از من سختر بود بر من از گفتارش که فرمود شك نکن در خدا.

پس عرض کردم کیست که حقش برمن بزرگتر است ازجناب شما؟ فرمود حسین بن علی علیهما السلام چرا نرفتی نزد حسین علیه السلام پس دعا کنی وحوائج خود را بسوی او شکایت کنی؟! (۱)

﴿۹﴾ ودر ص ۱۶۹ از اسحاق بن زیاد (یزداد) روایت کند که مردی آمد نزد امام صادق علیه السلام وعرض کرد من هر چه ازطلا ونقره داشتم بهم زدم وباغهای خود را فروختم وگفتم مکه را جای سکونت قرار بدهم حضرت فرمود اینکار مکن بجهت آنکه اهل مکه علني بخدا کافر شدند، عرض کرد پس بروم بحرم رسول خدا (یعنی مدینه) فرمود ایشان بدترند از اهل مکه، عرض کرد پس بکجا بروم؟ فرمود بر تو باد بکوفه عراق که برکت از اطراف آن تا دوازده میل است ودر جنب آن قبریست که هیچ گرفتار ومظلومي بآن پناه نبرد جزآنکه خداوند آن گرفتاریرا برطرف سازد. (۲)

(فصل چهل وششم)

درثواب زیارت امام حسین علیه السلام در روز عرفه

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۶۹ از بشیر دهان روایت کند که خدمت

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۴۶ حدیث۷.

(۲) تهذیب ج۶ ص۴۴ حدیث۷.

امام صادق عليه السلام عرض کردم : چه بسا باشد که حج از من فوت شود پس عرفه را در نزد قبر امام حسین علیه السلام میگذرانم پس حضرت فرمـود أحسنت ای بشیر هر مؤمنیکه زیارت کند قبر حسین علیه السلام را وعارف بحقش باشد در غیر روزعید بنویسد خداونـد برای او بیست حـج وبیست عمره پذیرفته شده وقبـول شده وبیست جنگ با پیغمبر مرسل یا امام عادل ، وهر کس زیارتش کند در روز عید بنویسد خداوند برای او صد حج وصد عمره وصد جنگ با پیغمبر مرسل یـا امام عادل .

وهر کس زیارتش کند در روز عرفه وعارف بحقش باشد بنویسد خداوند برای او هزار حج وهزار عمره قبول شـده وهزار جهاد وجنگ با پیغمبر مرسل یا امام عادل .

گفت عرض کردم کجا براي من مثل موقف میشود (یعنی این ثوابها بموقف عرفات نمیرسد) .

گفت حضرت بمن نگاهی غضب آلود کرد پس فرمود ای بشیر بدرستیکه مؤمن وقتی زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در روزِ عرفه واز فرات غسل کند ومتوجه اوگردد بنویسد خداوند برای او بهرقدمیکه برمیدارد یك حج با جمیع مناسکش ونمیدانم که فرمـود ویك جهاد (یعنی خیال میکنم که فرموده باشـد ویك جهاد) [1] . (در فقیه وتهذیب ویك عمره) .

﴿۲﴾ ودر ص ۱۷۰ از عبدالله بن مسکان روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود خداوند تبارك وتعالی تجلی وظهور میکند برای زوّارقبر امام حسین علیه السلام پیش از اهل عرفات (یعنی اول نظر رحمت میکند بزوار امـام حسین علیه السلام قبل

---

(۱) این حدیث را در کافـی ج٤ ص٥٨٠ حدیث١ وفقیه ج٢ ص٣٤٦ حدیث١١ وتهذیب ج٦ ص٤٦ حدیث١٦ ودر بحار ج١٠١ ص٨٥ حدیث١ ذکر فرموده‌اند .

ازآنيكه بزوار خود در عرفات نظر كند) وحوائج ايشان را برآورد وگناهانشان را بيامرزد وشفيع قرار دهد ايشان را در خواهشهاى خود سپس بِاَهْلِ عرفات نظر رحمت كند وهمين طور كه براي زوار امام حسين عليه السلام عمل كرد بايشان هم عمل فرمايد [۱] .

﴿۳﴾ ودر فقيه ج ۲ ص ۳۴۷ حديث ۱۳ وتهذيب ج۶ ص ۵۰ حديث۳۱ وكامل ص ۱۷۰ حديث۳ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود بدرستيكه خداوندتبارك وتعالى درشب عرفه ابتداء ميكند بنظر كردن بسوى زوّار قبرحسين بن علي عليهما السلام گفته شد قبل ازنظر باهل موقف؟ فرمود بلى ،گفته شد اين چگونه ميشود؟ فرمود براي آنكه در موقف عرفات اولاد زنا هستند ولي در زوّارِامام حسين عليه السلام اولاد زنا نيست .

﴿٤﴾ ودر كامل الزيارات ص ۱۷۰ از داود رقي روايت كند كه گفت شنيدم امام صادق عليه السلام وامام رضا عليه السلام ميفرمودند هر كس زيارت كند قبر امام حسين عليه السلام را در عرفه خداوند او را با قلب مطمئن برگرداند [۲] .

﴿٥﴾ ودر تهذيب ج ٦ ص ٤٩ حديث ۲۸ وكامل ص ۱۷۲ حديث ۱۰ وبحار ج۱۰۱ ص۸۸ حديث ۱۸ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه هر كس قبر امام حسين عليه السلام را زيارت كند در روز عرفه بنويسد خداوند براى‌او ثواب هزار هزارحج كه با قائم عليه السلام بجا آورده باشد وهزارهزارعمره كه با رسول‌خدا صلى الله عليه وآله بجا آورده باشد ، وهزار هزار بنده‌آزادكرده باشد ، وهزار هزار بار اسب در

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۸٦ حديث۱۰و۱۱و۱۲ .

(۲) در بحار ج ۱۰۱ ص۸٦ حديث۸ دارد كه داود رقـى گفت شنيدم امام صادق وكاظم ورضا عليهم‌السلام ميفرمودند تا آخر حديث. وهمين‌طوراست در فقيه ج۲ ص۳٤۷ حديث۱۲ .

راه خدا داده باشد ، وخداوند او را نام‌بنده راست گوی خود گذارد وبفرماید بوعده من ایمان آورده وملائکه بگویند او صدیق است خداوند اورا در بالای عرشش پاکیزه کرده ودر زمین او را کروبی نامند (یعنی سید ملائکه).

﴿٦﴾ ودر کامل الزیارات ص ١٧١ از حنان بن سدیر ازپدرش از امام صادق علیه السلام روایت کند که چون روزِ عرفه شود خداوند اِشْراف پیدا میکند بر زوّار قبر أبي عبدالله الحسين علیه السلام پس بایشان بفرماید عمل را از سر بگیرید بدرستیکه شما را بخشیدم پس از آن الطافش را بر اهل عرفات قرار میدهد [١].

﴿٧﴾ ودر ص ١٧٠ از یونس بن یعقوب ابن عمار[٢] از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود کسی که عرفه را در عرفات درك نکند ولي عرفه را در نزد قبر امـام حسین علیه السلام باشد مثل اینست که عرفات را درك کرده باشد وبدرستیکه خداوند تبارك وتعالی اول نظر رحمت بزوّار قبرِ اِمام حسین علیه السلام میکنـد پیش از اهل عرفات وفرمود بِرَحْمَتِ خود با ایشان آمیزش کند [٣] .

﴿٨﴾ ودر ص ١٧١ از یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کنـد که فرمود : هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را درشب نیمه شعبان وشب فطر وشب عرفه در یکسال بنویسد خداوند براي او ثواب هزار حج پذیرفته شـده وهزار عمره قبول شده وبر آورده شـود براي او هزار حاجت از حاجتهای دنیا وآخرت [٤] .

﴿٩﴾ واز عمر بن حسن عرزمی روایت کند که گفت از امام صادق علیه السلام

---

(١) بحار ج١٠١ ص٨٨ حدیث١٥ .

(٢) در بحار ج١٠١ ص٨٧ حدیث١٤ (عن عمار) .

(٣) درکامل (یخالطهم) ودر بحار (یخاطبهم) .

(٤) بحار ج١٠١ ص٩٠ حدیث٢٤ .

شنیدم که میفرمود چون روز عرفه شود خداوند نظر میکند بزوار قبر امام حسین علیه السلام ومیفرماید برگردید بدرستیکه گناهانِ گذشته شما آمرزیده شد.

واز روزیکه بر میگردند تا هفتاد روزگناهی برای هیچ یك ایشان نوشته نشود (۱).

﴿۱۰﴾ ودر ص ۱۷۲ از بشیر دهان روایت کند که گفت شنیدم روزیکه امام صادق علیه السلام درحیره تشریف داشت وجماعتی ازشیعیانش نزدش بودند روی مبارك بسوی من کرد وفرمود ای بشیر آیا امسال حج کردی؟ عرض کردم فدایت شوم نه ولیکن عرفه را در نزد قبر امام حسین علیه السلام بودم، فرمود ای بشیر بخدا قسم فوت نشده از تو آنچه را که برای اصحاب مکه بوده، عرض کردم فدایت شوم درآن عرفات هست؟

پس آهسته بمن فرمود ای بشیر یك مردیکه از شما برود از فرات غسل کند سپس برود بزیارت قبر امام حسین علیه السلام وعارف بحقش باشد خداوند بـاو عطا کند بهر قدمیکه بر میدارد ویا میگذارد صد حج مقبول وصد عمره پذیرفته شده وصد جهادیکه بـا پیغمبریکه فرستاده شده بسوی دشمنان خـدا ورسولش، ای بشیر بشنو وبرسان بکسیکه قلبش تحمل داردکه هرکس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در روزِ عرفه مثل آنست که خدا را در عرشش زیـارت کرده باشد (۲).

(۱) بحار ج ۱۰۱ ص۸۸ حدیث۱۶ مع تفاوت فی السند.
(۲) بحار ج ۱۰۱ ص۸۷ حدیث۱۳.

(فصل چهل وهفتم)

در ثواب کسی که در روز عاشوراء امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۷۳ از جابر جعفی روایت کند که گفت روز عاشوراء خدمت امام صادق عليه‌السلام رسیدم فرمود ایشان زوار خدایند وسزاوار است که خداوند گرامی دارد زائر را .

هر کس شب عاشوراه نزد قبر امام حسین عليه‌السلام بیتوته کند ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالیکه بخون خود آلوده باشد مثل اینکه در عرصه [۱] کربلا با او کشته شده باشد .

وفرمود هر کس زیارت کند قبر امام حسین عليه‌السلام را یعنی روز عاشوراء یا نزد او بیتوته کند مثل کسی خواهد بود که جلو او شهید شده [۲] .

﴿۲﴾ ودر ص ۱۷٤ از حریز از امام صادق عليه‌السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین عليه‌السلام را در روز عاشوراه بهشت برای او واجب گردد [۳] .

---

(۱) فی البحار (فی عصره) یعنی در زمان او .

(۲) بحار ج ۱۰۱ ص ۱۰٤ حدیث ۷ .

(۳) بحار ج ۱۰۱ ص ۱۰٤ حدیث ۸ .

﴿۳﴾ واز زید شحام از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمـود کسی که زیارت کند قبر حسین بن علی عليهما السلام را روز عاشوراء وعارف بحقش باشد بوده باشد مثل کسی که خدا را در عرشش زیارت کرده (۱) .

﴿٤﴾ واز مالك جهنی، از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین عليه السلام را روزعاشوراء از محرم وتمام روز را نزدش گریان باشد ، ملاقات کند خدای تبارك وتعالی را روز قیامت با ثواب هزار هزار حج وهزار هزار عمره وهزار هزار جهاد .

وثواب هر حجی وعمره‌ای وجهادی مثل ثواب کسی باشد که با رسول‌خدا وائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین این اعمال را انجام داده باشد .

گفت عرض کردم فدایت شوم کسانیکه در بلاد دور هستند ونمی‌توانند این روز را درك کنند چه کنند ؟ فرمود چـون روز عاشوراء شود برود بصحراء یـا برود روی بـام بلندیکه در خانه‌اش هست واشـاره بسوی او کنـد بسلام دادن وجدیت کند در نفرین کردن بقاتلینش وبعدش دورکعت نماز بخواند واین عمل را در اول روز بجا آورد پیش از ظهر پس برای حسین عليه السلام ندبه وگریه کند وامر کند کسانی را که در خانه هستند گریه کنند ودرخانه‌اش عزا بپا کند ودر خانه‌ها هم دیگر را با گریه ملاقات کنند وهمدیگر را تعزیت گویند بمصیبتهای حسین عليه السلام پس من ضامن ایشانم اگر این عمل را انجام دادند خداونـد همه آن ثوابها را بایشان بدهد .

عرض کردم فدایت شوم تو ضامن میشوی برای ایشان اگر این اعمـال را انجام دادند وکفیل هستی باین ثوابها؟ فرمود من ضامن وکفیلم برای ایشان اگر این اعمال را انجام دهند این ثوابها را .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۰۵ حدیث۱۱ .

عرض كردم چگونه همديگر را تعزيت گويند ؟ فرمود بگويند (عَظَّمَ اللهُ أُجُورَنا بِمُصابِنا بِالْحُسَيْنِ عليه السلام وَجَعَلَنا وَاِيّاكُمْ مِنَ الطّالِبينَ بِثارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْاِمامِ الْمَهْدِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام) يعنى بزرگ گرداند خدا مزد ما را بواسطه مصيبت ما بحسين عليه السلام وقرار دهد ما وشما را از طلب كننده گان خون او با ولي خود امام مهدی از آل محمد عليهم السلام .

پس اگر بتواني كه آن روز را ازخانه خارج نشوي براي حاجتى بجاآور. بجهت آنكه آن روز نحسي است حاجتى برآورده نشود واگرهم برآورده شود مبارك نباشد ورشدي نداشته باشد ، وآن روزچيزى براى خانه ات ذخيره مكن كه هركس چيزى ذخيره كند مبارك نباشد ، نه براى خود ونه براى اهل وعيالش .

پس هركس اينها كه گفته شد عملي كند نوشته شود براي او هزارهزارحج وهزارهزار عمره وهزارهزار جهاد كه همه را با رسول‌خدا صلى الله عليه وآله بجاآورده‌باشد. وبوده باشد براى او ثواب مصيبت هر پيغمبرى ورسولي وصديقى وشهيدى مرده باشد يا كشته شده باشد از زمانيكه خدا دنيا را ايجاد كرده تا روز قيامت. انتهى موضع الحاجة .

(فصل چهل وهشتم)

در ثواب زيارت امام حسين عليه السلام در ماه رجب

﴿۱﴾ در كامل الزيارات ص ۱۸۲ از بزنطى روايت كند كه گفت از حضرت رضا عليه السلام سؤال كردم كه درچه ماهي ما زيارت كنيم (تو زيارت ميكني. بحار) امام حسين عليه السلام را فرمود در نيمه رجب ونيمه شعبان [1] .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹۹ حديث ۱٤و۲٤ .

﴿۲﴾ ودر ذیل حدیث بشیر دهان از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در اول ماه رجب البته خداوند او را بیامرزد (۱) .

﴿۳﴾ ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۹۷ حدیث ۲۵ از بزنطی روایت کند که گفت از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم در چه وقت افضل است که من در آنوقت امام حسین علیه السلام را زیارت کنم ؟ فرمود در نیمه رجب و نیمه شعبان (۲) .

(فصل چهل ونهم)

در ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۷۹ از هارون بن خارجه از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود چون نیمه شعبان شود منادی نداکند از اُفق اعلی که ای زائرین حسین علیه السلام برگردید درحالیکه آمرزیده شده اید و ثواب شما برخدای شما و بر محمد نبی شما است (۳) .

﴿۲﴾ وازابی بصیر از امام صادق علیه السلام وازابی حمزه از امام زین العابدین علیه السلام روایت کند که فرمودند هر کس دوست دارد که یکصد و بیست چهار هزار پیغمبر با او مصافحه کنند پس باید در نیمه شعبان قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند پس بدرستیکه ارواح پیغمبران علیهم السلام از خدا اذن میطلبند برای زیارتش پس بایشان اذن داده میشود که پنج نفر ایشان اولوالعزم هستند .

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹۷ حدیث۲۱ .
(۲) کامل الزیارات ص۱۸۲ بتفاوت .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۹۴ حدیث ۵ .

عرض کردیم ایشان کیانند ؟ فرمود نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیهم اجمعین .

عرض کردیم معنای اولوالعزم چیست ؟ فرمود یعنی مبعوث شده‌اند برای شرق زمین وغرب آن از جن وانس [۱] .

﴿۳﴾ ودر ص ۱۸۰ از صافی برقی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هرکس زیارت کند امام حسین علیه السلام را سه سال متوالی (پشت سر هم) که فاصله نداشته باشد در نیمه شعبان گناهانش آمرزیده شود [۲] .

﴿٤﴾ واز داود رقی ازامام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود زائر امام‌حسین علیه‌السلام درنیمه شعبان گناهانش آمرزیده شود وتا یکسال گناهی برای اونوشته نشود وچون یکسال به سر آمد وباز زیارت کرد همه گناهانش آمرزیده شود [۳].

﴿٥﴾ واز عبدالرحمن بن حجاج یا غیر از اوکه اسمش حسین است ازامام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هرکس زیارت کند حسین بن علی علیهما السلام را در یك شب از سه شب خداوند بیامرزد گناهان گذشته وآینده او را ، راوی گفت فدایت شوم آن سه شب کدام است ؟ فرمود شب فطر وشب قربان وشب نیمه شعبان [٤] .

﴿٦﴾ ودر ص ۱۸۱ از یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السلام روایت کند که هرکس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب نیمه شعبان وشب فطر وشب عرفه در یکسال بنویسد خداوند برای او هزار حج پذیرفته شده وهزار عمره

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹۳ حدیث۲ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۹٤ حدیث۷ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۹٤ حدیث ۹ .
(٤) بحار ج۱۰۱ ص۹٤ حدیث۱۰ .

قبول شده وهزار حاجت از حاجتهای دنیا وآخرتش برآورده شود [۱] .

﴿۷﴾ واز زید شحام از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند قبرامام حسین عليه السلام را درنیمه شعبان خداوند گناهانِ گذشته وآینده‌اش را بیامرزد [۲] .

﴿۸﴾ واز یونس بن یعقوب از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود ای یونس در شب نیمه شعبان خداوند بیامرزد برای هر مؤمنی که زیارت کند امام حسین عليه السلام را گناهانِ گذشته وآینده ایشان را وبایشان گفته شود عمل را از سر بگیرید الخبر .

﴿۹﴾ ودر اقبال ص ۷۱۱ وبحار ج ۱۰۱ ص ۹۸ حدیث ۲۷ از برقی روایت کند که گفت از امام صادق عليه السلام سؤال شد چه اجر ومزدی است برای کسیکه زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را درنیمه شعبان؟ حضرت فرمود هر کس زیارت کند قبرِ حسین بن علی عليهما السلام را در نیمه شعبان وبرای خدا باشد نه برای مردم خداوند بیامرزدگناهانش را درآن شب ولواینکه بعدد موهای بزهای طایفه کلب باشد .

پس باو گفته شد فدایت شوم همه‌گناهانش آمرزیده شود؟ فرمود آیا خیال میکنی این مزد زیاد است برای زائر حسین عليه السلام چگونه نیامرزد وحال آنکه زیارت آن حضرت مثل زیارت خدا است در عرشش .

﴿۱۰﴾ ودر بحار ج ۱۰۱ ص۱۰۰ حدیث ۳۵ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین عليه السلام را در نیمه شعبان خداوند بنویسد برای او ثواب هزار حج .

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹۵ حدیث۱۱ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۹۳ حدیث۱ .

(فصل پنجاهم)

در ثواب زیارت امام حسین علیه السلام در ماه رمضان وشب قدر وشب فطر

﴿۱﴾ درکامل الزیارات ص ۱۸٤ ازابی الصباح کنانی از امام صادق عليه السلام روایت کندکه فرمود وقتی که شب قدر باشدکه درآن جدا میشود هر امر موافق حکمت منادی نداکند از باطن عرش که خداوند آمرزید کسی را که امشب زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را (۱) .

﴿۲﴾ ودرکامل الزیارات ص ۳۳۰ حدیث۷ از محمد بن فضل روایت کند که گفت شنیدم امام صادق جعفر بن محمد عليه السلام میفرمود کسی که زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را در ماه رمضان ودر راه بمیرد او را بعرض حساب نیاورند وباو گفته شود با امنیت داخل بهشت شو (۲) .

﴿۳﴾ ودراقبال ص ۱۰ ازامام صادق عليه السلام سؤال شد از زیارت امام حسین علیه السلام در ماه رمضان فرمود هرکس زیارت کند امام حسین عليه السلام را در حالیکه (خاشعاً محتسباً مستقیلا مستغفراً) با خشوع باشد وبرای خدا باشد وطلب مسامحه کند وطلب مغفرت نماید ودر یکی از سه شب حاضر شود نزد

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹٦ حدیث۱۸ .

(۲) بحار ج۱۰۱ ص۹۷ حدیث۲۰ .

قبر مطهر ، شب اول ماه وشب نیمه وشب آخر آن تمام گناهانیکه مرتکب شده بوده بریزد چنانچه برگ درختان بواسطه باد تند بریزد بحدیکه مثل روزی باشد که از مادر متولد شده وعلاوه بر این مزد کسی را باو بدهند که در آن سال حج رفته باشد ، وعمره بجا آورده باشد ، ودو ملك او را ندا کنند بطوریکه هر ذی روحی صدای آنها را بشنود مگر جن وانس یکی بگوید ای بنده خدا پاك شدی عمل را از سر گیر ، دیگری بگوید ای بنده خدا نیکی کردی بشارت باد ترا بآمرزش از طرف خدا (۱) .

﴿٤﴾ وایضا دراقبال ص ۲۱۲ از عبدالعظیم حسنی ازابی جعفر ثانی علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب بیست و سوم شهر رمضان وآن شبی است که امید میرود شب قدر باشد که در آن شب هر امر موافق با حکمت جدا میشود روح بیست وچهار هزار ملك وپیغمبر با او مصافحه کنند وهمه ایشان درآن شب اِذن از خدا طلب کنند برای زیارت امام حسین علیه السلام (۲) .

﴿٥﴾ وایضا در اقبال ص ۲۱۳ از ابی صباح کنانی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود چون شب قدر شود خداوند جدا کند هرامر موافق‌حکمت را منادی از آسمان هفتم از باطنِ عَرْش ندا کند بدرستیکه خداوند آمرزید هر کسی را که امام حسین علیه السلام را زیارت کند (۳) .

﴿٦﴾ ودر بحار ج۱۰۱ ص ۱۰۱ حدیث ۳۶ ازامام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کند که فرمود سه شب است که هر کس زیارت کند امام حسین علیه السلام را

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۹۹ ذیل حدیث۲۹ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۱۰۰ حدیث۳۱ . وملك‌را در بحار ذکر نکرده .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۱۰۰ حدیث۳۲ .

آمرزیده شودگناه گذشته وآینده‌اش شب نیمه شعبان وشب بیست وسوم رمضان وشب عید .

﴿٧﴾ ودرکامل الزیارات ص١٨٠ حدیث٦ روایت کند که امام‌صادق علیه السلام فرمود هرکس زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را در یکی از سه شب خداوند بیامرزد گناهِ گذشته وآینده او را ، راوي عرض کرد کدام سه شب فدایت شوم؟ فرمود شب فطر وشب اضحی (عید قربان) وشب نیمه شعبان [1] .

﴿٨﴾ ودر ص ١٨١ از یونس بن ظبیان روایت کند که امـام صادق علیه السلام فرمود کسی که زیارت کند امام حسین علیه السلام را در یکسال شب نیمه شعبان وشب فطر وشب عرفه خداونـد بنویسد برای او هزار حج پذیرفته شـده وهزار عمره قبول شده .

وهزار حاجت از حاجتهاي دنیا وآخرتش روا شود [2] .

(فصل پنجاه ویکم)

درکسیکه ترك کند زیارت امام حسین علیه السلام را در بهشت مهمان اهل بهشت است

﴿١﴾ در کامل الزیارات ص ١٩٣ از سیف بن عمیره از مردی از امـام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود کسی که نرود بزیارت قبر امام حسین علیه السلام واو گمان کند از شیعیان ما است تا بمیرد پس بدرستیکه او شیعه ما نیست واگر هم ازاهل بهشت باشد اومهمان اهل بهشت است (خودش در بهشت منزل‌ندارد)[3].

(١) بحار ج١٠١ ص٩٤ حدیث١٠ .

(٢) بحار ج١٠١ ص٩٥ حدیث١١ .

(٣) بحار ج١٠١ ص٤ حدیث١٥ .

﴿۲﴾ واز محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند که فرمود هر کس از شیعیان ما بزیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود او هم ایمانش ناقص است وهم دینش واگرهم داخل بهشت شود (مکانش) در بهشت پائین‌تر از مؤمنین است[۱].

﴿۳﴾ واز بکر بن حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کند که گفت شنیدم میفرمود کسی که میخواهد بداند او از اهل بهشت هست یا نه پس محبت مارا بر قلب خود عرضه بدارد اگر قبول کرد پس اومؤمن است وهر کس محب ودوست ما باشد پس باید رغبت داشته باشد در زیارت قبر امام حسین علیه السلام.

پس هر کس زوّار امام حسین علیه السلام باشد میشناسیم که او محب ودوست ما است واز اهل بهشت است وهر کس زوّار قبر امام حسین علیه السلام نباشد اوایمانش ناقص است[۲].

﴿٤﴾ واز هارون بن خارجه ازامام صادق علیه السلام روایت کند که گفت سؤال کردم از کسی که ترک کرده زیارت قبر امام‌حسین علیه السلام را بدون‌هیچ علتي فرمود این مردیست از اهل‌آتش[۳].

﴿٥﴾ ودر ص ۱۹٤ از علي بن میمون روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود اگر یکی از شماها هزار مرتبه حج کند پس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نکند هرآینه ترک کرده حقی از حقوق خدا را، واز این مسئله سؤال شد فرمود حق امام حسین علیه السلام بر هر مرد مسلمان واجب است[٤].

﴿٦﴾ ودر ذیل حدیث هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام سؤال شد که

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص٤ حدیث۱۳ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص٤ حدیث۱٦ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص٥ حدیث۱۷ .
(٤) بحار ج۱۰۱ ص٥ حدیث۱۸ .

جزای کسی که ترك کند زیارت امام حسین عليه السلام را و بی رغبت باشد نسبت بآن چیست ؟ فرمود حسرت خوردن در روز قیامت [۱] .

﴿۷﴾ ودر کامل الزیارات ص ۱۲۸ حلبی خدمت امام صادق عليه السلام عرض کرد چه میفرمائید راجع بکسی که ترك کند زیارت امام حسین عليه السلام را وحال آنکه قادر بر زیارت هست فرمود میگویم اوآزار داده ونافرمانی کرده رسول خدا را ونافرمانی‌ما کرده وسبك شمرده چیزیرا که مال‌خودش بوده،الحدیث[۲] .

﴿۸﴾ ودر کامل الزیارات ص ۱۲۲ حدیث ٤ از عبدالرحمن بن کثیر غلام امام باقر عليه السلام روایت کند که گفت امام صادق عليه السلام میفرمود بدرستیکه اگر یکی از شماها تمام روزگارش را حج کند پس بزیارت حسین بن علی عليهما السلام نرود هرآینه ترك کرده حقی ازحقوق خدا ورسول خدا را بجهت‌آنکه حق امام‌حسین علیه السلام فریضه است از طرف خدا وثابت بر هر مسلمانی [۳] .

(فصل پنجاه‌ودوم)

در فضیلت کربلا وخاك آن

﴿۱﴾ در بحار ج ۱۰۱ ص ۱۰٦ حدیث ۳ از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود زمین کعبه گفت کیست مِثْلِ مَنْ وحال‌آنکه خانه خدا پشت من بناشده ومردم از راه های دور میآیند بزیارت من ومن حرم خدا وأمن او هستم ؟ پس خداوند بآن وحي فرمود بس کن وقرارگیر فضل تو نسبت بفضل کربلا مثل

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص٥ حدیث۱۹ .
(۲) بحار ج۱۰۱ ص۲ حدیث٥ .
(۳) بحار ج۱۰۱ ص۳ حدیث۱۰ .

سوزنی است که در دریا فرو برند واگر خاک کربلا نبود ترا فضیلت نمیدادم .

واگر برای خاطر آنکه درکربلا مدفون است نبود ترا خلق نمیکردم ونه خانه‌ایکه تو بآن افتخار میکنی پس قرارگیر ودُمْ بباش وتواضع کننده وذلیل و خار باش وزیر بار برو وتکبّر نکن نسبت بزمین کربلا وخود را بزرگتر ندان والاّ فرو میبرم ترا درآتش جهنم .

﴿۲﴾ ودر ص ۱۰۷ حدیث پنج از امام باقر عليه السلام روایت کند که فرمود خداوند زمین کربلا را بیست وچهار هزار سال قبل ازکعبه خلق نمود وآن را مقدس ومبارک نمود پس همیشه پیش از ایجاد خلائق زمین کربلا مقدس ومبارک بوده وهمین طور خواهد بود تا وقتیکه خداوندآن را ازبهترین زمینهای بهشت قرار دهد .

وبهترین منزل ومسکنی که خدا دوستان خود را درآن جای دهد در بهشت همان زمین کربلا است .

﴿۳﴾ ودر ص ۱۰۸ حدیث ۱۰ از امام زین العابدین عليه السلام روایت کند که فرمود خداوند زمین کربلا را حرم امن خود قرار داد ومبارک نمود پیش ازآنکه زمین کعبه را خلق نماید وحرم خود گرداند به بیست وچهار هزار سال ، وچون خداوند زمین را بلرزاند کربلا را با خاکش در حالیکه نورانی وصاف است در بهترین جای بهشت قرار دهد وساکن نشوند درآن مگر پیغمبران مرسل یا فرمود پیغمبران اولوالعزم وبدرستیکه آن زمین روشنی میدهد در بین باغهای بهشتی چنانچه ستاره‌های روشن روشنی میدهند بین ستاره گان ، ونورش خیره میکند چشمان اهل بهشت را وصدا کند من هستم زمین خدا که مقدس وپاکیزه ومبارکم که در بغل دارم سید شهداء وسید جوانان اهل بهشت را .

﴿٤﴾ در بحار ج۱۰۱ ص ۱۰۸ حدیث ۱۳ از امام باقر عليه السلام روایت کند

که فرمود غاضریه (کربلاء) همان بقعه‌ایست که موسی، با خدا سخن گفت ونوح درآنجا مناجات کرد وآن گرامی‌ترین سرزمین است نزد خدا .

واگر اینطور نبود خداوند دوستان خود وفرزندان پیغمبران خود را آنجا نمی‌سپرد پس قبرهای ما را در غاضریه زیارت کنید .

﴿٥﴾ ودر ص ۱۰۹ حدیث ١٤ از امام صادق عليه‌السلام روایت کند که فرمود غاضریه از خاك بیت‌المقدس است .

﴿٦﴾ ودر حدیث ١٥ از امام صادق از امیرالمؤمنین از رسول خدا صلی الله علیهم أجمعین روایت کند که فرمود پسر من بخاك سپرده میشود در زمینی که آنجا را کربلا نامند وهمان بقعه‌ایست که قبة الاسلام آنجا است که خداوند مؤمنین را که با نوح ایمان‌آورده بودند در طوفان نجات داد .

﴿٧﴾ از فضل بن یحیی از پدرش از امام صادق عليه‌السلام روایت کند که فرمود زیارت کنید کربلا را وقطع نکنید آن را بجهت آنکه بهترین اولاد انبیاء را در بر گرفته آگاه باشید که ملائکه کربلا را زیارت کردند هزار سال پیش ازآنکه جدّم حسین عليه‌السلام ساکن شود وهیچ شبی نگذرد مگر آنکه جبرئیل ومیکائیل آنجا را زیارت کنند ، پس جدّیت کن ای یحیی که آنجا را از دست ندهی .

﴿٨﴾ وازصفوان جمال روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه‌السلام میفرمود خداوند زمینهارا بعضِ آنهارا بربعضِ دیگر فضیلت داد آنوقت بعض آنها افتخار کردند وبعض آنها طغیان نمودند وهیچ آبی وزمینی نیست مگرآنکه معاقب واقع شد برایِ ترك فروتنیِ آنها برایِ خدا ، تا اینکه مسلط نمود مشرکین را بر کعبه وآب شور را بر زمزم تا اینکه طعمش فاسد شد ، وبدرستیکه کربلا وآب فرات اول‌زمین واول آبی بودند که خدا آنهارا مقدس‌نمود ومبارك گردانید پس

بآن فرمود تکلم کن بآنچه خدا فضیلت داده تراء پس چون زمینها وآبها بعضي بر بعضي فَخْر کردند گفت من زمینِ خدایم که مقدس ومبارك هستم شفا در خاك وآبِ منست وفَخْر نمیکنم بلکه خاضع وذلیل هستم براي کسیکه این فضیلت را بمن داده وبر پَسْت‌تر از خود افتخار نمیکنم بلکه شُکر میکنم خدا را ، پس خداوند بواسطه تواضع وشکرش بامام حسین عليه السلام واصحابش او را گرامی‌تر نمود وافزونی داد .

سپس امام صادق عليه السلام فرمود هرکس تواضع کند خدا او را بلند گرداند وهرکس تکبر نمود خدا او را بزمین زند .

﴿۹﴾ ودر کافی ج ٤ ص ٥٨٨ وتهذیب ج ٦ ص ۷۱ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱۱۰ ودر کامل الزیارات ص ۲۷۲ حدیث ٤ از اسحاق بن عمار روایت کند که گفت شنیدم امام صادق عليه السلام میفرمود بدرستیکه برای جای قبر حسین بن علي علیهما السلام حُرْمتي است معلوم کسی که معرفت داشته باشد وبآن پناه برد پناه داده میشود گفت عرض کردم فدایت شوم جايِ آن را بیان فرما براي من ؟ فرمود مساحت کن از جايِ قبر که امروز هست بیست وپنج ذراع از طرف پاها وبیست وپنج ذراع از طرف رو وبیست وپنج ذراع از طرف پشت وبیست و پنج ذراع از طرف سر ، وجايِ قبرش از روزیکه دفن شده باغی بود از باغهاي بهشت ، واز اینجا معراج ومحل بالا رفتن اعمال زوّارش بوده بآسمان ، ونبوده هیچ ملکی ونه پیغمبری در آسمانها مگرآنکه از خدا طلب میکردند اذن در زیارت رفتن قبر حسین عليه السلام پس دسته‌ای پائین میامدند ودسته‌ای بالا میرفتند .

﴿۱۰﴾ ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۱۱۱ حدیث ۲٥ ازامام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود احترام قبر حسین عليه السلام یك فرسخ در یك فرسخ است از چهار جانب قبر .

﴿۱۱﴾ ودر كامل الزيارات ص ۲۷۲ حديث ۳ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه حريم قبر حسين عليه السلام پنج فرسخ از چهار طرف قبر است .

﴿۱۲﴾ ودركامل الزيارات ص ۲۸۲ حديث ۹ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود حريم قبرحسين عليه السلام يك فرسخ است در يك فرسخ در يك‌فرسخ در يك فرسخ [1] .

مرحوم مجلسى فرموده تكرار فرسخ چهار مرتبه دلالت دارد بر اينكه معناى حديث اين است كه حريمش يك فرسخ از هر چهار طرف است . پس (في) بمعناى (مع) است .

ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۱۱۲ از صاحب مصباح نقل كرده وجه اختلاف روايات درحدود قبر شريف بحسب مراتب فضل است مثلا دورتر ازهمه حدود پنج فرسخ است ونزديكتر يك فرسخ است واشرف آن يك فرسخ بيست و پنج ذراع است واشرف آن بيست وپنج ذراع بيست ذراع است واشرف آن بيست ذراع خود قبر است .

اين ملخص فرمايش صاحب مصباح است .

(فصل پنجاه وسوم)

درفضيلت تربت امام حسين عليه السلام وكيفيت مهر كردن آن وكيفيت برداشتن آن وكيفيت خوردن آن‌است

﴿۱﴾ در كافى ج ٤ ص ٥۸۸ از ابن ابى يعفور روايت كند كه گفت خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض كردم انسانى‌ازگل‌قبرامام حسين عليه السلام برميدارد

---

(۱) بحار ج۱۰۱ ص۱۱٤ حديث۳٥ .

ونفع میبرد ودیگری برمیدارد ونفع نمیبرد ؟ فرمود نه بخدائیکه جز اوخدائی نیست هر کسی از آن بگیرد وعقیده داشته باشد که خدا بواسطه او نفع میدهد منتفع میشود ونفع میبرد .

﴿۲﴾ ودر تهذیب ج ۶ ص ۷۲ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود تربت قبر امام حسین علیه السلام تا ده میل است .

﴿۳﴾ ودر ص ۷۴ از حسن بن أبي العلا روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود کام دهانِ اولادِ خود را با تربتِ حسین علیه السلام بردارید که آن أمان است .

﴿۴﴾ ودر کافی ج ٤ ص ٥٨٨ وتهذیب ج ٦ ص ٧٤ از سلیمان بن عمر سراج از بعض اصحاب از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود گرفته میشود گِلِ قبر امام حسین علیه السلام از نزد قبر تا هفتاد ذراع .

﴿٥﴾ ودر کافی ج ٤ ص ٥٨٨ حدیث ٤ از یونس بن ربیع ازامام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود بدرستیکه نزد سر امام حسین علیه السلام هرآینه خاکی است سرخ شفاء است از هر دردی مگر مرگ ، راوی گفت بعد از شنیدن این حدیث آمدیم نزد قبر وبالای سر قبر را حفر کردیم (کندیم) بمقدار یك ذراع پس یکدرهم خاك مثل ماسه سرخ پیدا شد پس باخود برداشتیم وبکوفه بردیم وبا آب ممزوج ومخلوط کردیم و بمردم میدادیم با آن مداوا میکردند .

﴿٦﴾ ودر کافی ج ٤ ص ٥٨٨ حدیث ٧ فرموده ، مُهْر نمودن بر گِلِ قبرِ امام حسین علیه السلام (که چیزی بآن نرسد وخاصیتش از بین نرود) آن است که سوره اِنَّا اَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ بر آن بخوانی وروایت شده که وقتی خاك را میگیری بگو (بِسْمِ اللهِ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ الطّاهِرَةِ وَبِحَقِّ الْبُقْعَةِ الطَّيِّبَةِ ، وَبِحَقِّ الْوَصِيِّ الَّذي تُوارِيهِ ، وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَأَبيهِ ، وَاُمِّهِ وَأَخيهِ ، وَالْمَلائِكَةِ الَّذينَ يَحُفُّونَ بِهِ ،

وَالمَلائِكَةِ العُكُوفِ عَلىٰ قَبْرِ وَلِيِّكَ يَنْتَظِرُونَ نَصْرَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اجْعَلْ لي فيهِ شِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ وَاماناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَعِزّاً مِنْ كُلِّ ذُلٍّ ، وَاوْسِع بِهِ عَلَيَّ في رِزْقي واصِحَّ بِهِ جِسْمي) .

﴿۷﴾ ودر فقيه ج۲ ص ۳٦۲ حديث۲ از امام ششم روايت كند كه فرمود وقتى خواستى از گل قبر امام حسين عليه السلام بخورى .

پس بگو (اَللّٰهُمَ رَبَّ التُّرْبَةِ الْمُبارَكَةِ وَرَبَّ الْوَصيِّ الَّذي وارَتْه صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ واجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ) .

﴿۸﴾ ودر تهذيب ج ٦ ص ۷٤ حديث ١٤ وج ۹ ص ۸۹ حديث ۱۱٥ وكافى ج ٦ ص ۲٦٥ از امام باقر يا صادق عليهما السلام روايت كرده كه خداوند آدم را ازگِلْ ايجاد كرده پس حرام گردانيده گِلْ را بر اولاد وذريّه او ، راوي گفت عرض كردم [1] چه ميفرمائيد در گِلِ قبرِ حسين بن على عليهما السلام ؟ فرمود حرام است برمردم خوردن گوشت خودشان وخوردن گوشت ما حلال است؟ ! (يعني اينطور نيست) ولكن بمقدار يك نخود اشكال ندارد .

﴿۹﴾ ودر تهـذيب ج ٦ ص ۷٤ حديث ۱٥ روايت كند كه راوى بـامام صادق عليه السلام عرض كرد منْ مردى هستم كه زياد مريض ميشوم وهيچ دوائيرا فرو نگذاشته‌ام و بهمه مداوا كرده‌ام ؟ حضرت فرمود چرا ازگِلِ قبرِ امام حسين عليه السلام غفلت دارى بدرستيكه درآن شفاء هر دريست ، وَاَمْنِ ازهر ترسى است وبگو هر وقت خواستى آن را بگيرى (اَللّٰهُمَّ اِني أسأَلكَ بِحَقِّ هذِهِ الطِينَةِ وَبِحَقِّ المَلَكِ الذي أخذَها ، وَبِحَقِّ النبيِ الَذي قَبَضَها ، وَبِحَقِّ الْوَصيِّ الَّذي حَلَّ فيها ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِه ، وَاجْعَلْ فيها شِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ ، وَاماناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ) سپس فرمود :

---

(۱) اين ذيل دركافى وج۹ تهذيب نيست .

اما ملکی که آن گل را گرفت جبرئیل بود که نشان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داد وعرض کرد این خاك پسر تو است که بعد از تو امتت او را میکشند .

واما پیغمبری که آن گِلَ را گرفت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بود .

واما وصیی که در آن دفن شد اوحسین علیه‌السلام بود که سید جوانان شهداء است راوی عرض کرد از هردردی شفاء است معلوم اما چگونه اَمان ازهرترسی است؟

فرمود هر وقت از سلطاني یا غیر سلطاني ترسیدی از منزل خارج نشومگر آنکه با تو ازگِلِ قبرِ امام حسین علیه‌السلام باشد ، وچـون خواستی همراهت ببری بگو (اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ طینَةُ قَبرِ الْحُسَینِ وَلیِّكَ وَابْنِ وَلیِّكَ اَخَذْتُها حرزاً اما أخاف و ما لا اخاف) . چون این کار را بکنی وارد شود بر تـو چیزیکه نترسی ، آن مردگفت همین کار را انجام دادم خدا بَدَنَم را سالم گردانید وأمان شـد مرا از آنچه میترسیدم وازآنچه نمیترسیدم چنانچه امام فرموده بود پس بحمدالله بعـد ازآن مکروهی را ندیدم .

﴿۱۰﴾ ودر کافي ج ٦ ص ۲٦۵ از امام صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود همه گلها حرام است مثل گوشت خنزیر وهر کس بخورد و بمیرد من بر او نماز نمیخوانم مگر گِلِ قبرِ امام حسین علیه‌السلام که درآن شفاء است از هر دردی .

ولي اگرکسی آن را از روی شهوت بخورد شفاء در آن نیست . (مثل کسانیکه عادت بخوردن گل یا خاك دارند) .

﴿۱۱﴾ ودر بحار ج ۱۰۱ ص ۱۱۸ حدیث ۱ از مسیب بن زهیر روایت کند که گفت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بعد ازآنکه مسموم شد بمن فرمود از خاك من چیزی نگیرید برای تبرك بجهت آنکه هرخاکی که ازما است حرام است مگر تربت جدم حسین بن علی علیهماالسلام کـه آن را خدا شفاء قرار داده برای شیعیان و دوستان ما .

﴿۱۲﴾ ودر ص ۱۱۹ حدیث ٤ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود بدرستیکه خداوند تربت جدم حسین علیه السلام را شفاء قرار داده از هر دردی وامان قرار داده از هر ترسی .

پس چون یکی از شماها بخواهد آن تربت را بردارد باید ببوسد وبر چشمش بگذارد وبمالد بر تمام جسدش ، وبگوید (اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذِهِ التُّرْبَةِ ، وَبِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِها وَثَوىٰ فيها ، وَبِحَقِّ أبيهِ وَاُمِّهِ وَاَخيهِ وَالاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ ، وَبِحَقِّ الْمَلائِكَةِ الْحافينَ بِهِ اِلاّ جَعَلْتَها شِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ ، وَبُرْءاً مِنْ كُلِّ مَرَضٍ ، وَنَجاةً مِنْ كُلِّ آفةٍ ، وَحِرْزاً مِمّا أخافُ وَاَحْذَرُ) پس از آن استعمالش کند .

ابو اسامه گوید از وقتی که حضرت آن را توصیف کرد ومن زمان زیادی استعمال کردم بحمدالله مکروهی ندیدم .

﴿۱۳﴾ ودر ص ۱۱۹ حدیث ٦ روایت کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چگونه تربت را بگیرند ؟ فرمود باید با سر انگشتان بگیرند وبمقدار یك نخود بیشتر نباشد وباید آن را ببوسند وروی چشمهای خود بگذارند ودعائیکه گذشت بخوانند .

﴿۱٤﴾ ودر ص ۱۲۲ حدیث ۱۰ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود اگر مریضی از مؤمنین حق امام حسین علیه السلام وحرمتش وولایتش را بشناسد و بمقدار سر انگشت از گِل قبرش بگیرد دواء او خواهد بود .

﴿۱٥﴾ ودر ص ۱۲۳ حدیث ۱۸ از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود در گِل قبر حسین علیه السلام شفاء هر دردیست وآن است دواء اکبر (یعنی بزرگ) .

﴿۱٦﴾ ودر ص۱۲٤ حدیث۲۰ از امام‌صادق علیه السلام روایت کند که فرموددر گِل قبر حسین علیه السلام شفاء است واگرچه از سر یك میل باشد (بعضی گفته‌اند میل چهار هزار ذراع است وبعضی گفته‌اند یك چشم انداز است) .

﴿۱۷﴾ درکامل الزیارات ص۲۸۰ حدیث۸ وبحار ج۱۰۱ ص۱۲۶ حدیث ۳۲ ومرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان ص۴۷۱ از ابی‌حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کند که خدمتش عرض کردم فدابت شوم می‌بینم اصحاب ما میگیرند از گِل قبر حائر (یعنی قبر امام حسین علیه السلام) وطلب شفا میکنند بآن آیا دراینکار چیزی هست ازشفائیکه میگویند؟ فرمود طالب شفا میتوان کرد ازخاکی که برمیدارند از میان قبر تا چهار میل .

وهمچنین است خاك قبرجدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وهمچنین است گِلِ قبرحسن وعلي ومحمد (علیهم السلام) .

پس بگیر ازآن خاك که شفاي هر دردیست وسِپَر است از هر چه میترسی .

وبرابري نکند آن را هیچ چیزی از چیزهائیکه بآنها طلب شفا میکنند مگر دعاء .

وچیزیکه آن را فاسد میکندآن است که در ظرفهاي نا مناسب میگذارند وکسانیکه معالجه بآن میکنند یقین ایشان کم است واما کسانیکه یقین دارند آن شفا است اگرمعالجه بآن کنند کفایت کند بِإذْنِ خدا وبغیرآن احتیاج پیدانکنند.

(وایضا) چیزیکه آن را فاسد میکند شیاطینند وکافرانِ جِنّ هستندکه خودرا بآن تربت میمالند وبو میکنند .

واما شیاطین وکفار جِنّ ایشان حسد میورزند نسبت بابن‌آدم پس خود را بآن میمالند پس اکثر خواص‌آن میرود وبوی خوش آن برطرف میشود ، و خارج نمیشود گِل از حائر (حسینی) مگرآنکه مهیا میشوند برای آن تربت از شیاطین آن مقداریکه عدد ایشان بشمار نمیآید ، بخدا قسم‌آن تربت در دست صاحبش میباشد وایشان خود را بآن میمالند ولي بابودن ملائکه قدرت بردخول حائر را ندارند .

واگر تربت سالم میماند از دستمالیِ شیاطین وکفار جن هر کس استعمال میکرد شفا میافت در همان ساعت ، (پس راه حفظش آن است که) هر وقت آن تربت را گرفتی پنهانش کن وذکر خدا بران زیاد بخوان .

وبدرستیکه من خبردار شده‌ام بعض ازکسانیکه آن تربت را میگیرند سبك میشمارند وبعضی درتوبرهٔ شتر وقاطر وخرشان میگذارند یا درظروف خوراکیها میاندازند که قهراً دستمالی میشود یا در خرجین وجوال میگذارند ، پس چگونه طلب شفا میکند کسی که حالش این‌است ولکن دِلیکهِ درآن یقین نیست وسبك میشمارد چیزیرا که صلاحش درآن است عمل خود را فاسد ساخته .

﴿١٨﴾ وکامل الزیارات ص ٢٨٣ از ابی حمزه ثمالی از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر وقت اراده کردی از گِلِ قبر حسین عليه السلام برداری پس بخوان برآن فاتحة الکتاب ومعوذتین وقل هو الله احد وانا انزلناه فی لیلة‌القدر ویس وآیـة الکرسي وبگو (اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأَمِينِكَ وَبِحَقِّ أَميرِ الْمُؤمِنِينَ عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عبدك وأخي رسولك وبحق فاطمة بنت نبيك وزوجة وليك وبحق الحسن والحسين وبحق الأئمة الراشدين وبحق هذه التربة وبحق الملك الموكـل بها وبحق الوصي الذي حـل فيها ، وبحق الجسد الذي تضمنت وبحق السبط الذي ضمنت وبحق جميع ملائكتك وانبياءك ورسلك صل على محمد وآل محمد واجعل لي هذا الطين شفاء من كل داء ولمن يستشفي به من كل داء وسقم ومرض وأماناً من كل خـوف ، اللهم بحق محمد وأهل بيته اجعله علماً نافعاً ورزقـاً واسعاً وشفاء من كل داء وسقم وآفة وعاهـة وجميع الاوجاع كلها انك على كل شيء قدير) وتقول (اللهم رب هـذه التربة المباركة الميمونة والملك الذي هبط بها والوصي الذي هو فيها صل على محمد وآل محمد وسلم وانفعني بها انك على كل شيء قدير) .

﴿١٩﴾ ودرکامل الزیارات ص ٢٨٤ از امام صادق عليه السلام روایت کند کـه

فرمود گِلِ قبر امام حسین علیه السلام شفاء است از هر دردی وچون خواستی بخوری پس بگو (بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقاً واسِعاً وَعِلْماً نافِعاً وَشِفاءً مِنْ كُلِّ داءٍ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدير) .

﴿۲۰﴾ ودرحدیث دیگر فرمود چون از تربت آن مظلوم گرفتی وگذاردی در دهانت پس بگو (اَللّهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ وبِحَقِّ الْمَلَكِ الَّذي قَبَضَها وَالنَّبِيِّ الَّذي حَضَنَها وَالْإِمامِ الَّذي حَلَّ فِيها اَنْ تُصَلِّي عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لِي فِيها شِفاءً نافِعاً وَرِزْقاً واسِعاً وَاَماناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَداءٍ) پس چون این را بگوید خداوند باو عافیت وشفاء عنایت فرماید .

(فصل پنجاه وچهارم)

درآداب زیارت امام حسین علیه السلام است

﴿۱﴾ در بحار ج ۱۰۱ ص ۱۴۰ حدیث ۲ وکامل الزیارات ص ۱۳۱ حدیث ۳ ازامام صادق علیه السلام روایت کندکه فرمود هر وقت خواستی زیارت کنی امام حسین علیه السلام را پس زیارت کن در حالیکه حزین وگرفته وپریشان حال و غبارآلود وگرسنه باشی ، بجهت آنکه امام حسین علیه السلام کشته شد در حالیکه حزین وگرفته وپریشان حال وغبارآلوده وگرسنه وتشنه بود ، وحاجتهای خود را بخواه وبرگرد وآنجا را وطن خود نساز .

﴿۲﴾ ودر ص ۱۴۱ حدیث ٥ مردی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود زیارت میکنید قبر امام حسین علیه السلام را ؟ گفت بلي ، فرمود سفره تهیه میکنند برای رفتن بزیارت ؟ گفت عرض کردم بلی ، فرمود اگر سر قبر پدران ومادرانِ خود میرفتید این کار را نمیکردید ، گفت عرض کردم پس چه بخوریم؟

فرمود نان وماست .

﴿٣﴾ ودر حديث ٦ حزام بامام صادق عليه السلام گفت فدايت شوم جماعتى زيارت ميكنند قبر امام حسين عليه السلام را وسفره‌هاى رنگين درست ميكنند امام عليه السلام فرمود آگاه باش كه اگر ايشان قبرهاىِ پدرانِ خودشان را زيارت ميكردند چنين سفرهٔ نميگرفتند .

﴿٤﴾ در كامل الزيارات ص ١٢٩ وص ١٣٠ وبحار ج ١٠١ ص ١٤١ حديث ٧ از امام‌صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود بمن خبر رسيده كه گروهيكه ميخواهند زيارت كنند امام‌حسين عليه السلام را باخود سفره برميدارند كه در آن حلواء هست (يا گوشت بزغاله وحلواء هست) [1] ومانند آن كه اگرقبرهاى دوستانشان را زيارت ميكردند اين كار نميكردند .

﴿٥﴾ ودركامل الزيارات ص ١٣٠ حديث ٤ وص ١٣١ حديث ٢ وبحار ج ١٠١ ص ١٤١ حديث ١٠ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود زيارت كنيد بهتر از آن است كه زيارت نكنيد وزيارات نكنيد بهتر است كه زيارت كنيد مفضل بن عمر گفت عرض كردم پشتم را شكستيد ، فرمود بخدا قسم يكى از شماها بزيارت قبر پدرش ميرود محزون وغمناك است ، وزيارت امام حسين ميرويد با سفره‌هاى رنگين هرگز نشايد تا اينكه زيارت كنيد پريشان حال و غبارآلوده .

﴿٦﴾ ودر كامل الزيارات ص ١٣٠ حديث ١ وبحار ج ١٠١ ص ١٤٢ حديث ١١ محمد بن مسلم گويد بامام صادق عليه السلام عرض كردم وقتي بزيارت

---

(١) در متن حديث كامل (الحلواء والاخبصه) ودر بحار (الجدا والاخبصه) دارد واخبصه يك نوع حلوائيست ازخرما وكشمش وروغن درست ميكنند . چنانچه در مجمع البحرين در (خبص) ذكر يافته .

پدرت رویم مثل این نیست که بحج میرویم؟ فرمود چرا، عرض کردم پس آنچه بر حاجی لازم است بر ما لازم است؟ فرمود چه باشد؟ عرض کردم چیزهائیکه برحاج لازم است؟ (چه باشد) فرمود لازم است با هرکس رفاقت کردی نیکی کنیِ، ولازم است که سخن کم کنی مگر در چیزهایِ خوب، ولازم است ذکر خدا زیاد کنی، ونظافتِ لباست را مراعات کنی، وقبل ازآنکه بحائر برسی غسل کنی، وبا خشوع باشی، ونماز زیاد بخوانی، ودرود بر پیغمبر وآلش زیاد بفرستی، ودر گرفتن چیزیکه مال تو نیست عجله نکنی وبُردباری نمائی، وچشمت را برَهَم نهی، وبصاحبانِ حاجت رسیدگی کنی، کسانیکه برادردینی تو هستند ودر راه مانده‌اند مساوات را رعایت کنی، ولازم است که تقیّه کنی که قوام دینِ تو بر آن است، وپرهیز کنی از چیزیکه از آن نهی شده‌ای وخصومت ودشمنی نکنی، وزیاد قسم یاد نکنی وجدالیکه در آن سوگند باشد بجا نیاوری.

پس هر وقت اینها را عمل نمودی حج وعمره تو تمام است ومستوجب آن اجری شوی که از خدا طلب میکردی ودر راه او انفاق مینمودی واز اهل وعیال خود دور میشدی وراغب بودی که برگردی در حالیکه آمرزیده شده و رحمت ورضایت خدا ترا شامل شده باشد.

(فصل پنجاه وپنجم)

در زیارت امام حسین علیه السلام با غُسل

﴿۱﴾ در کامل الزیارات ص ۱۳۳ حدیث ٤ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤۲ حدیث ۱۳ از ابی صامت روایت کند که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود هرکس زیارت کند قبرِ امام حسین علیه السلام را با پای پیاده خداوند بنویسد برای او

بهر قدمی هزار حسنه ، ونابود کند از او هزار بدي ، وبالا بَرَد براي او هزار درجه ، پس وقتی که بفرات رسيدي غسل کن وکفش خود را بدست گرفته وپا برهنه برو مِثلِ رفتنِ بنده ذلیل وچون بدربِ حرم رسیدي چهارمرتبه (الله اکبر) بگو پس کمي راه رفته باز چهار مرتبه (الله اکبر) بگوپس برونزدیك سر مبارك وبایست پس چهار مرتبه (الله اکبر) بگو : وچهار رکعت نماز بخوان وحاجت خود را از خدا طلب کن .

﴿۲﴾ ودرکامل الزيارات ص ۱۸٤ حدیث ۱ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤۳ حدیث ۱٤ از صفوان جمال از امام صادق عليه السلام روایت کند که فرمود هر کس غُسل کند بآب فرات وزيارت کند قبرِامام حسین عليه السلام رامیبوده باشد مِثلِ روزیکه از مادر متولد شده هیچ گناهی نداشته باشد ، ولو اینکه گناهانِ کبیره را مرتکب بوده ، ودوست میداشتند که مردی چون بخواهد زيارت قبر امام حسین علیه السلام کند با غسل باشد وچون میخواهد وداع کند غسل نکند ودست خود را بصورتش مسح کند و وداع نماید .

﴿۳﴾ وایضا در کامل ص ۱۸٤ حدیث ۲ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤۳ حدیث ۱۵ ازبشیردَهّان روایت کند که امام صادق عليه السلام فرمود اي بشير بدرستیکه مؤمن چون زیارت کند قبر امام حسین عليه السلام را وحقش را بشناسد پس غُسل کند درفرات سپس خارج شود نوشته شود براي او بهر قدمیکه بر میدارد یك حج ویك عمره که پذیرفته وقبول شده باشند ویك جهادکه با پیغمبر مرسل یا امام عادل بجا آورده باشد .

﴿٤﴾ وایضا در کامل ص ۱۷۲ ذیل حدیث ۹ ودر ص ۱۸۵ ذیل حدیث۳ امام صادق عليه السلام ببشیر دَهّان فرمود ای بشیرمردی از شما که در کنار فرات غسل کند پس زيارت کند قبر امام حسین عليه السلام را وحقش را بشناسد پس خداوند

باو عطا کند بهر قدمیکه میگذارد وبر میدارد صد حج قبول شده ، وصد عمره پذیرفته شده وصد جهاد با پیغمبریکه فرستاده شده باشد بسوی دشمنان خدا ورسولش .

﴿۵﴾ ودر کامل الزیارات ص ۱۸۶ از علی بن جعفر الهمانی [۱] حدیث ۵ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱۴۳ حدیث ۱۶ از علی بن جعفر همدانی روایت کند که امام دهم علی بن محمد عسکری علیه السلام فرمود کسی که از خانه خود بیرون شود وبخواهد زیارت کند امام حسین علیه السلام را پس برود بطرف فرات وغسل کند از آن بنویسد خداوند او را از رستگار شده‌گان الخ .

﴿۶﴾ ودر کامل ص ۱۸۵ ذیل حدیث ٤ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤۵ ذیل حدیث ۲۸ از امام صادق علیه السلام سؤال شد که چه اجریست برای کسی که درفرات غسل کند سپس بزیارت امام حسین علیه السلام برود ؟ فرمود وقتی غسل کند از آب فرات واراده زیارتش را داشته باشد گناهانش بریزد مثل روزیکه از مادرمتولد شده باشد .

﴿۷﴾ ودر کامل ص ۱۸٦ حدیث ۷ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤٦ حدیث ۳۱ از بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود کسی که بزیارت حسین بن علي علیه السلام برود پس وضوء بگیرد وغسل کند در فرات قدم برندارد ونگذارد مگر آنکه خداوند بنویسد براي او یك حج ویك عمره .

﴿۸﴾ ودر کامل ص ۱۸٦ حدیث ۸ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤٦ حدیث ۳۳ از یوسف کنانی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود وقتی آمدی نزد قبر امام حسین علیه السلام پس برو از فرات که پهلوی قبرش میباشد غسل کن .

---

(۱) همانیه ده بزرگیست از دهات بغداد منسوب به آنجارا همانی گویند وهمدانی غلط است کمافی هامش کامل .

﴿۹﴾ ودر همان صفحه از رفاعة بن موسى نخاس از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود كسى كه برود بطرف قبرامام حسين عليه السلام وحقش را بشناسد واز فرات غُسل كند واز آب خارج شود بوده باشد مثل كسي كه از گناهانش خارج شده ، وچون برود بطرف حرم قدمي برندارد ونگذارد جز آنكه نوشته شود براي او ده حسنه ومحو شود از او ده سيئه .

﴿۱۰﴾ ودر تهذيب ج ٦ ص ۵۳ حديث ۳ وبحار ج ۱۰۱ ص ۱٤۷ حديث ۳٦ از امام صادق عليه السلام روايت كند كه فرمود بدرستيكه براي خدا ملائكه ايست كه مُوَكّل قبر امام حسين عليه السلام هستند پس چون مردى قصد كند زيارت امام حسين عليه السلام را وغسل كند محمد صلى الله عليه وآله ندا كند اي زوّارِ خدا بشارت باد شما را كه در بهشت رفيق من هستيد ، واميرالمؤمنين عليه السلام ندا كند من ضامن قضاء حاجتهاى شما ودفع بلا از شما در دنيا وآخرت هستم ، وپيغمبر صلى الله عليه وآله از راست وچپ ايشان را احاطه كند تا بمنزلهاي خود برگردند .

﴿۱۱﴾ ودر تهذيب ج٦ ص۵۳حديث٤ وبحار ج۱۰۱ص۱٤۷ حديث ۳۷ ازامام‌صادق عليه السلام روايت كند كه از زائر قبرامام حسين عليه السلام سؤال شد فرمود هر كس در فرات غسل كند وبرود بطرف قبر امام حسين عليه السلام بوده باشد براى او بهر قدميكه بر ميدارد وميگذارد يك حج قبول شده با تمامِ مَناسكش .

(فصل پنجاه وششم)

در زيارت امام حسين عليه السلام بدون غسل

﴿۱﴾ دركامل الزيارات ص ۱۸۷ از عيص بن القاسم بجلى حديث ۱ وبحار ج۱۰۱ ص۱٤٤ حديث۱۷ ازامام صادق عليه السلام سؤال كرد كسى كه زيارت

میکند حسین بن علي علیه السلام را بر او غسل هست ؟ فرمود خیر .

﴿۲﴾ ودر همان صفحه مردی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد از غسل براي کسیکه میخواهد زیارت کند قبر امام حسین علیه السلام را ؟ فرمود غسل ندارد .

﴿۳﴾ ودر کامل ص ۱۸۸ حدیث ٤ و بحار ج ۱۰۱ ص ١٤٥ حدیث ۲۵ از یونس بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود اگر نزدیك هستی (یعنی بامام حسین علیه السلام) اگر آب داری غسل کن والاوضوء بگیر وزیارتش کن.

﴿٤﴾ ودر کامل ص ۱۸۸ حدیث ۵ از حسن بن عطیة ابی ناب .

ودر بحار ج ۱۰۱ ص ١٤٥ حدیث ۲۶ از حسن بن عطیة بن باب از امام صادق علیه السلام سؤال کرد از غُسل وقتي میخواهد زیارت کند قبر حسین علیه السلام را فرمود بر تو غسل نیست .

مؤلف گوید اخباری در فصلِ قبل گذشت که زیارت غسل میخواهد یعنی مستحب است نه واجب واخباریکه در این فصل ذکر شد که غسل نمیخواهد یعنی واجب نیست پس منافاتی بین این دو دسته اخبار نیست . آن میگوید مستحب است این میگوید واجب نیست .

(فصل پنجاه وهفتم)

در سبب خروج امام حسین علیه السلام از مدینه

مرحوم مجلسی در جلاء العیون فصل دوازدهم ص ۵۰۹ فرموده چون در کتب خاصه وعامه این واقعه هایله (ترسناك) را مختلف ایراد نموده‌اند بآنچه اعاظم (بزرگان) علمای شیعه ایراد نموده‌اند اکتفا می نمایم . چون در روایات ونقلهای ایشان نیز اختلافی هست مجملی از همه ایراد نموده اشاره بمحل

اختلاف میرود .

شيخ ابن بابويه (۱) بسند معتبر از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت کرده است .

(وصيت معاويه به يزيد)

که چون هنگام ارتحال (از دنیا رفتن) بدترین اهل بغي وَعُدْوان معاوية بن ابي سفيان عليه النيران بسراي جحيم وعذاب اَليم رسيد فرزند خود يزيد را طلبید ونزدیك خود نشانید وگفت ای فرزند بدان که من برای تو گردنکشان جهانرا ذليل ومنقاد گردانیدم وجميع بلاد را در حیطه تصرّف تو درآوردم ، و جهان داري واسباب ملك وشهرياری را براي تو مهیا ساختم واز سه نفر (۲) بر تو میترسم ، ومیدانم که مخالفت تو خواهند کرد بقدرت وتوانائی خود .

اول : عبدالله پسر عمر بن خطاب .

دوم : عبدالله پسر زبیر .

سوم : حسين بن علی .

اما عبدالله پسر عمر پس او ازتو جدا نمیشود اگر با او مدارا نمائی ؟ پس دست از او بر مدار .

واما پسر زبیراگر براودست بیابی بندهای او را از هم جدا کن که پیوسته در کمین تو خواهد بود مانند شیر که درکمین طعمه نشسته باشد ومانند روباه شب و روز باندیشه وَمَکْر مشغولست که دولت ترا تباه گرداند .

---

(۱) شيخ صدوق در امالی مجلس (۳۰) وبحار ج ٤٤ ص ۳۱۰ حدیث ۱ .

(۲) بعداً خواهد آمد که از چهار نفر بیعت خواسته بود که یکی هم عبدالرحمن ابن ابی‌بکر بود .

واما حسین بن علی پس تو میدانی نسبت وقرابت او بحضرت رسالت صلى‌الله‌عليه‌وآله واو پارهٔ تن آنحضرت است، وازگوشت وخون آنحضرت پرورده است ، ومن میدانم که البته اهل عراق او را بسوي خود خواهند برد وياري‌او نخواهند کرد واورا تنها خواهند گذاشت، اگربراو ظفریابی حق حرمت اورا بشناس، ومنزلت وقرابت او را با پیغمبر بیادآور واو را بکرده‌های اومؤاخذه مکن وروابطی که من با او در این مدت محکم کرده‌ام قطع مکن زینهار که باو مکروهی وآسیبی مرسان [1] .

پس حضرت فرمود چون معاویه بدرك رفت [2] ویزید بعد از او بر مسند خلافت قرار گرفت عموی خود عتبه پسر ابوسفیان را .

وبروایت شیخ مفید [3] ودیگران .

ولید بن عتبه را حاکم مدینه گردانید ، وبمدینه فرستاد .

ومروان بن حکم را که از جانب معاویه حاکم بود معزول ساخت ، چون عتبه داخل مدینه شد وبر مسند اِمارت متمکن گردید خواست که حکم یزید را در باب مروان جاری گرداند ، مروان گریخت ، وعتبه بر او دست نیافت .

پس رسولي بنزد حضرت امام حسین عليه‌السلام فرستاد که یزید مرا مأمورساخته است که برای او بیعت بگیرم باید حاضر شوی وبیعت یزید را قبول نمائی .

---

(۱) مرحوم مجلسی فرموده غرض آن ملعون ازاین نصیحتها حفظ ملك وپادشاهی یزید پلید بود، الخ) .

(۲) در ارشاد ص۲۰۰ وآن در نیمه رجب سنه (۶۰) بود .

(۳) ارشاد مفید ص۲۰۰ .

(گفتگوی امام حسین علیه السلام با حاکم مدینه عتبه پسر ابوسفیان)

چون حضرت حاضر شد فرمود که ای عتبه تو میدانی که ماییم اهل بیت عزّت و کرامت ومعدنِ نبوّت ورسالت .

ومایيم اعلام دين ونشانهای راه یقین ، حق تعالی حق را دردلهای ماسپرده وزبانهای ما را بآن گویا گردانیده ، وپیوسته چشمه‌های حکمت از دریایِ عِلْمِ جنابِ اَحدیّت بَرْ زبانِ معجزْ بیانِ ما جاریست ، به تحقیق که شنیدم از جدِّ خود حضرت رسول ﷺ که میفرمود خلافت حرام است بر فرزندان ابوسفیان پس چگونه بیعت کنم با گروهي که رسول خدا ﷺ این سخن در حقِ ایشان گفته است .

(نامه عتبه به یزید)

چون عتبه این جواب را از حضرت شنید ، کاتبِ خود را طلبید ونامهٔ باین مضمون بیزید نوشت (بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست بسوی بندهٔ خدا یزید که پادشاه مؤمنانست از جانب عتبه پسر ابوسفیان امّا بعد بدرستیکه حسین ابن علی ترا سزاوار خلافت نمیداند وراضي به بیعتِ تو نمیشود پس آنچه رأيِ تو اقتضاء مینماید در حقِ او بعمل آور والسلام) .

چون نامه بیزید رسید در جواب نوشت که چون نامهٔ من بتو میرسد جواب آنرا بمن برسان ودر نامه خود بیان کن که اطاعت من کرده یا که مخالفت من اختیار نموده وباید که سر حسین بن علی را با نامه خود براي من بفرستی .

شیخ مفید [1] وسید بن‌طاووس وابن شهرآشوب ودیگران روایت کرده‌اند

---

(۱) ارشاد مفید ص۲۰۰ وبحار ج٤٤ ص٣٢٤ حدیث۲ .

که چون حضرت امام حسن (مجتبی علیه السلام) بریاض جنت ارتحال نمود شیعیان درعراق بحرکت درآمده عریضه بحضرت امام حسین علیه السلام نوشتند که ما معاویه را از خلافت خلع کرده با شما بیعت میکنیم ، حضرت درآنوقت صلاح درآن امر دانسته ایشان را مجاب گردانید وامر بصبر فرمود .

(نامه یزید بن معاویه به ولید بن عتبه وگرفتن بیعت از چهار نفر)

چون معاویه بعذاب هاویه (آتش) ملحق شد در نیمهٔ ماه رجب سال شصتم هجرت یزید نامهٔ نوشت بسوی ولید بن عتبة بن ابي سفیان که از جانب معاویه حاکم مدینه بود :

مضمون نامه آنکه باید بیعت بگیري از برای من از :

حضرت امام حسین علیه السلام .

وعبدالله بن عمر .

وعبدالله بن زبیر .

وعبدالرحمن بن ابی بکر .

وباید کار را برایشان تنگ گیری وعذري از ایشان قبول ننمائی وهر یك که از بیعت امتناع نماید سر او را براي من بفرستی .

چون این نامه بولید رسید با مروان بن حکم در این امر مشورت کرد .

مروان گفت که تا ایشان از مردن معاویه خبرندارند بزودی ایشان را بطلب وبیعت یزید را از ایشان بگیر وهرکه قبول نکند او را بقتل رسان ، واین امر بر ولید بسیارگران بود .

پس درآن شب ایشان را طلب نمود وایشان درآن وقت در روضه منوّرهٔ حضرت رسالت جمع بودند .

چون رسالت وليد را شنيدند امام حسين عليه السلام فرمود معاويه مرده است (۱) ونميطلبدارا ومارا مگر براى بيعت با يزيد .

پس عبدالله پسر عُمر وپسر ابو بكر گفتند ما بخانهاي خود ميرويم ودربروى خود مى‌بنديم، وپسر زبير گفت كه من هرگز بايزيد بيعت نخواهم كرد ،حضرت امام حسين عليه السلام فرمودكه مرا البته نزد وليد ميبايد رفت .

(رفتن امام حسين عليه السلام نزد وليد با سي نفر)

پس حضرت سي نفر از اهل بيت وغلامان وموالياِن خود را كه سلاح با خود بستند با خود برد ، فرمود شما بر درِ خانه بنشينيد ، واگر صداي من بلند شد بخانه درآييد .

چون حضرت داخل مجلس وليد شد، ديد مروان با وليد تنها نشسته .

چون امام حسين عليه السلام نشست وليد خبر مرگ معاويه را بآن حضرت گفت حضرت فرمود اِنّا لِلّهِ وَاِنا اِليهِ راجِعُون .

پس وليد نامهٔ يزيد را خواند ، حضرت فرمودكه من گمان ندارم‌كه تو راضي شوي بآنكه منِ پنهان با يزيد بيعت كنم وخواهى در علانيه در حضور مردم از من بيعت بگيري كه مردم بدانند .

وليد گفت آرى .

حضرت فرمود پس تأخيركن تا صبح ومن رأى خود را به بينم ، وتو رأى خود را به بيني ، وبا يك ديگر مناظره كنيم هريك ازما، واو بخلافت سزاوارتر

---

(۱) در مثير الاحزان ابن نما ص۲۳ داردكه چون پيغام وليد باين جماعت رسيد امام حسين عليه السلام فرمود گمان مى‌كنم معاويه بدرك رفته چون ديشب خواب ديدم منبر معاويه سرنگون شده ودرخانه‌اش آتش شعله وراست القصة .

باشد دیگری با او بیعت نماید ، ولید گفت برو ، خدا با تو همراه ، تا در مجمع مردم ترا ملاقات نماییم .

مروان گفت دست از او برمدار که اگر الان از او بیعت نگیری دیگر براو دست نمیابی مگر بخون بسیار که ریخته شود ، اکنون که بر او دست یافته دست ازاو برمدار ، واگر بیعت نکند اورا گردن بزن .

حضرت از سخن آن ملعون در غضب شده فرمود که ای ولد زنا فرزند زن ازرق زناکار تو مرا خواهی کشت یا او ، بخدا قسم که دروغ گفتی وتو و او هیچیك قادر بر قتل من نیستید .

پس رو بولید گردانید فرمود که ای امیرمایيم اهل بیت نبوت ومعدن رسالت وملایکه در خانه ما نازل میشوند وبما خدا فتح کرد نبوت وخلافت را ، و بما ختم خلافت وامامت خواهد کرد ، ویزید مردیست فاسق وشراب خوار و کشنده مردم بنا حق ، وعلانیه بانواع فسوق ومعاصی اقدام می‌نماید ، وَمِثْلِ مــن کسی با مثل اوکسی هرگز بیعت نمیکنند .

ودیگرتا ترا به بینیم گوییم وشنویم ، این را گفت وبا اصحاب خود بخانه مراجعت نمود واین در شب شنبه بیست وهفتم ماه رجب بود .

چون حضرت بیرون رفت مروان بولید گفت سخن مرا نشنیدي بخدا قسم دیگر دست بر او نخواهی یافت .

ولید گفت واي بر تو رأيي که تو برای من پسندیده بودی موجب هلاك دین ودنیاي من بود بخدا سوگند که راضی نیستم که جمیع دنیا از من باشد ومن در خون حسین داخل شوم ، سبحان‌الله تو راضی میشوی که من امام حسین را بکشم برای‌آنکه با یزید بیعت نکند ، بخدا سوگند که هر که در خون او شریك شود او را در قیامت هیچ حسنه نخواهد بود .

مروان در ظاهر گفت : که اگر از برای این نکردی خـوب کردی ، ودر دل راضي بکردهٔ او نبود .

(نصيحت مروان بحسب ظاهر امام عليه السلام را)

چون صبح شد حضرت امام حسین عليه السلام ازخانه بیرون آمد ودر بعضی از کوچهای مدینه مروان را دید ،مروان گفت مرا اطاعت کن ونصیحت مرا قبول کن وبا یزید بیعت کن،که برای دین ودنیاي تو بهتراست .

حضرت فرمود که انا لله وَانا اِلَیْهِ راجِعُون ، وای برحال اِسلام که اُمّت مبتلا شدند بخلیفهٔ مانند یزیـد بتحقیق که من شنیدم از جدّم رسول خـدا که خلافت حرامست برآل ابي سفیان وسخنان بسیار در میان ایشان جاری شد ، مروان در غضب شد و گذشت .

وولید در شب اول در بیعت ابن زبیر مبالغه نمود ، واو در صبح از مدینه فرار نمود ، متوجه مکه شد ، چون ولید بر فرار او مطلع شد مردي از بنی اُمیّه را با چهل سوار (۱) از پی او فرستـاد ، چون از راه غیر متعارف رفته بـود چندانکه او را طلب کردند نیافتند وبرگشتند .

چون آخر روز شنبه شد بازکسی بخدمت امام حسین عليه السلام فرستاد ودر امر بیعت تأکید کرد .

حضرت فرمود که صبر کنید تا امشب اندیشه بکنم .

وبروایت شیخ مفید (۲) درهمان شب که شب یکشنبه بیست وهشتم (رجب) بود متوجه مکه شد .

---

(۱) در ارشاد مفید ص۲۰۱ باهشتاد سوار .

(۲) ارشاد مفید ص۲۰۱ .

(وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش)

وبروایت گذشته امام زین العابدین علیه السلام (۱) فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت عراق نمود در شب اول بقصد وداع بر سر تربت جد بزرگوار خود رفت که آنحضرت را وداع کند چون بنزدیك قبر رسید نوری از قبر مقدس بر آن حضرت ظاهر شد چون حضرت آن حالت را مشاهده نمود بجای خود مراجعت فرمود .

ودر شب دوم که بجانب ضریح مقدس روانه شد در نزدیك مرقد مطهر آن سرور ایستاد ونماز بسیار کرد ، ودر سجده آن حضرت را خواب ربود ، پس در خواب دید که رسالت بنزدیك آن حضرت آمد واو را در برگرفت ومیان دو چشم آن نور دیده خود را بوسید . وگریست فرمود که پدر ومادرم (۲) فدای تو باد ای حسین گویا می‌بینم که درخونِ خود غوطه خورده باشی، در میان گروهی از این اُمّت که امید شفاعت از من داشته باشند ، بدرستیکه ایشان را نزد حق تعالی بهرهٔ نخواهد بود .

ای فرزند گرامی تو در این زودی بنزدیك پدر ومادر وبرادر خود خواهی آمد ، وایشان مشتاقند بسوی تو ، وترا در بهشتِ جاوید درجه چند هست که بآنها نمیرسی مگر بشهادت .

پس آن حضرت بیدار شد گریان ومحزون بخانه مراجعت نمود وخواب خود را باهل بیت خود حکایت کرد وعازمِ سفرِ عراق گردید .

---

(۱) امالی صدوق در ذیل مجلس (۳۰) ص۱۳۵ . وبحار ج٤٤ ص۳۱۲ ذیل حدیث۱ . وعوالم جلد امام حسین علیه السلام ص۱۶۱ .

(۲) در امالی صدوق ص۱۳۵ این طور دارد (بأبی أنت) یعنی پدرم فدایت باد .

وبروايت معتبر ديگر [1] چون خبر بیعت گرفتن از آن حضرت بولید رسید بسیارمحزون گردید ، وگفت خدا نخواهد که فرزند حضرت رسول ﷺ را بقتل آورم ونخواهم کرد هر چند یزید جمیع روي زمین را بمن دهد .

چون فرستاد که حضرت را طلب نماید حضرت برسرقبرجدش رفته وعرض کرد (السلام علیك یا رسول الله منم حسین پسر فاطمه فرزند تو وفرزند زاده تو که مرا بودیعت بأمت خود سپردي ومرا خلیفه خود برایشان گردانیدی‌ای پیغمبرِ خدا گواه باش بر ایشان که مرا یاری نکردند وضایع گذاشتند ، وحُرمَتِ مرا رعایت نکردند واین شکایت منست از ایشان بسوي تو ، تا ترا ملاقات نمایم[2]، ومشغول نماز وعبادت گردید تا صبح) .

گفت ولید فرستاد بمنزل حسین علیه السلام تا ببیند آیا ازمدینه خارج شده یانشده؟ پس در منزل حضرت را نیافتند .

پس ولیدگفت (الحمد لله الذي خرج ولم يبتلني بدمه) شکر میکنم خدا را که اواز مدینه بدر رفت ومن آلوده بخونِاو نشدم .

چون شب دوم شد باز بروضه مقدسه جدش رفت وچند رکعت نمازکرد چون از نماز فارغ شدگفت خداوندْ این پیغمبرِ توستْ وَمَنْ فرزندِ پیغمبر توأم، ومرا امري رو داده است که میدانی، خداوندا من نیکها را دوست میدارم وبآنها

---

(۱) بحار ج٤٤ ص٣٢٧ سطر (١٦) .

(۲) در ناسخ ج۲ ص١٤ دارد که عرض کرد پدر ومادرم فدای تو باد ای رسول خدا . بتمام اکراه داشتن واندوه از جوار تو بیرون شدم واز تو دور افتادم ، همانا قهراً بـرمن سخت گرفتند که بایزید شراب خوار گناه کار بیعت کنم ، اگر قبول کنم کافر شده‌ام واگر قبول نکنم کشته خواهم شد. ومن از جوار تو از روی اکراه بیرون میروم ، پس برتو باد ازمن سلام ای رسول خدا .

امر میکنم وبدیها را دشمن میدارم واز آنها نهی میکنم، واز تو سؤال می‌نمایم ای صاحب جلال واکرام بحق این قبر وهرکه در این قبر است که اختیار نمائی برای من آنچه رضاي تو ورسول تو درآنست .

گفت پس بنا کرد گریه کردن نزد قبر تا نزدیك صبح وسرش را بقبر گذاشت وخوابش برد در خواب دید که حضرتِ رسالت صلی الله علیه وآله با گروهِ بیشمار از ملائکه مقرّبان که بر دورآن حضرت اِحاطه کرده بودند بنزدیك آن حضرت آمدند، وحضرتِ سید انبیاء سید شهداء را در بر کشید و برسینه خود چسبانید، ومیان دو دیده او را بوسید .

وگفت ای حبیب من وايِ حسین شهیدِ من ، زود باشد که ترا در صحراي کربلا سر از تن جدا کنند ودر خونِ خود دست وپا زنی ، در میان گروهی که دعوی کنند که از اُمّتِ منند ودر آن حال تشنه باشي وترا آب ندهند وبا این حالت امید شفاعت از من داشته باشند خدا در روز قیامت ایشان را از شفاعت من محروم گرداند ، ایِ نور دیدهٔ مَنْ وَايِ فرزند پسندیدهٔ منْ پدر ومادر و برادر تو پیش من آمده‌اند ومشتاق لِقايِ تو اند ، وترا در بهشت منزلت ودرجهٔ چند هست که بغیر از شهادت بآنها نمیرسی .

گفت پس امام حسین علیه السلام در خواب شروع کرد بنظر کردنِ بجدّش و میفرمود یا جدّا مرا حاجتي بدنیا برگشتن نیست مرا با خود ببر وبا خود داخل قبرت کن .

پس رسول خدا فرمود ناچار باید بدنیا برگردی تا شهادت روزي تو شود وبدرجه بلند سعادت ابدی که خدا برای تو نوشته برسی .

پس بدرستیکه تو وپدر وبرادر تو وعموی تو وعموی پدر تو در قیامت در زمرهٔ واحدهٔ محشور میشوید تا داخل بهشت شوید .

گفت پس امام حسین علیه السلام با فَزَع وَبیم وَوَحشَت ازخواب بیدارشد وبخانه مراجعت نمود آنچه در خواب دیده بود باهل بیت خود نقل کرد .

ودرآن روز هیچ خانه آبادهٔ حزن واندوه ایشان زیـاده از اهلبیت رسالت نبود ، وصدای گریه ونوحه از اهلبیت آن حضرت بلندشد، وحضرت تهیهٔ خود را گرفته عازم سفر مکه شد .

ودر میان شب بر سرِ قبرِ مادرِ خود فاطمهِ زهراء وبرادرِ خود امـام حسن مجتبی علیه السلام رفته بمراسم وداع قیام نمود وصبح بخانه برگشت .

(فصل پنجاه وهشتم)

نصیحت محمدبن حنفیه امام‌حسین علیه السلام را (١)

درآن وقت محمد بن حنفیه بخدمت آن حضرت آمـد وگفت ای برادر گرامی ، تو عزیزترین خلقی نزد من ، وترا از همه‌کس دوست‌تر میدارم ، وبر من لازم است که آنچه خیر ترا درآن دانم بعرض رسانم ، چرا نکنم وحـال آنکه تو برادرِ بزرگوارِ منی ، وبمنزله جانْ ودلْ ودیده منی ، وبزرگ اهلبیت رسالتی ، وامام وپیشوای منی ، واطاعت تو بر من واجب است ، وحق تعالی ترا بر من شرافت وفضیلت داده است ، وترا بهترین جوانانِ بهشت گردانیده .

ومن صلاح ترا (٢) درآن میدانم که از بیعت یزیدکناره جوئی واز شهرها دوری‌گزینی، وبباديه ملحق‌شوی ورسولان بسوی‌مردم بفرستی، ومردم را بسوی بیعت خود دعوت نمائی ، اگر بر سرتو جمع شوند وبیعت ترا اختیار نماینـد

(١) بحار ج٤٤ ص٣٢٩ ومقتل خوارزمی ص١٨٧ تا ١٨٩ .

(٢) ارشاد مفید ص٢٠١ تا ٢٠٢ وبحار ج٤٤ ص٣٢٩ . ومقتل‌خوارزمی‌ص١٨٧ .

حمد خدا کني ، واگر اطاعتِ تو نکنند ودور دیگري غیر از شما جمع شوند، خداوند بواسطه این دین وعقل ترا ناقص نکند ، وفضل ومروّتت از بین نرود .

وبدرستیکه من میترسم که داخل یکی از بلاد شوی واهل آن بلاد مختلف شوند ،گروهی با توباشند ، وگروهی مخالفت نمایند ، وکار بجدال وقتال منتهي شود وجانِ شریفِ تو و اهل بیت تو که اشرف جانها است در معرض تلف در آورند .

حضرت فرمود که ای برادر پس درکجا توقف نمایم گفت برو بمکه ، واگر توانی درآنجا قرارگیر .

واگر اهل مکه با تو شیوه بیوفائي رفتارکنند متوجه بلاد یمن شو ،که اهل آن بلاد شیعیان پدر وجد تواند ، ودلهاي رحیم وعزمهاي صمیم دارند ، و بلاد ایشان گشاده است .

واگر در آنجا نیز کار تو استقامت نیابد متوجه کوهها وبیابانها شو ، و منتظر فرصت باش تا حق تعالی میان تو واین فاسقان بحق حکم کند .

پس حضرت امام حسین عليه‌السلام فرمود ای برادر (۱) اگر هیچ ملجأ وپناهي نیابم با یزید بیعت نخواهم کرد ، پس محمد بن حنفیه سخن را قطع کرد و گریست وامام حسین عليه‌السلام نیز با او یك ساعتي گریست ، پس فرمود ای برادر خدا جزاي خیر دهد نصیحت کردي وخیر خواهی نمودی اکنون عازم مکه گردیده‌ام ومهیاي این سفر شده‌ام ، وبرادران وفرزندان برادر وشیعیان خود را باخود میبرم ، وامر ایشان امر منست ورأی ایشان رأی منست .

واما تو ای برادر باکي نیست که در مدینه بماني وجاسوس من باشی بر ایشان هر چه روی داد برای من بنویسی .

(۱) بحار ج ٤٤ ص۳۲۹، ومقتل خوارزمی ص۱۸۷ تا ۱۸۹ .

(وصیت نامه امام حسین علیه السلام به محمد بن حنفیه)

پس حضرت دوات وقلم وکاغذ طلبیده وصیت نامهٔ نوشت بـاین مضمون برای برادرش محمـد ، (بسم الله الرحمن الرحیم این وصیت حسین بن علی بن ابیطالب است بسوی برادر خود محمد معروف بابن حنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد که حق تعالی یگانه است ، وشریکی ندارد ، وگواهی میدهد که محمد ﷺ بندهٔ او ورسول اوست، بحق وراستی مبعوث گردیده است ازجانب خداوند ، وشهادت میدهد که بهشت ودوزخ حق است ، وساعت قیامت آمدنی است ودر آن شکی وریبی نیست ، وحق تعالی زنده میگرداند همه آنها را که در قبرهایند ، وبدرستیکه من بیرون نرفتم از روی طُغیان وَعُدْوان وافساد وظلم، ولیکن بیرون رفتن برای اصلاح اُمّت جد خود کـه امر بمعروف کنم ونهی از منکر نمایم .

وعمل کنم درمیان ایشان بسیرت جدّ خود سید انبیاء وپدرِخود سید اوصیاء .

پس هر کس مرا قبول کند بحق وراستی خدا سزاوارتر است بحق وپاداش اهل حق ، وهر که رد کند بر من صبر میکنم تا خدا میان من واین گروه براستی حکم کند وخـدا بهترین حکم کنندهگـان است ، اینست وصیت مـن ای برادر بسوی تو ، ونیست توفیق من مگر بخدا ، بر او توکل مینمایم وبسوی اوست بازگشت من) .

پس حضرت نامه را پیچیده وبر آن مهر زد وبدست او داد ، ودر میان‌شب روانه شد .

(سبب تخلف محمد بن حنفیه از امام حسین علیه السلام)

ودر کتب معتبره باسانید قویه مرویست (۱) که روزي حمزة بن حمران بخدمت امام صادق عليه السلام عرض کرد که چه سبب داشت تخلف کردن محمد بن حنفیه از امام حسین عليه السلام در هنگامی که متوجه عراق گردید ؟

حضرت فرمود که من بگویم بتو سخنی که دیگر از این مقوله سؤال نکنی چون حضرت امام حسین روانه شد ، کاغذی طلبید ودر آن نوشت (بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از حسین بن علی بن ابیطالب بسوی فرزندان هاشم .

اما بعد بدرستیکه هر که بمن ملحق میگردد شهید میشود وهر که از من تخلف نماید رستگاری نمی‌یابد والسلام) .

(فصل پنجاه ونهم)

گریه زنهاي بنی‌هاشم ووداع ایشان با امام حسین علیه السلام در وقت بیرون رفتن از مدینه

ابن قولویه (۲) بسند معتبر از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که چون حضرت امام حسین عليه السلام اراده نمود که از مدینه طیبه بیرون رود مخدرات بنی هاشم جمع شدند وصدا بنوحه وزاری بلند کردند ، آن امام مظلوم چون ناله وبیقراری ایشان مشاهده نمود ، فرمود : که شما را بخدا سوگند میدهم که صبر

(۱) بحار ج٤٤ ص۳۳۰ .

(۲) کامل الزیارات ص٩٦ باب۲۹ .

پيش آوريد ، ودست از جزع و بی تابی برداريد .

آن مِحنَتْ زَدِگانِ جِگَرْ سُوخته گفتند که ای سيّد وسَرْوَرِ ما چگونه خود را از گريه وزاري منع کنيم وحال آنکه مثل تو بزرگواری بحسرت وناکامی از ميان ما ميرود وما بيکسان را غريب وتنها ميگذارد ، وآخر کار تو بااين منافقان نميدانيم بکجا منتهی‌ميشود ، پس نوحه وسوگواری رابرای‌چه روزي‌بگذاريم؟ بخدا سوگند که اين روز نزد ما ، مانند روزيست کـه حضرت رسالت ﷺ از دنيا رفت ، ومانند روزيست که حضرت فاطمه شهيده شد ، ومانند روزيست که حضرت امير المؤمنين برتبه شهادت رسيد ، ومانند روزيست که رقيه وزينب و ام کلثوم (۱) وفات يافتند ، خدا جانِ ما را فداي توگرداند ، ای محبوب قلوب مؤمنان ، وای يادگار بزرگواران .

پس يکی ازعمه‌هاي آن حضرت آمد وشيون برآورد و گفت گواهی‌ميدهم اي نورِ ديدهٔ مَنْ که در اين وقت شنيدم که جنيان بر تونوحه ميکردند وميگفتند:

فَاِنَّ قَتيلَ الطَّفِ مِنْ آلِ هٰاشِمٍ   اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَـذَلَّت

(تا آخر اين اشعار که در فصل پنجم اين کتاب گذشت مراجعه کنيد) .

يعنی شهيد طف کربلا ازآل هاشم ذليل گردانيد گردنهای قريش را ، آن بزرگواريکه حبيب دل حضرت رسول بود وهرگز بـدی از او بظهور نيامد و مصيبت او بينی‌ها را بر خاك ماليد ونيکان را ذليل‌گردانيد .

پس آن مخدرات حجرات طهارت وسيادت هم آواز گرديده مرثيهای جان سوز در مصيبت آن حضرت خواندند واشکهای خونين بر روی گلگون خود جاری گردانيدند ، وآن جان جهان را وداع نمودند .

---

(۱) هر سه دختران پيغمبر صلی الله عليه وآله بودند .

(فصل شصتم)

گریه ووداع ام سلمه زن پیغمبر صلی الله علیه وآله

باامام حسین علیه السلام وقت بیرون رفتن از مدینه

قطب راوندی ودیگران [1] روایت کنند که چون حضرت سید شهداء عازم گردید که از مدینه بیرون رَوَد اُمِّ سلمه زوجه طاهره حضرت رسالت ﷺ بنزد آن حضرت آمد و گفت ای فرزندِ گرامی مَرا اندوهناك مَگردان ببیرون رفتن خود بسوی عراق زیرا که من شنیدم از جدِّ بزرگوارِ تو مکرّر میفرمود که فرزندِ دلبند من حسین در زمینِ عراق بتیغِ جورِ اهلِ کُفْر وَنفاق شهید خواهد شد ، در زمینی که آن را کربلا گویند .

حضرت فرمود که ای مادرِ محترم ، من نیز میدانم که شهید خواهم شد ، ومرا چارهٔ از رفتن نیست ، وبفرموده خدا عمل می‌نمایم بخدا سوگند میدانم که در چه روز کشته خواهم شد ، وکه مرا خواهد کشت ، ودر کدام بقعه مدفون خواهم گردید ، ومیدانم که کِی با من از اهلبیت وخویشان من کشته خواهند شد ، واگر خواهی ای مادر بتو بنمایم جایی را که در آن کشته ومدفون خواهم

---

(۱) در بحار ج ٤٤ ص ۳۳۱ ووجدت فی بعض الکتب الخ ودر جلاء العیون ص٥١٦ از قطب راوندی ودیگران روایت کند الخ .

شـد ؟

پس آن حضرت بجانب کربلا بدست مبارك خود اشاره نمود و باعجاز آن حضرت زمینها پست شد ، وزمین کربلا بلند شد ، تا آنکه آن حضرت لشکرگاهِ خود را ومحلِ شهادت وموضع دفن خود وهر یك از اصحاب خود را باُمّ‌سلمه نمود .

پس ام سلمه فغان وناله برآورد ، ودر ودیوار را بگریه درآورد .

حضرت فرمود که ای مادرِ گرامي چنین مقدّر شده است ، که من بجور و ستم شهیدگردم ، وفرزندان وخویشان من کشته شوند واهل بیت وزنان واطفال مرا اسیر ومقیدگردانیده شهر بشهر ودیار بدیار بگردانند ، وهر چند استغاثـه (طلب فریاد رسی) نمایند یاوری نیابند .

اُم سلمه گفت ای فرزند دلبند ، جَدِّ تو تربتِ مـدفنِ ترا بمن داده است ، ودر شیشهٔ ضبط کرده‌ام .

پس حضرت امام حسین دست درازکرد وکفی از خاك کربـلا برداشت و باُم سلمه داد ، وفرمود ای مادر این خاك را نیز در شیشه ضبط کن ودر هنگامی که هر دو خاك خون شد ، بدانکه من درآن صحرا شهید شده‌ام .

(فصل شصت ویکم)

در وداع حضرت با یاران وخویشان خود در وقت بیرون‌شدن از مدینه

در امالی صدوق در ذیل مجلس (۳۰) از امـام زین‌العابدین عليه السلام روایت کندکه چون حضرت عازم شدکه از مدینه بیرون رود خویشان ویاران خود را وداع نمود وخواهران ودختران وپسر برادرش قاسم بن حسن بن علی عليهم السلام را

بر محملها سوار کرد .

وبا بیست ویکنفر مرد از اصحاب واهلبیتش که مِنَ جمله ایشان ابوبکر بن علی وَمحمد بن علی وَعثمان بن علی وَعباس بن علی وَعبدالله بن مسلم وَعلي بن الحسین (علی اکبر) وعلي بن الحسين (علی اصغر) بود برداشته وروان شد ،

وشیخ مفید در ارشاد ص ۲۰۲ ودیگران روایت کرده‌اند که چون حضرت امام‌حسین ازمدینه بیرون رفت این آیه‌را خواند(که در قصه بیرون رفتن حضرت موسی از ترس فرعون بسوی مدین نازل شده است) (فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِين) یعنی پس بیرون رفت از شهر ترسان ومترقب رسیدن دشمنان گفت پروردگارا نجات بخش مرا از گروه ستمکاران (۱) .

واز راه متعارف روانه شد ، اهلبیت آنحضرت گفتند که مناسب آنست که از بیراهه تشریف ببرید چنانچه ابن‌زبیر رفت تا آنکه اگر کسی بطلب‌شما بیاید شمارا در نیابد ، حضرت فرمود که من از راه راست بدر نمیروم تا حق تعالی آنچه خواهد میان من وایشان حکم کند (۲) .

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۵ از سکینه دختر امام حسین علیه السلام روایت کند که میفرمود: وقتی ما ازمدینه بیرون شدیم ، هیچ اهل بیتی از اهل بیت رسول خدا ترسناك‌تر نبود .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۱۶ دارد که حضرت فرمود شما ترس دارید که در طلب شما بیرون شوند؟ عرض کردند ترسناکیم، فرمود من ترسناکم که از حذر کردن از مرگ راه بگردانم واین شعر انشاد کرد .

اِذَا الْمَرْءُ لایَحْمي بَنِيهِ وَعِرْسَهُ   وَعِتْرَتَهُ كانَ اللَّئِيمَ الْمُسَبَّبا
وَمَنْ دُونَ مانَبْغي يُرِيدُ بِنا غَداً   يَخُوضُ بِحارَ الْمَوْتِ شَرْقاً وَمَغْرِباً

←

(آمدن فوجهای از جن وملائکه بنزدامام علیه السلام در وقت بیرون رفتن از مدینه)

در جلاء العیون ص ۵۱۷ فرمود بسند معتبر از حضرت امـام صادق علیه السلام روایت کردند.

ودر بحار ج ٤٤ ص ۳۳۰ از شیخ مفید روایت کرده که چون حضرت سید الشهداء از مدینـه بیرون رفت فوجهاي بسیار از ملائکه با علامتهاي محاربـه و

←

وَنَضْرِبُ ضَرْباً كَالْحَرِيقِ مُقَدَّماً　　اِذٰا مارَآهُ ضَيْغَـمُ فَـرَّ مُهْرَبـاً

یعنی اگر شخصي از زن ، فرزنـد وفامیل خود حمایت نکنـد آدم پست ولئیمی‌است که خود وسیله دشنام خویش را فراهم میکند، ولي دشمن در کمین مااست، شرق وغرب‌را برما گرفته وتا مارا نکشد ازما دست بردار نیست (هکذا فی هامش الناسخ).

ابوسعید مقری گوید که هم دراین شب ، چون حسین از مسجد بیرون شد بدین شعر یزید بن مفرغ تمثل جست.

لٰا ذُعِرْتُ السَّوٰامَ فِي غَسَقِ اللَّيْلِ　　مُغِيـراً وَلٰا دَعَـوْتُ يَزِيـداً

يَوْمَ اُعْطِىٰ مِنَ الْمَهٰانَـةِ ضَيْماً　　وَالْمنٰايـٰا تَـرَصَّدُنـى اَحِيداً

من دست بیعت بایزید نخواهـم داد ، واز اینکه شبانگاهان برما بشورند ومارا محاصره وزندگی مارا چپاول کنند ترس ندارم ...

روزی که داده شوم خواری‌را ازروی ستم، مرگها مرا در زیرنظر دارند که از جاده بیرون نشوم.

نیزه‌ها در دست وبر اسبان بهشت سوار وبر سر راه آن حضرت آمدند وسلام کردند وگفتند ای حجت خدا بر جمیع خلائق بعد از جدّ وپدر وبرادر خود، بدرستیکه حق تعالی جدّ ترا درمواطن بسیار بما مدد ویاری کرد، اکنون ما را بیاری تو فرستاده است، حضرت فرمود که وعده گاهِ ما وشما آن موضعی‌است که حق تعالی برای شهادت ودفن من مقرر فرموده است، وآن کربلاست چون بآن بقعه برسیم بنزد من آیید.

ملائکه گفتند ای حجت خدا هر حکمی که خواهي بفرما که ما اطاعت می‌کنیم، واگر از دشمن میترسی ما همراه توآییم، ودفع ضرر ایشان از تو میکنیم، حضرت فرمود که ایشان ضرری بمن نمی‌توانند رسانید تا بمحل شهادت خود برسم.

پس افواج بي شمار از مسلمانان از جنیان ظاهر شده چون بخدمت آن حضرت آمدند گفتند ای سید وبزرگِ ما، ما شیعیان وباوران توایم، آنچه خواهي در باب دشمنان خود وغیر آن بفرما تا اطاعت کنیم، واگر بفرمائی که جمیع دشمنان ترا درهمین ساعت هلاك كنيم بي آن که خود تعب (ورنج) بکشی وحرکتی بکني بعمل می‌آوریم، حضرت ایشان را دعا کرد، وفرمود مگر نخوانده‌اید در قرآن که حق تعالی بر جد من فرستاده است این آیه را (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ) یعنی در هر جا که باشید در می‌یابد شما را مرگ وهر چند بوده باشید در قلعهاي محکم.

وباز فرموده است که (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ) یعنی بگو ای محمد بمنافقان که اگر میبودید در خانهاي خود البته بیرون میامدند آنها که برایشان کشته شدن نوشته شده بود بسوی محل کشته شدن واستراحت ایشان.

واگر منْ درجاي خود توقف نمايم وبيرون نروم به چه چيز امتحان خواهند كرد اين خلق گمراه را ، وبچه ممتحن خواهند گردانيد اين گروه تباه‌كار را ، وكه ساكن خواهد شد در قبر من در كربلا كه حق تعالى آن را برگزيده است درروزيكه زمين را پهن كرده است، وآن مكان شريف راپناه شيعيان من گردانيده وبازگشت بسوى آن بقعه مقدسه را موجب ايمنى دنيا وآخرت ايشان ساخته .

وليكن بنزد من آيند در روز عاشوراء كه درآخر آن روز من شهيد خواهم شد دركربلا در وقتي كه احدى از اهل‌بيت من نمانده باشد ،كه قصد كشتن او نمايند ، وسرمرا براى يزيد پليد ببرند .

پس جنيان گفتند كه اى حبيب خدا وفرزند حبيب خدا اگر نه آن بودكه اطاعت امر تو واجبست ومخالفت تو ما را جايز نيست هرآينه ميكشتيم جميع دشمنان ترا پيش ازآنكه بتو برسند .

حضرت فرمود بخدا سوگند كه قدرت ما برايشان زياده از قدرت شماست وليكن مى‌خواهيم كه حجت خدا را بر خلق تمام‌كنيم وقضاي حق تعالى را انقياد نماييم .

(فصل شصت ودوم)

ورود حضرت بمكه معظمه

شيخ مفيد در ارشادش ص ٢٠٢

ودر بحار ج ٤٤ ص ٣٣٢

ودر جلاءالعيون ص٥١٨ روايت كرده‌است كه آنحضرت در روزجمعه سيم ماه شعبان داخل مكه معظمه شد ، واين آيه را خواند (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ

عَسٰی رَبّي اَنْ يَهْدِيَني سَواءَ السَّبيل) در سورة قصص ۲۸ آیه (۲۱) یعنی چون موسی متوجه جانب شهر مدین شد گفت امیدوارم که پروردگار من هدایت کند مرا براه راست که مرا بمقصود خود رساند .

چون اهل مکه وجمعی که از اطراف بعمره آمده بودند خبر قدوم مسرت لزوم آن امام مظلوم را شنیدند بخدمت آن حضرت مبادرت نمودند ، وهرصبح وشام بملازمت آن حضرت می‌شتافتند .

وعبدالله بن زبیر [1] در آن وقت در مکه بود ودر پهلوی کعبه جا گرفته بود وبرای فریب دادن مردم پیوسته مشغول نماز بود ، ودر اکثر اوقات بملازمت آن حضرت میرسید وظاهراً اظهار مسرت (وخوشحالی) از قدوم آن حضرت می نمود ودر باطن بآمدن آن حضرت راضی نبود زیرا که میدانست که تا آنحضرت در مکه است کسی از اهل حجاز بااو بیعت نخواهد کرد .

(نوشتن نامه ازکوفه برای امام علیه‌السلام)

چون این خبر باهل کوفه رسید شیعیان کوفه درخانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند [2] وحمد وثنای حق تعالی ادا کردند ودر باب فوت معاویه

---

(۱) عبدالله بن زبیر خودش از بیعت یزید فرار کرده بود وخودرا خلیفه میدانست وآمدن حضرت بمکه برای او خیلی گران بود .

(۲) سلیمان بن صرد کسی‌است که پیغمبررا درك کرده واز جمله مهاجرین است اسمش یسار بود رسول خدا اسمش را سلیمان نهاد واز جمله کسانیست نامه برای امام حسین عليه السلام نوشت ودر کربلا بکمك نیامد از ترس ابن زیاد ولي بعداز شهادت حضرت جزء توابین شد، وبر علیه بني‌اُمیه جنگید تاشهید شد (اصدق الأخبار ص٥) .

وبیعت یزید سخن گفتند ، سلیمان گفت کـه چون معاویه بجهنـم واصل شده وحضرت، امام حسین ؑ از بیعت یزید امتناع نموده وبجانب مکه معظمه رفته است وشما شیعیان او وشیعیانِ پدرِ بزرگوارِ اویید ، اگر میدانید که او را یاری خواهید کرد وبا دشمنان او جهاد خواهید کرد ، وبجان ومال درنصرت (ویاری) او کوشش خواهید نمود . نامه باو بنویسید واو را طلب کنید .

واگر در یاری او سستي خواهید ورزید وآنچه شرط نیك‌خواهی ومتابعت است بعمل نخواهید آورد ، او را فریب مدهید ، ودر مهلکه میفکنید ، ایشان گفتند که چون این دیار را بنور قدوم خود منور گرداند همگی بقـدم اخلاص بسوی او می‌شتابیم وبدست ارادت با او بیعت می‌نماییم ، ودر یاری او ، ودفع شر دشمنان او ، جان فشانیها بظهور میرسانیم .

پس عریضه باین مضمون خدمت آن حضرت نوشتند ، (بسم الله الرحمن الرحیم این‌نامه‌ایست بسوی حسین‌بن‌علي ؑ ازجانب سلیمان‌بن صرد خزاعی ومسیب بن نجبه ، [۱] ورفاعة بن شداد بجلی ، وحبیب بن مُظَهّر (مظاهر) .

وسائر شیعیان از مؤمنان ومسلمانان اهل کوفه سلام خدا بر تو باد ، وحمد میکنیم خدا را ، بر نعمتهاي کامله او بر ما ، وشکر میکنیم او را ، بر اینکه هلاك کرد دشمن جبار معاند ترا ، که بی رضاي اُمّت بر ایشان والي (وپادشاه) شد ، وبجور وعدوان بر ایشان حاکم گردید ، واموال ایشان را بناحق تصرف نمود ونیکان ایشان را بقتل رسانید ، وبدان ایشان را برنیکان مسلط گردانید، واموال خدا را برمالداران وجبّاران قسمت نمود ، پس خدا او را لعنت کند چنانچه قوم

---

(۱) مسیب بن نجبه فزاری ازأصحاب أمیرالمؤمنین ؑ بود .

ثمود را لعنت کرد [۱] .

بدانکه ما در اینوقت امامی و پیشوائی نداریم بسوی ما توجه نما ، و بشهر ما قدم رنجه فرما ، که مـا همگی مطیع توایم ، شاید کـه حق تعالی ، حق را ببرکت تو بر ما ظاهر گرداند .

ونعمان بن بشیر حاکم کوفه در قصر الاماره نشسته است ، درنهایت مذلت (وخواری) وبجمعه او حاضر نمیشویم ، ودر عید با او بیرون نمیرویم ، چـون خبر برسد که شما متوجه این صوب (ودیار) گردیده‌اید ، او را از کوفه بیرون می‌کنیم ، تا باهل شام ملحق گردد ، والسلام .

پس این نامه را با عبدالله بن مسمع همدانی، وعبدالله بن وال [۲]، بخدمت آن زبده اهل بیت عصمت وجلالت فرستادند ، ومبالغه کردند که ایشان آن نامه نامه را با نهایت سرعت بخدمت‌آن حضرت برسانند ، پس ایشان در دهم مـاه مبارك رمضان داخل مکه شدند ، ونامه اهل کوفه را بآن حضرت رسانیدند .

باز اهل کوفه بعد از دو روز از فرستادنِ آن قـاصدان ، قیس بن مصهر [۳]

---

(۱) ثمود : طایفهٔ از عرب بودنـد وایشان جماعت حضرت صالح پیغمبر بودند وباسم پدر بزرگشان نامیده شده‌اند که ثمود بن عاقر بن آدم بن سام بن نوح باشد، وزمین ثمود نزدیک تبوک بوده که جای‌ایست درشام چهارده منزل است تامدینه (مجمع) .

(۲) در مقتل خوارزمی ص۱۹٤ نامه را باعبدالله بن سبیع همدانی وعبدالله ابن مسمع بکری فرستادند .

(۳) در بحار وارشاد وخوارزمی (قیس بن مسهر) .

صيداوي ، وعبدالله‌بن شداد [1] وعمارة عبدالله را [2] فرستادند با صد وپنجاه نامه‌که بزرگان اهل کوفه نوشته بودند ، یك کس ودو کس وچهار کس، وزیاده یك نامه نوشته بودند .

وباز بعد از دو روز هاني بن هاني سبيعي ، وسعيد بن عبدالله حنفی را بخدمت آن حضرت روان کردند [3] ونوشتند (بسم الله الرحمن الرحيم این عریضه‌ایست بخدمت حسین بن علی ازشیعیان وفدویان ومخلصان آن حضرت .

اما بعد بزودی خود را بدوستان وهواخواهان خود برسان که همه مردم این ولایت منتظر قدمِ مسرّت ازوم تواُند ، وبسوی غیر تو رغبت نمی‌نمایند ، البته البته بتعجيل تمام خود را باین مشتاقان برسان والسلام خیر ختام .)

پس شبث بن ربعی ، وحجار بن ابجر ، ویزید بن حارث ، وعروة بن‌قیس وعمرو بن حجاج ، ومحمد بن عمرو ، عریضه دیگر نوشتند باین مضمون .

اما بعد صحراها سبز شده ومیوه‌ها رسیده ، اگر باینصوب تشریف آوري لشگرهای تو مهیا وحاضرند ، وشب وروز انتظار مقدمِ شریف تو می برند .

وهرچند این نامه ها بآن حضرت میرسید حضرت تأمل نموده جواب ایشان را نمی‌نوشت ، تا آنکه دریك روزششصد نامه ازآن غدّاران (بي وفا وحیله‌گر) بآنحضرت رسید ، چون مبالغه ایشان از حَدّ گذشت ورسولانِ بسیار نزد آن

---

(۱) در بحار (عبدالله وعبدالرحمن پسران عبدالله بن زیاد أرحبي) ودر ارشاد عبدالله وعبدالرحمن پسران شداد ارحبي) .

(۲) در مقتل خوارزمی ص۱۹٤ (قیس بن مسهر صیداوی وعبدالله بن عبد الرحمن أرحبي وعامر بن عبید سلولی وعبدالله بن وال تیمی) .

(۳) در مقتل خوارزمی ص۱۹٥ وبحار ج٤٤ ص۳۳٤ گوید این آخرین قاصدی بود که از اهل کوفه فرستاده شد .

حضرت جمع شدند دوازده هزار نامه از آن ناحیه بآنجناب رسید .

(نوشتن حضرت جواب نامه‌های کوفیان را)

حضرت در جواب نامهٔ اخیر ایشان نوشت ، (بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از حسین بن علی بسوی گروه مؤمنان ومسلمانان وشیعیان .

اما بعد بدرستی که هانی وسعید نامهٔ از شما آوردند بعد از رسولان بسیار ومکاتیبِ بیشمار که ازشما بمن رسیده بود ، وبرمضامین همه اطلاع بهمرسانیدم ودر جمیع نامه‌ها نوشته بودید که ما ، امامی نداریم بزودی بیا نزد ما، شاید که حق تعالی ما را ببرکتِ تو بر حق وهدایت مجتمع گرداند .

اینك من می‌فرستم بسویِ شما برادر وپسر عم ومحل‌اعتماد خود پسرِ عقیل را پس اگر او بنویسد بسوی من که مجتمع شده است رأیِ عقلا ودانایان و اشراف وبزرگان شما بر آنچه درنامه‌ها درج کرده بودید، انشاءالله بزودی‌بسوی شما می‌آیم ، پس بجانِ خود سوگند یاد میکنم که امامی نیست مگر کسی که حکم کند در میانِ مردم بکتابِ خدا وقیام نماید در میانِ مردم بعدالت ، وقدم از جاده شریعت مقدسه بیرون نگذارد ومردم را بر دینِ حقّ مستقیم بدارد والسلام.

ودر مقتل خوارزمی ص ۱۹۵ دارد که بعد ازآنکه هانی بن هانی السبیعی، وسعید بن عبدالله حنفی نامه آخر را آوردند حضرت از ایشان سؤال کرد که نامهٔ‌ایکه شما آوردید چه اشخاصی درآن نامه اجتماع داشتند ؟

پس عرض کردند ای پسرِ رسولِ خدا اجتماع کردند برآن شبث بن ربعی، وحجار بن ابجر ، ویزید بن حرث ، ویزید بن رویم ، وعزرة بن قیس ، وعمرو ابن حجاج ، ومحمد بن عمیر بن عطارد .

پس چون باینجا رسید حضرت بلند شد ووضوء گرفت وبین رکن ومقام

دو ركعت نماز خواند وچون از نماز فارغ شد از خداوند طلب خير فرمود راجع بنامه‌های كه اهل كوفه بحضرتش نوشته‌اند .

پس روى مبارك برسولان نمود وبايشان فرمود جدّم رسولِ خدا را درخواب ديدم مرا امر فرمود بكارى كه بايد من انجام دهم وخدا خير مرا خواسته واو عهده دار است وبرآن قادر است .

سپس امر فرمود كه جواب نامه‌ها را اينطور بنويسند ، (بسم الله الرحمن الرحيم از حسين بن علي بسوى گروه از مؤمنين سلام عليكم .

اما بعد بدرستيكه هاني بن هاني ، وسعيد بن عبدالله ، كه رسولانِ شما بودند پيشِ من آمدند وبتحقيق كه بمضامين نامه‌هايِ شما اِطلاع پيدا كردم ، ومن كوتاهى نخواهم كرد ازآنچه شما دوست داريد .

ومن فرستادم بسوى شما برادر وپسر عم خود مسلم بن عقيل بن ابيطالب را وامرش كردم از حال شما براي من بنويسد ، وخبر ورأي صاحبان عقل وفضل شما را بمن خبر دهد ، واو متوجهِ بسويِ شما شد انشاء الله ولا قوّة الا بالله ، پس اگر ديد شما همانطوري هستيد كه نامه‌هاى شما گواهى ميدهد پس بلند شويد وبا اوبيعت كنيد واو را ذليل نكنيد ، پس بجانِ خودم سو گند امام آنست كه بكتاب خدا عمل كند وبعدالت رفتار نمايد نه آنكه حكم كند بغير حق وراه حق وباطل را تميز ندهد ، خداوند ما وشمارا براهِ هدايت جمع كند ، وما وشمارا ملزم كند كلمه تقوى وپرهيزكارى را ، اوست لطف كننده بهركس كه بخواهد ، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته .

(فصل شصت وسوم)

درفرستادن حضرت مسلم بن عقیل را بسوی کوفه

در بحار ج ٤٤ ص ٣٣٥ وارشاد مفید ص ٢٠٤ ومقتل خوارزمی ص١٩٦ وجلاء العیون ص ٥٢٠ مرحوم مجلسی فرموده چون رُسُلْ ورسائل کوفیان بی وفا از حدّ گذشت ، حضرتِ امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل پسر عمِ خود را که بوفور عقل وعلم وتدبیر وصلاح وسداد وشجاعت وسخاوت ومتانت ازهمکنان ممتاز بود طلبید برای بیعت گرفتن از اهل کوفه وبا قیس بن مسهر صیداوی ، و عمارة بن عبدالله سلولی ، وعبدالرحمن بن عبدالله ازدی [1] متوجه آن صوب (طرف ناحیه) گردانید ، وامر کرد او را بتقوی وپرهیزکاری ، وکتمانِ امر خود از مخالفان وحُسْنِ تدبیر ، ولطف ومدارا ، وفرمود که اگر اهل کوفه بر بیعت من اتفاق نمایند بزودي حقیقت حال را بمن عرضه نما .

پس مسلم حضرت را وداع نموده بمدینه رفت [2] ودر مسجد مدینه نماز

---

(١) در ارشاد (وعبدالله، وعبدالرحمن پسران شداد ارحبی) .

(٢) ودر مقتل خوارزمی ص١٩٦ اینطور نقل نموده که حضرت بمسلم بن عقیل فرمود من ترا میفرستم بسوی أهل کوفه وزوداست که خدا حکم فرماید ازامر

←

کرد ، وحضرت رسالت صلوات الله علیه وآله را زیارت کرده بخانه خوددر آمد واهل ویاران وخویشان خود را وداع نمود ، ودو دلیل (راه نما) از قبیله قیس گرفته متوجه کوفه شد ، ایشان راه را گم کردند ، وآب که برداشته بودند بآخر رسید ، وتشنگی بر ایشان غالب گردید ، وآن دو مرد از شدت عطش هلاك شدند ، ومسلم بمشقت بسیار خود را بر سر آب رسانید ، واز آنجا نامه بخدمت حضرت امام حسین عليه‌السلام نوشت ، وحقیقت حال خود را ومردن آن دو مرد را از تشنگی درآن نامه درج کرد ، ونوشت که من در ابتداء سفر این واقعه را بفال براي خود نیکو ندانستم ، اگر مصلحت دانید مرا از این سفر معاف دارید ، ونامه را بقیس بن مسهر داده بخدمت حضرت فرستاد ، حضرت در جواب نوشتند (١) که گمان من آنست که ترس ترا باعث شده است که از من

تو بآنچه دوست میدارد وراضی‌است ، ومن امیدوارم که هردو در درجه شهداء باشیم ، پس برو خدا بهمراهت تاداخل کوفه شوی وچون داخل کوفه شدی وارد شو برکسی که وثاقت بیشتری باوهست ومردم را باطاعت من دعوت کن پس اگر دیدی مردم جمع شدند بر بیعت من پس زود خبر بده تامن بحسب آن عمل کنم انشاء الله تعالی پس امام حسین عليه‌السلام بامسلم معانقه کرد ووداع نمود وهردو گریه کردند . ومسلم شبانه از مکه خارج شد که بنی اُمیّه نفهمند الخ .

(١) در مقتل خوارزمی اینطور دارد که حضرت در جواب نوشت (بسم‌الله الرحمن الرحیم از حسین بن علي بمسلم بن عقیل .

امابعد من میترسم سبب نگارش شما واستعفا خواستن ازاین سفر ، ترس

استعفا می‌نمائی ، از رفتن این سفر ، چون نامه حضرت باو رسید ، روانه شد ودر اثنای راه مردی را دید که تیری بسوی آهوئی افکند وآهو بر زمین افتاد و هلاك شد .

مسلم گفت انشاء الله دشمن خود را خواهم کشت ، بظاهر چنین گفت اما خاطر شریفش از مشاهدهٔ آن حال پریشان گردید ، چون داخل شهر کوفه شد در خانهٔ مختار بن ابي عبيدة (۱) ثقفی نزولِ اِجْلال فرمود ومردمِ کوفه از استماع و شنیدنِ آمدنِ مسلم اظهار سرور بسیار نمودند ، وفوج فوج بخدمت او می آمدند ونامه حضرت امام حسین عليه السلام را برایشان می‌خواند ، از شنیدن آن نامه گریان گردیده (۲) بیعت میکردند تا آنکه بر دست مسلم هیجده هزار نفر از اهل کوفه

←

وکاهلی باشد، برو بآن راهیکه امرت کردم والسلام علیك ورحمت الله وبرکاته .

چون نامـه امام حسین عليه السلام بمسلم رسید بدل گرفت و گفت حضرت مرا بترس نسبت داده وحال آنکه من از خود تااین ساعت هرگـز همچه چیزی را نمیدانم، پس روانه شد الخ .

(۱) در خوارزمی دارد که داخل منزل مسلم بن مسیب شد که آن خانه مال مختار ابن ابی‌عبیده ثقفی بود .

ودر ارشاد مفید ص۲۰۵ دربحار ج٤٤ ص۳۳۵ دارد که داخل خانه مختار ابن ابی‌عبیده شد که امروز آن خانه را خانه مسلم بن مسیب می‌گویند .

(۲) در مقتل خوارزمی ص۱۹۷ روایت کند که چون مسلم نامه حضرت‌را برایشان میخوانـد آن مردم برای اشتیاق آمدن امام حسین علیه السلام گریـه میکردند .

←

بشرف بيعت آن حضرت سرافراز گرديدند .

پس مسلم عريضه بخدمت آن حضرت نوشت که تا حال هيجده هزار نفر از اهل کوفه ببيعت شما درآمده‌اند اگر متوجه اين طرف گرديد مناسب است .

(خطبه نعمان بن بشير بر عليه مسلم بن عقيل عليه السلام)

پس چون تردد شيعيان بخدمت مسلم بسيار شده نعمان بن بشير که ازجانب معاويه ويزيد والي بود بر حقيقت مطلع شده بمسجد درآمد وبر منبر برآمد وبعد از حمد وثناي الٰهي ودرود بر حضرت رسالت گفت :

اما بعد اي بندگانِ خدا از حق تعالي بترسيد وبسوی فتنه وافتراق اُمّت مسارعت منماييد ،که موجب کشتن مردان وريختن‌خون مسلمانان ونهب وغارت اموال ايشان ميگردد .

←

پس مردی از همدان که اورا عابس شاكری می‌گفتند پيش مسلم آمد وگفت :

امابعد من از مردم بشما خبر نميدهم چون نميدانم در نفس‌خود چه دارند، ولي من خبر ميدهم از خودم که هروقت مرا بخوانيد جواب خواهم داد وبا دشمن شما جنگ کنم وهميشه شمشير خواهم زد بحمايت شما تاخدا را ملاقات کنم واز فداكاری نميخواهم مگر آنچه نزد خدا است .

پس ازاو حبيب بن مظاهر اسدی فقعسی بلند شد وگفت بخدا قسم من هم مثل تواَم ، وشيعه‌ها بلند شدند وهمين سخن اين دومرد را می‌گفتند .

پس اموال زيادی آوردند بذل کردند ومسلم هيچ قبول نفرمود پس خبر بنعمان بن بشير رسيد الخ) .

وکسی که با من جنگ نکند من با او در مقام جنگ بدر نمی‌آیم ، وتا شما در آرامشید شمارا بشورش در نمی‌آورم ، وبتهمت وگمان کسی را عقوبت نمیکنم .

ولیکن اگرخروج نمایید وبر روی من بایستید وبیعت خلیفه خود را بشکنید پس بخدا سوگند که تیغ کین از نیام انتقام میکشم وتا شمشیر در دست منست خود را از محاربه ودفع شما معاف نمیدارم هر چند هیچکس از شما یاری من نکند ، وامیدوارم که حق شناسان زیاده از فتنه جویان باشند .

پس عبدالله بن مسلم بن ربیعه [1] که هم سوگند بني اُمیه بود برخواست وگفت :

اینگونه سخن که ازتو ناشی شد دفع شري نمیکند، واین کلام مردم ضعیف وسست وبی یاور است .

نعمان گفت که اگر ضعیف باشم ودر طاعت خدا باشم نزد من بهتر است از آنکه غالب گردم در معصیت خدا ، پس از منبر بزیرآمد . (وداخل قصر الاماره شد (خ)) .

(نامه نوشتن عبدالله بن مسلم بیزید بر علیه نعمان)

پس عبدالله بن مسلم نامه نوشت [2] بیزید بن معاویه (بسم الله الرحمن الرحیم لعبدالله یزید امیرالمؤمنین من شیعته من اهل الکوفه تا آخر نامه که خلاصه‌اش این است این نامه برای بنده خدا یزید که پادشاه مؤمنان است از

(۱) در مقتل خوارزمی ص۱۹۷ گوید پس مسلم بن سعید حضرمی بلند شد وگفت ای أمیر خدا ترا اصلاح کند، این سخن ورأی که تو داری این رأی مستضعفین است الخ.

(۲) مقتل خوارزمی ص۱۹۸ .

طرف یکی از شیعیانش از مردم کوفه .

اما بعد بدرستیکه مسلم بن عقیل آمده است کوفه وشیعه‌هاي حسین بن علی با او بیعت میکنند ومردم زیادی هستند اگر ترا حاجتی بکوفه هست کسی که قوي باشد وامر ترا بتواند انفاذ کند بفرست که انجام بدهد در آنجا آنچه را تو براي دشمنانت انجام میدهي ، بجهت آنکه نعمان بن بشیر ضعیف است یا خودرا بسستی زده والسلام .

ودیگران نیز نامه نوشتند مثل عمارة بن ولید بن عقبة بن ابي معیط ، وعمر ابن سعد بن ابي وقاص (علیه اللعنة) .

(نامه نوشتن یزید بن معاویه برای ابن زیاد علیه اللعنه)

چون یزید لعین بر مضامین نامه‌ها اطلاع یافت[1] سرحون آزاد شده معاویه را طلبید وبا او در این باب مشورت کرد [2] سرحون گفت که من مصلحت در آن میدانم که عبیدالله بن‌زیاد را والي کوفه گرداني که آتش این فتنه‌را در آن دیار بغیر آن بدترین اشرار کسي فرو نمیتواند نشانید ، چون یزید با ابن زیاد بد بود اول قبول این رأي را ننمود ، سرحون گفت که تو چه اعتقاد داری براي معاویه؟ گفت رأي او را در هر باب متین میدانم ، سرحون نوشته معاویه را بیرون آورد که امارت کوفه را باضافه امارات بصره براي ابن زیاد نوشته بود ومهر کرده بود چون معاویه ازدنیا رفت عهد نامه نزد سرحون مانده بود .

یزید چون نامه پدر را دید گفت بفرست وخودش نیز نامه برای ابن زیاد

---

(۱) بحار ج٤٤ ص۳۳٦ مقتل خوارزمی ج۱ ص۱۹۸ .

(۲) سرحون نامه نویس معاویه بود .

ودر جلاء العیون وارشاد مفید نوشته (سرجون) وظاهراً غلط چاپی‌است .

گفتند بفرما که آنچه صلاح دانیم بیان کنیم وبهر چه امر فرمائی اطاعت نمایيم .

گفت معاویه مرده است وبمردن او درگاه جور وطغیان شکسته شده ، و ارکان ظلم وعدوان از هم ریخته یزید پلید شراب خوار وبدکردار بعد از او عَلَمِ خِلافَتْ افراخته ، واو را از عِلْم وبردباري بهرهٔ نیست ، وبهیچ وجه قابل ریاست وخلافت نیست (۱) .

وحسین بن علی علیه السلام که صاحب نسب جلیل ، وشرف جمیل ، ورأي اصیل است ، ودریای علم او بی‌پایانست ، وفضائل وکمالات اواز حد احصاء (شمار) بیرون است ، باین امر سزاوار تر است ، ومعدن نبوت ورسالت ومنبع علم و حکمت است ، ودر رأفت ورحمت ومروت از عالمیان ممتاز است ، (۲) وهر که از بیعت ومعاونت (کمك) او تقاعد نماید بمذلت دنیا وعذاب اَلیم عقبی مبتلا مي گردد .

---

(۱) در بحار ج٤٤ ص۳۳۸ فرمود قسم بخدا که جنگ بااو برای دین افضل از جنگ بامشرکین است. واین حسین بن علی‌است تاانجاکه گفت صخر بن قیس خود داری کرد از یاری حق در روز جمل، پس این عاررا بشوييد بواسطه خروج خود بطرف پسر پیغمبر صلی الله علیه وآله ویاری‌او، الخ .

(۲) در ناسخ ج۲ ص٤٦ داردکه صغیررا عطوفت‌کند، وکبیررا ملاطفت فرماید، چه بسیار بزرگواراست رعیت‌را رعایت‌او وأمت‌را امامت‌او، لاجرم خداوند اورا بر خلق حجت فرستاده ومواعظت‌اورا ابلاغ داد، همانا ای‌مردم، نیک‌وا ببینید تاکورکورانه از نور حق بیک‌سوی خیمه نزنید، همانا (صخربن قیس) یعنی احنف در روز جمل از رکاب أمیرالمؤمنین علیه السلام تقاعد ورزید وشمارا آرایش خذلان داد . اکنون آن آلودگی‌را بنصرت ویاری پسر رسول خدا بشوئید الخ .

پس اول بني‌حنظله اِظهار اِطاعت واِنقياد نمودند، وبعد از ايشان بني تميم اِظهار رضا وخشنودي كردند ، بني سعد گفتند ما در اين باب تفكر نموده آنچه رأي ما بر آن قرار يابد ترا اِعلام خواهيم كرد .

(عريضه نوشتن يزيد بن مسعود بخدمت امام عليه السلام)

پس يزيد بن مسعود عريضه بخدمت آن حضرت نوشت واظهار فرمان برداري واطاعت وجان سپاري نمود ، ونوشت كه قبائل بني تميم ، وبني سعد ، وبني حنظله را باطاعت وانقياد شما مايل گردانيده‌ام ، وهمگي منتظر قدوم مسرت لزوم گرديده ، وكمر اطاعت بر ميان بسته‌ايم ، وهرگاه كه باين صوب (طرف) تشريف ارزاني داري ، جان نثار مقدمِ شريفِ تو مي‌نماييم ، ومتابعت ترا بر خود لازم مي‌شماريم .

چون نامهٔ او بنظر شريف امام حسين عليه السلام رسيد او را دعا كرد ، وفرمود كه خدا ترا در روز بيم (ترس) ايمن گرداند ، واز تشنگي روز قيامت ، ترا رهائي بخشد .

از قضاي الهي روزي كه او خواست كه با لشكر خود از بصره متوجه آن حضرت گردد ، خبر محنت اثر شهادت شهيدان كربلا را شنيد .

واما احنف بن قيس بدينگونه نامه نوشت .

اما بعد (فاصبر ان وعدالله حق ولايستخفنك الذين لا يوقنون) از ايراد اين آيه مباركه بكنايت اشارتي ازبيوفائي مردم كوفه بعرض رسانيد (كما في‌الناسخ ج ۲ ص ۹) .

واما منذر بن جارود پس نامهٔ حضرت را بعبيدالله بن زياد ، داد از بيم (ترس)آنكه مبادا اين نامه حيلهٔ باشد كه اوبرانگيخته باشد براي‌امتحان أشراف

بصره (۱) .

وابن زیاد لعین فرستاده حضرت را گرفت وبر دار کشید وبر منبر آمد واهل بصره را تهدید ووعید بسیار نمود ودر روز دیگر متوجه کوفه شد .

(توجه ابن زیاد از بصره بکوفه)

ودر مقتل خوارزمی دارد بعد از تهدیدات گفت ای اهل بصره بدرستیکه امیرالمؤمنین یزید مرا حاکم کوفه قرار داده ومن فردا عازم آنطرف هستم ، و برادرم عثمان بن زیاد را جانشین خودم بر شما قرار دادم .

پس مواظب باشید مخالفت او نکنید که بخدا قسم اگر خبردار شوم یکی از شماها مخالفت اوکرده او را وآشنایانش ودوستانش را میکشم والبتـه دور ترین اشخاص را بواسطه نزدیکانش خواهـم گرفت تا همه بامر من ایستادگـی کنید ، ودر بین شما نه مخالفی باشد ونه تفرقه انداز ، من ابن زیاد هستم ، که شبیه ترین مردم با او از بین کسانیکه روی زمین راه رفته‌اند ، وکنده نشـده از من شباهت (خال وعم) دائی وعمو .

---

(۱) درمقتل خوارزمی ص۱۹۹ گوید هرکه نامهٔ حضرت را خواند مخفی‌کرد مگر منذر بن جارود (که پدر زن ابن‌زیاد بود) ترسید‌که این نامه دسیسهٔ باشد از ابن زیاد و (بحرة) دختر منذر بن جارود در تحت حباله ابن زیاد بود رفت خبر داد، وابن زیاد غضب‌آلود شد وگفت کیست قاصد امام‌حسین بسوی اهل‌بصره؟ منذر گفت: قاصدش مردی است بنام (سلیمان)گفت بیاورید اورا وسلیمان نزد بعضی ازشیعه بصره مخفی بوده پس وقتی اورا آوردند ابن زیاد بااو تکلم نکرد آورد جلو وگردنش‌را صبراً زد وأمر کرد بدارش کشیدند. (وقتل صبر) آنست‌که هر صاحب روحی‌را زنده نگاهش دارند وبزنند تا بمیرد) .

پس چون فردا شد فریاد زد در مردم واز بصره خارج شد واراده کوفه را نمود وبا او بود مسلم بن عمرو باهلی ، ومنذر بن جارود عبدی ، وشریك بن عبدالله همدانی ، پس همین‌طور رفت تا بنزدیك کوفه رسید وصبر کرد تا شب شد ، عمامه سیاهی طلبید ودور سرش پیچید ویك طرفش را روی صورت خود انداخت، وشمشیرش را آویزان کرد، وکمانش را بگردن انداخت ، وتیردانش را درکنارش گذاشت ، وعصائی بدست گرفت ، وبر قاطر سیاه وسفید سوار شد ویارانش نیز سوار شدند واز طرف بیابان بکوفه وارد شد وآن شب مهتاب بود ، ومردم منتظر قدوم امام حسین عليه السلام بودند .

(دخول ابن زیاد بکوفه)

در شبی که ابن زیاد لعین داخل کوفه شد گمان کردند آن حضرت است و او سلام بایشان میداد وایشان شك نداشتند که امام حسین عليه السلام است ، پس جلو روی او راه میرفتند ومیگفتند مرحبا بتو ای پسر رسول خدا ، مَقْدَمتْ مبارك ، پس ابن زیاد دید مردم بهم بشارت میدهند برای آمدن حسین عليه السلام ، ناراحت شد وسکوت اختیار نمود وهیچ بایشان نگفت .

پس مسلم بن عمرو باهلی سخن گفت وگفت کنار روید از امیر، ای ترابیه (یعنی ای دوستان علي) این آن نیست که گمان میکنید ، این امیر عبیدالله بن زیاد است ، پس مردم متفرق شدند ، وابن زیاد بدر قصرالاماره کوفه رسید ودر را کوبید، نعمان بن بشیر [1] گمان کرد که حضرت امام حسین است که تشریف آورده، بربالای قصر برآمد وگفت ترا بخدا سوگندمیدهم که دورشوی ومتعرض من نگردی آنچه بمن سپرده‌اند باختیار خود بتو نمیدهم ، وبا تو در مقام مقاتله

---

(۱) نعمان بن بشیر حاکم معاویه بود درکوفه .

در نمی‌آیم. چون ابن‌زیاد این سخنان را شنید، بر نعمان فریاد زد که در را باز کن (خدا ترا لعنت کند خ) .

نعمان صدای او را شناخت در را گشود ، ومردم از آمدن او خائف گردیده پراکنده شدند .

چون صبح شد منادي اودر کوفه ، ندا کرد که اهل کوفه جمع شوند چون جمع شدند ، بیرون‌آمد وخطبهٔ خواند .

وگفت : یزید مرا والی شهر گردانیده ، وسرحد شما را بمن سپرده ، ومرا امر کرده است که مطیعان را نوازش نمایم، ومخالفان را بتازیانه وشمشیر تأدیب کنم ، پس از مخالفت خلیفه وعقوبات او حذر نمایید ، واز منبر فرودآمد ، و رؤساي قبائل ومحلات را طلبید ، ومبالغه وتأکید نمود که هر که را گمان برید که در محله وقبیله خود بـا یزید در مقام خلاف ونفاقند باید که نـام ایشان را بنویسید ، وبمن عرض نمایید ، وهر گاه ظاهر شد که چنین کسی در قبیله ومحله شما بوده ، ومرا بر حال اومطلع نگردانیده باشد ، خون ومال شما بر من حلال خواهد بود .

چون خبر ورود آن ملعون بمسلم (بن عقیل) عليه السلام رسید ، خائف گردید و از خانه مختار بیرون رفت ، ودر خانـه هانی بن عروة پنهان شـد [1] وشیعیان

(۱) در مقتل خوارزمی ص۲۰۰ گویـد: مسلم بن عقیل منتقل شد بخانـه هانی بن عروة مرادی، وباو پیغام دادکه من پناهنده تو شده‌ام، چون ابن زیاد بکوفه‌آمده ومن از او بر جان خود میترسم .

پس هانی‌آمد پیش مسلم وگفت: مرا تکلیف کردی بچیزیکه از اندازه بدر است ، واگر داخل خانه من نشده بودی دوست میداشتم ازمن منصرف میشدی ، ولی برمن زشت است‌که مردی بمن پناهنده شود، ومن اورا پناه ندهـم، پس داخل شو بامید خدا (هانی میدانست‌که ابن زیاد چه ولد زنائیست وچه خواهدکرد) .

پنهان بخدمت او میرفتند ، وبا او بیعت میکردند ، واز هر کس بیعت میگرفتند او را سوگند میداد که افشای راز ننمایند ، وبیعت را از مخالفان پنهان دارد .

ایضا در جلاء العیون مجلسی ص۲٥٤ ازابن شهر آشوب ودیگران روایت کرده که چون مسلم بن عقیل داخل کوفه شد در خانه مسیب نزول فرمود ، و دوازده هزار کس با او بیعت کردند ، چون ابن زیاد داخل (کوفه) شد ، درمیان شب بخانه هانی انتقال نمود ، ودر پنهان از مردم بیعت میگرفت ، تا اینکه بیست وپنجهزار نفر با او بیعت کردند .

چون خواست که خروج کند هانی او را مانع شد و گفت : تعجیل مکن .

(رفتن ابن زیاد بعیادت شریك بن اعور همدانی درخانه هانی)

وشریك بن اعور همدانی با ابن زیاد از بصره آمده بود ، ودر خانه هانی نزول کرد وبیمار شد ، وبراحوال مسلم مطلع گردید، با مسلم گفت : که عبیدالله بعیادت من خواهد آمد ، چون من او را مشغول سخن گردانم ، تو با شمشیر خود بیرون آی وکار او را بساز [1] وعلامت میان من وتو آن است که آب بطلبم چون ابن زیاد بعیادت شریك آمد وشریك آب طلبید ، مسلم خواست که بیرون آید هانی او را مانع شد . وگفت : نمی‌خواهم که او درخانه من کشته شود[2].

بروایت دیگر زنی، از اهل خانه هانی او را مانع شد .

وبروایت دیگرمسلم فرمود : که نخواستم که بمکر وغدراو را بکشم، زیرا

(۱) در مقتل خوارزمی داردکه شریك گفت: اورا بکش ودر قصر الامارة بنشین، اگر من زنده‌ام أمر بصره را برای تو درست می‌کنم انشاء الله الخ .

(۲) درمقتل خوارزمی داردکه هانی گفت: در منزل من زنها وبچه‌ها هستند وایمن از ناامنی نیستم میترسم، پس مسلم دست نگاه داشت .

که حضرت رسـول ﷺ نهی کرده است از کشتن بغدر فرمـوده (الاسلام قید الفتك) .

وچون بیرون آمدن مسلم بتأخیر افتاد شریك شعری ادا کرد کـه دلالت بر خروج اومیکرد وابن زیاد از آن شعرمتوهم گردیده، برخواست وبیرون رفت[۱] .

در مقتل خوارزمی ص ۲۰۲ این شعررا نقل کرده . وکذا در ناسخ ج۲ ص۶۳ .

مَـا الْاِنتِظَـارُ بِسَلْمیٰ اَنْ تُحَیِّیهَا ‌ ‌ ‌ ‌ فَحَیِّ سَلْمَـی وَحَیِّ مَـنْ یُحَیِّیهَا

ثُمَّ اسْقِنِیهَا وَاِنْ تَجْلُبْ عَلَیَّ رَدیٰ ‌ ‌ ‌ ‌ فَتِلْكَ اَحْلیٰ مِنَ الدُّنیَا وَمـا فِیهَا

(تدبیر هانی ومسلم در قتل ابن زیاد)

درناسخ ج۲ ص۶۱ تدبیرقتل ابن زیاد را اینطورنوشته است ، که خلاصه اش این است ، شبی مسلم وهـانی راجع بابن زیاد سخن گفتند ، هـانی گفت ، ای مولای من چند روز است که مـن در بستر بیماری افتاده ام وچون دوستان مـن خبردار شوند بابن زیاد خبر میدهند واو بعیادت من خواهد آمد ، توشمشیرخود

---

(۱) در قمقام ص۲۹۵ گوید : ابن زیاد بعداز شنیدن این اشعار گفت این چیست مگر هذیان می گوید هانی گفت (بنا بروایتی که شریك مریض بود) آری ازصبح تاکنون حالت او چنین است ازاین سخنان سخت بدگمان شد، برخواست شریك گفت بنشین تاوصایای خود بگویم، ملعون گفت: بار دیگر بیایم .

وبروایتی مهران غلام او اشاره کرد که باید رفت ، ازاین جهت برخاسته وبدار الامارة رفت، مهران گفت : شریك اراده قتل تورا داشت، ابن زیاد گفت نی که زیاد در حق او نیکوئیها است ومن هیچ دقیقه در اکرام او فرو نگذاشته ام ، وآن گاه درخانه هانی هرگز این نتواند بود ، مهران گفت : سخن این است که گفتم الخ) .

را مهیا کن ودر جائی پنهان شو وقتی که من حال را مقتضی دیدم علامت میدهم تو بیرون بیا وابن زیاد را بکش ، وعلامت من آن است که چون عمامه از سر برداشتم وبر زمین گذاشتم تو عجله کن وفرصت را از دست مده ، کـه اگر سر بسلامت برد دمار از تو بر آورد ومرا زنده نگذارد .

(عیادت ابن زیاد از هانی)

هانی بن عروة کسی را بنزد ابن زیاد فرستاد وآغاز گله کرد که من بیمار بودم وتو از حال من نپرسیدی ؟ ابن زیاد معذرت خواهی کرد که من اطلاع نداشتم وامشب بعیادت تو خواهم آمد ، چون نماز عشا را خواند بدر خانـه هانی آمد وخبر بهانی دادند که امیر اِذْن دخول میطلبد ، هانی کنیز خـود را گفت : این شمشیر بمسلم بده واو را در مخفی گاه جای بـده ، مسلم شمشیر بگرفت ودر پناه گاه ایستاد ، ابن زیاد داخل شد ونزد هانی نشست ، وپاس دار او در پشت او ایستاد ، هانی حال مرض وشدت تب خود را بیان کرد آنگاه عمامه خـود از سر برداشت وبر زمین گذاشت ومنتظر مسلم بود که کار خود را انجام دهد مسلم بیرون نیامد ، سه مرتبه هانی عمامه برداشت وبر زمین گذاشت وازمسلم اقدامی بعمل نیامد ، هانی بدین شعر تَمَثّل جُسْت تا مسلم بشنود وکار را انجام دهد .

(مَا الانتِظارُ بِسَلْمىٰ لا يُحَيِّيها   حَيُّـوا وَحَيُّوا مَـنْ مُحَيِّيها)
(هَلْ شَرْبَةٌ عَذْبَةٌ أَسْقىٰ عَلىٰ ظَمَاءٍ   وَلَـوْ تَلَفْتَ وَ كانَتْ مُنْيَتي فيها)
(فَاِنْ أَحَسَّتْ سَلِيماً مِنْكَ داهِيَةً   فَلَسْتَ تَأْمَـنُ يَوْماً مِـنْ دَواهِيها)

مقصود این اشعار اینست: انتظار بپایان رسید، دیگر فرصت آن رسیده که از پناهگاه بیرون آیی ، واقدام خود را که مانند رسانیدن جرعـه آبی بآدم تشنه بموقع است ، انجام دهی ، امروز اگر باو صدمه نزنی وبحسابش نرسی ، وی

روزیکه بتو دست یابد ، صدمه ها خواهد زد . (کذا فی هامش الناسخ)

خلاصه این اشعار را چند مرتبه خواند ، ابن زیاد متوهم شد سبب تکرار این اشعار را سؤال کرد گفتند حال هانی خوب نیست وقتی مرض شدت‌میکند سخنان بیهوده میزند ، ابن زیاد برخاست وبدارالاماره برفت .

هانی سبب تأخیر وعدم اقدام مسلم را پرسید ؟

مسلم گفت : دو چیز مانع شد ، یکی اینکه زنی با من درآویخت وگفت ترا بخدا سوگند میدهم ابن زیاد را در خانه ما مکش ، وما را خانه خراب مکن وسخت بگریست .

دیگر آنکه حدیث رسول خدا بخاطرم آمد که فرموده (ان الایمان قید الفتك ولا یفتك مسلم) ایمان مسلمان را از کید وحیله بـاز میدارد ، هانی گفت اگر او را کشته بودی ، فاسقي فاجري كافري را کشته بودی ، اکنون مرا پی سپر دمار وهلاك ساختی ، وخود را بتهلکه انداختی .

(جاسوسی معقل غلام ابن زیاد)

ابن زیاد غلامی داشت بنام معقل ، او را طلبید وسه هزار درهم بـاو داد ، واو را بطلب مسلم فرستاد ، وگفت تفحص کن شیعیان او را ، وهر یك ازایشان را که بیابی اظهار محبت وولایت اهل بیت را بکن واین زر را باو بده وبـاو بگو این را نذر کرده‌ام که صرف جنگ با دشمنان اهل بیت نمـایم ، واز این راه ایشان را بازی بده ، وطرح آشنائی با ایشان بیفکن ، ومکرر در پنهان ایشان را ملاقات کن شاید بر احوال مسلم بن عقیل مطلع گردی ، پس معقـل بمسجد درآمد وجاسوسانه دراَحْوال واَوْضاع مردم می‌نگریست ، ناگاه نظرش برمسلم ابن عوسجه افتاد .

وشنید که جمعی می گفتند که این مرد برای امام حسین از مردم بیعت‌میگرد

چون این را شنید بنزدیك مسلم بن عوسجه آمد ، ودر پهلوی او نشست تا از نماز فارغ شد ، پس بنزدیك او نشست وگفت من مردی از اهل شامم ، وحق تعالی بر من مِنَّت نهاده است ، بمحبّت اهل بیت رسالت ودوستان ایشان را دوست میدارم ، ودر ضمن این سخنان بساختگی گریه میکرد ، ومبالغه در اظهار اخلاص ومحبت می‌نمود ، پس گفت شنیده‌ام که یکی از اهل بیت باین شهر آمده است ، که برای فرزند رسول خدا از مردم بیعت بگیرد ، واز ترس مخالفان پنهان گردیده است ، سه هزار درهم برای او بنذر آورده‌ام ، و کسی‌مرا راهنمائی نمی‌کند که باو برسانم ، در این وقت در مسجد متحیر بودم در کار خود ناگاه شنیدم که جماعتی از مؤمنین میگفتند که این مرد بر اهل بیت مطلع است ، وبسوی تو اشاره میکردند ، باین سبب بنزدیك تو آمده‌ام ، که این مال را ازمن بگیری ومرا بشرف ملازمت فرستاده امام مشرف گردانی، وامیدوارم که مرا ازاین شرف محروم نگردانی ،که من از محبان ایشانم ، واگر خواهی اول از من بیعت بگیر ، بعداً مرا بخدمت او برسان (١) .

(گول خوردن ابن عوسجه از معقل جاسوس)

ابن عوسجه از سخنان او فریب خورده گفت خدا را حمد میکنم برآنکه

(١) بحار ج٤٤ ص٣٤٢، ارشاد مفید ص٢٠٧ مقتل خوارزمی ص٢٠١ .

ودر ناسخ ج٢ ص٦٥ گوید مسلم بن هوسجه گفت : اي برادر عرب از اینگونه سخن مکن مرا بااهل بیت موالات ودرستي نیست، انکه ترا بسوي من دلالت کرده خطا رفته، معقل گفت: مرا بغلط میانداز گروهي از مردم مرا آگهي داده‌اند که تو باحسین بن علي دست بیعت داده واطاعت اورا بگردن نهاده‌اي اگر مرا موافق نمیداني اول از من بیعت بگیر الخ .

دوستی از دوستان اهـل بیت را ملاقت کردم ، واز دیدن تو شاد گردیـدم ، ولیکن آزرده شدم از اینکه مردم بر احوال من مطلع گردیده‌انـد ، آن محیل (حیله باز) ملعون گفت آزرده مباش که آنچه برای شما میشود خیر است اکنون بزودی ازمن بیعت بگیر که می‌خواهم داخل بیعت امام خود شوم ،آن ساده‌لوح بیچاره کلمات دروغ او را بر صدق حمل کرده از او بیعت گرفت وبقسم‌های شدید از او عهدگرفت که در مقام خیرخواهی باشد ، وافشای این راز ، ننماید، پس آن ملعون چند روز بخانه ابن عوسجه میرفت تـا آنکه ابن عوسجه بر او اعتماد کرد ، واو را بخدمت مسلم بن عقیل (علیه السلام) برد ، وبیعت را تـازه کرد ، ومال را سپرد ، وهر روز بخـدمت مسلم میرفت ، وبر خفایایِ اَحْـوالِ شیعیان اطلاع پیدا میکرد ، وابن زیاد را خبر میداد ،[1] .

(بازی دادن هانی وبمجلس ابن زیاد بردن او)

وچون هانی از ابن زیاد متوهم بود (ومیترسید) ببهانه بیماری بمجلس او حاضر نمیشد . روزی ابن زیـاد گفت که چرا هانی بنزد ما نمی‌آید [2] گفتند او بیمار است ، گفت شنیده‌ام که بهتر شده ، وبر در خانه خود می‌نشیند [3] ، پس

(۱) بحار ج٤٤ ص٣٤٢ . وارشاد مفید ص٢٠٨ . ومقتل خوارزمـی ص ٢٠١ . وناسخ ج٢ ص٦٥ .

(۲) چون هانی از بزرگان اهل کوفه است باید در مجالس استنفدار رفت وآمد داشته باشد .

(۳) در مقتل خوارزمي ص٢٠٣ دارد که در بین اینکه ابن زیـاد از هانی پرسان بود، مردی از یارانش که اورا مالك بن یربوع تمیمی می‌گفتند وارد شد ←

محمد بن اشعث ، واسماء بن خارجه ، وعمرو بن الحجاج را طلبيد ، ودختر عمرو ابن الحجاج (رويحه) درحباله هانی بود ، وایشان را فرستاد بنزد هانی، و گفت: او را تكليف كنيد كه بمجلس ما در آيـد ، زيرا كـه او از اشراف عرب است نمی خواهم که میان من واو غبار وكدورتی بالا گیرد ، پس ایشان بنزد هانی

→

وگفت ، خدا اصلاح کند امیر را، دراینجا خبریست ؟ ابن زیاد گفت: چه خبر است؟ گفت من در بیرون کوفه اسبم‌را جولان میدادم که ناگاه دیدم مردی از کوفه بسرعت خارج شد ، وبطرف بیابان میخواهد برود ، بنظرم ناشناس آمد ، پس رفتم واز احوالش پرسیدم گفت از مدینه ام ، اورا تفتیش کردم واین نامه را نزد او پیدا کردم، ابن‌زیاد نامه را گرفت، دید نوشته است (بسم الله الرحمن الرحيم براي حسين بن علي .

اما بعد پس بدرستیکه من خبر میدهم ترا که بیش از بیست هزار باتو بیعت کرده‌اند، پس چون نامه من بشما برسد پس عجله کن که مردم همه باتوهستند ومیلي بيزيد ومُعاويه ندارند والسلام .

ابن زیاد گفت: کو مردیکه این نامه باا‌و بود ؟گفت: درخانه است ،گفت بیاورید اورا، چون آوردند گفت : تو کیستی؟ گفت: غلامی هستم از بنی‌هاشم، گفت : اسمت چیست ؟ گفت: عبدالله بن يقطر، گفت : کی این نامه را بتوداد؟ گفت: زنی که اورا نمیشناسم، ابن‌زیاد خنده کرد و گفت: یکی از دوکار را بکن یاخبر بده صاحب نامه کیست ؟ یا کشته شو ، گفت : اما نامه را خبر نخواهم داد مال كيست . واما کشتـه شدن پس باکی ندارم، چون نمیدانـم کشته‌ایکه مزدش بزرگتر باشد از اینکه مثل تو اورا بکشد، پس ابن زیاد دستور داد اورا گردن زدند، پس محمدبن اشعث الخ .

از آن غداران (خائنین) را گردآوردند ، واز عقب قصر بدارالاماره درآمدند .

چون آن ملعون (ابن زیاد) کثرتی در اتباع (پیروان) خود مشاهده کرد ، علمی (وپرچمی) برای شبث بن ربعی ترتیب داد ، واو را با گروهی از منافقان بیرون فرستاد .

ابن زیاد اشراف کوفه را امر کرد که بربام قصر برآمدند ، واتباع مسلم را ندا کردند که ای گروه برخود رحم کنید، وپراکنده شوید ، که اینك لشگرهای شام میرسند ، وشما را تاب ایشان نیست ، واگر اطاعت کنید امیر متعهد شده است که عذر شما را از یزید در خواهد ، وعطاهای شما را مضاعف (دو مقابل) گرداند ، وسوگند یادکرده است که اگر متفرق نشوید ، چون لشکرهای شام برسند مردان شما را بقتل آورد ، وبی‌گناه را بجای گناه‌کار بکشد ، وزنان وفرزندان شما را بر اهل‌شام‌قسمت کند ، مردم از شنیدن این سخنان متفرق میشدند تا آنکه چون شام شد ، زیاده از سی نفر با مسلم نمانده بودند ، چون مسلم این حالت را مشاهده کرد ، وبر غدر ومکر (وحیله) اهل کوفه مطالع گردید داخل مسجد شد ، ونماز شام را اداکرد ، وچون از نماز فارغ شد ، ده نفر با او مانده بودند ، خواست که از مسجد بیرون رود ، چون از درکنده بیرون رفت هیچکس با او نمانده بود ، آن غریب مظلوم درکار خود متحیر گردید .

→

خودرا پند میداد که اینهمه مردمان کفایت این مهم بکنند، تو خودرا درمخاطره میفکن ، پس طمع دنیا وخوف اولاد زنا وداعی راحت وتن آسائی وبواعث جبن (ترس) وبد دلي موجب غدر ونکث عهد شد، وخود بیوفائی شیوۀ قدیمه وشیمه ذمیمه کوفیان بود که گفته‌اند (الکوفي لايوفي) لذا همه متفرق شدند الخ.

(رفتن مسلم بن‌عقیل بخانه‌محمدبن‌کثیر وگرفتاری محمد وپسرش بدست ابن زیاد)

در ناسخ ج ۲۰ ص ۷۸ از احوالات امام حسین علیه السلام فرمود (چیزیرا که خلاصه‌اش این است) در صد مجلد کتاب عربی وفارسی که خاصه علمای نحریر در مقتل حسین علیه السلام تحریر کرده‌اند در هیچ یك قصه‌گرفتاری محمد بن کثیر در نصرت مسلم بن عقیل باین تطویل وتفصیل نیافتم .

چون اعصم کوفی ازعلمای اهل‌سنت وجماعت است ودرجمع سیرحاوی احاطت وبلاغت وبیشتر روایت از ابن اسحاق وابن هشام میکند ، دریغ داشتم که نگارش او را ندیده انگارم ، او بدین اسلوب مکتوب میکندکه چون مردم کوفه پراکنده شدند .

(غربت وسرگردانی)

ومسلم بن‌عقیل تنها ماند ، درتاریکی شب براسب خویش سوار وخواست تا ازکوفه بیرون شود ، وراه بیرون شدن ندانست ، در کوی از روی بیهوشی همی رفت ، از قضا سعید بن احنف با او برخورد ، واو را شناخت وپیش تاخت وگفت ای سید ومولای من بکجا میروی؟ گفت می‌خواهم ازاین بلد بیرون روم شاید که از آن جماعت که با من بیعت کردند پیوسته شوند ومرا یاری کنند .

سعید بن‌احنف گفت حاشا وکلا این‌شهر را برتودربندان کرده‌اند وحافظان وحارسان گماشته‌اند که ترا دست گیر کنند .

مسلم‌فرمود اکنون بگو رأي‌چیست؟ سعید بعرض‌رسانید که بامن باش‌تاتورا

آمدند ، او را بازی دادند و بمجلس آن ملعون درآوردند ، هانی در راه بایشان میگفت که من از این ملعون خائف هستم ، وایشان او را تسلی میدادند ، که او بدی از تو در خاطر ندارد ، چون نظر ابن زیاد بر هانی افتادگفت : بپای خود بمحل قصاص آمده [1] چون داخل مجلس شد ، با او شروع بعتاب کرد ، و گفت : این چه فتنهٔ ایست در خانه خود بر پا کردهٔ وبا یزید در مقام خیانت درآمدهٔ ، ومسلم را در خانه خود جا داده لشگر وسلاح برای او جمع میکنی؟ هانی انکار کرد ، پس ابن زیاد معقل را طلبید چون نظر هانی بر معقل افتاد دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده است [2] ، وآن لعین را بر خفایای

(۱) در مقتل خوارزمی ص۲۰٤ دارد که چون نظر ابن‌زیاد بهانی افتاد این‌شعررا انشادکرد :

ارید حیاته (حباته) ویرید قتلی غدیری من خلیل من مراد

ودر بحار ج٤٤ ص٣٤٥ داردکه بشریح قاضی روکرد واین شعررا بخواند .

ارید حباته ویرید قتلی غدیرك من خلیلك من مرادی

ودر لهوف ولواعج ص٤٨ وناسخ ج٢ ص٦٨ داردکه این شعر مال عمرو بن معد یکرب زبیدیست .

ودر مناقب ج٤ ص٩٢ درحاشیه‌اش گوید: این مثل‌را أمیرالمؤمنین علیه السلام بآن تمثل نمود درحالیکه با بن ملجم نظر می‌کرد .

معنی شعر: من خواهان زندگی وسعادت اوهستم، ولی او درپی آن است که بمن صدمه زند وبزندگی من خاتمه دهد (کذا فی هامش الناسخ) ودر لهوف مترجم ص٤٧

منش زندگی خواهم او مرگ من چه عذر آورد دوست نزد من

(۲) در ناسخ ج٢ ص٦٩ داردکه پس معقل بیرون‌آمد وبهانی‌گفت: (مَرْحَباً بِكَ یاهانی اتعرفنی) هان أی هانی مرا میشناسی .

اسرار ایشان مطلع گردانیـده است ، دیگر نتوانست انکارکرد ، پس گفت : بخدا قسم که من او را بخانه نیاورده‌ام ، او بي خَبَرْ شبي بخانهِ مَنْ آمد واز من أمان طلبید ومن نتوانستم که او را بیرون کنم .

اکنون سوگند یادمیکنم که اگر مرا رخصت دهي بروم واورا ازخانه بیرون کنم وباز بنزد تو آیم ؟ واگر خواهي گروگان میدهم که نزد تو باشد تا مـن برگردم .

ابن زیادگفت بخدا سوگند که دست ازتو برنمیدارم تا او را نزد من‌حاضر گردانی .

هانی گفت بخدا سوگند که این هرگز نخواهد شد ،که من دخیل ومیهمانِ خود را بدستِ تو دهم ،که او را بقتل آوری .

پس ابن زیاد مبالغه کرد ، در آوردن او ، واو مضایقه میکرد .

چون سخن میان ایشان بطول انجامید .

(گفتگوی مسلم بن عمرو باهلي با هانی) (۱)

مسلم بنِ عَمْرو باهلِي برخواست وگفت ایها الامیر بگذار تا من بـا او در خلوت سخن بگویم ، ودست اورا گرفته بکنار قصر برد ، وگفت ای هاني خود را بکشتن مده وقبیله خود را ببلا میفکن ، میان مسلم وابن زیاد ویزیـد رابطه قرابت وخویشي هست ، واو را نخواهندکشت ، تومسلم را بایشان بده ، وخود را از بلا رهائي ده .

هانی گفت بخدا سوگند که این ننگ را بر خود نمی‌پسندم ،کـه میهمان خود را بدست دشمن دهم با آنکه صحیح وسالم وأعوان ویاوران دارم ، بخدا

(۱) ناسخ ج۲ ص۷۰ وارشاد مفید ص۲۰۹ .

سوگند که اگر هیچ باور نداشته باشم تا کشته نشوم مسلم را باو، وانمیگذارم.

(حبس کردن ابن زیاد هانی را)

چون ابن زیاد این سخن را شنید هانی را بنزدیك خود طلبید و گفت بخدا سوگند که اگر الحال مسلم را حاضر نکنی گردنت را میزنم .

هانی گفت اگر اِرادهٔ این امر نمائی شمشیرها از غلاف کشیده شود وآتش حرب (جنگ) مشتعل (روشن) گردد [1] .

ابن زیاد گفت تـو باین سخنان مرا میترسانی ، پس چوبی کـه در دست داشت بر رو ، وبینی او بسیار زد ، تـا آنکه چوب بشکست وخـون بر ریش وسینه او جاری شد [2] .

پس هانی دست بقائمه شمشیر کرد که از غلاف بکشد .

ابن زیاد بانك برغلامان زد که او را گرفتند ودرخانه افکندند ، ودر برُوی او بستند .

---

(۱) خیال کرد عشیره‌اش اورا کمك می‌کنند (کمافی‌الارشاد) ص۲۰۹ .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۷۱ از ابی‌مخنف روایت‌کند که چون هانی‌را ابن زیاد بزد هانی مثل شیر زخم خورده شمشیر بکشید وبر سر ابن زیاد فروآورد، وکلاهش‌را چاك زد وجراحتی منکر برسراو زد، معقل خواست از ابن زیاد دفاع‌کند هانی رخساراورا باتیغ دونیمه ساخت، ابن زیاد بانگ زد که ای مردم هانی‌را بگیرید، وهانی همی‌جنگید ومیگفت: وای برشما اِی مردم اگرپایِ مَنْ برزبـرکودکـی ازآل رسول باشد برندارم تاقطع شود، وبیست وپنج‌تن ازآن جماعت‌را مقتول ساخت ، پس هانی‌را دستگیرکردند وبنزد ابن‌زیاد بردند ابن‌زیاد عمودی‌آهنی دردست داشت برسر هانی بزد وفرمان داد اورا بحبس‌خانه بردند .

(اعتراض حسان بن اسماء یا اسماء بن خارجه بر ابن زیاد)

چون حسان بـن اسماء ،[1] این حالت را مشاهده کرد گفت تو ما را فرستادی که این مرد را بحیله آوردیم ، واز جانب تو او را امان دادیم ، اکنون با او غدر می‌نمائی ، ابن زیاد بانك بر او زد ، ودشنام داد ، وامر کرد که او را پشت گردنی زدند ، واو در کناری نشست .

در این حال محمد بن اشعث گفت که امر از امیر است آنچه او میکند بکرده او راضیم .

(نهضت قبیله هانی)

پس خبر بعمرو بن حجاج رسید که هانی کشته شد ، عمرو بن حجاج هم قبیله (مذحج) جمع کرد ، ودارالاماره آن لعین را احاطه کرده وفریاد زد که منم عمرو بن حجاج اینك شجاعان قبیله (مذحج) جمع شده‌اند وطلب خون هانی می‌نمایند ، ومیگویند که از او جرمی صادر نشده بود ، بچه سبب او را بقتل آوردي ؟ ابن زیاد از اجتماع ایشان متوهم گردید ، شریح قاضی را گفت که برو وهانی را ببین ومردم را خبر ده که او زنده است .

(خیانت شریح قاضی ومتفرق کردن فامیل هانی)

چون شریح بنزد هانی رفت دید که خون از روی هانی جاریست میگوید کجایند خویشان وياوران من ؟ اگر ده نفر از ایشان بقصر الاماره در آیند مرا

(۱) در جلاء العیون ص٥٢٦ (حسان بن اسماء) نقل کرده، ودر ناسخ ج٢ ص٧٣ ومقتل خوارزمی ص٢٠٥ (اسماء بن خارجه) ذکر کرده‌اند .

از شر این ملعون نجات میدهند (وشریح بی دین باو نگفت که تمام فامیل تودر اطراف دارالاماره جمعند) پس شریح بیرون آمد وصدا زد از بالای قصر که هانی زنده است وآسیبی باو نرسیده است ، چون اهل قبیله او شنیدند که اوزنده است پراکنده شدند .

(منبر رفتن ابن زیاد ومتفرق کردن مردم)

وابن زیاد بمسجد درآمد با اَتبَاع وملازمانِ خود واَشراف کوفه وبر منبر بر آمده مردم را از تفرق ومخالفت ترسانید ، ومطیعان را بنوازش وبخشش امیدوار گردانید .

ودر مقتل خوارزمی ص ۲۰۶ گوید : ابن زیاد منبر رفته حمد خدای را نمود وثنا بر اوگفت پس نگاهی بطرف یارانش از راست وچپ نمود دید همه چماق وشمشیر بدست آماده فرمان اویند ، گفت :

امّا بعد ای مردم کوفه چنگ زنید بطاعت خدا (وحال آنکه خودش خدا را قبول نداشت) ورسولش وپیشوایان خود واختلاف نکنید ومتفرق نشوید که هلاك شوید وپشیمان شوید وذلیل گردید ومقهور شوید واز عطا محروم شوید وکسی خود را بکشتن ندهد ومن ترسانیدم پس عذری ندارید .

(فصل شصت وچهارم)

(خروج مسلم بن عقیل علیه السلام با هیجده هزار لشکر یا بیشتر)

ابن زیاد هنوز خطبه‌اش تمام نشده بود که صدای فریاد بگوشش رسید گفت چه خبر است ؟ گفته شد ای امیر الحذر الحذر این مسلم بن عقیل است که

خروج کرده با کسانیکه با او بیعت کرده‌اند .

پس زود از منبر بزیر آمد وداخل قصرالاماره شد ودرها را بست .

در همان وقت مسلم بن عقیل با هیجده هزار لشگر یا بیشتر رسید ، وجلو او پرچمها ومردمِ مُسلح بودنـد وابن زیاد را فحش میدادند وپـدرش را لعن میکردند وشعارشان این بود، (یا منصور امت) [۱] .

ومسلم بن عقیل یك پرچم بدست عبدالله کندی داده بود برای قبیله کنده ، وجلو اسب سواران انداخته بود .

ویك پرچم براي مسلم بن عوسجه قرار داده بود برای دو فامیل (مذحج) و (اسد) .

ویك پرچم برای ابي تمامة بن عمر صائدی قرار داده بـود آنهم برای دو فامیل (تمیم) و (همدان) .

ویك پرچم برای عباس بن جعده جدلي قرار داده بود برای اهل شهر .

ومسلم پیش آمد تـا در قبیله (بنی الحرث بن کعب) بروز کرد وآمد تـا مسجد انصار وازآنجا قصرالاماره را احاطه کرد ، ودر قصرالامـاره کسی نبود مگر سی نفر پاس بـان وبیست نفر از اشراف کوفه واهـل بیت وغلامانش ، واصحاب ابن زیاد با اصحاب مسلمِ مخلوط شده با هم جنگیدند سخت وازهم دیگر کشتند .

وابن زیاد در بین اشراف کوفه بدیوار قصرالاماره تکیه داده وجنگ مردم

---

(۱) درصدر اسلام رسم چنین بودکه جمعیتهای‌سری پس ازاینکه بارهبر خود بیعت می‌کردند رهبر شعار سری خودرا که‌گاهی بجای (اسم شب) بکار میرفت، بآنان میگفت افراد جمعیت همیشه‌گوش بزنگ بودندکه هر وقت آن شعار را بشنونـد خودرا فوراً برهبر برسانند (کذا فی هامش الناسخ ج۲ ص۷٤) .

را تماشا میکردند .

(ترسانیدن چهارنفرخائن از اصحاب ابن زیاد لشگرمسلم بن عقیل علیه السلام را)

پس چهار نفر از اصحاب ابن زیاد که یکی کثیر بن شریك بود ودیگری محمد بن اشعث ، وسومی قعقاع بن ثور ، وچهارمی شبث بن ربعی بنا کردند از بالای قصرالاماره فریاد زدن که ای شیعه مسلم بن عقیل وای شیعه حسین بن علی (الله الله) که جان خود واهل بیت واولادتان را بکشتن ندهید بدرستیکه لشگر اهل شام رسیدند .

وامیر عبیدالله قسم یادکرده که اگر شما این جنگ را ادامه دهید بخشش وعطاي خود را ازشما قطع کند وشجاعان شما را بواسطه لشگرشام از بین ببرد .

وبی‌گناه شما را بواسطه گناهکار شما بگیرد ومؤاخذه کند ، وحاضر شما را عوض غائب شما بگیرد تا اینکه احدي از مخالفان شما را باقی نگذارد جز آنکه وبال کارشان را بایشان بچشاند .

ومرحوم مجلسی دربحار ج ٤٤ ص ٣٤٨ وجلاء العیون ص ٥٢٧ از عبدالله ابن حازم روایت‌کرده است‌که من درمجلس ابن زیاد بودم‌که هانی را مجروح گردانید ، وامر کرد بحبس او ، وچون آن حالت را مشاهده کردم بنزد مسلم آمدم وقضیه را باو نقل‌کردم .

چون اصحاب مسلم در خانهای اطراف خانه هانی جمع شده بودند ، مسلم مرا امر کرد که ندا کنم در میان ایشان که بیرون آیند ، ومنادیان را فرمود که ندا کردند کـه (یا منصور امت) چون بی وفایان اهل‌کوفه نـدای مسلم را شنیدند ، بر در خانه هانی جمع شدند ، مسلم بیرون آمد و برای هر قبیله علمی

ترتيب داد ، در اندك وقتي مسجد وبازار پر شد از اصحاب او ، وكار بر ابن زياد تنگ شده ، زياده از پنجاه نفر در دارالاماره با او نبودند ، وبعضي ازياران او كه بيرون بودند ، راهي نمي‌يافتند كه بنزد او روند ، پس اصحاب مسلم قصر آن ملعون را در ميان گرفتند ، وسنگ مي‌افكندند وابن زياد ومادرش را دشنام ميدادند .

ابن زياد ، كثير بن شهاب را طلبيد ، وگفت تو بيرون رو ، وبا هر كه ترا اطاعت نمايد از قبيله مذحج مردم را از عقوبت يزيد وسوء عاقبت جنگ شديد بر حذر نماييد ، ودر معاونت (كمك) مسلم سست گردانيد ، وبعد از او محمد ابن اشعث را فرستاد كه قبيله كنده را برسرخود جمع كند ، ورايت امان بگشايد وندا كند ، كه هر كه در تحت اين رايت (وپرچم) درآيد بجان ومال وعرض در امان باشد .

هم چنين قعقاع ذهلي وشبث بن ربعي ، وحجار بن ابجر ، وشمر ذي الجوشن را براي اينكار وبراي فريب دادن آن بي‌وفايان غدار بيرون فرستاد .

پسر اشعث علمي (وپرچمي) بلند كرد وجمعي بر سر او جمع شدند ، وآن گروه بوساوس شيطاني مردم را از موافقت مسلم (بن عقيل عليه السلام) پشيمان ميكردند [1] وجمعيت ايشان را بتفرقه مبدل ميگردانيدند ، تا آنكه گروه بسيار

---

(۱) در قمقام ص۳۰۲ سطرآخر گويد: مردكي پسر ياپدر خويش‌را گفتي فردا است كه شاميان بيايند تراكه تاب مقاومت نباشد ، باجنگ چه كاراست ، وزني برادر وشوهر خودرا بردي كه تو در ميانه چه پديدآئي تكليف انكه در خانه بياسائي وآن ديگري مي‌گفت: ماراچه افتاده؟ اولي‌تر وبهتر اينكه اينهارا بخودگذاريم تاآل حال و (عاقبت) كار چگونه خواهد شد، وآن يك دوست

←

راهنمائی کنم ، ومسلم را بیاورد در سرای محمد بن کثیر ، وبانگ زد ای محمد ابن کثیر بیرون شتاب ومسلم بن عقیل‌را درباب ، محمد سراسیمه بیرون شتافت وپای مسلم‌بن عقیل رابوسید ، وخدا را سپاس گزارگشت ، که باین دولت بزرگ ونعمت عظیم برخوردار شد ، واو را اندر نشیب سرای ، بیتی ونهانخانهٔ بود که کس کمتر توانست ازآنجا نشان گرفت ، مسلم را بدان خانه در آورد ، وآنچه را شایسته بود فراهم کرد .

(گرفتاری محمد بن کثیر)

ازآن سوی آنان که بفحص‌حال مسلم مأمور بودند ، ودرگرد محله‌ها تَجَسُّس مینمودنداین معنی را تفرس کردند (بفراست فهمیدند) وابن زیاد را آگهی‌دادند سخت شاد شد ، پسر خود خالد را بفرمود تا با فوجی از لشکر برفت واطراف خانه محمد بن کثیر را محاصره کردند ، وچون او را یاوری نبود محمد وپسرش را گرفته بنزد ابن زیاد فرستادند ، وبر مسلم دست نیافتند ، لاجرم خالـد بدار الاماره مراجعت کرد .

واز این سوی سلیمان بن صرد خزاعی ومختار بن ابی عبیده ثقفی ورقاء بن عازب وگروهی از اشراف کوفه ، چون از واقعه محمد بن کثیر آگاه شدند ، با یکدیگر مواضعه نهادند (یعنی هم دست شدند) که فردا بگاه لشکری در هم آورند وبر ابن زیاد حمله برند ، ومحمد وپسرش را نجات دهند ، آنگاه بـا لشکرهای خود بیرون کوفه خیمه زنند وبا حسین علیه‌السلام پیوسته شوند ، ودر رکب او با دشمنان جنگ کنند ، بر این نسق رأی استوار کردند ، وقبایل خویش را آگهی فرستادند که آماده شوند وبامداد بر ابن زیاد بتازند .

(رسیدن سپاه شام بکوفه)

از آن سوی از قضاء چنان افتاد که پیش از سفیده صبح عامر بن طفیل با ده هزار مرد ، از لشگر شام از راه در رسیده وبا ابن زیاد پیوست ، وابن وقت ابن زیاد سخت شاد شد ، وداش قوی گشت .

وچون آفتاب طلوع کرد محمد بن کثیر را مخاطب داشت ودشنام داد وسرزنش نمود ، محمد گفت هانْ ای پسر زیاد این هرزه‌درائی چیست ؟ ترا آن مکانت نیست که با من آغاز سفاهت کنی ؟ من ترا نیك میشناسم وحسب ونسب ترا نیکومیدانم ، پدر ترا بدروغ با ابوسفیان بستند وبدستاری ابن بهاره(حرام زاده پست) نژاد تأسیس چندین فتنه وفساد نمودند .

هنوز محمد با ابن زیاد سخن بمحاوره در میان داشت که ناگاه فریاد کوس جنگ زخمه [1] بر افلاك نواخت ، وهیاهوی مردم ، پرده‌گوش همی چاك زد ، نزدیك بچهل هزار تن مرد جنگ دارالاماره را محاصره کردند ، وفوج پس از فوج در ایستادند ، خشم ابن زیاد بیشتر شد .

وگفت ای پسر کثیر بجان وسر یزید که بر ابن سخن هیچ مزید نیست بایند مسلم بن عقیل را بمن سپاری واگر نه با دم شمشیرت سپارم (یعنی ترا میکشم) در جواب گفت ترا آن پای نیست وآن دستبرد که یك موی از سر من کم کنی . ابن زیاد اگر چند خشم آگین بود همچنان دوربین بود ، لختی سر فرود داشت واندیشه در هم بافت ، وتحمل شنیدن این کلمات را نتوانست کرد ، ناچار سر برآورد .

وگفت ای محمد بن کثیر ، اکنون بگو تو خویشتن را دوست تر میداری

(۱) آلت کوچك فلزی که با آن تار میزنند (عمید) .

یا مسلم را بیشتر میخواهی ؟

محمد گفت ای پسر زیاد ، جان مسلم را خداوند ناصر ومعین است، ویاور من سی هزار شمشیر خوانخواره است ، که دار الاماره را پره [۱] افکنده است، دیگر نیروی شکیب (صبر) در ابن زیاد نماند دواتی در پیش روی او بسود ، بر گرفت وبسوی محمد پرانید ، راست بر پیشانی محمد آمد وخرد درهم شکست وخون بروی وموی او بدوید .

محمد دست بزد وتیغ بر کشید وآهنگ [۲] ابن زیاد کرده اشراف کوفه اطراف او را گرفتند ودر میانه حایل ومانع شدند .

(شهادت محمد بن کثیر وپسرش)

اینوقت معقل که از هانی جراحت یافت چنانکه بدان اشارت شد بر روی محمد درآمد ، محمد بن کثیر چون شیر شمیده [۳] بر وی تاخت وتیغ بزد واو را دو نیمه ساخت .

ابن زیاد چون آن شهامت وشجاعت را نظاره کرد ، از میان انجمن کناره گرفت وغلامان خویش را بانگ زد کـه عجله کنید واو را زنده نگذاریـد ، سپاهیان او را درکناری کشیدن واز هر طرف بجانب او حمله بردند ، ومحمد از راست وچپ میجنگید ، از آن جماعت نیز دو تن بکشت ، ناکاه در آن گیر ودار ، پایش ببند شاد روان [٤] آمد وبر روی درافتاد ، سپاهیان فرصت بدست

---

(۱) پره : دائره وار ایستادن لشگر (عمید) .

(۲) آهنگ: یعنی قصد وعزم (عمید) .

(۳) شمیده: آشفته (عمید) .

(٤) شادروان: پردهٔ بزرگی که در قدیم جلو بارگاه پادشاه میکشیدند (عمید).

کردند واو را از پای درآوردند .

(شجاعت فرزند محمد وشهادتش)

اما پسر محمد بن کثیر نیز با شمشیر کشیــده جنك میکرد ، ودروازه دار الاماره میجست باشد که جان بسلامت بدربرد ، ومردي دلیر و کندآور (پهلوان) بود ، میزد ومیکشت وراه میبرید ، وقتی که بدروازه دارالامـاره رسید ، بیست تن را بکشته بود ، اینوقت غلامی از پس پشت او درآمد ونیزهٔ بزد واو را در انداخت وشهید ساخت ، وهمچنان از بیرون دروازه سپاه شام با مردم کوفه در هم افتاده بودند ویکدیگر را هدف تیر میگردانیدند ، سپاه شام از صبر وسکون مردم کوفه مقیاس میگرفتند وتعجب مینمودند .

ابن زیاد گفت : مقاومت کوفیان بیشتر در طلب محمد بن کثیر وپسراوست سرهای ایشان را ازتن جدا کنید ومیان مردم اندازید تا دلهاي ایشان ناتندرست گردد ، ودست وبازویشان درکار سست شود ، همین کار کردند وایشان را ازقتل محمد وپسرش آگاه ساختند ، لکن کوفیان دست از جنگ بر نداشتند ، تا روز تمام شد وشب درآمد ، وهر کس بخانه خود شتافت ، واز آن جماعت یك تن بجای نماند .

(بیرون شدن مسلم از خانه محمد بن کثیر)

از آن طرف خبر کشته شدن محمد وپسرش بگوش مسلم رسید از پناه گاه خانه محمد بن کثیر بیرون آمد ، وندانست بکجا مبرود ، وابن زیاد هم از مردم کوفه بیمناك بود ، که برُ وِي بشورند ، وهم در فحص حال مسلم کمال جدیت داشت ولشگر را بچنــد قسمت میکرد خصوصـاً در شب ، هر محلهٔ را از شهر

بدسته‌ای میسپرد .

لاجرم عبور مسلم درعرض راه بمقدمه لشکرابن زیاد افتاد ، وایشان دوازده هزارکس بودند ، وایشان هرگذرگاهی را نگران بودند ، بعضی مسلم را دیدار کردند ، گفتند : کیستی وبکجا میروی ، گفت مردی از قبیله بنی فرازه‌ام ، گفتند برگرد که این راه تو نیست .

مسلم راه بگردانید ودر محله دیگر بدار البیع رسید ، درآنجا خالد پسر عُبَیْدالله زیاد با دوازده هزار تن از لشگریان دیده بان بودند .

ازآنجا نیز روی برگردانید ولختی (پارهٔ) از چپ وراست راه رفت ، پس بکناسهٔ رسید ، درآنجا خادم شامی با دو هزار تن حاضر بود .

ازآنجا نیز دلیرانه برگذشت وراهِ بازارِ درودگران پیش داشت ، چون ازکناسه بسرعت برگشت ، مردیکه او را حارث مینامیدند ، سواری را دید که بسرعت عبور میکند ، با خود فکر کرد که این نیست مگر مسلم بن عقیل .

در اینوقت نزدیک بود که سفیده صبح بدمد ، پس دوان دوان بدارالاماره آمد وبنعمان حاجب گفت مسلم را دیدم که ببازار درودگران میرود ، وروی بدروازه بصره دارد ، نعمان در همان زمان با پنجاه سوار تاختن کرد ، ناگاه مسلم تکاپوی (آمد وشد) سواران را بشنید ، دانست که او را میطلبند ، بی‌درنگ از اسب پیاده شد ، واسب را بزد ، وبراند وخود راه بگردانید ، ودرشارع دیگر روان شد ، سواران برسیدند وپی اسب برگرفتند وچون بمحله حلاّجان رسیدند اسبی بیسواردیدند ، ناچاراسب را گرفتند وبازشتافتند وابن زیاد را ازصورت حال آگهی دادند ، که هر چه شتافتیم مسلم را نیافتیم .

ابن زیاد فرمان داد تا دروازها را محکم بستند ودر بازار ومحله ها کمین گزاران بنشستند ودر همه شهر منادی ندا در داد که هرکس یاران ما را بسوی

مسلم برد ، یا مسلم را بنزد ما آورد ، او را در میان امثال وانباز (همتا) سرافراز داریم، واز اموال دنیا اورا بی‌نیاز فرمائیم، این کلمات شیفتگان زر وذهب (طلا) را در طمع وطلب افکند وفحص حال مسلم‌را در روز وشب مشغول گردانید .

اما از آن سوی مسلم چون سواران نعمان حاجب را اغلوطه (سخن غلط) داد وراه بگردانید ، نمیدانست بکجا میرود مثل بی هوشان راه میرفت ، وسخت گرسنه وتشنه بود ، ناگاه بکوچهٔ رسید وچنان دانست که از این کوی بیرون میشود رفت ، چون پارهٔ راه رفت معلوم شد راه مسدود است ، پریشان وحیرت زده بچپ وراست دوید پس بمسجدی خراب رسید ، داخل آن مسجد شد ، ودر گوشهٔ بیارمید ، تا آفتاب غروب کرد وسیاهی جهان را فرو گرفت ، پس از مسجد بیرون شد ، ودیگر باره بهر سوئی تکاپوئی (رفت وشد) کرد ، وعبور او بـه خانه های بنی جبله از قبیله کنده افتاد ، ناگاه بسرائی رسید کـه بنیانی بلند وارکانی ارجمند داشت ، درآستانه نشست تا قدری استراحت کند .

(مهمان نوازی طوعه)

وآن سرایِ زنی بود اُم وَلَد وطوعه نام داشت درجلاء العیون مجلسی گوید واو کنیز اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده بود ، واسیـد حضرمی او را تزویج نموده بود ، واز او پسری بهم رسانیده بود ، که او را بلال میگفتنـد ، طوعه در خانهِ خود نشسته بود وانتظارِ پسرِ خود میکشید ، مسلم گفت آیا آبی داری که مـن بیاشامم ؟ (۱) . طوعه رفت وشربت آبی برای او آورد ، چـون

(۱) در ناسخ ج۲ ص۸٤ دارد که مسلم بر طوعه سلام داد وطوعه جواب داد ، آنگاه گفت : ای کنیز خدا مرا شربت آبی بده ، طوعه اورا آب داد ←

مسلم آبرا آشامید ساعتی مکث نمود ، طوعه گفت ای بنده خدا بجای خود برو که در این وقت شب بودن تو در اینجا مناسب نیست .

مسلم گفت ای مادر مرا در این شهر خانه وخویشی ویاوری نیست ، غریبم وراه بجای نمیبرم ، اگر مرا پناه دهی امشب ممکنست که در روز قیامت که همه کس درمانده باشند ، حضرت رسالت ﷺ ترا پناه دهد .

طوعه گفت تو کیستی ؟ گفت منم مسلم بن عقیل ، اهل کوفه مـا را فریب دادند و آواره دیار خود کردند ، وازخویش ودوست ویار دور انداختند، ودست از یاری من برداشته مرا تنها گذاشتند .

چون طوعه مسلم را شناخت او را بخانه درآورد ، وحجره نیکو برای او فرش کرد وطعامي براي او حاضر کرد ، درآنحال (بلال) پسرِ آن زن بخانهِ آمد چون دید که مادرش بآن حجره بسیار میرود ومی‌آید ، از سبب آن حال سؤال نمود ، مادر خواست که از او پنهان دارد ، چون الحاح را از حد گذرانیـد ، طوعه او را سوگند داد ، وخبر آمدن مسلم را باو گفت .

(اعلان خطر از طرف ابن زیاد)

واما ابن زیاد لعین چون شنید که اصحاب مسلم متفرق شده‌اند در همـان

←

ورفت داخل وبرگشت ، دید مسلم انجا نشسته، طوعه گفت : اي بنده خدا آب خوردي؟ مسلم فرمود بلی، طوعه گفت: برو بمنزل خود، مسلم ساکت شد ،وچند مرتبه طوعه سخن خودرا تکرار کرد ومسلم جواب نداد: در مرتبه سوم طوعه گفت : سبحان الله اي بنده خدا برخیز وبطرف اهل وعیال خود بـرو ، چون صلاح نیست در خانه من نشستن، مسلم برخاست الخ .

شب بمسجد درآمده بر منبر بالا رفت (امان از وقتي كه منافق و بي ديني باسم دين منبر رود آنوقت با دين وجان وناموس مردم چه خواهد كرد ؟) ومناديسانِ او در كوفه ندا كردند كه هركه از بزرگانِ كوفه در اين وقت در مسجد حاضر نشود خونِ او هدر است ، پس در اندك وقتي مسجد از مردم پر شد ، چون مردم جمع شدند ، ندا كرد در ميان ايشان كه مسلم بن عقيل مخالفت خليفه كرده واكنون گريخته است ، هركس كه مسلم در خانه او پيدا شود ، ومـا را خبر نداده باشد ، جان ومـال او در معرض تلف است ، وهر كه او را بنزد مـا آورد ديه او را باو خواهيم داد [۱] وايشان را تهديد كرد وبسيار ترسانيد ، واز منبر بزير آمد ، و داخل قصر شد ، ولشگريانِ خود را فرستاد كه دروازهای شهر را محافظت كنند ،كه مسلم از شهر بيرون نرود .

وحصين بن نمير را فرستاد كه درمحله ها وخانه‌ها تفحص نمايد چون صبح شد آن ملعون در مجلس نشست ، ومردم كوفه را رخصت داد كه داخل شوند ، ومحمد بن اشعث را نوازش بسيار نمود [۲] .

(خبر دادن بلال ابن زياد را از حال مسلم)

درآن وقت پسر طوعه بدر خانه ابن زياد آمد ، وخبر مسلم را بعبدالرحمن ابن محمد بن اشعث داد ، عبدالرحمن ملعون بنزد پدر خود آمـد واين خبر را

(۱) ديه هر مرد مسلماني هزار دينار طلا يا صد نفر شتر است .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۸۸ نقل كند چيزيرا كه خلاصه‌اش اين است كه مسلم خواب آشفته ديد ودانست شب آخر عمر اوست گريان شده وناله ميكرد، طوعه سبب گريه پرسيد، مسلم فرمود: ديشب عمويم علي‌بن‌أبي‌طالب را درخواب‌ديدم كه فرمود: بشتاب بشتاب تعجيل كن تعجيل كن، فهميدم شب آخر عمر منست .

باو گفت : در وقتی که در پهلوی ابن زیاد نشسته بود ، ابن زیاد چون ابن خبر را شنید ، هفتاد کس از قبیله قیس را با او همراه کرد وبطالب مسلم فرستاد

ودرمقتل خوارزمی ص۲۰۹ گوید: پسر طوعه آمد وخبر مسلم را بعبدالرحمن ابن محمد بن اشعث داد ، عبدالرحمن گفت : ساکت باش وبکسی مگو ، وآمد پیش پدرش وگفت مسلم در منزل طوعه است ، وکنار رفت ، ابن زیاد گفت : پسرت چه گفت ، محمــد بن اشعث گفت : خدا امیر را اصلاح کنــد بشارت بزرگیست ، گفت : چه مطلب است ، مثل تو بشارت بخوبی میدهد ، پس خبر را بابن زیاد گفت : وآن دشمن خدا خوشحال شد ، وگفت : بلند شــو واو را بیاور وبرای تست جابزه بزرگ .

پس ابن زیاد خلیفه خود عَمرو بن حریث مخزومی را گفت : سیصد نفر از بزرگان اصحابش را بـا محمــد بن اشعث براي آوردنِ مسلم بفرست . پس محمد بن اشعث سوار شد وبدر خانه طوعه رسید .

ودر منتخب طریحی ص۲٤٦ فرموده ابن زیاد محمد بن اشعث را خواست وهزار سوار وپانصد نفر پیاده با او همراه کرد ، وایشان رفتند تا در خانه طوعه رسیدند .

(جنگ حضرت مسلم با مردم کوفه)

چون مسلم صدايِ پايِ اسبان را شنید دانست که بطلبِ او آمده‌اند . گفت: (اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ راجِعُون) وشمشیر خود را برداشت واز خانه بیرون آمد، چون نظرش بر ایشان افتاد شمشیر خود را کشید وبر ایشان حمله‌آورد، وجمعی را بر خاك هلاك افکند ، وبهر طرف کـه رو میآورد از پیش او می‌گریختند ، تــا

آنكه درچند حمله چهل‌وپنج نفر بآتش‌دوزخ فرستاد، [۱] وشجاعت وقوت آن شير بيشه هيجاء بمرتبهٔ بود كه مردى را بيكدست ميگرفت وبربام‌بلند مي‌افكند تا آنكه

بكر بن عمران ضَرْبَتي بر روي مُكَرَّمِ او زد ودندان او را افكند وباز آن شير خدا بهر سوكه رو مي‌آورد كسى در برابرِ او نمي‌ايستاد [۲] چون ازمحاربه او عاجز شدند بر بامها برآمدند وسنگ وچوب بر او ميزدند ، وآتش بر ني ميزدند وبر سرآن سرور ، ميانداختند ، چون آن سيد مظلوم آنحالت را مشاهده واز حيات خود نااميدگرديد شمشير كشيد وبرآن‌كافران حمله كرد، جمعى را از

(۱) در ناسخ ج۲ ص۹۰ گويد : صد وهشتاد تن از آن جماعت را باتيغ درگذرانيد. ودر قمقام ص۳۰۵ گويد بروايتى هشتاد نفر را بدوزخ فرستاد .

(۲) خوارزمى در مقتل خود ص۲۰۹ وناسخ ج۲ ص۹۰ داردكه محمد بن اشعث چون اين شجاعت را ديد پيش ابن زياد فرستاد كه مدد بفرست پانصد نفر از شجاعان لشگر فرستاد انها هم كشته شدند .

بار ديگر فرستاد كه مدد بفرست .

ابن زياد در خشم شد وگفت مادر بعزايِ تو نشنيد يك مرد اين همه از شمارا كشته پس اگر بجنگ كسي ترا ميفرستادم كه ازمسلم شجاع‌تر بود (يعنى حسين عليه السلام) تو چه ميكردى ؟

محمد بن اشعث در جوابش نوشت اي امير گمان ميكنى تو مرا بجنگ بقالى از بقالهاى كوفه يا زارعى از زارعين حيره فرستادهٔ مگر نميدانى مرا بجنگ شيرى درنده وشمشيرى بُرنده فرستادهٔ وآن شمشير در دست شجاعى دلير وشاهي دلاور از عشيرت پيغمبراست، اين وقت ابن زياد پانصد مرد جنگى ديگر فرستاد وگفت مسلم‌را امان بده كه غير ازاين راه دست باو نخواهى يافت.

پا درآورد ، چون ابن اشعث دید که بآساني باو دست نمیتواند یافت گفت ای مسلم چرا خود را بکشتن میدهی ما ترا امان میدهیم و بنزد ابن زیاد می بریم ، واو اراده قتل تو ندارد (لعنت بر دروغ گو) .

مسلم فرمود قول شما کوفیان اعتماد را نمی‌شاید ، واز منافقان بي دبن وفا نمی‌آید .

واین اشعار را انشاد میفرمود [۱] :

(أَقْسَمْتُ لاَ اُقْتَلُ اِلاَّ حُرّاً وَاِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً نُكْراً)
(اَكْرَهُ اَنْ اُخْدَعَ اَوْ اُغَرَّاً رَدَّ شُعاعِ النَّفْسِ فَاسْتَقَرَّاً [۲])
(أَوْ يَخْلِطَ الْبارِدُ سَخْناً مُرّاً كُلُّ امْرِءٍ يَوْماً مُلاقٍ شَرّاً)
اَضْرِبُكُمْ وَلاَ أَخافُ ضَرّاً فِعْلَ غُلامٍ قَطُّ لَنْ يَفِرّاً)
(وَكُلُّ ذِي غُدْرٍ سَيَلْقَى غُدْراً(ضرا) اَيْضاً وَيُصْلَى فِي الْمَعادِ حَرّاً(جمراً)

خلاصه معنی قسم یاد کرده‌ام که نکشم مگر ازاده گان را ، واگر چه مرگ را چیز نا پسند میبینم ، چون دوست ندارم که گول بخورم یا فریب داده شوم ونور وروشنائی نفس یا آفتاب بر گشت ودر جاي خود مستقر شد شاید اشاره به این آیه باشد که در سوره فجر آیه ۲۸ (اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً الخ) ای نفس آرمیده باز گرد بسوی پروردگارت خشنود پسندیده یاسردرا باتلخ و گرم مخلوط کنم، هر مردی روزی بدی را ملاقات خواهد کرد، میزنم وهیچ باکی ندارم ، مانند کار غلامیکه هرگز فرار نمیکند ، وهر صاحب خیانتی بزودی بنتیجه خیانتِ خود خواهد رسید ونیز در قیامت درآتش سوزان

(۱) ناسخ ص۹۲ از ج۲ .

(۲) در قمقام ص۳۰۶ وبحار ج۴۴ ص۳۵۲ (رد شعاع الشمس فاستقرا) ودر بعض نسخ (غاب) نقل شده .

خواهد افتاد .

وخوارزمی در ص ۲۰۹ این رجز را این طور نقل کرده .

(اَقْسَمْتُ لا اُقْتَلُ اِلّا حُرّاً وَاِنْ رَاَيْتُ الْمَوْتَ شَيئاً مُرّاً)

(كُلُّ امْرِءٍ يَوْماً مُلاقٍ شَرّاً رَدَّ شُعاعِ النَّفْسِ فَاسْتَقَرّاً)

(اَضْرِبُكُمْ وَلا اُخافُ ضَرّاً ضَرْبَ هُمامٍ يَسْتَهِينَ الدَّهْراً)

(وَيَخْلِطُ الْبارِدَ سَخْناً مُرّاً وَلا اُقِيمُ لِلاَمانِ قَدْراً)

(اُخافُ اَنْ اُخْدَعَ اَو اُغَرّاً)

ودر لهوف ومناقب ابن شهر آشوب ج ٤ ص ۹۳ ودیگر کتب طور دیگر نقل کرده‌اند مراجعه شود .

چون آن شیر بیشه هیجاء از کثرت مقاتله اعداء وجراحتهاي آن مکاران بی وفا مانده شد ضعف وناتواني بر او غالب گردید ، ساعتی پشت بدیوار داد ، چون ابن اشعث بار دیگر امان بر او عرضه کرد بناچار تن بامان در داد ، با آنکه میدانست که کلام آن بیدینان را فروغی (روشنی) از صدق نیست .

با ابن اشعث گفت که آیا من در امانم ؟ گفت بلی ، با رفیقان او خطاب کرد که آیا مرا امان داده‌اید ؟ گفتند بلی ، دست از محاربه برداشت ، ودل بر کشته شدن گذاشت .

بروایت سید بن طاووس هر چند ایشان بر او أمان عرض کردند قبول نکرد ودر مقاتله اَعْدا اِهتمام مي‌نمود تا آنکه جراحت بسیار یافت ، ونامردی ازعقب او در آمد ، ونیزه بر پشت او زد ، واو را برو انداخت ، آن کافران هجوم

آوردند ، واو را دستگیر کردند [۱] .

(گرفتاری مسلم بن عقیل)

ابن اشعث گفت که مسلم را بر استری سوار کردند واسلحه را از او گرفتند در اینحال آه حسرت از دل پر درد بر کشید ، وسیلاب اشك از دیده بارید وگفت (اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ) ما از خداییم وبسوی او بر میگردیم .

عبیدالله بن عباس بن مرداس گفت ای مسلم چرا گریه میکنی آن مقصد بزرگی که تو در نظر داری این آزارها در تحصیل آن بسیار نیست .

مسلم گفت گریهِ مَنْ برایِ خود نیست ، ولیکن بر حال امام حسین علیه السلام واصحاب او میگریم که بفریب این منافقان غدّار (حیله گر) از یار ودیار جدا شده‌اند وروی باینجانب آورده‌اند ونمیدانم که چه برسر ایشان خواهد آمد .

(وصیت مسلم بابن اشعث)

پس متوّجه ابن اشعث گردید وگفت میدانم بر امان شما اعتمادی نیست ، ومرا بقتل خواهند آورد ، التماس دارم که از جانب من کسی بفرستی بسویِ حضرت امام حسین علیه السلام که او بمکرِ کوفیان ووعدهایِ دروغ ایشان ترك دیار خود نکند، وبر احوال پسرعمّ غریب مظلوم خود مطلع گردد ، زیرا که میدانم

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۹۳ گرفتاری مسلم را باین نحو ذکر فرموده که خلاصه‌اش این است چاهی در راه مسلم کندند وسرش را پوشانیدند آنوقت مسلم در چاه افتاد توانستند دستگیرش نمایند .

محمدبن اشعث شمشیری بر چهره همایونش فرودآورد بطوریکه از بالای بینی اوگذشت ودندانهایِ بالایِ مسلم پراکنده شد .

که او امروز یا فردا متوجه اینجانب می گردد ، باو بگوید که پسرعم تو میگوید که برگرد پدر ومادرم فدای تو باد ، که من در دستِ ایشان اسیر شده مترصد (منتظر) قتلم ، واهل کوفه همان گروهند که پدر تو آرزوی مرگ میکرد که از نفاق ایشان رهائی یابد .

ابن اشعث تعهد این امور نموده مسلم را بدر قصر ابن زیاد آورد واحوال او را بعرض آن ولد الزنا رسانید ، ابن زیاد گفت ترا با اَمان چه‌کار بود من ترا نفرستادم که او را امان بدهی .

(آب طلبیدن مسلم بن عقیل)

چون آن غریق مِحنَت وبلا را بر در قصر آن ولد الزنا باز داشتند تشنگی براو غالب شد واکثر اعیان کوفه بر در قصر نشسته بودند (۱) انتظار دستور میکشیدند .

---

(۱) من جمله عمارة بن عقبة بن ابی‌معیط ، وعمرو بن حریث ، ومسلم بن عمرو، وکثیربن شهاب بودند وکوزه بزرگ سرشار ازآبِ زلال حاضر بود .

مسلم بن عقیل روی باآن گروه کرد، وفرمود: مرا پارهٔ ازاین‌آب دهید.

مسلم بن عمرو گفت ای پسر عقیل آبی سرد وگوارا نگریستی ؟ قسم بخدا قطرهٔ ازاین آب بهره نخواهی یافت تاگاهی که از حمیم جهنم سیر آب شوی .

مسلم فرمود وای بر تو بگو تو چه کسی واز کجائی؟ گفت من آن کسم که حق را شناختم زمانیکه تو انکار کردی وامام خویش را نصیحت نمودم زمانیکه تو به نیرنگ سخن گفتی، واورا اطاعت کردم وقتیکه تومخالفت نمودي

←

مسلم گفت ای منافقان بی وفا ، جرعهٔ آبی بمن دهید .

مسلم بن عمرو گفت کـه یك قطره آب نخواهی یافت تـا حمیم جهنم را بیاشامی .

مسلم بن عقیل فرمود مادرت بعزای تـو بنشیند ای سنگین دل ، جفا کار ، وای کمك کننده کفار واشرار ، تو سزاوارتری از من بشرب حمیم وخلود در جحیم .

پس حضرت مسلم ازغایت ضعف وتشنگی بر دیوارتکیه داد ، چون عمرو ابن حریث آن حالت را از آن حضرت مشاهده کرد غلام خود را فرمود که قدح آبی برای اوآورد چون حضرت خواست بیاشامد ، قدح پر از خون شد، آن آب را ریخت وآب دیگر طلبید ،آن نیز چنین شد ، در مرتبه سیم که خواست بیاشامد دندانهاي مبارکش درقدح ریخت ،گفت الحمدلله گویا مقدّرنشده است که ازآب دنیا بیاشامم؟

(ورود مسلم بن عقیل بر ابن زیاد)

در اینحال رسول ابن زیادآمد واو را طلبید ، چون مسلم داخل مجلس آن

←

اینك من مسلم بن عمرو باهلی هستم .

حضرت مسلم فرمود مادرِ تو برتو بگرید اي پسرِ باهله، جفاکار ستم‌پیشه قسي القلب تـو سزاوار تری از من بشربِ حمیم وَخُلُـودِ جحیم (ناسخ ج۲ ص۹۵) .

لعين شد سلام نكرد ، ملازم ابن زيادگفت چرا سلام نكردى ؟ (۱) مسلم فرمود كه اگر مرا خواهد كشت چرا او را سلام كنم ؟ واگر مرا نخواهد كشت سلام بر او بسيار خواهم كرد بعد از اين ، ابن زياد گفت كه البته ترا خواهم كشت خواه سلام بكني وخواه نكني .

مسلم فرمود اگر مرا بكشى بدتر از تو بهتر از مرا كشته است .

ابن زياد از اين سخن در خشم شد وزبان پليد خود را بناسزا گشود ، وگفت اى عاق واى پراكنده كننده اهل اتفاق ، بر امام خود خروج كردى وجمعيت مسلمانان را بپراكندگي مبدل گردانيدى وآتش‌فتنه را مشتعل ساختى؟

حضرت مسلم فرمود دروغ گفتى بلكه معاويه وپسر او يزيد جمعيت مسلمانان را پراكنده كردند، ورخنه در دين خدا افكندند وتو وپدر تو كه ولد الزنا وفرزند غلام ثقيف بود نائره فتنه وفساد در ميان اهل اسلام افروختيد

ومن اميدوارم كه سعادتِ شهادت دريابم در دستِ بدترين خلق خدا ، وبه آباي كرامِ خود ملحق گردم ، وآمدنِ منّ باين شهر براي آن بود كه اهل اين ديار بما نوشتند كه تو وپدرِ تو بدعتها در دين خدا اِحْداث كرديد ، ونيكان را بيگناه كشتيد واعمال كسرى (ملك فرس) وقيصر (ملك روم) را درميانِ مسلمانان جارى كرديد ، ما آمديم كه مردم را بكتابِ خدا وسنّتِ رسول امرفرمائيم ، وبعدالت در ميان ايشان رفتار نمايیم ، خدا حكم كند در ميان ما وشما ، بحق وراستي واو بهترين حكم كنندگان است .

ابن زياد گفت خدا شما را اهل امر ندانست .

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۹۷ يكتن از حارسان دربار ، بر مسلم بانگ زد كه بر امير سلام كن، فرمود واي برتو ساكت‌شو، بخدا قسم او بر من امير نيست (اميري حسين ونعم الامير) زبان حال‌است نه مقال .

حضرت مسلم فرمود پس که از ما سزاوارتر است ، بخلافت وامامت؟

ابن زیاد گفت یزید .

حضرت مسلم فرمود که راضي شده‌ایم بحکم خدا در میان ما وشما [۱]

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۰۰ دارد که ابن زیاد گفت هان اي مسلم گمان میکنی که در امر خلافت شمارا بهرهٔ ایست؟

حضرت مسلم فرمود سوگند بخدای گمان نمیکنم بلکه یقین میدانم ، گفت اکنون بگوی از بهر چه بدین بلد آمدي ؟ وامرِ مردم را مجتمع بود پراکنده ساختي واختلاف کلمه در میان‌ایشان انداختی ؟

مسلم فرمود : من دراین شهر از بهرآن آمدم که شما معترف منکر شدید ومنکر معروف آمدید وبي رضاي مردم برگردنِ مردم پاي نهادید ، وامارت بدست آوردید ، وبغیر حکم خداي ، حکم خود را بر ایشان حمل نمودید ، وبکردار اکاسره وقیاصره (پادشاهان کسری وروم) در میان‌ایشان سلطنت آوردید پس ماآمدیم تا درمیان ایشان امر بمعروف ونهی از منکر فرمائیم ، وایشان را باحکام کتاب خدا وسنت مصطفی دعوت نمائیم، چه ما اهل اینکاریم .

ابن زیاد ازاین کلمات سخت در غضب شد وگفت اي فاسق ، توچه کسی باشي که بدین صفات خویشتن را بستائي ؟ تو اندر مدینه بشرب خمر شاغل بودی .

مسلم فرمود مرا باشرب خمر نسبت میکني ؟ همانا خداي میداند که تو دانسته این دروغ میزنی وبکذب این سخن میراني ومن چنان نیستم که تو میگوئی ، وتو بشرب خمر سزاوار تری از من ، وتو آن کسی که بتمام اهتمام در ریختن خون مسلمانان حریصی ـ واز پس چندین قتل زشت که کار ذاتی تو است خویشتن را شاغل لهو ولعب میداری الخ .

وسخنان بسيار در ميان ايشان گـذشت ،آن ملعون ناسزاى بسيار بحضرت امير المؤمنين وحضرت امام حسين عليهما‌السلام وعقيل گفت .

حضرت مسلم فرمود چون مرا خواهى‌كشت بگذار كه يكى از حـاضران را وصى خود گردانم ،كه بوصيتهاى من عمل نمايد ، ابن زيادگفت بگوآنچه خواهى .

(وصيت ديگر مسلم بن عقيل عليهما السّلام)(۱)

حضرت مسلم روبعمر بن سعد بن وقاص‌آورد وگفت ميان من وتوقرابتى هست وصيت مرا قبول‌كن ،آن ملعون براي خوش‌آمد ابن زياد گوش بسخن او نداد .

ابن زياد گفت‌كه با تو رابطه قرابت دارد چرا از قبـول وصيت او امتناع مى‌نمائي ؟عمر چـون از ابن زياد دستورى يافت جناب مسلم را گرفتـه بكنار قصر برد .

حضرت مسلم فرمود :

وصيت اول من‌آنست‌كه دراين شهرهفتصد درهم قرض دارم شمشير وزره مرا بفروش وقرض مرا ادا كن .

وصيت دوم من‌آنست‌كه چون مرا بقتل‌آورند بدن مرا ازابن‌زياد رخصت بطلبى ودفن نمائى .

وصيت سيم من‌آنكه بحضرت امام حسين عليه‌السلام بنوبسى كه‌كوفيان بيوفائى كردند وپسر عم ترا يارى نكردند ، بر وعده هـاي ايشان اعتماد مكن ، وباين صوب (ناحيه) ميا .

---

(۱) جلاء العيون ص۵۳۱ وناسخ ج۲ ص۹۸ .

ابن زیاد چون وصیتها را شنید گفت ما را با مال او کاری نیست هر چه گفته است چنان کن، وما چون او را بقتل آوریم ، در دفن کردن بدن او مضایقه نخواهیم کرد .

واما حسین اگر ارادهٔ ما ننماید ما ارادهٔ او نمی‌نمائیم (۱) .

(شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام)

پس ابن زیاد بکر بن حمران را طلبید که مسلم در آن روز ضربتی بر سر او زده بود گفت مسلم را ببر ببام قصر واو را گردن بزن وسرش را با تنش از قصر بزیر انداز .

(۱) در ناسخ ج۲ ص۹۸ وصیت نامه را اینطور نقل فرمود که حضرت مسلم فرمود :

اوّل وصیت من شهادت بوحدانیت خدای یکتا که شریك ندارد ونبوّت محمد مصطفی که بنده ورسول خدا است واینکه علي ولي خدا است .

وصیت دوّم انکه من دراین شهر هزار درهم قرض کرده‌ام زره مرا بفروشید وقرض مرا ادا کنید .

وصیت سوّم انکه خبردار شده‌ام که امام حسین علیه السلام با زنان وفرزندان بسوي کوفه کوچ کرده‌اند بنویس برگردد تامثل من مبتلا نگردد .

عمر سعد در جواب گفت آنچه از کلمه شهادت یاد کردي همگان بدین کلمه هم داستانیم ، وآنچه از بیع زره فرمودي ما اولائیم دراین امر ، اگر خواهیم دین تورا ادا کنیم واگر نخواهیم نکنیم وآن وصیت که در حق حسین نمودي ، دانسته باش که حسین ناچار است که بسوی ما سفر کند وبدست ما

←

مسلم فرمود که اگر ولد زنا نبودی ومیان من وتو قرابتی می‌بود امر بقتل من نمی‌کردی ، [۱] پس آن ملعون دست آن سلاله اخیار را گرفت و بر بام قصر برد ، در اثناي راه زبانِ آن مُقرّبِ اِله بحمد وثنا وتکبیر وتهلیل وتسبیح حق تعالى وصلوات بر سید انبیاء واهل بیت آن حضرت جاري بود ، وباحق زبان بمناجات گشوده میگفت که خداوندا تو حکم کن میان ما ومیان این گروهی که ما را فریب دادند ، ودروغ گفتند وبوعدهٔ خود وفا نکردند ، [۲] چون لعینِ بَدْ

→

بتمام سختی کشته شود ،آنگاه روی بابن زیاد کرد وگفت دانی مسلم چه گفت؟ وچه جواب شنید؟ وصورت حال را بعرض رسانید .

ابن زیاد گفت مرد امین خیانت نمیکند لکن گاهی خائن بلفظ درشمار امین میرود، وخداوند زشت کند ترا که ودیعت را ضایع گذاشتی واز کشف اسرار باك نداشتی، اگر مرا امین اسرار خویش میداشت سر اورا بپوشیدم ودراسعاف حاجت او بکوشیدم .

اما اي پسر سعد وقاص ، بدین گناه که تو کردي ودر امانت پسر عم خود خیانت ورزیدي ، اول کس تو خواهی بود که بجنگ حسین بن علي فرمان خواهی یافت .

آنگاه روی بمسلم آورد وگفت ای پسر عقیل ، بر امام خود بیرون شدی وشقّ عصایِ مسلمین فرمودي الخ .

(۱) قصد مسلم آن بود که بفهماند که ابن زیاد وپدرش زنا زاده‌اند وهیچ نژادي ونسبی از قریش ندارند (ناسخ ص۱۰۲ از ج۲) .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۱۰۳ دارد که چون بفراز بام رسید مسلم فرمود مرا

←

کردار، آن زبده ابرار، ونقاوه (پاکیزه) اخیار را بر بام قصر برآورد وشهد شهادت بکام آن سعادتمند رسانید سر و بدن شریفش را از بـام قصر بزیر افکند وخود لرزان بنزد ابن زیاد آمد، ابن زیاد گفت سبب تغیّر حال تو چیست؟ گفت چون مسلم را بقتل آوردم مرد سیاه مهیب دیدم کـه در برابر من ایستاده وانگشتهای خود را بدندان میگزد.

→

بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم آنگاه بآنچه مأموري ميکني، گفت: روا نباشد، مسلم بگریست واین شعر بگفت:

جَزَى اللهُ عَنّا قَوْمَنا شَرَّ ما جَزى ... شِرارَ الْمَوالي بَلْ أعقَّ وَأَظْلَما

هُمْ مَنَعُونـا حَقَّنـا وَتَظاهَرُوا ... عَلَيْنا وَرامُوا أَنْ نُذَلَّ وَنُرْغَما

اَغارُوا عَلَيْنا يَسْفِكُونَ دِمائَنـا ... وَلَمْ يَرْقُبُوا فِينا ذِماماً وَلا دَماً

فَنَحْنُ بَنُوا الْمُخْتارِ لا خَلْقَ مِثْلُنا ... نَبِيٌّ أَبَتْ اَرْكانُـهُ اَنْ تَهَدَّما

فَأُقْسِمُ لَوْلا جَيْشُكُمْ آلَ مَذْحِجٍ ... وَفُرْسانُـها وَالْحَرَّ فِيها الْمُقَدَّما

در پاورقی فرمود خلاصه اشعار. خدا قوم مارا سخت‌ترین کیفر دهد، مارا از حق خویش باز داشتـه، در صدد خواری ما برآمدنـد، خون مارا ریخته واحترام ما نگذاشتند، در صورتیکه ما فرزند پیغمبری هستیم که ارکان دین او، ویران شدنی نیست.

دراین وقت بکر بن حمران گفت الحمد لله که خدا مرا برتو سلطنت داد این بگفت وتیغ براند، شمشیر او کارگر نیفتاد، مسلم فرمود اي بنده درعوض خون تو این خراش که برگردن من آوردی کافی نیست؟ چون این سخن بابن زیاد رسید گفت هنگام مرگ بمفاخرت سخن کرده، وبالجمله در ضربت دوم مسلم را شهید کرد ودهشت زده از قصر بزیر آمد الخ.

وبروايت ديگر (۱) پيش از كشتن اينحالت را مشاهده نمود ودستش خشك شد چون خبر به پسر زياد رسيد اورا طلبيد وبعداز استعلام حال آن شقي تبسمی کرد وگفت چون ميخواستی بخلاف عادت كاری بكني دهشت بر تو مستولی گرديد وخيالي در نظر تو آمد .

پس آن ملعون ديگری را بر بام فرستاد .

چون او اراده قتلِ مسلم كرد صورت حضرت رسالت را ديد واز ترس آن حضرت زهره‌اش آب شد ودر همان ساعت بمرد .

پس ابن زياد شاميِ ملعوني را فرستاد كه بكار او پرداخت ، چون مسلم برياض جنان انتقال نمود .

(قتل هانی بن عروه)

ابن زياد هانی را طلبيد ، وبقتلش فرمان داد .

در ناسخ ج ۲ ص۱۰٤ فرموده دراينوقت محمد بن اشعث برخاست وگفت ای امير ، تو مكانت ومنزلت هانی را در اين شهر دانسته وقوم وقبيله او را شناختۀ ، مرا مطمئن خاطر ساختی تا او را بنزد تو آوردم ، وروا ندارم كه مردم اين شهر با تو دشمن شوند ، او را بمن ببخش ،گفت روا باشد ، وزود پشيمان شد ، وفرمان داد كه هانی را ببازار برند ودر ميدانيكه گوسفند ميفروشند گردن زنند .

پس هانی را دست بسته از دارالامارة بر آوردند واو فرياد برميداشت كه (وَامَذْحِجاهْ وَلَا مَذْحِجَ لِيَ الْيَوْمَ) ای طايفه مذحج كجائيد ومذحجی امروز

(۱) در ناسخ ج۲ ص ۱۰٤ از كتاب عبدالله بن محمد رضا حسينی نقل كند .

مرا نیست . (وٰا عَشیرَتاه وَأینَ مِني عَشیرَتي [۱]) ای عشیره من کجا امروز مرا عشیره هست . ؟

مسعودیّ در مروج الذهب گوید : چهار هزار مرد زره پوش با هانی سوار میشد، وهشت هزار پیادهٔ فرمان پذیرداشت ، وچون احلاف (هم قسم های خود) را از قبیله کنده ودیگر قبائل دعوت میکرد سی هزارمرد زره پوش او را اجابت مینمودند ، این هنگام که او را بجانب بازار میراندنـد چند که صیحه میزد ، ومشایخ (بزرگان) قبائـل را بنام یاد میکرد ، وَوٰامَذْحِجاه میگفت ، هیچکس او را جواب نداد ، قوّت کرد ودستِ خود را ازبند رها ساخت، وگفت آیا عمودی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که من با آن جهادکنم ، یاران ابن زیاد ، او را گرفتند واین بارمحکم بستند وگفتند :گردن بکش،گفت من بعطای(دادن) جانِ خود سخی نیستم وبرقتل خود اعانت‌شما نخواهم کرد، یك‌تن غلام ابن‌زیاد که رشید ترکی‌نام داشت گردن هانی را با تیغ بزد ، هانی‌گفت بازگشت بسوی خداست ، ای پروردگار من ، بسوی رحمت تو ورضوان تو می‌آیم [۲] .

عبدالله بن زبیر اسدی در مرثیه مسلم بن عقیل وهانی، این اشعار را انشاد کرد .

وبروایتی فرزدق این اشعار را در مرثیه مسلم وهانی‌گفته وعبدالله بن زبیر از فرزدق روایت کرده .

---

(۱) مقتل خوارزمی ص۲۱٤ .

(۲) در قمقام ص۳۱۰ گوید عبدالرحمن بن حصین مرادی آنواقعه مشاهده مینمود وفرصت نگاه میداشت ، تارشید را درخازر که باعبیدالله بود بدید نیـزه خویش برداشته گفت قتلنـي الله ان لم‌أقتلك (خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم) وبراو حمله کرد وباطعن سنانش بکشت .

(فَإنْ كُنْتَ لاتَدرِينَ مَاالْمَوْتُ فَانْظُري الِىٰ هَانِي فِي الْسُّوقِ وَابْنِ عَقِيلِ)
(الِىٰ بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيفُ وَجْهَهُ وَآخَرَ يُهْوىٰ مِنْ جِدارِ قَتِيلِ)
(أَصَابهُمَا فَرْخُ الْبَغيِّ فَأَصْبَحا أحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبيلِ)
(تَرىٰ جَسَداً قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضْحَ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلِ)
(فَتىً كَانَ أحْيىٰ مِنْ فَتَاةٍ حَيِيَّةٍ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ)
(أَيَرْكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيجَ آمِناً وَقَدْ طَالَبَتْهُ مُذْحِجٌ بِذُحُولِ)
(تُطِيفُ حِفَافَيْهِ مُرادُ وَكُلُّهُمْ عَلىٰ رِقْبَةٍ مِنْ سائِلٍ وَمَسْؤُلٍ)
(فَإنْ أنتمُ لَمْ تَثَأرُوا بِأَخِيكُمُ فَكُونُوا بَغَايَا اَرْضِيَتْ بِقَلِيلِ)

خلاصه معنا پس اگر نمیدانی مرگ چیست؟ پس نظر کن در بازار، بهانی ومسلم بن عقیل، نگاه کن بشجاعی که شمشیر صورتش را شکسته، ونگاه کن بآن دیگر که از بالا بزیر افکنده در حالیکه کشته شده، ولد زنائی مثل ابن زیاد بآن دو نفر اینطور برخورد کرده، که هر رهگذري این قصه را نقل میکند، دیده است جسدیرا مرگ رنگ آن را تغییر داده، واز هر رهگذری خون جاریست.

جوانیکه حیاءاش بیش از دختر با حیاء بود، وبرنده تر از شمشیر دو سر صیقل داده شده. آیا اسماء [۱] بر قاطر خوش رفتارسوار باشد با امنیت؟! وبدرستیکه طایفه مذحج خون او را مطالبه میکنند، دور میزند دو طرف طایفه مراد که طایفه هانی هستند وهمه منتظر فرصت هستند که از سائل ومسؤل انتقام کشند، واگر شما انتقام برادر خود را نمیکشید پس زنا زاده باشید که بکمی راضی است.

چون ابن زیاد از قتل هانی بپرداخت گفت تا سر مسلم وهانی را برگرفتند

---

(۱) اسماء: نام شخصی است که ابن زیاد، اورا باعمرو بن حجاج ومحمد ابن اشعث بطلب هانی فرستاد (کذا فی هامش الناسخ ج۲ ص۱۰٦)

وبدن ایشان را بگرد کوی و بازار بگردانیدند ، ودر محله گوسفند فروشان بر دار زدند .

اینوقت قبیله مذحج جنبشی کردند وتن ایشان را از دار بزیر آوردند وبر ایشان نماز گذاشتند وبخاك سپردند (۱) .

(زبانحال حضرت مسلم از جوهری)

خداوندا بِه شهرِ کوفه خوارم غریب و بیکس و بیغمگسارم
ندارم یك نفر یار و عزا دار اگر من در غریبی جان سپارم
ز سوزِ تشنگی و زخم بسیار امیدِ زندگی دیگر ندارم
ندارم باکی از مردنْ ولیکن برایِ طفلهایم بیِ قرارم
نمی دانمُ چسانْ آن بیکسان را میانِ اینهمه دشمن گذارم
من اندر کوفه باصدگونه خواری براهت جان شیرین می سپارم
تن مجروح با بازوی خسته برویِ استر عریان سوارم
زنندم سنگ از بالایِ هر بام که گویا مَنْ اسیرِ زنگبارم

(وله ایضاً)

در کوفه بزیرِ تیغِ خونبار میگفت بناله مسلم زار
کی ابنِ عَمِ غریب بی یار
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار
ای مایهٔ افتخار مسلم دیگر مَکْش انتظارِ مسلم
در کوفه گذشت کار مسلم
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار

(۱) ناسخ ج۲ ص۱۰۶ .

زِنهارْ تو ترکِ این سفر کن از فتنهٔ کوفیان حذر کن
رُو جانبِ کشورِ دیگر کن
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار
کوفي خبر از خدا ندارد رحم و صفت و وفا ندارد
کاری بجز از جفا ندارد
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار
اول بمن احترام کردند بر دور من ازدحام کردند
مهمانداری تمام کردند
دیگر بقیامت است دیدار ای شاه زمان خدا نگهدار
جَلّاد ستاده در بر من با خنجرِ کین برابرِ من
خواهد که جدا کند سر من
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار
ای ابن عم بزرگوارم چون جان بِرَهِ تو می‌سپارم
جانِ تو و طفلهایِ زارم
دیگر بقیامت است دیدار ای شاهِ زمان خدا نگهدار

(وله ایضاً)

مسلم اندر کوفه چون بی‌یار شد دستگیرِ فرقهٔ کفار شد
آنزمان کز زندگانی شست‌دست گردنِ کج زیر تیغ کین نشست
با زبانحال از بالایِ بام گفت ایشاهِ شهیدان السلام
السلام ای زاده زهرا حسین السلام ای پادشاه عالمین
ای حسین ای زادهٔ خیر البشر خوب داری از پسر عمت خبر

شکوه ها دارم ز دستِ کوفیان   اَلْاَمان از ظلمِ کوفی الامان
ای پسر عم وقتِ رفتن آمده   قاتِلم از بَهْرِ کشتن آمـده
جان مسلم شد فدایِ جان تو   در غریبی من شدم قربانِ تو
ای حسین از کوفه کن قطع نظر   زین سفر ای شاهِ خوبان در گذر
گر بیائی کوفه بی یاور شوی   بی برادر بی علی اکبر شوی
گر بیائی کوفه ای شاه زمان   میشوی چون من اسیرِ کوفیان
گر بیائی کوفه قربانت کنند   وقتِ مردن سنگ بارانت کنند
گر بیائی کوفه ای فخرِ بَشَر   میشود از کین سکینه بی پدر
گر بیائی کوفه ای شاه کبار   میشود زینب اسیر و خوار و زار
گر بیائی کوفه ای سلطان دین   از جفایِ کوفیان دارم یقین
باید اول ترك جان سر کنی   منزل آخر رویِ خاکستر کنی

(فرستادن ابن زیاد سر مسلم وهانی را بشام)

از آن سوی ابن زیاد تصمیم گرفت که سر مسلم وهانی را بنزد یزید پلید بفرستد، کاتب خود عَمْرو بن نافع را طلب کرد و گفت قصه مسلم وهانی را بسوی یزید بنویس، عمرو دراین قصه اطاله مکتوب را مطلوب دانست، ودر حق هانی و ابن عقیل مفصل نوشت ، واول کس بود که در نامه اطاله مقاله را نـوعی از محاسن شمرد، ابن زیاد چون آن بدید ،گفت چیست این فضول در کلام وتطویل نابهنگام ؟ بدینگونه رقم کن .

اما بعد سپاس خداوندی را که حق امیرالمؤمنین را مأخوذ داشت ودشمن او را کفایت کرد ، همانا مسلم بن عقیل در این شهر در خانـه هانی بن عروه پناهنده آمد از بهر ایشان کمین جایها مرتب داشتم وعیون وجواسیس بکاشتم تا

هر دو تن را بدست آوردم و گردن زدم ، وسرهای ایشان را همراه هاني بن أبي حيه ، وزبير بن أروح ، روان داشتم ، وایشان اهل اطاعت ونصیحت اند ، واز طریق صداقت و پرهیزکاری بیرون نشوند، امیرالمؤمنین صورت حال را ازایشان سؤال فرماید ، تا آنچنان که هست آگاهی دهند والسلام .

بالجمله هانی بن ابی حیه ، وزبیر بن اروح ، نوشته ابن زیـاد را گرفتند وسر مسلم وهانی را با خود برداشتند وهر چه زودتر روانه دمشق شدند ، واین اول سري بود که از خاندانِ رسالت که از عراق بدمشق حمل دادند ، بعـد از ورود بدمشق یزید علیه اللعنه نیك شاد شد وایشان را نیکو بنواخت .

(نامه تشکر یزید بابن زیاد)

ودر پاسخ ابن زیاد بدینگونه نوشت .

اما بعد ای پسر زیاد از فرمان من سرپیچی نکردی چنان زیستی که مـن خواستم ، چنان کار کردی که خردمند دوراندیش کند ، وچنان حمله افکندی که شجاع قوی القلب افکند ، وتقدیم خدمت کردي ، وگمان مرا در حق خودبیقین پیوستی ، همانا فرستادگانِ تُرا حاضر ساختم ، وایشـان را صاحب رأيِ متین وفضل مبین شناختم واز آنچه لازم بود پرسش نمودم ، وبدانچه لایـق شمردم القا کردم .

همانا بمن رسیده که حسین بن علی طریق عراق میپیمایـد ، وواجب است که دیدبانها بگماری ومردان با اسلحه تمام درکمین گاهها باز داری ، وهر کس را ظن میرود مخالف است حبس کنی وهر کس متهم است بکشی ، وهر روز خبرهای تازه را براي من بنویسی .

ودر قمقام گوید در نسخه دیگر دارد هر کس را ظن مخالفت داری حبس

کن وهر کس متهم است بگیر ونکش مکر کسی که با تو جنگ کند .

ودر روایة ابن نما دارد که یزید بابن زیاد نوشت بمن خبر رسیده که حسین بطرف کوفه میآید وبدرستیکه مبتلا شده به او زمان تو از بین زمانها وبلد تو از بین بلدها وتو نیز مبتلا شده از بین عمال .

(وعندهـا تعـتـق أو تعـودا عبـداً كمـا تعبـد العبيـدا)

آیا در چنین وقت چون آزادگان کار میکنی و آزاده میروی یا بکردار عبید باز میشتابی وعبد میشوی .

در ناسخ ص۱۰۹ ج ۲ فرمود ، ازاین کلمات نیز کنایتی جسته ولطیفۀ بسته چه زیاد بن ابیه را پسر عبید می گفتند ، وعبید عبدي از بنی ثقیف بود ، او را زیاد بخرید وآزاد کرد واز آن پس معاویه زیاد را برادر خویش وپسر ابوسفیان خواند ، بالجمله یزید او را میآگاهاند که اگر نیکو رزم کنی وحسین را بشکنی نسبت بقریش میرسانی ونبیره ابوسفیان خواهی بود ، واگرنه باز گشت خواهی کرد ونبیره عبید خواهی بود .

(فصل شصت وپنجم)

(در ذکر شهادت محمد وابراهیم پسران مسلم بن عقیل علیهم‌السلام)

در بحار ج ٤٥ ص ١٠٠ وعوالم ج ١٧ ص ٣٥٣ وهر دو از امـالی شیخ صدوق مجلس (١٩) حدیث دو بسند خود ازابی محمد شیخ وبزرگ اهل کوفه روایت کرد که چون حسین بن علی علیهما السلام کشته شد.

دو پسر کوچك از لشکرگاهش اسیر شدند، وآنها را نزد عبیدالله آوردند زندانبان را طلبید وگفت این دوکودك را ببروخوراك خوب وآب سرد به ایشان مده وبرآنها تنك به‌گیر، آن دو کودك روز را روزه مي‌گرفتند وچون شب میشد دو قرص نان جو، ویك کوزه‌آب خالص براي ایشان میآورد، پس چون‌یکسال بهمین منوال‌گذشت، یکی از این دو بدیگری‌گفت اي برادر مدتی است ما در زندانیم ودارد عمر ما فاني وبدن ما کاسته میشود.

پس اگر این پیرمردآمد او را دانا کن وبگو ما ازاهل بیت پیغمبریم شاید بما توسعهٔ درخوراك بدهد وآبی بیشتری برای‌ما بیاورد.

پس چون شب فرا رسید وآن پیرمرد دو نان ویك کوزه آب آورد.

پسر کوچك فرمود اي پیرمردآیا محمد را میشناسي؟ گفت چگونه نشناسم وحال‌آنکه او پیغمبر من است؟!.

آن کودك فرمود آیا میشناسی جعفر بـن ابیطالب را؟! گفت چگونـه

نمیشناسم وحال آنکه خداوند باو دو بال داد با ملائکه پرواز میکند هر طور که بخواهد .

فرمود آیا میشناسی علی بن ابیطالب عليه السلام را؟ گفت : چگونه علی رانشناسم وحال آنکه او پسر عم پیغمبر من و برادر او است . فرمود ای پیرمرد پس بدان ما از عترت پیغمبر تو هستیم وما فرزندان مسلم بن عقیل بن ابیطالبیم ، بدست تو اسیریم خوراك خوب میخواهیم بمانمیدهی، آب‌سرد میخواهیم بمانمیدهی، وبر ما تنك گرفته‌ٔ. پس آن پیرمرد خودرا روی قدمهای ایشان انداخت وبنا کرد بوسه زدن وعرض کرد ، جانم فدای جان شما وصورتم سپر صورت شما باد ای عترت پیغمبر خدا که برگزیده است، این درزندان جلو روی شما بازاست پس از هر راهیکه میخواهید بروید .

چون شب در رسید دو قرص نان ویك کوزه آب آورد ، وراه را بایشان نشان داد وعرض کرد در شب راه بروید ودر روز پنهان شوید ، تاخداوند برای شما فرجی فرماید ، پس آن دوکودك همین کار کردند ، وچون شب در رسید ، برخورد کردند بر پیره زنی که در خانه‌اش ایستاده بود .

وفرمودند ای پیره زن ما دوکودك کوچك وغریب وتازه وراهرا نمیدانیم، وشب ما را فرو گرفت امشب ما را میهمان کن فردا صبح براه میفتیم .

(میهمان‌کردن پیره زن دو طفلان مسلم را)

آن پیره زن گفت شما چه‌کس باشید ؟ ای دوست منّ که بوی خوش از شما بمشامم میرسد که همچه بوی خوشی بمشامم نخورده بود .

فرمودند ای پیره زن ما از عترت پیغمبر توایم که از زندان ابن زیاد فرار کردیم ، از ترس کشته شدن ، پیره زن گفت ای حبیب من شوهری دارم که

فاسق است ودر لشکریانِ ابن زیاد واقعه کربلا را شاهد بوده ، میترسم در اینجا بچنگ اوافتید وشما را بکشد ، فرمودند همین شب را ما بسر ببریم چون صبح شود براه افتاده میرویم .

پیره زن گفت بگذارید خوراکی بیاورم بخورید رفت وبرایِ ایشان طعام آورد ، خوردند وآب نوشیدند ، وبفراش درآمدند .

پسر کوچك بپسر بزرگ گفت ای برادرما امیدواریم امشب را ایمن وآسوده باشیم ، بیا با هم معانقه کنیم وهمدیگر را ببوئیم پیش از آنکه مرگ بین ما جدائي اندازد ، پس همین کار کردند ودر آغوش هم خوابیدند .

(رسیدنِ شوهرِ پیره زن حارث)

چون پارهٔ از شب رفت شوهر پیره زن که فاسق بود درب را آهسته زد ، پیره زن گفت : کیست ؟ گفت منم ، گفت چه سبب شده که این وقت شب آمده‌ای وهیچ وقت در این وقت نمیامدي ؟گفت وای بر تو در را بازکن پیش از آنکه عقلم پرواز کند ، وزهره‌ام از شدت بلا بترکد ، زن گفت وای بر توچه شده مگر ، گفت دو کودك از زندان ابن زیاد فرار کرده‌اند .

وجارچی ابن زیاد گفته هر کس سَرِ یك نفرِ ایشان را بیاورد هزار درهم جایزه دارد وهر کس سَرِ دو نفرْ را بیاورد دو هزار درهم جایزه دارد . ومن هر چه کردم که ایشان را پیدا کنم بدستم نیامدند ، پیره زن گفت ای شوهرِمَنْ بپرهیز که در قیامت محمد دشمن تو باشد ، گفت وای بر تو دنیا را باید بدست آورد زن گفت دنیای بي آخرت بچه درد میخورد ؟ گفت تو از آنها طرفداری میکنی گویا در این موضوع اطلاعی داري ؟ بلند شو امیر ترا میطلبد . گفت امیر ازمَنِ پیره زني که در گوشه بیابانم چه میخواهد ؟ گفت من باید جستجو کنم در را

باز کن تا من استراحت کنم وچون صبح شود ببینم باید در چه راهی بروم برای پیدا کردن ایشان .

پس در را باز کرد وطعام وخوراکی از نان وآب آورد واو خورد ، وچون پارهٔ از شب گذشت صدایِ خرخرِ آن دو کودك را شنید ، پس مثل شتر مست بحرکت آمد ومثل گاو بنا کرد صدا کند ، ودست باطراف دیوار خانه میکشید ومیرفت که ناگاه دستش به پهلوي کودكِ کوچك رسید آن کودك پرسید تو کیستی ؟ گفت من صاحب منزلم بگو بدانم تو کیستی ؟ آن کودك بنا کرد برادرِ بزرگ را حرکت دادن و گفت اي حبیب من بلند شو افتادیم در آنچه میترسیدیم .

صاحب منزل گفت کیستید شما ، فرمودند ای پیره مرد اگر راست بگوئیم در امان هستیم ؟ گفت بلی .

گفتند درامان خدا ورسولش ودر عهده خدا ورسولش میباشیم ؟ گفت بلی گفتند ومحمد بن عبدالله ﷺ براین شاهد است ؟ گفت بلی، گفتند خدا برآنچه گفتیم وکیل وگواهست ؟ گفت آري ، گفتند اي پیره مرد ما از عترت پیغمبر تو محمدیم ، از ترس کشته شدن از زندان او فرار کردیم .

گفت از مرگ فرار کردید ودر مرگ واقع شدید ، حمد خدائی را که شما را بدست من انداخت .

پس بلند شد وبازويِ هر دو را بست وآن دو کودك با بازويِ بسته شب را بسر بردند .

(کیفیت شهادت طفلان مسلم)

پس چون صبح شد غلام سیاهش که فلیح نام داشت صدا ، زد و گفت این

دو كودك را بگير و برو كنارِ فرات وسرِ ايشان را از بدن جدا كن وهر دو سر را بنزد مــن آور تا ببرم نزد ابن زيــاد ودو هزار درهم جايزه‌ام را بگيرم ، پس غلامش شمشير برداشته ودو كودك را همراه برد مقدار كمي كه رفتند .

يكي از آن دو كودك گفت اى سياه چقدر تو شباهت داري بآن سياهى كه أذان گوي پيغمبر بود ، غلام سياه گفت مولاي من مرا امر كرده شما را بكشم، شما چه كسي هستيد ؟ گفتند ما از عترت پيغمبر تو محمديم ، از ترسِ كشته شدن از زندانِ ابنِ زياد فرار كرديم واين پيره‌زن شما ديشب ما را ميهمان كرد ومولاي تو ميخواهد ما را بكشد ؟ پس غلام افتاد بروي قدمهاي ايشان وبنا كرد ببوسد وميگفت جانم فداي جانِ شما ، رويم سپر رويِ شما باد ، اى عترت پيغمبر كه بر گزيده خدا است ، بخدا قسم كارى نكنم كه محمد ﷺ در قيامت دشمن من باشد ، پس شمشير را بكنارى انداخت وخود را بآب انداخت وعبــور كرد ، مولاي او صدا زد اي غلام نافرماني من كردي ؟ غلام گفت من مادام اطاعت تو كنم كه معصيت خدا نكني ، وچون معصيت خدا كني من از تو بيزارم در دنيا وآخرت ، پس پسرشرا صدا زد وگفت اى پسرُ جانُ حلالُ وحرامِ دنيا را براىِ تو جمع كردم وبايد دنيا را بدست آورد ، پس بگير اين دو كودك را وببر نزد فرات وگردنِ ايشان را بزن وسرشان را بياور تا بنزدِ ابنُ زيــاد ببرم ودو هزار درهم جايزه را بگيرم ، پس پسرش آن دو كودك را گرفته ميبرد كه يكي از آن دو گفتند اي جوان من از آتش جهنم براىِ تو ترسانم ، پسر گفت اى حبيب من شما كه باشيد ؟ گفتند ما از عترتِ پيغمبرِ تو محمديم كه پدرِ تو ميخواهد ما را بكشد .

پسر بر قدمهاىِ آن دو كودك افتاده وبوسيد وآنچه آن غلام گفت همان را گفت وشمشير را بكناري انداخت وخود را در آب انداخت وعبور كرد ، پس

پدرش فریاد کشید ای فرزند نافرمانی من کردی ؟ گفت از خدا اطاعت کنم و ترا معصیت کنم برای من بهتر خواهد بود ، تا اینکه خدا را نافرمانی کنم و اطاعت تو نمایم .

پیرمرد گفت این کار نکند جزخودم ، وشمشیر راگرفته ورفت تا نزدِ فرات .

چون آن دو کودك شمشیر برهنه را مشاهده کردند چشمانشان گریان شد وگفتند ای پیرمرد ما را ببربازار وبفروش وازپول ما استفاده کن ونخواه فردای قیامت محمد دشمن تو باشد .

گفت این نخواهد شد مگر آنکه من شما را بکشم وسرِ شما را نزدِ ابن زیاد ببرم ودو هزار درهم جایزه را بگیرم .

گفتند ای پیرمرد آیا قرابت ما را نسبت برسول الله حفظ نمیکنی ؟ گفت شما را با رسول خدا قرابتی نیست .

گفتند ای پیرمرد پس ما را ببرنزد ابن زیاد هر چه خواست درباره ما حکم کند ، گفت راهی برای اینکار نیست جز آنکه بواسطه خونِ شما من باو تقرّب جویم .

گفتند ای پیرمرد آیا بکمیِ سِنّ ما رحم نمیکنی ؟ گفت خدا در قلب من نسبت بشما رحم قرار نداده .

گفتند ای پیرمرد پس اگر ناچار از کشتنِ ما هستی بگذار ماچند رکعت نماز بخوانیم ؟ گفت نماز بخوانید اگر برای شما فائدهٔ دارد .

پس آن دو کودك چهار رکعت نماز خواندند وسر بآسمان بلند کردند وعرض کردند (یا حي یا حکیم یا أحکم الحاکمین أحکم بیننا وبینه بالحق) ای خدای زنده ودانا ای کسی که حُکْمَتْ از همه حکم کنندگان مقدم است خود حکم کن بین ما واو بحق .

پس آن ملعون بلند شد وسرِ برادرِ بزرگ را از بدنش جدا کرد وسرِ را گرفت ودر توبره خود گذاشت ، وبرادرِ کوچك خود را همي در خونِ برادز ماليد وگفت ميخواهم رسول خدا را اينطور خون آلود ملاقات کنم .

آن ملعون گفت عيب ندارد الان ترا هم ببرادرت ملحق ميکنم ، پس بلند شد وسرِ آن مظلوم را از بدن جدا کرد ودر توبره گذاشت وبدنِ هر دو را در آب انداخت در حاليکه خون از آن بدنها ميچکيد .

(بردن سرِ دو طفلان بنزد ابن زياد)

وآن دو سر را بنزد ابن زياد برد ، ابن زياد روي کرسي خود نشسته بود وبدستش عصاي از خيزران داشت چون نظرش بآن دو سر افتاد سه مرتبه بلند شد ونشست .

پس گفت واي بر تو کجا اينها را يافتي ؟ گفت پيره زني داشتم ايشان را ميهمان نموده بود ، گفت حق مهمان را نشناختي ؟ گفت نه .

گفت : اين دو طفل چه گفتند بتو ؟

گفت بمن گفتند اى شيخ ما را ببازار ببر وبفروش واز پولِ ما استفاده کن ونخواه که در قيامت محمد ﷺ دشمن تو باشد .

گفت : تو چه در جواب گفتي ؟ گفت بايشان گفتم من بايد شما را بکشم وسر شما را بنزد عبيدالله بن زياد ببرم ودو هزار درهم جايزه بگيرم .

گفت : چه بتو گفتند : گفت بمن گفتند ما را ببر نزد ابن زياد تا در ما حکم کند بآنچه ميخواهد .

گفت : چه در جوابشان گفتي ؟ گفت : گفتم راهي نيست جزانکه بواسطه خونِ شما باو تقرّب جويم .

گفت چرا زنده پیش من نیاوردي تا اینکه دو مقابل جایزه بتو بدهم که چهار هزار درهم باشد ؟

گفت : این را صلاح ندیدم جزانکه بخون ایشان بتو مُقرّب شوم .

گفت : دیگر چه گفتند بتو ؟ گفت : گفتند اي شیخ قرابت وخویشاوندی ما را برسول خدا حفظ کن .

گفت : تو چه گفتی ؟ گفت من گفتم شما را قرابتی برسول خدا نیست .

گفت: واي بر تو دیگر چه گفتند بتو ؟ گفت : گفتند اي پیره مرد بکوچکيِ ما رحم کن .

گفت : پس رحم نکردي بایشان ؟ گفت گفتم خدا در قلب من نسبت بشما هیچ رحمي قرار نداده .

گفت : واي بر تو دیگر چه گفتند بتو ؟ گفت گفتند بگذار ما چند رکعت نماز بخوانیم .

پس گفتم هر چه میخواهید نماز بخوانید اگر نفعی براي شما دارد .

گفت بعد از نماز چه گفتند ؟ گفت سر بآسمان بلند کردند وگفتند (یا حَيُّ یا حَکِیم یا أَحکَمَ الْحاکمین اُحْکُمْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُ بِالْحَقّ) .

عبیدالله بن زیاد گفت پس بدرستیکه احکم الحاکمین حکم کرد بین شما، کیست این فاسق را کارش را بسازد ؟ مردي شامي از جا بلند شد و گفت من براي اینکار آماده‌ام .

گفت اینرا ببر همانجائیکه گردنِ آن دو طفل را جدا کرد ، گردنش را بزن ونگذار خونش بخون آن دو طفل مخلوط شود ، وزود سرش براي من بیاور . مرد شامي برد وسرش را آورد وبه نیزه زدند وآنجا نصب کردند بچه‌ها تیر وسنگ باو میزدند ومي گفتند این قاتل ذریه رسول خدا ﷺ است .

(شهادتِ طفلانِ مسلم بطريقي كه ناسخ نقل كرده)

در ناسخ ج ۲ ص ۱۱۰ قصه شهيد شدنِ طفلانِ حضرت مسلم را طوردیگر نقل فرموده ، وخلاصه اش اينست كه فرمود مكشوف باد كه شهادت محمد وابراهيم پسرهايِ مسلم را كمتر دركتاب پيشينيان ديده‌ام ، اِلّا انكه اعصم كوفي ميگويد : گاهي كه ابن زياد هاني را محبوس داشت چنانكه مرقوم شد .

ومسلم از سرايِ هاني بيرون شتافت ، وشيعيان خود را فراهم كرد ، تا بر دارالاماره حمله افكند، پسرهاي خود را بخانه شريح قاضي فرستاد تا درحمايت او بسلامت مانند .

ديگر نه از نام ايشان ياد ميكند ونه از شهادت ايشان باز مي‌گويد تا انجا كه مي‌گويد .

ومن بنده اين قصه را از روضة الشهداء منتخب ميدارم تا انجا كه مي‌گويد اكنون بر سر سخن رويم .

(فرمان ابن زياد درباره پسران مسلم)

همانا پسرهايِ مسلم بحكم پدر در خانه شريح قاضي بودند ، تا گاهي كه مسلم را شهيد كردند ، وابن زياد را آگهي دادند كه مردم اين شهر دو تن پسران مسلم را پوشيده ميدارند ، ابن زياد بفرمود تا در تمامِ شهرمنادي نداكند كه هر كس پسرهايِ مسلم را در خانه خود نگاهدارد وبنزد من نياورد خانه اش غارت شود وخونش هدر باشد .

شريح چون اين ندا بشنيد محمد وابراهيم را پيش طلبيد ، وهاي هاي بگريست ، گفتند : اي شريح اين گريه چيست ؟ گفت بدانيد كه (پدر شما)

مسلم شهید شد ، ایشان جامه چاك کردند ، وخاك بر سر نمودند وفریاد (وا اَبَتاه وا غربتاه) برآوردند ، شریح گفت :

ای برادر زادگان چندین مخروشید ، وبرخون خویشتن وکید من مکوشید چه ابن زیاد شما را میطلبد تا در کجا بیابد ، وتا شما را دست‌گیر نکند آرام نشود ، واز صاحب خانه انتقام کشد ، ایشان از ترس خاموش نشستند .

شریح گفت : شما روشنیِ چشم وچراغِ دلِ منید ، چنان رأی زده‌ام که شما را به امینی بسپارم تا با خود بمدینه برد ، وبخیشان بسپارد ، وپسر خود که‌اسد نام داشت فرمود که : شنیده‌ام کـه بیرون دروازه عراقین کاروانی بجانب مدینه میرود ، این کودکان را ، رسان وبا امینی بسپار تا بمدینه برسانند ، وهر یك را پنجاه دینار زر (طلا) سرخ بر میان بست ، چون تاریکی جهان را فرو گرفت ، اسد آن کودکان را برداشت واز شهر بیرون شتافت .

وقتی رسیدند که کاروانیان بار بسته ومقداری راه رفته بودند ، اسد نظری افکند سیاهی از دور دیدار بود ، روی با پسرهای مسلم کرد وگفت این سیاهی که دیدار میشود ،کاروانیانند ، قدری راه را بعجله روید وخود را بقافله رسانید.

این بگفت وبرگشت ، کودکان مسلم که از راه وبیراه آگاه نبودند ، قدری بدویدند وخسته شدند ، واثر قافله را گم کردند ، چند نفر از کوفیان بایشان دچار شدند وشناختند که ایشان پسران مسلمند ، پس هر دو را گرفتـه بنزد ابن زیاد بردند ، واو فرمان داد که ایشان را زندان کنند ، ونامهٔ بیزید نوشت کـه پسران مسلم در زندانند تا چه فرمائی .

(رهائی دادن زندانبان پسران مسلم را)

اما زندانبان که مشکور نام داشت ، از دوستان اهل بیت بود ، وازآه وناله

این کودکانِ هفتْ هشتْ ساله اندوهناك گشت ، وجاي خوب بهر ایشان مهیا کرد وخورش وخوردني حاضر ساخت ، وچندکه توانست نیکوخدمتی کرد . وشب دیگر چـون هوا تاریك شـد ، ایشان را برداشت و بر سر راه قادسیـه آورد ، وانگشتر خود را بایشان داد ، وگفت : این انگشتر از من نزد شما علامتی باشد چون بقادسیه رسیدید ، بدین علامت برادرمرا آگاه کنید تا شما را خدمت کند وبمدینه برساند .

چون مشکور باز گشت وایشان راه قادسیه را پیش گرفتند ، باز راه را گم کردند ، وتا سفیده صبح کنار شهر دور میزدند ، صبح دیدند درکنار کوفه اند ، سخت بترسیدند ، که مبادا دیگر باره گرفتار شوند ، خودرا بنخلستاني کشیدند ودرکنار چشمه آبي بر درختی برآمدند ودر میان شاخهای درخت قرار گرفتند .

کنیز کـی حبشي هنگام چاشت بکنار چشمه آمد تاآب برگیرد ، عکس ایشان را در چشمه بدید ، برخاست وباایشان از درِ مِهر ونوازش سخن گفت ، ومحبت خود وبانوی (سیده) خودرا بااهل بیت پیغمبر باز نمود، وهر دوکودك را برداشتـه بمنزل آورد ، وزن صاحب خانـهایشان را پذیرفت ، وسر وروی ایشان را بوسه زد، وکنیز را بواسطه این خدمت نیکو آزادکرد، وپسرانمسلم را در پستوخانه جاي داد . وخورش وخوردنِي پیش‌آورد ، وبکنیز وصیت کرد که شوهر من را ازاین راز آگاه مکن .

(شهادت زندانبان)

واز آن سوی ابن زیـاد مشکور زندانبان را طلب نمود وگفت چه شدند پسرهاي مسلم ؟ گفت من ایشان را در راه خدا آزاد کردم .

گفت: از من نترسیدی ؟

گفت : جز از خدای نترسم ، دیروز پدر این کودکان را کشتی ، امروز ازاین دوطفل نو رس چه میخواهی ؟

ابن زیاد در غضب شد .

و گفت : اکنون بفرمایم تا سرت را از تن جدا کنند .

گفت : آن سر که در راه مصطفی نباشد نخواهم .

این وقت ابن زیاد فرمان‌داد که مشکور را بعداز پانصد تازیانه زدن گردن بزنند، چون اورا در دو عذاب کشیدند ، وابتدا بزدن تازیانه کردند ، در تازیانه اول گفت: (بسم الله الرحمن الرحیم) . در زدنِ تازیانه دوم گفت : اِلهی مرا صبر بده .

ودر زدنِ تازیانه سوم گفت: خدایا مرا در حُبِّ فرزندانِ رسول‌تو میکشند.

چون نوبت بچهارم وپنجم افتاد گفت : اي پروردگار من ، مرا بمصطفی وفرزندانش باز رسان ، ودیگر سخن نگفت تا پانصد ضرب (زدن) بنهایت رسید .

اینوقت گفت مرا شربتی آب دهید .

ابن زیاد گفت: اورا تشنه‌گردن زنید .

عمروبن الحارث قدم فروتنی وخواری پیش گذاشت، ومشکوررا بشفاعت درخواست وبخانه خیش آورد تا اورا مداوا کند ، مشکور چشم بگشود ، وگفت بشارت باد که من از آب کوثر سیراب شدم، این بگفت وجان بداد .

(طفلان مسلم در خانه حارث)

اما ازآن سوی پسران مسلم را آنزن وکنیزك نیکو خدمت همی کردند ، وپرستاری نمودند، تاشب برسید، پس خورش وخوردنی حاضر ساختند وایشان

بعداز صرفِ شام بخوابیدند .

اینوقت شوهر آن زن که حارث نام داشت بخانه درآمد، وسخت آشوفته خاطر وکوفته اندام بود .

زن پرسید که مگر ترا حادثه‌ای رسید، گفت: اول صبح بر در سرایِ امیر بودم، منادیِ ندا در داد که پسرهایِ مسلم را مشکور از زندان رها نمود، هر که ایشان را دستگیر کند، از امیر بعطایِ مال وثروت وآرزو بهرمندگردد .

من چون این کلمه شنیدم سوار شدم واطراف کوفه را گردش کردم وأسب از شدت شتافتن ترکید وافتاد من هـم از پشت أسب در افتـادم ، وبهزار رنج خودرا بدر خانه رسانیدم، وازایشان نشانی نیافتم .

زن گفت اي مرد این چیست که می‌گوئی ؟ از خدا بترس وبر فرزنـدان رسول خدا، بد مَیَنْدیش .

حارث گفت : خاموش باش ، ابن زیـاد مرا مال ومرکب دهد ، واز فضه وذهب توانگر کند، ترا بااین سخنان چکار ، برخیز وآب وطعام بیار .

زنْ بیچاره گَشْت واورا پاره‌ای خورش وخوردنیِ آورد تاخورد وخوابید.

(گرفتاری طفلان مسلم بدست حارث)

اما پسران مسلم ، محمد که برادر بزرگ بود نـاگاه از خواب بیدار شد وابراهیم را از خواب بیدار کرد وگفت برخیز که مانیز کشته میشویم، چه مرا اندرین ساعت درخواب نمودار شد که مصطفی ومرتضی وسیدهٔ کونین وحسنین علیهم السلام در بهشت برین عبور میدادنـد ، ناگاه مرا وترا ، مصطفی از دور دیدار کرده پس رويِ بمسلم آورد وفرمود ترا چگونه دل داد که این کودکانْ را نزد دشمنان بگذاشتی؟ وبسويِ ما گام برداشتی ؟ مسلم عرض کرد که ایشانْ از

قفايِ ما ميايند، وفردا نزد ما خواهند بود .

ابراهيم عرض كرد : اي برادر سوگند بخدا منهم بدونِ كم وزياد اين خواب را ديدم، پس دست درگردنِ يكديگر درآوردند، وهاي‌هاي بگريستند ، صداي گريه‌ايشان حارث را از خواب بيدار كرد وسر از بالين برداشت وگفت: اي زن اين شور وشيون درخانه ما ازكيست؟ برخيز وچراغي بر افروز تابدانيم اين صدا از چيست ؟ واين سوگواری از بهر كيست ؟ زن را نيرويِ برخاستن وقدرتِ چراغ آراستن نبود ، ناچار حارث بن عروة خود برخاست وچراغي بر افروخت وبنهان خانه درآمد، پسران مسلم را نگريست كه يكديگر را دست بگردن درآورده وباصدايِ بلند مي‌گريند .

گفت شما كيستيد؟ ودر اينجا چكنيد؟ ايشان چون اورا اهل‌سرايِ دانستند از شيعيان پنداشتند، گفتند : ما يتيمان مسلم بن عقيليم .

حارث گفت: من در طلب‌شما، اين شهر ونواحي را بگشتم وأسبِ خودرا بكُشتَم وشما خانه مرا وطن گرفته‌ايد ؟ (۱) وخوش بخفته‌ايد ؟ پس بامشت سر و مغز ايشان را لختي (قدری) بكوفت وهر دو تن را بر بست وهم درآن نهانخانه در افكند ، ودر را استوار كرد ، زن پيش دَويد وبزاريِ آغاز شفاعت نمود ، ودست وپايِ حارث را بوسه زد، واز خدا ورسول بيم داد ، ولي كلمات زن در حارث هيچ اثر نكرد .

(شهادت طفلان مسلم بدست حارث)

واول صبح برخواسته ولباس جنگ بر تن كرد وپسران مسلم را برداشته روان شد ، تا در كنار نهر گردن بزند ، زن از قفاي اوميدويد وميناليد ، وچون

(۱) آب دركوزه وما تشنه‌لبان‌ميگرديم يار در خانه وماگِردِ جهان ميگرديم

نزديك ميشد حارث باشمشير كشيده بر وي حمله مى‌افكند، بدين گونه همى‌رفت تا دركنار نهر رسيد، پس غلام خويش را پيش طلبيد وشمشير خودرا بدو داد وگفت : اين دو كودك را گردن بزن ، غلام گفت : مرا از مصطفى شرم آيـد كه اين دو طفل بى‌گناه را از خاندان او گردن زنم، وهرگز اينكار نكنم .

حارث گفت اول ترا خواهم كشت وآهنگ غلام كرد ، غلام دانست كه بخشايش در نهاد حارث ننهاده‌اند وبيگمان كشته خواهد شد ناچار با حارث در آويخت ، هر دو تن دست درگريبان شدند ، ناگاه حارث برُ وي در افتاد، غلام خواست تيغ براند حارث جلدي كرد وچابكي نمود وبرجست وتيغ از دست غلام گرفت ، غلام شمشير خويش را از نيام بكشيد وبر حـارث فرود آورد ، حارث مَرْدِ مبارزه بود ، ان زخم را با سپر بگردانيد ، وتيغ بزد ودست غلام را قطع كرد ، در اين هنگام زنِ حارث با پسر در رسيدند ، پسر پيش دويد وكمر غلام بگرفت وگفت : اى پدر ، اين غلام برادر رضاعى من وفرزند خوانـده مادر منست ، از وى چه ميخواهى ؟

حارث پـاسخ نگفت ، وتيغ بزد وغلام را بكشت ، وپسر را گفت : هـم اكنون تعجيل كن واين دو كودك را گردن بزن ، پسر گفت : من اين دوكودك را كه از خاندان پيغمبرنـد ، سر بر ندارم ، وتـو را نيز نگذارم ، وزنش نيز ميناليد ومي گفت : اين دو طفل بيگناه را چرا تباه بايدكرد ؟ چه زيان داردكه ايشان را زنده بنزد ابن زياد حاضر سازى تا او چه خواهد وچه فرمايد .

گفت : دوستداران ايشان در اين شهر فراوانند ، توانـد شد كه ايشان را از دست من فرا گيرند ومرا از عطاءِ ابن زياد بى‌بهره گذارند ، وتيغ بكشيد وآهنك كودكان كرده زن پيش تاخت وبا حارث درآويخت كه از خداى بترس واز قيامت بينديش ، اين چه نكوهيده كردار است كه پيش داشته‌اي ؟ . حارث

در خشم شد وتیغ بزد وزنرا جراحت بزرگی زد .

پسر بدوید که مبادا مادر را بزخم دیگر تباه کند ودست پدر بگرفت و گفت: ای‌پدر بخودآی، چندین بیهشانه چکنی؟ وخویش از بیگانه ندانی، حارث هم درحال غضب تیغ بزد ، وپسر را بکشت ، وچون گرگِ دیوانه بر سرِ پسرهایِ مسلم بتاخت ، چندان که زاری کردند فایدهٔ نداشت . گفتند مارا بگذار دو رکعت نمازگذاریم ،گفت : نگذارم ودست هر یك را میگرفت که سرش راجدا کند آن یك میدوید که من کشته برادر نتوانم دید ، مرا بکش، حارث اول محمد را سر برید وسرش را بخاك گذاشت وتنش را درآب انداخت ، ابراهیم بدوید وسر را در بر گرفت وبر سینه بچسبانید وبهايِ هايِ بگریست . حارث سرمحمد را از دست ابراهیم بگرفت واو را نیز بِکُشْت وتنش را درآب افکند .

(آوردن حارث سرهای طفلان را نزد ابن زیاد)

وسرهای مبارك ایشان را در توبره نهاده بدار الاماره آورد ، ونزد ابن‌زیاد گذاشت. گفت: این چیست؟ گفت: سرهایِ دشمنانِ تو است که بریده ام وبنزد تو آورده‌ام تابدان عطا که وعده کردی وفا کنی .

ابن زیاد گفت : کدام دشمن ؟ گفت: فرزندان مسلم بن عقیل، ابن زیاد گفت : سرهارا برآوردند وبشستند ودر طبقی نهاده پیش گذشتند .

ابن زیاد را کردار او ناگوار افتاد ، گفت : از خدای نترسیدی، ودو تن کودك بی‌گناه را بکشتی ؟ وحال آنکه من بیزید نوشته‌ام که پسرهای مسلم را گرفته‌ام تاچه فرمائی؟ اگر خواهی زنده فرستم ، ممکن است زنده بخواهد چه جواب‌گویم؟ چرا زنده بنزد من نیاوردي ؟

حارث گفت: بترسیدم که مردم شهر ایشان را از دست من بگیرند، ومن از

عطای امیر بی بهره مانم .

ابن زیادگفت: ممکن بود ایشان را باز داري ومرا آگهی دهی ، تا کسی بفرستم وپنهانی بنزد خویش حاضر سازم. حارث را جاي پاسخ نماند، سربزیر افکند، وخاموش ایستاد .

(کشته شدن حارث بفرمان ابن زیاد)

ابن زیاد را ، هم نشینی بود کـه مقاتل نام داشت ، وبااینکه میدانست با اهل بیت نبوت محبت دارد ، چون ندیم وهم‌نشینی نیکو گوی ، ونیکو خوي بود، بر وي سخت نمیگرفت . اورا گفت: حارث بدون اجازه من پسران‌مسلم را سربریده، اورا بگیر ودر همانجاکـه پسرهای مسلم راکشته ، بهر خواریکه خواهی بکش، وسرهای پسران مسلم‌را درآنجاکه تنهای ایشان‌را درآب‌افکنده درآب افکن .

مقاتـل سخت شاد شد و گفت : اگر ابـن زیاد سلطنت خودرا بمن میداد چندین شاد نشدم. پس بفرمود: تاحارث را دست بگردن بربستند وکلاه از سر برگرفتند واز میان بازارکوفه کشان کشان عبور دادند ، وسرهاي کودکانرا بر مردمان عرضه میدادند ، وصورت حال را تقریر (وبیان) میکردنـد ، ومردمان میگریستند، وحارث را لعن میفرستادند .

چون بکنار نهر رسیدند ، جوانیرا دیدند که کشته‌اند ، وغلامیرا پاره پاره افکنده‌اند ، وزني مجروح ومطروح افتاده ، چون بر حال ایشان مطلع شدند ، تعجب مردم بر خباثت حارث زیاد شد .

اینوقت حارث: روی بمقاتل کرد وگفت : مرا دست باز دار تا بگوشه ای پنهان شوم، وده هزار دینار در عوض اینکار از من بگیر .

مقاتل گفت: اگر همه دنیا را تو داشتی وبمن گذاشتی (یعنی بمن میدادی) ترا دست باز نداشتم ، ودر ازاي قتل تـو ، از خـدای جهان بهشت جاودان خواهم یافت .

وچون چشم مقاتل برمقتل پسرهاي مسلم وخون‌ایشان‌افتاد، سخت بگریست ودر خون ایشان بغلطید ،آنگاه غلام خود را فرمان داد تـا اول دستهاي حارث را قطع کرد ،آن‌گاه هر دو پای او را برید ، از پس‌آن چشمهاي او را برآورد وگوشهای او را از تن بـازکرد ، پس شکم او را بشکافت ، وانچه از تن او باز کرده بود ، در شکم او نهاد ، وسنگی بر شکم او بست ، وآن تـن پلید را در آب افکند .

درخبر است‌که سه نوبت اورا درآب افکند، وآب او را نپذیرفت، وبکنار افکند، وسه نوبت او را درچاه افکندند وبا سنگ وخاشاك انباشته نمودند ، هم زمین او را نپذیرفت، وبیرون افکند ،آنگاه تن او را سوزانیدند، وخاکسترش را بباد دادند .

وچون سرهاي پسران مسلم را درآب افکندند ، تنهاي ایشان روی‌آب آمد وبا سر پیوسته شد ، ودست درگردن یکدیگرکرده در آب فرو شدند .

(فصل شصت وششم)

(در توجه امام حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق)

در ناسخ ج ۲ ص۱۱۹ فرمودند امام حسین عليه السلام شب یکشنبه بیست وهشتم شهر رجب از مدینه بیرون شد وروز جمعه سیم شعبان وارد مکه گشت ، وماه شعبان وشهر رمضان وشـوال وذیقعده را در مکه معظمه اقامت فرمـود ، وروز ترویه که روز سه شنبه هشتم ذیحجه بود ، از مکه آهنگ عراق نمود .

وطریحی در منتخب (۱) خـود آورده که : یزید بن معاویـه سی نفر از شیاطین بني اُمیه را مأمورساخت که بازائرین بیت الله کوچ داده ، در مکه حسین علیه السلام را دستگیر کنند ، واگر نتوانند مقتول سازند ، چـون حسین عليه السلام بر مکرِ او عالم بود ، ناچار عازم عراق شد .

وبروایت شیخ مفید این همان روزبود که مسلم بن عقیل برابن زیاد خروج کرد وروز دیگر که یوم عرفه بود شهید گشت .

وبروایت اعصم کوفی چنانکه بشرح رفت ، چنان بر مي آید کـه شبي هم در خانه محمـد بن کثیر بمانـد ، در اینصورت خروج مسلم روز دوشنبه هفتم ذیحجه وشهادتش روز عرفه بوده .

---

(۱) منتخب ص۴۳۵ مجلس(۹) از جلد ۲ .

ودر جلاء العیون ص ۵۳۲ فصل چهارم از شیخ مفید وسید بن طاوس وشیخ ابن نما فرموده چون حضرت سید الشهداء علیه السلام در سیم ماه شعبان سال شصتم از هجرت از بیم آسیب مخالفان مکه معظمه را بنورِ قدم خود منوّر گردانیده بود در بقیه آن ماه وماه رمضان وشوال وذي القعده در آن بلده محترمه بعبادت حق تعالی قیام می‌نمود ، ودر آن مدت جمعی از شیعیان از حجاز وبصره وسایر بلدان نزد آنحضرت جمع شدند ، چون ماه ذیحجه درآمد ، حضرت احرام بحج بستند ، چون یزید پلید جمعی را فرستاده بود ببهانه حج که آن حضرت را گرفته بنزد او برند ، یا بقتل آورند، حضرت اِحرامِ حج را بعمره عدول نموده اعمال عمره را بعمل آورد ، ومُحِلّ شد ومتوجّه عراق گردید .

ودر چند حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت میدانست که نخواهند گذاشت که حج را تمام کنند ، اِحْرام بعمره مفرده بست وعمره را بإتمامِ رسانیده در روز هفتم ماه ذي‌حجه از مکه بیرون رفت .

وبعضی گفته‌اند در روز عرفه بیرون رفت .

وسید بن طاوس روایت کرده است که در روزِ سیّم ماه بیرون رفت ، ودر همان روز مسلم شهید شده بود .

وأيضاً روایت کرده است که چون عزم توجه عراق نمود . خطبهٔ أدا فرمود .

(خطبهٔ حضرت امام حسین علیه السلام در مکه (۱))

پس فرمود (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَمٰا شٰاءَ اللّٰهُ وَلٰا حَوْلَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّٰا بِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی رَسُولِهِ (وَسَلَّمَ) خُطَّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلٰادَةِ عَلٰی جیدِ الْفَتٰاةِ وَمٰا أَوْلَهَنی

(۱) ناسخ ج۲ ص۱۲۰ ولهوف سید بن طاووس ومقتل مقرم ص۱۹۳ وقمقام ج۱ ص۳۲۷ .

إِلىٰ أَسْلافي ، اِشْتِيـاقَ يَعقُوبَ إِلىٰ يُوسُفَ ، وَخُيِّرَ لي مَصْرَعٌ أَنـا لاقيهِ . كَأَنّي بِأَوْصالي يَتَقَطَّعُها عَسَلانُ الْفَلَواتِ بَيْنَ النَّواوِيسِ وَكَرْبَلاءَ ، فَيَمْلَأَنَّ مِنّي أَكْراشاً جُوْفاً وَأَجْرِبَةً سُغْباً ، لا مَحيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ ، رِضَى اللهِ رِضانا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلىٰ بَلائِهِ ، وَيُوَفّينا أُجُورَ الصّابِرينَ . لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللهِ لَحْمَـةٌ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَـهُ في حَظيرَةِ الْقُدْسِ ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ ، وَيُنْجِزُ لَهُمْ وَعْدَهُ وَمَـنْ كانَ فينا باذِلاً مُهْجَتَـهُ ، مُوَطِّناً عَلىٰ لِقاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا فَإِنّـي راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شاءَ اللهُ) .

يعنى حمد خدا را آنچه را خداوند مقدر فرموده بعمل مي آيد ودرود بر پيغمبر خدا وقوّتي نيست مگر باو ، وبدرستيكه مرگ را مانند قلاده (گردنبند) برگردنِ اولادِ آدم لازم گردانيده مثل گردنبند درگردن دختران جوان ، وچه بسيارخواهان ومشتاقم ديدار گذشتگان‌خود را مثل‌اشتياق‌يعقوب ديداريوسف را.

واز براى من محل افتادنى قرار داده شده كه ناچار بايدآن محل را ديدار كنم، و گويا مى‌بينم كه دراين زودى‌اعضاي من پاره پاره خواهد شد درصحراى كربلا وچارهٔ نيست از دريافتن آن روزيكه مقدرگرديده براي اين امر، وما اهل بيت رضا بقضاي خدا داده‌ايم ، وبر بلاى خدا صبر مى‌نمائيم، تا عطا كند ما را بهترين جزاى صبركنندگان ، بزودي‌آن اعضاي پاره پاره در حظيره قدس نزد حضرت رسالت ﷺ مجتمع خواهد گرديد ، وحق تعالى ديده او را روشن خواهد گردانيد ، ووعده هاي خود را بعمل خواهد آورد ، وهر كه را آرزوي شهادت باشد وخواهد كه جان در راه نصرت ما در بازد و بسعادت ابدى فايز گردد با ما رفيق شود كه فردا صبح روانه شويم ان شاء الله .

(نصیحت مشفقانه واقدي وزرارة بن‌صالح امام‌حسین علیه‌السلام را)

در دلائل الامامه طبري ص ۷٤ باسناد خود روایت‌کرده [۱] که ابو محمد واقدي وزرارة بن‌صالح[۲] نقل‌نموده‌اند که ما سه شب پیش ازحرکتِ حضرت بِعراق او را ملاقات‌کردیم واو را خبر دار نمودیم که مردم‌کوفه ضعیف هستند ودلهاي ایشان با شما است ولي شمشیرهاي ایشان بر شما است .

پس حضرت با دست مبارك بسويِ‌آسمانْ اِشارتي فرمود تا درهاي آسمان گشوده شد واز اَفْواج ملائکه آن قدر بزیر آمدند که عدد ایشان را بغیر از خدا کس احصاء نمی‌تواند کرد ، حضرت فرمود (لولا تقارب الاشياء وحبوط الاجر[۳] لقاتلتهم بهؤلاء ولكن أعلم عِلْماً [٤] ان هناك مصرعي ومصارع أصحابي لاينجو منهم اِلّا وَالدي علي) اگر نه بود نزدیك شدن چیزها واز بین رفتن مزد واجر هر آینه بواسطه این ملائکه با کفار میجنگیدم ولکن میدانم که محل افتادن من واصحاب مَنْ در انجا خواهد بود وأحدي نجات نداشته باشد از کشته شدن مگر فرزندم علي .

---

(۱) سید در لهوفش وناسخ در جلد ۲ ص۱۱۹ ومجلسی در جلاء العیون ص۵۲۳ چاپ اسلامیه وقمقام ج۱ ص۳۲۸ .

(۲) در لهوف (زرارة بن خلج) ذکر کرده ودر ناسخ وجلاء العیون وقمقام (زرارة بن صالح) ذکر یافته ودر قمقام ص۳۲۸ از بعض نسخ (اجلح) ذکر شده .

(۳) در لهوف وناسخ (وهبوط الاجل) نقل کرده. یعنی فرا رسیدن مرگ.

(٤) در ناسخ (ولکن أعلم یقیناً الخ) .

(نصيحت مشفقانه محمد بن حنفيه امام حسين عليه السلام را)

ايضا در لهوف وناسخ ج ۲ ص ۱۲۱ ومجلسى در جلاء العيون ص ۵۳۳ از امام صادق عليه السلام روايت كرده‌اند كه در شبى كه سيد شهداء عازم گرديد كه در صبح آن روز متوجه كوفه گردد .

محمد بن حنفيه بخدمت حضرت آمد و گفت : اى برادر تو دانستى غدر ومكر اهل كوفه را نسبت بپدر وبرادرِ خود ، مى‌ترسم كه با تو نيز چنين كنند اگر در مكه بمانى كه حرم خداست ، عزيز ومكرّم خواهى بود ، وكسى درمكه متعرض تو نميتواند شد .

حضرت فرمود كه ميترسم كه يزيد پليد مرا در مكه با مكر شهيد گرداند آنوقت من سبب شده باشم كه حرمت اين خانه مباح شود وضايع گردد .

محمد بن حنفيه عرض كرد اگر از اين ميترسى پس برو بطرف يمَن يا بطرف بيابانها انجا اقامت كن ، كه در أمن وأمان باشي وكسي نتواند بتودست يابد .

حضرت فرمود در اين باره بايد فكرى كنم .

پس چون هنگام سحر شد حضرت كوچ كرد .

ودر ناسخ ج ۲ ص ۱۲۲ گويد در خبر است كه امام حسين عليه السلام سفرعراق را از قرآن مجيد فال گشود ، واين آيه آمد : (كُلّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوت) يعنى هر كس بايد شربت مرگ را بنوشد ، حضرت فرمود : (صدق الله وصدق رسوله) خدا ورسولش راست گفتند .

در لهوف وناسخ وجلاء العيون . چون خبر حركت كردن حضرت بمحمد بن حنفيه رسيد ، دوان دوان بيامد وزمام شتر برادر را گرفت .

وگفت : اي برادر با من وعده نكردی كه در اين كار فكر و انديشهٔ كني ؟ فرمود بلی گفت پس چرا باين زودي متوجه سفر شدي ؟

فرمود چون تورفتی رسول خدا صلى الله عليه وآله پيش من آمد وفرموداي حسين خارج شو كه حق تعالی ميخواهد ترا كشته ببيند .

محمد گفت (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنا اِلَيْهِ راجِعُون) .

هر گاه تو باين قصد ميروي پس چرا زنان خود را بهمراه ميبري ؟ حضرت فرمود: بمن گفت خداوند ميخواهد زنان را اسير ببيند [1] محمدبن حنفيه بادل بريان وديده گريان آن امام عالميان‌را وداع كرد وبرگشت .

(نصيحت مشفقانه عبدالله بن عباس امام حسين عليه السلام را)

در ناسخ ج٢ ص١٢٣ وجلاء العيون ص٥٣٤ روايت كرده‌اند كه بعداز محمد بن حنفيه عبدالله بن عباس بخدمت آن حضرت آمد ، ومبالغه در ترك آن سفر نمود .

حضرت فرمود : رسول خدا مرا أمري فرموده ومخالفت أمر آن حضرت هرگز نخواهم كرد ، پس ابن عباس بيرون آمد وميگريست، وفرياد واحسيناه

(١) در لهوف ازكلينی بسند خود از حمزة بن حمران روايت كرده است كه از امام صادق عليه السلام سؤال شد چرا محمدبن حنفيه باامام حسين عليه السلام خروج نكرد وتخلف نمود ؟ حضرت فرمود اي حمزه الان بتو مطلبی می‌گويم بشرط انكه ديگرباره ازاين سؤالها نكنی، حسين عليه السلام چون خواست حركت كند نامه نوشت براى بنی‌هاشم (اما بعد فانه مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُم استشهد وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِي لم‌يبلغ الفتح والسلام) هركس بمن ملحق شد كشته خواهد شد وهركس ازمن تخلف كرد پيروزی نخواهد ديد والسلام .

بر کشید .

(نصیحت بحسب ظاهر مشفقانه عبدالله بن زبیر امام‌حسین علیه السلام‌را)

در جلاء العیون ص٥٣٤ فرموده : در احادیث معتبره از امام باقر وصادق علیهما السلام منقول است ، کـه چون حضرت بِاِرادِهِ سفرِ عراق از مکه بیرون رفت، عبدالله بن زبیر بمشایعت آن حضرت رفته ، بظاهر در منع آن حضرت از آن سفر سخنانی میگفت [١] .

حضرت فرمود: نمی‌خواهم که برایِ مَنْ حرمتِ خانه خدا (حرم و کعبه) برطرف شود ، وهرچند از حرم دورتر باشم و کشته شوم ، مرا خوشتر است ، از آنکه نزدیکتر باشم ، واگر در کنار فرات مدفون‌گردم بهتراست از برایِ من از آنکه در نزدیك کعبه مدفون‌گردم ، وحضرت اورا باعجاز خبر میداد که او در مکه کشته خواهـد شد ، وحرمت کعبه بسبب آن هتك خواهد شد ، واو نمیفهمید یاتَجاهُل وخودرا بجهل میزد، وآخر چنان شد که کعبه را حجّاج بر سراو خراب کرد [٢] .

---

(١) عبدالله بـن زبیر خودرا خلیفه میدانست واز خارج شدن امام حسین علیه السلام خیلی خوشحال بـود ، چون اگر امام حسین عليه السلام در مکه میمانـد کسی باعبدالله بیعت نمیکرد مگر دشمنان امام حسین عليه السلام .

(٢) در فقیه ج٢ ص١٦٢ ذیل حدیث ٣١ سؤال میشود که چرا برحجاج جاری نشد آنچه بر تبع (پادشاهی بود) واصحاب فیل جاری شد (یعنی وقتی تبع واصحاب فیل خواستنـد کعبه را خراب کنند ، خداونـد ایشان را هلاك ساخت ومبتلا گردانید، ولي وقتی‌حجاج کعبه‌را خراب کرد طوری‌نشد؟ حضرت

←

در قمقام ج۱ ص۳۳۰ فرموده: عبدالله بن زبیر آمد وعرض کرد: من ندانم از چه روی ما که اولاد مهاجرین واولی بأمر خلافت هستیم، خلافت‌را بایشان گذاریم، واز تعرض آل ابوسفیان دست باز داریم، حالیم بفرمائید اراده شما بچه چیز متعلق است؟

فرمود: اشراف کوفه مرا خواسته‌اند ومن‌هم اجابت کردم بسوی ایشان میروم.

ابن زبیر گفت: آری اگر مرا نیز مانند تو دوستان وشیعیان بودی، ازاین سفر نمیگذشتم، باز اندیشید که مبادا حضرت اورا دراین سخنانِ نفاق آمیز، متهم داند، عرض کرد، اگر هم درحجاز بمانی واراده خلافت فرمائی مخالفت نورزیم، وشرائط مساعدت ومعاونت بجای آریم.

فرمود أمیرالمؤمنین علیه السلام مرا حدیث کرد که رئیسی در حرمِ خدای کشته شود، ومن نیکو نمیدانم آن کس من باشم، وبسبب من حرامی حلال دارند، واین سخن اشاره بواقعه حجاج وکشته شدن عبدالله بن زبیر بود، باز گفت: وظیفه آنکه در خانه خدا مقیم باشی ومرا متولّی این امر فرمائی که بهیچ روی عصیان تو نکنم، فرمود: بدین قضیه نیز همدست نیستم.

پس ابن زبیر سخنی چند پنهان گفت: حضرت فرمود: میدانید چه گفت؟ عرض کردند نه، خدا مارا فدایِ تو گرداند.

فرمود حجاج قصد خراب کردن کعبه را نداشت بلکه ابن زبیر راکه مخالف حق بود میخواست دست‌گیر کند او هم در کعبه متحصن شده بود، حجاج کعبه را بر سرش خراب کرد واورا بکشت وبر مردم معلوم شد که ابن زبیر بر حق نبود.

فرمود : مرا همی گويـد در مسجد مقيم باش ، ومن مردمـان را ببيعت تو دعوت كنم .

وبخدا قسم که اگر در سوراخ جانوران باشم، بنی‌اُميه مرا بيرون كِشَند تا مقصود خويش بامضاء رسانند ، وباز بخداي قسم بنی‌اميه در كشتن من از حدّ گذرند چنانچه يهوديها در روز شنبه (از حدّ تجاوز كردند) واگر خارج از حرم شهيد شوم خوش‌تر دارم كه داخل آن باشم . پس عبدالله بن زبير رفت .

حضرت فرمود : او همي خواهد كه مـن بعراق روم وصفحه حجاز اورا مُخَلّىٰ گردد ، چون ميدانـد هيچكس اورا بامن برابر ندارد وباوجـود من سر بطاعت‌او در نياورد .

(ايضاً نصيحت دوم عبدالله بن عباس بامام حسين عليه السلام)

در قمقام ص ۳۳۱ نقل كنند كـه ابن عباس بـاز شبانگاه يا بامداد ديگر شرف حضور پيـدا كرد وگفت يابن رسول الله مـن درين حادثه هر چند كه شكيبائی باز نمايم ، بهيچ روی شكيب نتوانم ، واز اين سفر بسي بر تو هراس دارم ، كـه عراقيان گروهي غدّارند ، البته فسخ اين عزيمت فرمائي كه امروز مُقتدا وسيّد ومولاي مسلمانان توئي ، اگر كوفيان چنانچه نوشته اند در متابعت حضرتِ تو ، صادق العقيده ، وثابت الجنان باشند ، بنويس تاحاكـم خويش اخراج ، ودشمنان تو از عاج واز جا بر كنند ، آنگاه تشريف قدوم ارزانی دار ، واگر از اقامت مكه امتناع داري بجانب يمن رو كه مملكتِ وسيع است ، وبر از شيعيان امير المؤمنين است .

ونيـز از دشمنان دورتر وبر كنار تر است . از آنجـا دعوت كنندگان باطراف عالم بفـرست ومردم را بمتابعت خويش بخوان ، اميد است كه چهره

مقصود ظاهر گردد .

حضرت فرمود : ای پسر عم مَنْ همي دانم که این نصیحت از روي کمال مهربانــی میکنی ، ولکن من بدین سفر مصمم شده‌ام ، گفت : پس این زنــان و کودکان باخویش مبر ، بخدای که دیدگان عبدالله بن زبیر را بدین سفر روشن کردی ، وچون باوجود تو هیچ کس بدو ننگرد ، واو را قدری نباشد .

وبروایتی حضرت فرمود اگر بمکان دیگر شهادت یابم مرا خوشتر که حرمت حرم ندارند .

وبروایتی گفت: مرا حضرت رسول امري فرموده که باید بِاِمْضا رِسَد .

وبه روایت در النظیم ابن‌عباس گفت: یابن رسول الله از سفر عراق صرف نظر فرماي ، فرمود : یابن عباس مگر نداني که باید از آن خاک برانگیخته شوم وأصحاب مَنْ درآن زمین بدرجه شهادت رسند، ابن عباس گفت: این ازچه روی همیگوئی؟ فرمود بدان سِرّ که بمن خبر داده‌اند .

ابن عباس بیرون آمده واحُسَیْناه همي‌گفت ، و گذارَشْ بر عبدالله بن زبیر افتاد ، بر شانهٔ او دستي زده گفت: چشم تو روشن شد ، که أبوعبدالله بطرف عراق همي رود تا حجاز ترا مُصَفّاگردد، آنگاه این شعر طرفه بخواند .

یالَكِ مِــنْ قُنْبُــرَةٍ بِمَعْمَرٍ خَلا لَكِ الْجَوُّ فَبیضي وَاصْفِري

وَنَقِّرِي ماشِئْتِ أَنْ تُنَقِّرِي قَدْ رُفِعَ الْفَخُّ فَماذا تَحْذَرِي

هٰذَا الْحُسَیْنُ سایِرٌ فَابْشِرِي

ودر ناسخ ج۳ ص۱۲۶ فرمود ابن عباس این شعر را از طرفة بن عبد تمثّل کرد .

يَالَكِ مِنْ قُبَّرَةٍ بِمَعْمَرِ خَلا لَكِ الْجَوُّ فَبِيضِي وَاصْفِرِي [۱]
وَنَقِّرِي مَاشِئْتِ أَنْ تُنَقِّرِي قَدْ رَحَلَ الصَّيادُ عَنْكِ فَابْشِرِي [۲]
وَرَفَعَ الفَخَّ فَماذَا تَحْذَرِي لَابُدَّ مِنْ صَيدِكِ يَوْماً فَاصْبِرِي [۳]
هَذَا الحُسَيْنُ خارِجٌ فَأَبْشِرِي إِلَى الْعِراقِ راجِياً لِلظَّفَرِي [٤]

مكشوف باد ، كه طرفة بن عبد ، هنگام كودكي در صيد قبره ايـن شعر گفت: ومن بنده در جلد دوم از كتاب ناسخ التواريخ و كتاب امثلة عرب بشرح نگاشتم، لكن اشعار طرفه آن سه شعر نخستين است وشعر آخر راكه اشارت بسوى حسين عليه السلام است ، بعيد نيست كه ابـن عباس هنگام تمثل از خويشتـن آورده يادگرى بدو بازبسته، انتهى مافى الناسخ .

(گفتگوى ابن عباس باابن زبير)

در قمقام ص۳۳۲ فرموده (بعداز انشاء كردن ابن عباس آن اشعار را) ابن الزبير گفت : شمارا گمان چنين‌است كه خلافت سيدالمرسلين صلى الله عليه وآله مخصوص

---

(۱) در پاورقى ناسخ اينطور معنا كرده، قبره (چكاوك) مرغيست خوش آواز كه آنرا (ابو المليح) نيز گويند .
(معمر:) جاى پر آب وگياه (بيضى) جاى بگير (اصفرى) نغمه‌سرائى كن.
(۲) (تنقرى) هموار كردن مرغ زمين را براى تخم‌گذاري . (رحل) كوچ كردن .
(۳) (فخ) دام .
(٤) خلاصه اشعار: اي چكاوك، مژده بادترا، شكارچى رفت ودامش را برد آسوده خاطر تخم بگذار و نغمه سرائي كن ، ولي بناچار روزى تو هم شكار خواهى‌شد: شاد باش كه حسين عليه السلام باميد پيروزى بسوى عراق رفت .

شمااست، وديگری راحقی نيست؟

ابن عباس گفت: اين گمان آن كند كه در شك باشد، وماخود بر يقينيم، ديگر انكه تو بكدام جهت خلافت ميطلبی؟ (ابن زبير) گفت: بدان شرافت كه مراست.

ابن عباس گفت: هر شرف كه يافتهٔ بسبب انتساب بخاندان نبوّت ورسالت باشد، وچون اين معنا ثابت شد، ما از تو أشرف وأولی باشيم.

يكی از غلامان ابن زبير گفت: يابن عباس اين سخنان بگذار كه شمارا باما محبت نباشد، ومانيز شمارا دوست نداريم.

ابن زبير سيلی بغلام زد كه باحضور من تو سخن می‌گوئي ؟!

ابن عباس گفت از اين‌كار چه خيزد، سزاوارِ زَدَن آن‌كس باشد كه سخنان نسنجيده گويد، واز دين بيرون رود، گفت: آن‌كه باشد؟ گفت تو، پس مشايخ قريش بميان‌آمده انهارا تسكين نمودند.

(نصيحت عبدالله بن مطيع عدوى امام حسين عليه السلام‌را)

در جلاء العيون ص۵۳۸ ومقتل خوارزمی ص۲۱۷ وقمقام ص۳٤٤ وناسخ ج۲ ص۱۳۹ نقل كنند كه چون امام حسين عليه السلام از منزل حاجز بجانب كوفـه ميل نمودند، بآبی از آبهایِ عربْ رسيدند كه عبدالله بن مطيع نزديك آن‌آب منزل كرده بـود، چون نظرش بِرآن جناب افتاد باستقبال شتافت وگفت: پدر ومادرم فدايِ تو باد براي چه باين ديار آمده؟

حضرت فرمود:

چنانچه شنيده‌ای معاويـه از دنيا رفت واهل عراق نامه‌هايِ پيِ در پی بمن نوشته‌اند ومرا دعوت نموده‌اند.

عبدالله گفت: ترا بخدا سو گند میدهم که خودرا در معرض تلف درنیاوري وحرمت اسلام وقريش وعرب را ضايع نگرداني ، زيرا كه حرمت همه بسه حرمت تو بسته است ، بخدا سو گند که اگر اراده نمائی که سلطنت بنیامیه را ازایشان بگیري ترا بقتل میآورنـد ، و بعداز کشتنِ تو از کشتنِ هیچ مسلمانی پروا نخواهندکرد، واز هیچکس نخواهند ترسید، پس زنهار که بکوفه مرو ، ومتعرض بنیامیه مشو، حضرت متعرض سخنان او نگردید وآنچه از جانب حق تعالی مأمور بود تقاعد نورزید واز اوگذشت .

(نصیحت مشفقانه عمرو بن عبدالرحمن بن الحارث ابن هشام مخزومی امام حسین علیه السلام را)

در قمقام ص۳۳۲ نقل فرماید چیزیرا که مجماش آن است . که عمرو بن عبدالرحمان بن الحارث بن هشام مخزومي بخدمت آمد ، عرض کرد : دواعی قرابت ورحمیت لازم کرد که هر چه در خاطر دارم بعرض رسانـم ، حضرت فرمود ای ابابکر [1] ترا متهم ندانم آنچه را میدانی بگو .

عرض کرد یـابن رسول الله صولت امير المؤمنين علي عليه السلام معلوم بود ، وكوفيان باو اميدوارتر ، واوامر او را بیـشتر اطاعت میکردند ، وباوجود این وکثرت انصار واَعْوان واجماع مسلمانان وقتی که بطرف جنگ صفین تشریف برد ، تـرك ياری او كردند ودنيا را بر آخرت مقدم داشتـند، ومخالفت عَلَيَ كردند ، تاآخر او را بدرجه شهادت رسانیدند .

ومعامله انها را با برادرت امام حسن مجتبی عليه السلام مشاهده فرمودید .

---

(۱) کنیه (عمرو) است، ودر ناسخ ج۲ ص۱۲۹ این قصه را باکموزیادی نقل فرموده .

واکنون که نفاق وخلاف آنها را با پدر و برادر ملاحظه کرده میخواهید باشامیان جنگ کنید ؟ وخود میدانی که امروز عدت وعدت یزید بیشتر وقوّت او از شما افزون تر است ، ومردم هم بندگان دِرْهَمْ ودینارند .

ونیز از یزید بیشتر میترسند تا از شما ،وآن‌گاه که نهضت شما را بسوی عراق بشنودآنها را بطلا ونقره فریب دهند ، وبریختن خون پاك شما برانگیزند، بطوریکه آن کسی که بشما وعده نصرت داده در جنگ باشما سختتر باشد ، وانکه ترا بیشتر دوست دارد ، یاري تو فرو گذارد ، بخداي که بر جان خویش بیخشائی .

حضرت فرمود جَزاكَ اللهُ يَابْنَ عَمِّ خَيْراً (۱) (خدا جزای خیر بتو بدهد ای پسر عم) آنچه خدای خواسته البته همان خواهد شد .

ابو بکر گفت : یا ابا عبدالله در مصیبت تو از خداوند اجر میطلبم ، واز خدمت آن حضرت مرخص وبنزد حارث ابن خالد بن عاص بن هشام مخزومی والي مکه آمده واقعه را باز نمود . (۲) .

---

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۲۹ این زیادی را دارد (قَدِ اجْتَهَدْتَ رَأْيَكَ وَمَهْما يقَضِ اللهُ يَكُنْ) یعنی خداوند تورا جزاي خیر دهد نیکو رأي زدي ، لکن آنچه خداوند برآن حکم کند خواهد شد .

(۲) در ناسخ دارد واین شعر گفت :

كَمْ تَرىٰ ناصِحاً يَقُولُ فَيَقْضِي   وَضَنِيناً بِالْغَيْبِ يُلْقىٰ نَصِيحاً

در پاورقی اینطور معنی کرده : بسا مرد خیرخواه را می‌بینی که نصیحت می‌گوید وتمام میکند، وپند دهندهٔ بخیل بعیب هم یافت میشود .

(نصيحتِ بحسبِ ظاهر مُشفقانه عبدالله بن عمر بن الخطاب امام حسين عليه السلام را)

در قمقام ص۳۳۲ و ناسخ ج۲ ص۱۲۳ چيزيرا نقل فرمايد كه خلاصه اش اين است . عبدالله بن عمر بن الخطاب نيز بشرف خدمت رسيد و بترك قتال وصلح اهل كفر وضلال اشارت كرد .

حضرت فرمود : يا ابا عبدالرحمن مگر ندانسته كه از خوارى و بيقدرى دنيا نزد خدا آن بود كه سر يحيي بن زكريا را بهديه نزد زني زنا كار بردند .

در ناسخ گويد وبروايتي زود باشد كه سر مرا بنزد يزيد كه پسرِ زنِ زانيه است هديه برند. وبنى اسرائيل ازاول سفيده صبح تااول طلوع آفتاب هفتاد نفر پيغمبر شهيد كردند وچنان بخريد وفروش مشغول شدند كه گمان كنى هيچ معصيتى انجام نداده‌اند ، وخداوند قهّار در عقوبت ايشان تعجيل نفرمود وبعد از آن ايشان را سخت بگرفت و بشدائد عقوبات دنيا وعذاب عقبى مبتلا كرد (فَأَخَذْنَٰهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ (۱)).

پس از خدا بترس اى پسر عمر وترك يارى من مكن .

عبدالله گفت بوسه گاه حضرت رسول ﷺ بگشاي حضرت ناف مبارك گشود ، عبدالله سه بار بوسيده بگريست وگفت ترا بخدايى همى سپارم كه در اين سفر شهيد خواهى شد.

ودر جلاء العيون مرحوم مجلسى ص۵۳٤ از حضرت امام زين العابدين عليه السلام (۲) ، منقول است كه چون حضرت سيدالشهداء متوجه عراق شد .

(۱) سوره (٥٤) آيه (٤۲) يعنى پس گرفتيم ايشان را گرفتن غالبى توانا.
(۲) در امالى شيخ صدوق مجلس (۳۰) .

عبدالله بن عمر سوار شد و بسرعت تمام خودرا بآنحضرت رسانید و پرسید که یابن رسول الله بکجا میروی ؟ فرمود : بجانب عراق میروم .

ابن عمر گفت مرو ، وبحرم جد خود برگرد ، چندانکه مبالغه کرد حضرت قبول نفرمود ، پس پسر عمر گفت: ای ابو عبدالله بگشا آن موضع جسد مطهر خود را که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مکرر میبوسید ، حضرت ناف مشرف خود را گشود وآن حیله‌گر مکّار سه مرتبه آن موضع را بوسید ، وگریست و گفت ترا بخدا می‌سپارم که در این سفر کشته خواهی شد . (پس پسر عمر بواسطه اخباریکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود میدانست که امام حسین علیه السلام شهید خواهد شد پس معقول است که پسر عمر بداند وخودِ حضرت نداند کَلّا وحاشا) .

ودر قمقام ص۳۳۲ از در النظیم از امالی سمعانی ودر مقتل خوارزمی ص۲۲۱ آورده در آن هنگام (۱) پسر عمر در یکی از مزارع خویش بود چون توجه حضرت را بجانبِ عراق بشنید سوار شده سه روز راه پیمود تا بشرف خدمت رسید ، گفت : یابن رسول الله اراده کجا فرموده‌اید ؟

فرمود اینک نامه هایِ کوفیان اظهار بیعت وانقیاد نموده‌اند ، واکنون عزیمت عراق دارم .

عبدالله بن عمر گفت : زنهار تا نروی که جبرئیل حضرت خاتم النبیین را در میان دنیا وآخرت مختار کرد ، وجد بزرگوارت نعیم باقی وبهشت جاودانی را اختیار فرمود . شما را که اولاد وپاره تن حضرت خیر البشر هستید از دنیا بهرهٔ ونصیب نباشد ، وآنچه خداوند در آن جهان برای شما مهیا داشته بزرگتر است .

پس حضرت را در برگرفته گفت : ای شهیدِ غریب در هر حال باریتعالی

(۱) یعنی وقتی‌که امام حسین علیه السلام متوجه عراق شده بود .

ترا حافظ وناصر باشد ، وامام حسين عليه السلام ميفرمود بخدا قسم مرا وانگذارند تا اينكه اين دلم را از جوفم بيرون كشند ، وچون اينكار كنند خداوند برايشان مسلط كند كسی را كه ذليلشان گرداند بطوريكه، از لته حيض ذليل‌تر باشند .

(نصيحتِ مُشفقانه هاشم مخزومی امام حسين عليه السلام را)

در ناسخ ج۲ ص۱۲۸ نقل كند كه هاشم مخزومی در آمد وعرض كرد : ای مولایِ من ، بكجا ميروی ؟ بمن خبر رسيد كه سفر عراق خواهی كرد ، سخت بر تو میترسم ، بمملكتی ميروی كه عمّال آن بلاد فرعون صفتند ، ومخزنهايی انباشته از مال دارند ، ومردم دنيا بنده دراهم ودينارند (يعنی بنده نقره وطلايند) چگونه بر تو ايمن باشم كه اين جماعت ترا نصرت وياری خواهند كرد ؟ حسين عليه السلام فرمود خداوند ترا جزاي خير دهد ، كه نصيحت كردي وشفقت نمودي لكن من از سفرِ عراق ناگزيرم . يعنی ناچارم بايد بروم.

(ملاقات امام حسين عليه السلام با فرزدق شاعر)

ملاقات ديگري فرزدق دارد بعد از اين ذكر ميشود . ص۳۰۴ .

در ناسخ ج۲ ص۱۳۰ ودر قمقام ص۳۳۷ ودر مقتل خوارزمی ص۲۲۳ ومرحوم مجلسی در جلاء العيون ص۵۳۵ از شيخ مفيد در ارشادش ص ۲۱۸ وديگران از فرزدق شاعر روايت كرده‌اند كه گفت : من در سال شصتم هجرت مادرِ خود را بحج بردم ، چون داخل حرم شدم (۱) ديدم كه حضرت امام حسين

---

(۱) در قمقام ملاقات فرزدق را از مطالب السؤل در منزل (شقوق) نقل كند ودر مقتل خوارزمی ايضاً منزل شقوق گفته .

ودر لهوف در منزل (زباله) ودر ناسخ درمنزل (ذات عرق) روايت كنند.

علیه السلام با اسلحه کار زار ، از حرم بیرون میرود ، چون دانستم که آن حضرت عازم سفر است بخدمت او شتافتم ، سلام کردم ، وگفتم : حق تعالی ترا بمقصود خود برساند ، وترا کامروای مطالب دو جهان گرداند ، پدر ومادرم فدای تو باد ، بچه سبب تعجیل نموده‌اید وپیش از اداء مناسك حج از مکه بیرون آمدهٔ ؟

حضرت فرمود که اگر تعجیل نمیکردم مرا میگرفتند ودستگیر میشدم .

پس حضرت احوال اهل عراق را از من سؤال کرد ، عرض کردم ، ازمرد خبیر ودانا سؤال کردی دلهای ایشان باتست ، وشمشیرهای ایشان بابنی اُمیه است وآنچه خدا خواهد میکند واز قضای حق تعالی چارهٔ نیست .

فرمود راست گفتی زمام امور بکف قدرت وتوانائي حضرت معبود است ، هرروز وهر ساعت خدا را تقدیری ، ودر امور عباد تدبیریست .

اگرقضای الهي نازل شود بآنچه محبوب ماست ، پس خدا را حمد میکنیم بر نعمتهای او ، واز او یاری میجوییم ، وتوفیق میطلبیم ، بر شکر او .

واگر قضاء خدائي بر خلاف امید ما جاری گردد ، کسی که نیّت او حق باشد ، وروش او بر پرهیز کاری ثابت باشد ، از بلاهای دنیا پروائی ندارد .

گفتم حق فرمودی خدا ترا بمطلوب خود برساند ، واز آنچه حذر میکنی بر کنار گرداند .

پس مسئله چند از مسائل حج سؤال کردم وآن حضرت را وداع نموده گذشتم .

ودر مقتل خوارزمی ص۲۲۳ دارد که فرزدق عرض کرد فدایت شوم ای پسر رسول خدا چگونه باهل کوفه اعتماد کردی وحال اینکه ایشان پسر عم تو مسلم بن عقیل وشیعیانش را کشتند ؟ پس امام حسین علیه السلام چشمش گریان شد .

سپس فرمود خدا رحمت كند مسلم را كه بتحقيق بطرف خدا ورضوانش رفت وآنچه وظيفه‌اش بود انجام داد ووظيفه ما باقی است پس از آن این ابیات را انشاء فرمود :

فَـاِنْ يَكُنِ الدُّنيـا تُعَدُّ (١) نَفِيـسَةً فَـاِنَّ ثَـوابِ اللهِ اَعْلیٰ وَاَنْبَـلُ (٢)

وَاِنْ تَكُنِ الاَبْدانُ(٣) لِلْمَوْتِ اُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِیءٍ فِی اللهِ بِالسَّيْفِ اَفْضَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الاَرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً (٤) فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ(٥) فِی الرِّزْقِ اَجْمَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الاَمْوالُ (٦) لِلتَّرْكِ جَمْعُها فَما بالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَـرْءُ يَبْخَلُ (٧)

پس فرزدق با آن حضرت وداع كرد وبا رفقايش حركت كردند بسوی مكه .

مؤلف گويد وخلاصه معناي اشعار شايد اين باشد .

يعنی اگر دنيا جزو نفايس شمرده شود ثواب خدا اعلا وبهتر است واگر بدنها براي مرگ نشو ونما داشته باشند ، پس مرد در راه خدا با شمشير كشته شود افضل است . واگر روزي بحسب تقدير الهی تقسيم شده ، پس مرد هر چه كمتر حرص زند نيكوتر باشد ، واگر بنا باشد مال را براي جمع كردن وگذاشتن باشد ، پس چرا انسان بخل ورزد ودر راه خدا انفاق نكند .

---

(١) در حياة الحسين ج٣ ص٦١ (لئن كانت الدنيا الخ).

(٢) در حياة الحسين ج٣ ص٦١ (فدار ثواب الله أعلى وأنبل) .

(٣) در حياة الحسين ج٣ ص٦١ (وان كانت الابدان الخ) .

(٤) در حياة الحسين ج٣ ص٦١ (وان كانت الارزاق شيئاً مقدراً) .

(٥) در حياة الحسين (فقلة سعيی المرء الخ) .

(٦) در حياة الحسين (وان كانت الاموال الخ) .

(٧) اين اشعار باتفاوتی ايضا در ملاقات دوم فرزدق خواهد آمد .

اشعاری هم در مدح امام زین العابدین علیه السلام بدو نسبت میدهند که اولش این است (هذا الذي تعرف البطحاء وطأته الخ) چون اختلاف هست که اشعار مال کیست ذکرش نکردم هر کس طالب میباشد بمقتل خوارزمی ص۲۲۴ وقمقام ص۳۳۸ رجوع کند .

ودر کتاب حیاة الحسین ج ۳ص۶۱ گوید فرزدقیکه هم شاعر وهم عالم وهم میداند که امام حسین علیه السلام کشته میشود با اینحال امام را یاری نمیکند چه رسد بمردم جاهل ونادان .

(فرستادن عمرو بن سعید جماعتی را بنزد امام حسین علیه السلام که او را از سفر منصرف سازند)

در ناسخ ج۲ ص۱۲۴ فرموده عمرو بن سعید که عامل یزید بود ، نپسندید که حسین علیه السلام سفر عراق کند ، مبادا با مردم اتفاق کند ، پس رزم (جنگ) آغازد (ابتداء کند) وشکافی در ملك یزید اندازد ، لاجرم برادر خود یحیی بن سعید بن العاص را با جماعتی بنزد آنحضرت فرستاد ، ایشان برسیدند وبعرض رسانیدند ، که بکجا میروی ؟ مراجعت فرمای ودر جای خویش اقامت نما .

ودر میان فریقین سخن بلا ونعم (واختلاف) افتاد ، یاران جانبین یک دیگر را بتازیانه آسیب زدند ، وحسین علیه السلام انجماعت را اجابت نفرمود ، وایشان برگشتند وامام حسین علیه السلام راه عراق را ادامه داد .

طرفداران عمرو بن سعید فریاد زدند که ای حسین از خدا نمیترسی ؟ از جماعت مسلمین جدا میشوی ودر بین اُمت تفرقه میاندازی ؟

حضرت فرمود برای من کاریست وبرای شما کرداری ، شما از رفتار من بیزارید ومنهم از کردار شما بیزارم . این بفرمود وروان گشت .

(نصيحت ونامه عبدالله بن جعفر بامام حسين عليه السلام)

شيخ مفيد در ارشاد ص۲۱۹ ومرحوم‌مجلسی در جلاء ص۵۳۵ وناسخ ج۲ ص۱۲۷ وقمقام ص۳٤۱ ومقتل خوارزمی ج۱ ص۲۱۷ .

روايت كرده‌اند كه چون حضرت از مكه خارج شد ويحيى بن سعيد بامر برادرش عمرو بن سعيد بن العاص متعرض حضرت گشت وخواست او را برگرداند وحضرت قبول نفرمود ورفت تا به تنعيم [1] رسيد عبدالله بن جعفرطيار (شوهر حضرت زينب خاتون) خبر دار شد كه حضرت عازم عراق هستند دو پسر خود محمد وعون را با نامه بخدمت حضرت فرستاد ، ودر آن نامه نوشت كه تعجيل در آن سفر نفرمائيد [2] ونوشت كه امروز پشت و پناه مؤمنان وحسن وبهاء شيعيان وپيشوا ومقتدايى هدايت يافتگان توئى .

چون تو از ميان بروى اهل بيت تو مستأصل مى‌شوند ، وپسرانِ خود را بخدمت تو فرستادم ، واينك خود از عقب ميرسم ، چون نامه وپسران خود را روانه كرد ، بنزد عمرو بن سعيد والى مدينه رفت واز او التماس كرد كه نامه بحضرت بنويسد وآن حضرت را أمان دهد ، والتماس كند كه برگردد .

---

(۱) تنعيم فعلا متصل بمكه‌است ولي در آنزمان دوفرسخ فاصله داشته بعضى چهار فرسخ هم گفته‌اند .

ودر اين منزل قصه قافله يمن ومصادره اموال ايشان را نقل ميكنند ما از آن قصه صرف نظر كرديم چون مرحوم بحرالعلوم در رجالش آن قصه را تضعيف كرده مراجعه شود بحياة الحسين ج۳ ص۵۹ ورجال بحرالعلوم ج٤ ص٤۸ .

(۲) در مقتل خوارزمى دارد كه من امان مى گيرم از يزيد وجميع بنى‌أميه براي جان تو واولاد تو واموال تو واهل بيت تو والسلام .

عمرو بـن سعید نامه بخدمت حضرت نوشت وبا برادر خود یحیی روانـه کرد ، وعبدالله بن جعفر بایحیی همـراه شد ، چون بخدمت حضرت رسیدند چندانکه مبالغه در مراجعت آنحضرت نمودند سودی نبخشید ، وفرمود که من حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در خواب دیده‌ام ، ومرا امري فرموده واز فرمان او تجاوز نمی نمایم ، گفتند چه خوابی دیدهٔ ؟ فرمود : نمی‌گویم واثر آن بزودی ظاهر خواهد شد .

چون عبدالله بـن جعفر از برگشتن آن حضرت نا امید گردید پسران خود را همراه آن حضرت فرمود ، وبا دیده اشکبار ودل افکار برگشت .

ودر ارشاد در ذیل این‌حدیث دارد که دوپسر خود عون ومحمدرا امر فرمود که باید ملازم رکاب آن‌حضرت باشند وخودرا فدای آن حضرت فرمایند وخود عبدالله با یحیی بمکه برگشتند .

(نامه عمرو بن سعید بامام حسین علیه السلام)

ودر قمقام ج۱ ص۳۴۱ ومقتل خوارزمی ص۲۱۸ عین نامه عمرو بن سعید را نقل فرموده اند .

اما بعد فانی اسئل الله ان یصـرفك عما یوبقك ، وأن یهدیك لما یرشدك ، بلغنی انك قد توجهت الی العراق ،[۱] وانی اعیذك بالله من الشقاق، فانی اخاف علیك فیه الهلاك ، وقد بعثت الیك عبدالله بـن جعفر ، ویحیی بن سعید ، فاقبل

(۱) في المقتل (ولقد علمت مانزل بابـن عمك مسلم بن عقيل وشيعته وأنا الخ) .

الي معهما ،[1] فان لك عندي الامن ، [2] وحسن الجوار والصلة والبر لك ، الله علي بذلك شهيد ، وكفيل ، ومراع ووكيل والسلام .

خلاصه معنی‌انکه از خدا میخواهم که هلاکت را ازتو برگرداند ،وهدایت وراهنمائی کند ترا بآنچه رشد تو در آن است ، شنیده‌ام متوجه عراق گشته‌ای، وپناه بخدا میدهم ترا از مخالفت ، چون میترسم در این مخالفت هلاك ترا ، من عبدالله بن جعفر ویحیی بن سعید را بسوی تو فرستادم پس باایشان بطرف من برگرد ، که براي تو نزد من امنیت وخوش رفتاری وصله ونیکوئی خواهد بود، خدا بر آنچه گفتم گواه وکفیل ووکیل است والسلام .

عبدالله ویحیی آن عریضه را گرفتند ودر (صفاح) [3] یا (ذات عرق) برسانیدند وچندانکه جهد کرد مسؤل آنها شرف قبول نیافت ـ و بفرمود تاجواب نامه عمرو بن سعید را بدینگونه نوشتند .

اما بعد فانه لم يشاقق الله ورسوله من دعا الى الله عزوجل ، وعمل صالحاً، وقال : انني من المسلمين ، وقد دعوت الى الامان والبر والصلة ، فخير الامان، امان الله ، ولن يؤمن الله في الأخرة من لم يخفه في الدنيا ، فسئل الله مخافة في الدنيا توجب لنا امانة يوم القيامة [4]فان كنت نويت بالكتاب صلتي وبری فجزيت

(۱) في المقتل (ولقد بعثت اليك بأخي يحيى بن سعيد فاقبل الي معه الخ).

(۲) في المقتل (فلك عندنا الامان الخ) .

(۳) في المراصد : موضع بين حنين وانصاب الحرم .

(٤) في المقتل : (ونحن نسأله لك ولنا في هذه الدنيا عملا يرضى لنا يوم القيامة فان كنت الخ) .

خیراً في الدنیا والآخرة [1] .

یعنی آنکسکه نیکوکاري پیشه کند ومردمان را بطاعت خداوند بخواند ، باخدای عز اسمه وپیغمبر او ، خلاف نورزیده ، اینکه مرا امان دهی امان خدا نیکوتراست ، هر انکه در این جهان از خداي خویش نترسد ، در روز قیامت ایمن نباشد .

پس از خدا میخواهیم که در دنیا ترسی بما عطا کند که در آخرت در امان او باشیم .

واگر آنچه که نوشته‌ای غرض نیکوئی واحسان است نسبت بمن خدا جزايِ خیر بتو بدهد در دنیا وآخرت .

(نامه یزید بن معاویه به عمرو بن سعید)

در مقتل خوارزمی ج۱ ص۲۱۸ نقل کنند که نامهٔ از یزیدبن معاویه برای عمرو بن سعید آمد ودرآن نامه امر کرده بود که در موسم حج آن را براي مردم بخواند ودرآن نامه این ابیات را نوشته بود .

ودر ناسخ ج۲ ص۲۸ این ابیات را در ذیل نامه یزید به عبدالله بن عباس نقل کرده .

یاایُّهَا الرَّاکِبُ الغادِي لطیته [2] عَلىٰ عَذافَرَةٍ فـي سَیرِها قُحَمُ

اَبلِغْ قُرَیْشاً عَلىٰ نَـأيِ اْلمَزارِ بِها بَیْنـي وَبَیْنَ الْحُسَیْنِ اللهُ والرَّحِمُ

---

(۱) في المقتل: (فان کنت بکتابك هذا الي، أردت بري وصلتي، فجزیت بذلك خیراً في الدنیا والاخرة والسلام) .

(۲) در ناسخ (مطیته) .

وَمَوْقِفٌ بِفِناءِ الْبَيْتِ يُنْشِدُهُ [١] عَهْدَاْلاله (غداً) وَمَاْتُوفى بِهِ الذِمَمُ

عنيتُـم [٢] قَوْمَكُمْ فَخراً بِأُمَّتِكُـمُ أُمٌّ لعَمْرِي حِصَانٌ عَمَّهَا الكَرَمُ [٣]

هِيَ الَّتي لايُدانِـي فَضْلَـها أحَدٌ بِنْتُ الرَّسُولِ وَكُلٌّ [٤] النَّاسِ قَدْعَلِمُوا

وَفَضْلُـها لكُـمْ فَضلٌ وَغيرُكُـمْ مِنْ قَومِكُم لَهُمْ مِـنْ فَضْلِها قَسَمُ [٥]

اِنّي أظُنُّ وَخَيْرُ الْقَوْلِ أَصْدَقُه [٦] وَالظَّنُّ يَصْدُقُ اَحْيانـاً وَيَنْتَظِـمُ

ان سَوْفَ يَتْرُكُكُمْ مَاتَدْعُونَ بِـهِ قَتْلى تَهاداكُـم [٧] الْعُقْبانُ والرَّخَمُ

يافَوْمَنا لاتَشُبُّوا الْحَرْبَ اِذْ سَكَنَتْ
وَاسْتَمسِكُوا بِجَمالِ الْخَيْرِ [٨] وَاعْتَصِمُوا

قَدْ عَضَّتِ الْحَرْبُ [٩] مَنْ قَدْكَانَ قَبلَكُـمْ
مِـنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بـادَتْ بِهَا الاُمَـمُ

فَانْصِفُـوا قَوْمَكُـمْ لاتشمخوا بَذِخاً [١٠]
فَرُبَّ ذي بِـذَخٍ زَلَّـتْ بِـهِ الْقَدَمُ

---

(١) در ناسخ (انشده) .

(٢) در ناسخ (هنئتم) .

(٣) در ناسخ (حصان، عفة ، كرم) .

(٤) در ناسخ (وخير الناس الخ) .

(٥) اين بيت در ناسخ نيست .

(٦) در ناسخ (انى لاعلم أوظناً لعالمه) .

(٧) در ناسخ (نهاديكم) .

(٨) در ناسخ (وامسكوا بحبال السلم الخ) .

(٩) در ناسخ (قد غرت الحرب الخ) .

(١٠) در ناسخ (لاتهلكوا الخ) .

خلاصه معنی: ای کسیکه سوار بر شتر ماده مثل شیر شده وبلا رویه میروی از قول من بقریش که از محل دیدارشان دورم بگو. بین من وبین حسین خدا ورحمیت هست. ودر کنار خانه خدا موقفی‌است، طلب میشود (یاطلب میکنم) عهد وپیمان خدا فردای قیامت ، وآنچه بآن رفـا میشود ضمان . عنایت وعطا کردید گروه خودرا بواسطه مادرتان فخر را ، مادریکه بجان خودم قسم نیکو است ، وعفت ، وکرم دارد . مادریکه أحدي فضلش بآن نرسد ، دختر رسول خدا است ، که همه مردم (یا بهترین مردم) آن را میدانند . وفضیلت او مال شماست ، وغیر شما هم از گروهتان در آن نصیبی دارند . ومن گمان میکنم وبهترین گفتار را تصدیق میکنم ، وگمان هم گاهی راست وموزون است ، وزود است که انهائیکه ادعا میکنند (مودت شما) شمارا ترک کنند وکشته‌هاي شمارا عقابها وکرکسها مانند گوشت هدیه بخورند . اي‌گروه ما، آتش جنگ را در شب روشن نکنید وقتیکه خاموش‌است، وچنگ‌زنید بکارهای خوب (یا بریسمان صلح) بتحقیق که جنگ دندان گرفت (یامغرور ساخت) کسانیکه قبل از شما بودند ومردمان را نابود کرد ، وباانصاف با گروه خود رفتار کنید وتکبر نکنید چه بسا باشد انکه خودرا بزرگ پندارد قدمش بلغزد .

وهمین ابیات را برای اهل مدینه از قریش وغیر قریش آوردند .

واهل مدینـه این ابیات را برای امام حسین عليه‌السلام فرستادنـد ونگفتند مال کیست. چون امام حسین عليه‌السلام آن را ملاحظه فرمود دانست مال یزید است .

ودر جوابشان نوشت بسم الله الرحمن الرحیم (فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ) (۱) .

---

(۱) سورة یونس آیـه (٤١) وان کذبوك الخ واگر تکذیب کردند ترا پس بگو برای منست عمل من وبرای شما است عمل شما ، شما از کِرْدارِ مَنْ بیزارید ومن از کردار شما بیزارم .

(نامه يزيد عليه اللعنة بعبدالله بن عباس در امر حسين بن علی عليه السلام)

در ناسخ ج۲ ص۲٦ فرمود چون يزيد بن معاويه آگهي يافت که حسين بن علی عليه السلام وعبدالله بن زبير از بيعت بر تافتند وبجانب مکه شتافتند .

بر وليد بن عتبة بن ابي سفيان خشم گرفت واو را در شهر رمضان المبارك از حکومت مدينه معزول داشت ، وعمرو بن سعيد الاشدق را بجای او گماشت ، وبدين منوال مکتوبی بسوی عبدالله بن عباس نگاشت .

که ای ابن عباس پسر عم تو حسين : وديگر دشمن خدا عبدالله زبير بيعت مرا سبك شمردند وطريق مکه پيش گرفتند اکنون در کمين فتنه نشسته‌اند ، ودل بانگيزش فساد بسته‌اند ، ونميدانند که خويشتن را بتهلکه می افکنند ، وعرضه هلاك ودمار ميگردند .

اما پسر زبير زود باشد که در شبکه بلاء اسير گردد ، ودستخوش شمشير شود .

واما حسين دوست ميدارم که شکايتِ او را بسويِ شما اهل بيت شرح‌دهم، گله کنم . همانا بمن رسيد که جماعتی از اهل عراق که در شمار شيعيان حسين‌اند ، او را بارسال نامه‌ها بخلافتِ خويش ميخوانند ، وحسين نيز آن جماعت را بامارتِ خويش بشارت ميدهد ، شما ميدانيد که در ميان ما صله ونتايج ارحام را حرمتی عظيم است ، وحسين قطع رحم کرد يَا ابْنَ عباس : تو امروز سيد سلسله وقايد (وپيشوا) قبيله وبزرگ بلاد خويشتنی ، او را ديدار کن واز تفرق وتشتت اُمّت باز دار ، وبانگيزش فساد وجنبش فتنه نگذار ، اگر از تو بپذيرفت وفتنه را ترك نمود ، او را در نزد من أمان وکرامتي بيگرانست ،

وآنچه پدر من معاویه دروجه برادرش (حسن) مقرر داشت از مَنْ نیز در وجه حسین برقرار است ، واگر از آن نیز افزون بخواهد تو ضامني که من از وي دریغ نخواهم داشت ، وبر ذمت منست از براي ِ او ، سوگندهاي ِ عظیم و پیمان هاي مُحکم که در انجاح مطالب وانتظام امور مطمئن خاطر باشد .

در پاسخ نامه تعجیل کن وحوائج خویش را نیز بنگار ، ودر پایان ِ نامه این اشعار نگاشت (ایها الراکب الغادي الخ) که قَبْلاً ذکر یافت .

چون نامه یزید بابن عباس رسید ، در جواب بدینگونه مکتوب کرد نامه‌تو رسید باز نموده بودي که حسین علیه‌السلام ، وعبدالله زبیر بمکه شتافتند ، اما (عبدالله) پسر زبیر مردیست که خود را از ما بیگـانه شمرده وبرأي وهواي خویش کار کرده وبا این همه سینه ِاوَ از کین وکید پُرْ است وهمي‌خواهد که آتش درما زند ، خداوند او را کام روا نکند ، عبدالله در کار خود نگران امریست که تو نیز از آن نگراني .

اما حسین ، گاهي که از حرم جد خود روی بـر تافت ، وبجانـب مکه شتافت ، از وی پرسش کردم که تو را چه افتاد ؟ مرا خبر داد که عمال تو در مدینه بسخنان زشت خود او را بستوه آوردنـد ، وبکلمات ناشایسته حشمت او را پست کردند ، لاجرم رخت بربست ودر جوار خداي همسایه وپناهنده گشت. اکنون ملتمس تو را باجابت مقرون خواهم داشت ، وبدانچه اشارت فرمودی اطاعت خواهم کرد ، حسین علیه‌السلام را دیدار میکنم وشرط نصیحت بپای میبرم ، شاید که اختلاف کلمه از میانه برخیزد ، وآتش مناجزت (جنگ) ومبارزات انگیخته نگردد ، وخون بیگناهان ِ اُمّت ریخته نشود .

اما تو ای یزید در ظاهر وباطـن از خداي بترس ، وهیچ شب بکین هیچ مسلمان نخواب وبد خواه جاه ومال مسلمانان مباش ، مگر از امثال نخوانده‌ای؟

که نوشته‌اند : چه بسیار چاه کن که از بهر دیگری چاه کند وخود در افتاد ، وچه بسیار آرزومندی که هرگز بر آرزوی خود دست نیافت ، صواب آن‌است که بقرائت قرآن ونشر سنت قیام سازی ، وبمواظبت صوم وصلاة (روزه ونماز) پردازی ، واز ارتکاب ملاهی (زدن رقصیدن) ومناهی بپرهیزی ، وبا گوش دادن بسخنان بیهوده واباطیل نیامیزی ، خویشتن را ملاحظه کن که آنچه ترا بکار دنیا باز دارد ، ضایع وفانی است ، وآنچه تو را بأمر آخرت بگمارد ، نافع وباقی است . والسلام .

(وداع محمد بن حنفیه باحضرت برادر)

در ناسخ ج۲ ص۱۲۸ فرماید در مقتل ابی مخنف مرقوم است : که‌حسین علیه السلام وقتی از مکه آهنگ کوفه فرمود ، از راه مدینه عبور کرد وباردیگر قبر رسول خدا را وداع گفت ومحمد بن حنفیه بیامد وفراوان گریست .

وگفت ای برادر قسم با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم ، وحمل کعب (ته) نیزه خود را نتوانم ، لاجرم از ملازمت رکاب تو دور افتادم، اکنون شهید مظلومرا بخدای میسپارم ومیروم .

(ملاقات بشر بن غالب با آن حضرت در ثعلبیة)

در امالی صدوق ص۱۳۵ وبحار ج٤٤ ص۳۱۳ وجلاء مرحوم مجلسی ص۵۳٦ از امام زین العابدین عليه السلام منقول است : که چون آنحضرت بثعلبیه (۱)

---

(۱) ثعلبیه یکی از منازل است که در راه مکه واقع شده وآن قریهٔ بوده خراب شده منسوب بثعلبه بن مالك است (مراصد) .

رسید بشر بن غالب بآن حضرت رسید و گفت : [1] یا بن رسول‌الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه (یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ) یعنی روزی که میخوانیم هر جماعتی‌از مردم‌را باامام‌ایشان، حضرت فرمود که امامی‌هست که مردم‌را بهدایت خوانده ، واجابت او نموده‌اند ، وامامی هست که مردم را بسویِ ضلالت‌دعوت کرد ، ومتابعت او کرده‌اند ، وهر یك را با پیشوایِ خود میطلبند ، وآنها را بسویِ بهشت میبرند ، واینها بسویِ جهنم ، چنانچه خدا فرموده (فَرِیقٌ فِی‌الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِي السَّعِیرِ) گروهی در بهشتند وگروهی در جهنم .

وبروایت دیگر حضرت احوال اهل کوفه را از او پرسید ، او گفت :دلها با شماست ، وشمشیرها با بنی امیه است ، حضرت فرمـود (یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید) هر چه خدا بخواهد بجای آورد ، وحکم کند بآنچه‌میخواهد.

کلینی درکافی ج۱ص۳۹۸ ك٤ ب۱۰۰ حدیث(۲) ومجلسی‌در جلا‌ءص۵۳۶ روایت کرده که مردي ملاقات کرد امام حسین عليه السلام را در ثعلـبیه وقتی که اراده کربلا را داشت پس آن مرد داخل شد وسلام‌کرد ، آنجناب فرمود ازاهلِ کدام بلدي ؟ گفت از اهل کوفه ، حضرت فرمود : که اگر در مدینه بنزد من می‌آمدیِ هراینه اَثرَ جبرئیل را از خانه خود بشما می‌نمودم که از چه راه‌داخل میشده ، وچگونه وحي را بجدِ مَنْ میرسانیده آیا چشمهِ آبِ حیوان علم وعرفان در خانهٔ مـا نیست ؟ ومردم میدانـند علوم خدا را وما نمیدانیم ؟ این هرگز نمی توانلد بود .

ودر ناسخ ج۲ ص۱۳۲ فرموده چون حضرت بمنزل ثعلبیه وارد شد پیش از ظهر بخواب رفته ، وچون از خواب برانگیخته شد فرمود هاتفی رادیدم‌که

---

(۱) در قمقام ص۳٤۱ ملاقات بشربن غالب را باآنحضرت در منزل ذات عرق بحساب آورده .

میگفت شما سرعت میکنید در طي مسافت ، ومرگها شما را میرانند بسوی بهشت .[1]

علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد : ای پدر مگر ما بر حق نیستیم ؟ فرمود بخدا قسم ما برحقیم ، عرض کرد : در اینحال ما را از مرگ هیچ باکی نیست، پس حسین علیه السلام فرمود : خداوند جزای خیر دهد ترا ، بهتر جزائی که داده میشود پسر را از پدر وآنشب را امام حسین علیه السلام بااهل بیت در ثعلبیه بسر برد.

(ملاقات حسین علیه السلام با ابا هره (ابا هرم) (ابوهریرة)

در جلاء العیون ص۵۳۷ وامالي صدوق ص۱۳٦ روایت کند که آن حضرت در رهیمه نزول فرمود ، در آن منزل مردی از اهل کوفه که او را ابو هریره[2] میگفتند بخدمت آنجناب آمد وسلام کرد ، گفت : یابن رسول الله چرا از حرم خدا وحرمِ جدِّ خود بیرون آمدي ؟ حضرت فرمود : ای ابو هریره ، بني امیه

(۱) در امالی صدوق ص۱۳٦ از امام زین‌العابدین علیه السلام این قصه را در (عذیب) نقل میکند فرمود چون آنحضرت وارد (عذیب) شد خواب قیلوله کرد ناگاه باگریه از خواب بیدار شد ، پسرش عرض کرد سبب گریه شما چیست؟ فرمود: فرزند این ساعت ساعتي است که خواب دران دروغ نمیباشد، در خواب دیدم که هاتفی مرا ندا کرد که شما سرعت می‌نمایید ومرگ شمارا بسوی بهشت سرعت میفرماید تاآخر حدیث .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۱۳۲ وعوالم ج۱۷ ص۲۱۸ (ابا هره) نقل کرده ودر امالی صدوق ص۱۳٦ (ابا هرم) ذکر نموده ودر جلاء العیون مجلسی ص۵۳۷ (ابوهریره) یاد کرده . ورهیمه : آب وزمین زراعتی نزدیک کوفه بوده .

مالم را گرفتند صبر کردم ، وهتك حرمتم نمودند صبر کردم ، چون خواستند خونم را بريزند گريختم ، (۱) بخدا قسم که این گروه طاغي مرا شهيد خواهند کرد . وخداوند قهّار ، لباس مذلت وخواری برايشان خواهد پوشانيد ،وشمشير انتقام بر ايشان خواهد کشید ، وبر ايشان مسلط خواهد گردانید ، کسی را که ايشان را ذليل تر گرداند از قوم سبا (۲) که زني فرمان فرمايِ ايشان بود .

وبروايتی دیگر فرمود که اهل کوفه نامهها بمن نوشتهاند ، ومرا طلبيدهاند ، وايشان مرا بقتل خواهند آورد ، حق تعالی کسي را برايشان مسلط خواهد کرد که بشمشير جور وستم لباس مذلت برايشان پوشاند .

(ملاقات حسين عليه السلام با مرد عراقى)

در ناسخ ج۲ص۱۳۳ فرمايد : ورياشي (۳) باسناد خويش میگويد : مردی از اهل عراق بزيارت مكه میشتافت ، يك روز پارهٔ از راه بيكٌ سوي افتاد ، وچشم گشود خيمه هائی نگريست که در دامنِ بيابـان برافراشتهاند ، بشتافت وچون راه نزديك کرد پرسش نمود که خيمهها از كيست ؟ گفتند مال حسين بن عليست ،گفت پسرِ علي وپسرِ فاطمه؟ گفتند بلي، عجله کرد، وحسين عليه السلام را بر

(۱) كسى نگويـد چرا امام حسين عليه السلام فرار کرد ؟ چنانچه بعض جهلـه امروزه میگويند بجهت انكه امامحسين عليه السلام بأمر خدا فرارکرد چنانچه موسی كليم الله از مصر بأمر خدا فرارکرد، در سوره شعراء آيه ۲۱ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْماً الخ پيغمبـر صلى الله عليه وآله از مكه بأمـر خدا علي عليه السلام را بجاي خود خوابانيد وفرار کرد .

(۲) سبأ : شهر بلقيس بود در يمن .

(۳) در عوالم ج۱۷ ص۲۱۸ ازكتاب تاريخ از رياشي نقل کرده .

در خيمه خويش يافت ، كه بخواندن كتاب (ونامه) مشغول است ، سلام داد وجواب گرفت

وعرض كرد اي پسرِ رسول خدا . پدر ومادرم فداي تو باد ، در اين بيابان بي آب وعلف چكني ؟ كه آن را نه گياهيست ، كه علف چر توان كرد ، ونه پناهگاهيست كه ملجأ توان ساخت .

فرمود : بني اُميه مرا بيم قتل دادند ، ومردم كوفه مرا دعوت كردند ، اينك نامه‌هاي ايشان است (كه قرائت ميكردم) وحال آنكه كشنده من ايشانند ، لكن گاهي كه مرتكب اين معنى شدند ، وپرده مُحرّمات را چاك زدند ، خداوند برايشان ميگمارد . كسي را كه همگان را بقتل رسانند وايشان را خوارتر از قوم بلقيس گرداند .

ودر قمقام ص۳٤٤ اين قصه را اينطور نقل فرموده كه صاحب دُرّ النظيم آورده كه حديث كرد جعفر بن سليمان از كسيكه مشافهة از حسين بن على عليهما السلام شنيده بود كه گفت : در آن سال حج بيت الله الحرام گذاشتم ، واز كنار جاده مى‌رفتم ، خيمه‌هاي بسيار برافراشته ديدم ، گفتند مال حضرت خامِسِ آل عبا است ، عزم خدمت كردم ، بخيمه بزرگ اشارت نمودند ، بدانجاي در آمدم ديدمش نزد ستون خيمه نشسته نامه‌هاي بسيار در پيش داشته نظر ميكرد ، گفتم : يابن رسول‌الله چون است كه در اين بيابان بى آب و گياه فرود آمدهٔ ؟

فرمود : كه بني اُميه اراده قتلِ مَنْ كردند ، واينك نامه‌هاي كوفيانست كه مرا دعوت نموده‌اند ، والبته مرا به درجه شهادت رسانند ، وچون چنين كنند حرمت هيچكس نپايند ، آنگاه قهّار مُنتقم كسى بر گمارد تاخوارشان كند ، چنانكه خوارتر از رگوى (لته) حيض كنيزان سياه باشند .

(نامه ولید بابن زیاد) (۱)

در ناسخ ج۲ص۱۳٤ مرموده : در خبر است که ولید بن عتبة بن ابی سفیان، گاهي که از جانب پسر عم خود یزید حکومت مدینه داشت وبا حسین علیه السلام کار برفق ومدارا گذاشت، وبدین گناه از مسند حکومت گوشه نشین شد، (چنانکه بشرح رفت) اینوقت که دانست حسین علیه السلام سفر کوفه خواهد کرد ، با بن زیاد نامه فرستاد ، که اي پسرِ زیاد بدانکه حسین بجانب عِراق کوچ داد ، واو پسرِ فاطمه است وفاطمه دختر رسول خدا است ، هانَ اي پسرِ زیاد : بـر حذر باش که با او طریق مخاصمت وجنگ نسپاری ، واز بـراي خود وقومِ خود سبب کار زشت وناپسند نشوي که از تو تا قیامت در میان اُمت تذکره (ویاد آوری) شود وخاص وعام هرگز فراموش نکنند وچند که دنیا بجایست باز گـو نمایند ابن زیاد نصیحت ولید بن عتبه را وقعی ننهاد ، ونامه او را پاسخ (جواب) باز نداد .

ومرحوم مجلسی در جلاء العیون ص۵۳۷ وبحار ج٤٤ ص۳٦۸ این قصه‌را از محمد بن ابیطالب روایت کرده است .

(ملاقات حسین علیه‌السلام با طرماح ونصیحت طرماح آن حضرت را)

در ناسخ جلد ۲ ص ۱۳۵ نقل کند که در خبر است که طرماح بن حکم ، طعام اهل وعیال خویش را حمل داده بسراي میرسانید ، ورسم وعادت داشتنـد

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۱۳٤ وبحار ج٤٤ ص۳٦۸ وجلاء العیون ص۵۳۷ .

اهل (أجأ)[1] و (فيد)[2] كه خوردنی یکساله را ذخیره میکردند بلکه علف وآزوغه زائرین بیت الله را برای بیع وشراء در (فید) مهیا مینمودند ، بالجمله طرماح درعرض راه حاضر خدمت امام عليه السلام شد ، وعرض كرد ترا می‌آگاهانم كه فریب اهل كوفه نخوری ، قسم بخدا اگر بكوفه درآئي، ترا زنده نگذارند همانا بیمناکم که بکوفه نتوانی رسید ، اگر تصمیم گرفته‌ای که طریق حرب وضرب سپاري ، در کوه (أجأ) فرودآي که مَعْقلي متين است ، سوگند بخداي كه ما هرگز ذليل دشمن نشديم وچندكه درآنجا اقامت فرمائی ، اهل وعشيرت من ترا نصرت كنند ودشمنت را دفع كنند .

حسین عليه السلام فرمود : ميان من ومردم کوفه وعده‌ای است که واجب است وفاي آن ، اگر خداوند دشمنان را از ما دفع کرد ، دیر وقتی است كه پيچيده عنایت وکفایت او بوده‌ایم ، واگر قضا دیگر گون شد ، بسعادت شهادت فایز میشوم انشاء الله .

طرماح بن حکم میگوید : آزوغه اهل وعشيرت خويش را بسوي ايشان حمل دادم ، وشرط وصیت ونصیحت بپای آوردم ، ومراجعت کردم که شاید بحضرت حسین ملحق شوم ، در عرض راه سماعة بن يزيد را ديدار كردم ، مرا خبر دادكه حسین عليه السلام شهيد شد ، پس مراجعت کردم .

ودرمقتل خوارزمی ص ۲۳۳ ودر قمقام ص ۳٥٤ ودر بحار ج ٤٤ ص۳۷۸ ودر عوالم ج ۱۷ ص ۲۲۹ وناسخ ج ۲ ص ۱٦۲ ملاقات امام حسين عليه السلام را

---

(۱) أجأ : بر وزن فعل يكى از دو كوه طيي‌است (مراصد) .

(۲) فيد : در نصف راه مكه است ازكوفه ومردم كه حج ميكردند هرچه بار زیادی داشتند انجا می‌گذاشتند تاوقت برگشتن ، وعلف یکسال را جمع ميكردند وبحجاج ميفروختند (مراصد) .

با طرماح بعد از ملاقات حُرِّ بن یزید ریاحی نقل کرده‌اند .

ودر ناسخ ملاقات طرماح را در دو جا نقل کرده یکی قبل از ملاقات حُرّ در ص ۱۳۵ ودومی را بعد از ملاقات حر ص ۱۶۲ .

در قمقام گوید چون امام حسین علیه السلام بعذیب الهجانات [1] رسیدند در این وقت چهار نفر از کوفه بخدمت امام آمدند که طرماح بن عدی ونافع بن هلال ومجمع بن عبیدالله (عبدالله) العائذي ویك کس دیگر بودند ، طرماح را چون دیده بر جمال مبارك افتاد این رجز بخواند .

ودر مقتل خوارزمی وعوالم دارد که امام حسین علیه السلام رو کرده باصحاب فرمود آیا در شما کسی هست که راهی غیر از جاده بداند وبما خبر دهد . طرماح گفت بلی یابن رسول الله من راهرا خبر میدهم ، امام حسین علیه السلام فرمود پس جلو ما برو ، پس طرماح براه افتاد وامام حسین علیه السلام واصحابش همراه میرفتند .

پس طرماح شروع کرد برجز خواندن :

متن مقتل خوارزمی این است .

يا ناقتي لا تُذْعَري مِنْ زَجْرِي وَامْضِي بِنا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بِخَيْرِ فِتْيانٍ [2] وَخَيْرِ سَفْرِ آلِ رَسُولِ اللهِ أَهْلِ الْفَخْرِ
السّادَةِ الْبِيضِ الْوُجُوهِ الْغُرِّ [3] الطّاعِنِينَ بِالرِّماحِ السُّمْرِ

---

(۱) عذیب : تصغیر عذب است آبیست در طرف راست قادسیه مال بنی تمیم است بین آن وبین قادسیه چهار میل است (مراصد) .

(۲) در قمقام (بخیر رکبان وخیر سفر) .

(۳) فی البحار والعوالم والقمقام والمناقب ج٤ ص٩٦ (الوجوه الزهر) .

وَالضّارِبينَ بِالصِّفاحِ الْبُتْرِ حَتّى تُحَلّى بِكَريمِ النَّجْرِ (۱)
اَلْماجِدِ الحُرِّ الرَّحِيبِ الصَّدْرِ أتـى بِـهِ اللهُ لِخَيْرِ اَمْرِ
عَمَّرَهُ اللهُ بَقاءَ الـدَّهْرِ وَزادَهُ مِنْ طَيِّباتِ الذِّكْرِ
يا مالِكَ النَّفْعِ مَعًا وَالضَّرِ أَيِّدْ حُسَيْناً سَيِّدِي بِالنَّصْرِ
عَلَى الطُّغاةِ مِنْ بَقايا الْكُفْرِ أعني اللَّعِينَيْنِ سَليلِ صَخْرِ
وَابْنِ زِيادِ الْعاهِرِ ابْنِ الْعَهْرِ فَاَنْتَ يا رَبِّ بِهِ ذُو الْبِرِّ (۲)

خلاصه معنى اشعار : اي شتر نترس وما را در سحرگاهان بهمراهی بهترين جوانان ماهر ، واز خاندان پیغمبر ﷺ که بزرگوار وسلحشور وعـالي نژاد ، ودارای سعه صدر میباشند ببر ، ای خدائیکه سود وزیان بدست تو است ، آقایم حسین علیه السلام را بر دو کافر ملعون یزید خَمّار ، وابن زیاد چکیده زنا پیروز فرما (کذا فی هامش الناسخ)

البته باز این ارجوزه بعد ازملاقات امام حسین حر را خواهدآمد . بعنوان (راهنمائی طرماح لشکر حسین علیه السلام را) .

(آگهی یافتن ابن‌زیاد ازتوجه امام حسین علیه‌السلام بجانب کوفه) (۳)

مرحوم مجلسی در جلاء العیون ص ۵۳۷ فرموده :

---

(۱) فی البحار والعوالم (بکریم الفخر) .
(۲) در عوالم (یزید لازال حلیف الخمر ـ وابن زیاد عهر بن العهر) .
البته این اشعار در این چند کتاب مختلف نقل شده وعقب وجلو نقل کرده اند وکم وزیاد دارد . حقیر از مقتل خوارزمی نقل میکنم .
(۳) در ناسخ ج۲ ص۱۳٦ ودر بحار ج٤٤ ص۳٦۹ ودر عوالم ج۱۷ ص ۲۱۹ ومقتل خوارزمی ص۲۲۸ وجلاء العیون ص۵۳۷ .

مشایخ عظام روایت کرده‌اند که چون خبر توجه امام حسین با بن زیاد رسید حصین بن نمیر را با لشگر انبوه بر سر راه‌آن حضرت بقادسیه فرستاد ، واز قادسیه تا قطقطانه [۱] از لشگر ضلالت اثر خود پر کرد .

(نامه حسین علیه السلام ببزرگان کوفه)

چون امام مظلوم ببطن رمه رسید .

عبدالله بن یقطر برادر رضاعی خود را ،

وبروایت دیگر قیس بن مصهر (مسهر) را برسالت بجانب کوفه فرستاد . هنوز خبرِ شهادتِ مسلم بآن حضرت نرسیده بود ، نامه باهل کوفه نوشت باین مضمون [۲] .

بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از حسین بن علی بسوی برادرانِ مؤمن ومسلمان سلام (الهی) بر شما باد ، حمد میکنم خداوندي را که بجزء او اَحدي نیست .

اما بعد بدرستیکه نامه مسلم بن عقیل بمن رسیده ودر آن نامه مندرج بود که اتفاق نموده‌اید ، بر نُصرتِ ما ، وطلب حق ما از دشمنانِ ما، از خدا سؤال میکنم که احسان خود را بر ما تمام گرداند ، وشما را بر این (حُسن نیّت وکردار) بهترین جزاي أبرارعطا فرماید ، وبتحقیق که بیرون‌آمدم ازمکه وروی بدیار شما آوردم ، در روز سه شنبه هشتم ماه ذیحجه ، وچون پیك من (قاصد) بشما رسد باید که کمرِ متابعت بر میانْ به بندید ، وأسباب کارزار (جنگ) را

(۱) قطقطانه : مکانیست نزدیك کوفه از راه بیابان بطرف کربلا (مراصد) .

(۲) بحار جلد ٤٤ ص۳٦۹ وعوالم ج۱۷ ص۲۱۹ وناسخ جلد ۲ ص۱۳۷ وقمقام ص۳٤۳ .

آماده گردانید ومهیایِ نصرتِ مَن باشید که باین زودي خـود را بشما میرسانم ، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

(سبب نامه نوشتن حضرت)

وسببِ نوشتنِ نامه آن بود که مسلم بیست وهفت روز پیش از شهادتش نامه بخدمت آن حضرت نوشته بود واظهار اِطاعت وانقیاد اهل کوفه نموده بود، وجمعي از اهل کوفه نامها نوشته بودند ، که در اینجا صد هزار شمشیر برايِ نُصْرتِ تو مهیا گردیده است ، بزودی خود را بشیعیان خود برسان .

(گرفتار شدن عبدالله بن یقطر)

چون پیك (قاصد) آنحضرت روانـه شد ، وبقادسیه رسید حصین او را گرفت [1] وخواست که نامه را از اوبگیرد نامه را پاره کرد وباو نداد ،حصین او را بنزد ابن زیاد فرستاد .

(شجاعت وشهادت عبدالله بن یقطر درکاخ ابن زیاد) (۲)

چون بنزد ابن زیاد حاضرش کردند ابن زیاد پرسید تـو کیستی ؟ گفت :

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۳۸ فرمود : چون عبدالله بـن یقطر بقادسیه رسید دیدبانان حصین بن‌نمیر اورا گرفتند وبدربار اوبردند، حصین فرمان داد که اورا بکاوید. تااگر مکتوبی بااوست مکشوف شود. عبدالله بن یقطر مکتوب (نامه) حسین عليه السلام را برآورد ، وپاره پاره کرد چنان از بین برد که کسی ازآن بهره نتوانست یافت . پس حصین اورا دست بگردن بسته بنزد ابن‌زیاد فرستاد .

(۲) ناسخ ج۲ ص۱۳۸ .

مردی از شیعیان علي بنِ ابیطالب وپسرِ بزرگوارِ اویم، گفت چرا نامه را پاره کردی ؟ گفت : برایِ آنکه تو مطلع نشوي برآنچه در آن نامه بود ، ابن زیاد گفت : نامه را که نوشته بود ؟ وبکه نوشته بود ؟ گفت : نامه را امام حسین نوشته بود بجماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان رانمیدانم ، ابن زیاد در غضب شد ، وگفت : دست از تو برنمیدارم تا نام ایشان را بمن بگوئی ، یا بر منبر بالا روي وحسین را وبرادر وپدرش را ، ناسزا بگوئی والاّ ترا پاره‌پاره میکنم . گفت نام انجماعت را نمیگویم وآن مطلب دیگر روا میکنم ، پس بر منبر بالا رفت ، حمد وثنايِ حق تعالی را ، اَدا کرد ، ودرود برحضرت رسالت واهل بیت او فرستاد ، وصلوات بسیار بر حضرت امام حسین عليه السلام وپدر وبرادر بزرگوارش فرستاد ، وابن زیاد وپدرش وسائر بني أميه را لعن بسیار کرد .

وگفت : اي اهل کوفه من پیك (قاصد) حضرت امام حسین عليه السلام بسوی شمایم ، واو را در فلان موضع گذاشته‌ام [1] هر که خواهد یاری او نماید ، بخدمت او بشتابد .

پس ابن زیاد : امر کرد که او را از بالايِ قصر بزیر انداختند وبدرجه شهادت فایز گردید .

وبروایت دیگر رمقي در او باقي بود عبدالملك بن عمر ، [2] سرش راجدا کرد .

وابن زیاد دستور داده راههايِ بصره وشام را بسته بودند که خبري بیرون

---

(۱) در ناسخ جلد۲ ص۱۳۹ (در ارض بطن رمه بجای‌گذاشتم) .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۱۳۹ وبحار ج٤٤ ص۳۷۰ (عبدالملك عمیر اللخمی سرش رابرید وبه او عیب جوئی کردند که چرا اینکار نمودی گفت میخواستم راحتش کنم .

نميرفت و كسي داخل نميتوانست شد ، وبيرون نمي‌توانست رفت .

پس جماعتي از اعراب رسيدند واز ايشان خبر پرسيدند ، گفتند ماخبری نداريم واين قدر ميدانيم كه كسی بيرون نمی‌آيد وداخل نمي‌شود .

(ملاقات امام حسين عليه السلام با زهير بن قين)

مرحوم مجلسی در جلاء العيون ص٥٣٩ وناسخ ج٢ ص١٤١ وبحارج٤٤ ص٣٧١ وعوالم ج١٧ ص٢٢١ وحياة الحسين ج٣ ص٦٦ وقمقام ص٣٤٥ وارشاد مفيد ص٢٢١ همه اين ملاقات را ذكر نموده‌اند .

در بحارگويد : جماعتي از فزاره واز بجيله (دو قبيله اند) حديث كرده‌اند كه ما با زهير بن قين بجلي بوديم در وقت مراجعت از مكه ودر منازل بحضرت امام حسين عليه السلام ميرسيديم ، وچيزي نبود براي ما كه خشمگين‌تر باشد ازاينكه با حسين عليه السلام در يك منزل فرود آييم .

ولي ناچار در يك منزل اتفاق افتاد كه بايد باهم باشيم .

پس حسين عليه السلام در يك طرف منزل كرد وما درطرف ديگر .

پس در اين بين كه ما نشسته بوديم وچاشت ميخورديم كه ناگاه قاصدي از طرف امام حسين عليه السلام آمد وسلام كرد ، وداخل شد و گفت :

اي زهير بن قين بدرستيكه مرا أبا عبدالله حسين بسوی تو فرستاده كه بنزد او آئي . پس هر يك از ماها آنچه در دست داشت افكنديم حتی اينكه مثل كسی بوديم كه بالاي سرش پرنده نشسته باشد .

پس زن او[1] گفت : سبحان الله ، پسرِ پيغمبر ترا طلبيده تو نميروی؟اگر بِرَوِي وسخنِ اورا بشنوی و بر گردي چه ميشود ؟

---

(۱) در لهوف گويد (اسم او ديلم دختر عَمرو بود) .

پس زهیر بـن قین بخدمت حضرت رفت ، طولي نكشيد كه شاد بر گشت وصورتش میدرخشید ، پس دستور داد خیمه‌ها و بارها ومتاعش را بهم زد و بار کرد و بنزد امام حسین علیه السلام رفت .

سپس بزنش گفت (اَنْتِ طالِق) تو رهائي بـرو ملحق شو باهل خود من دوست ندارم بسبب من بدي بتو برسد نمیخواهم جز خیر .

وسید در حدیثش زیاد کرده که من میخواهم همراه حسین باشم وجان خود را فدایِ او سازم .

پس مالهای زنش را داد وسپرد ببعضي از عمو زادهایش که او را باهلش برسانند .

پس زن بلند شد وگریست واو را وداع کرد و گفت خدا خیر ترا خواست منهم از تو خواهشي دارم که در قیامت مرا نزدِ جَدِّ حسین یاد کنی .

مفید گوید [۱] پس باصحابش فرمود هر کس میل دارد با من بیاید والااین آخرین دیدار است .

بدرستیکه من بشما حدیثی نقل کنم (اِنّا غَزَوْنَا الْبَحْرَ) [۲] ما در بعض نواحی دریا با کفار جنگیدیم وبر ایشان ظفر یافتیم وغنیمت بسیار بدست آوردیم

---

(۱) ارشاد مفید ص۲۲۱ .

(۲) در بحار وعوالم وارشاد مفید وناسخ جلد۲ ص۱٤۲ (انا غزونا البحر) ذکر کرده‌اند ولي در قمقام وحیاة الحسین ج۳ ص۶۷ ولواعج الاشجان ص۸۲ ومقتل مقرم (بلنجر) نقل کرده‌اند ودر مراصد گوید (بلنجر) شهریست ازشهرهای خزر پشت باب الابـواب است ، ومرحوم سیدمحسن امین در لواعج فرمـوده (البحر) تصحیف شده وصحیح همان بلنجر بر وزن غضنفر است .

(فقال لنا سلمان [1] ـ رحمه الله ـ) پس سلمان گفت آیا شاد گردیدید از این غنیمت که بشما رسید ؟ گفتیم بلي ، گفت : هر گاه به بیند که سید جوانان آل محمد متوجه قتال منافقان است ، بساید که از رفاقت او شادتر باشید از این غنیمتهاي دنیا که یافته اید . پس من با شما وداع میکنم وشما را بخدا میسپارم ، گفتند بخدا قسم از آن حضرت جدا نشد تا بدرجه شهادت رسید .

(خبر دادن هاتف بزینب علیهما السلام)

در بحار ج٤٤ ص٣٧٢ از مناقب وعوالم ج١٧ ص٢٢٢ ایضا از مناقب ، وحیاة الحسین ج٣ ص٦٦ ، وناسخ ج٢ ص١٤٣ ، وجلاء العیون ص٥٤٩ همه روایت کرده اند که چون بخزیمیه [2] رسیدند شب در آن منزل استراحت نمودند ، چون صبح شد زینب خواهر محترمه آن حضرت گفت : که در شب گذشته بقضاي حاجت بیرون رفتم صداي هاتفی [3] را شنیدم که این شعر رامیخواند :

أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجُهدٍ ... وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَداءِ بَعْدِي
عَلَى قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَايَا ... بِمِقْدارٍ اِلَى اِنْجُازِ وَعْدٍ

ای دیده اشك حسرت ببار بر شهیداني که مرگ ایشان را میراند و بزودي بوعده گاه شهادت میرساند . حضرت فرمود : که اي خواهر آنچه مقدرشده است

---

(١) بعضی گویند مراد از سلمان بـن ربیعه باهلی است نه سلمان فارسی چنانچه از قمقام ومقتل مقرم مترجم مفهوم میشود .

ولي در ارشاد مفید وحیـاة الحسین ج٣ ص٦٧ و بعض نسخ قمقام سلمان فارسی ذکر شده .

(٢) یکی از منازل حاج بعداز ثعلبیه (مراصد) .

(٣) هاتف : آواز دهنده (عمید) .

خواهد شد .[۱]

ودرهامش ناسخ گوید : ای چشم با کوششِ تمام اشك فراوان ببار، کیست بعد از من که بگرید برگروهیکه مرگ آنها را بسوي وفايِ بوعده میبرد(وعده شهادت حسین علیه السلام) .

(آگاه شدن حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل وهانی بن‌عروة)

در ارشاد مفیدص۲۲۲ وبحار ج٤٤ ص۳۷۲ وعوالم ج۱۷ص۲۲۳ وحیاة الحسین ج۳ ص٦۸ . وناسخ ج۲ص۱٤۳ ، وجلاء العیون ص۵۳۹ . ازعبدالله بن سلیمان ومنذر بن مشمعل[۲] که دو تن از قبیله بنی اسد بودند ، روایت کرده‌اند که گفتند چون از اعمال حج فارغ شدیم بسرعت تمام خود را بجانب امام حسین علیه السلام رساندیم ، که ببینیم کار آن حضرت بکجا میرسد ، ودرنزدیکی (زرود)[۳] ناگاه دیدیم که مردي از جانب کوفه پیدا شد ، چون امام حسین علیه السلام را دید راه را گردانید ، پس امام حسین علیه السلام ایستاد مثل اینکه میخواست او را ببیند ، پس حرکت کرد ورفت ، وما بطرف او رفتیم .

پس یکی از ما گفتیم خوب است برویم نزد آن مرد واز کوفه سؤال کنیم، چون خبر کوفه نزد اوست .

---

(۱) کمافی جلاء العیون للمجلسی ره .

(۲) در ناسخ (منذر بن اسماعیل) .

(۳) زرود : موضعی است در راه مکه (مراصد) ودر جلاء العیون بجاي (زرود) ثعلبیه نقل کرده .

پس رفتیم تا باو رسیدیم ، پس گفتیم السلام علیك جواب داد و علیکم السلام .

گفتیم از چه طائفه‌ای ؟

گفت : اسدي هستیم ، گفتیم ما هم از بنی اسد هستیم ، باز سؤال کردیم تو کیستی ؟ گفت: من بکر بن فلان هستم ، وما هم نسب خود را گفتیم سپس سؤال کردیم از مردم چه خبر داری ؟

گفت بلی از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم که مسلم بن عقیل وهانی بن عروه را شهید کردند ، وپاهای ایشان را گرفته در بازار مي کشیدند .

پس رفتیم تا بحسین عليه السلام ملحق شدیم ، وهمین طور رفتیم تا عصری درثعلبیه فرود آمد پیش رفتیم وسلام دادیم وجواب گرفتیم .

سپس عرض کردیم ، خدا ترا رحمت کند ، نزدما خبریست ، اگرمیخواهی در علانیه بگوئیم واگر میخواهي در خفا عرض کنیم .

پس یك نگاهي بما کرد ویک نگاهی باصحابش نمود وفرمود در نزد اینجماعت سري نیست ، پس عرض کردیم آن سوار را دیدید ؟ شب گذشته طرف او رفتید ؟ فرمود بلي میخواستم از او سئوالی کنم ، گفتیم ما از اوسؤال کردیم وخبر گرفتیم او مردیست از ما ، وصاحب رأي وصدق ، وعقل است ، او خبر داد که مسلم وهانی را شهید کردند وپاهاي ایشان را گرفتا دور بازار گردانیدند .

پس (امام حسین عليه السلام) فرمود اِنّا للهِ وَاِنّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ . رحمة الله علیهما واین را مکرر میفرمود .

پس عرض کردیم قسم میدهیم شما را بخدا وطلب میکنیم از شما که مراعات جان خود واهل بیت خود را بفرمائید واز همین جا برگردید ، چون

شما در کوفه نه یاور دارید ونه شیعه ، بلکه میترسیم بر علیه شما قیام کنند .

پس حضرت یک نگاهي باولادِ عقیل نموده وفرمود چه می بینید بدرستیکه مسلم کشته شد .

پس عرض کردند بخدا قسم ما برنمیگردیم تا اینکه طلب خونخواهی کنیم یا مثل مسلم مرگ را بچشیم .

پس حضرت روي کرد بما وفرمود زندگانی وخوشي بعد از ایشان نیست.

پس دانستیم که حضرت رأیش آن است که این راه را برود ، پس عرض کردیم خدا خیر بشما بدهد ، فرمود خدا شما را رحمت کند .

پس اصحابش عرض کردند بخدا قسم تو مثل مسلم بن عقیل نیستی اگر کوفه قدم گذارید هر اینه مردم بسرعت بسوي شما خواهند آمد . پس حضرت چيزي نفرمود وساکت شد .

(گریه دختر مسلم بر پدر)

در ناسخ ج۲ص۱۴۵ از اعثم کوفی روایت کند مسلم بن عقیل رادختری سیزده ساله بود ، (۱) که بـا دختران حسین علیه السلام میزیست وشبانه روز با ایشان همراه بود ، چون امام حسین علیه السلام خبر مسلم بشنید ، بسرا پرده خویش در آمد ودخترِ مسلم را پیش خواست ونوازش بسیار نمود ، دختر مسلم را از آن حال صورتی در خیال مصور گشت .

وعرض کرد اي پسرِ رسول خدا با من طوری ملاطفت میکنی که بایتیمان میکنند ، مگر مسلم را شهید کرده‌اند ؟ حضرت حسین علیه السلام صبر نتوانست کرد

(۱) دختر حضرت مسلم دختر همشیره حضرت امام‌حسین علیه السلام است وآن حضرت دائی آن دختر میشد .

پس بگریست وفرمود ای دختر غم مخور ، اگر مسلم نباشد من پدر تو باشم ، وخواهرم مادر تو باشد ودخترانم خواهرانِ تو باشند ، وپسرانم برادرانِ تو باشند، دختر مسلم فریاد برآورد ، وزار زار بگریست ، وپسرهاي مسلم سرها از عمامه عریان ساختند، وبهاي هاي بانگ گریه درانداختند ، واهل بیت در این مصیبت با ایشان موافقت کردند ، وبسوگواری پرداختند ، وحسین علیه السلام از شهادتِ مسلم عظیم کوفته خاطر گشت .

(ملاقات دوم فرزدق با حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۲ ص۱٤٦ فرمود وهمچنان در منزل زباله فرزدق شاعر بخدمت حضرت آمد ، وچنان مینماید که فرزدق بعد از زیارت مکه ومراجعت بکوفه، دیگر باره ادراك خدمت اِمام فرمود ، وعرض کرد : یا ابن رسول الله چگونه مردم کوفه را معتمد ومؤتمن می‌شماری ؟ وحال انکه پسر عمت مسلم را شهید کردند وشیعیان ترا دستخوش شمشیر نمودند ؟ آن حضرت بگریست وفرمود خداوند رحمت کند مسلم را همانا او بسوی روح وریحان (آسودگی ومعیشت) خداوند شتافت وتشریف ترحیب ومقام رضوان یافت وَهُمْ درآن وقت این اشعار را در تسلیت اهل بیت انشاد فرمود :

فَـاِنْ تكُنِ الدُّنْيا تُعَـدُّ نَفِيسَـةً فَدارُ ثَـوابِ اللهِ اَعْلَىٰ وَاَنْـبَلُ
وَاِنْ تكُنِ الْاَبْدانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللهِ اَفْضَلُ
وَاِنْ تكُنِ الْاَرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ اَجْمَلُ
وَاِنْ تكُنِ الْاَمْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُها فَما بالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ (۱)

یعنی اگر دنیا با ارزش بشمار آید ، پس خانه ثواب خدا که بهشت باشد

(۱) این اشعار باتفاوتی درملاقات اول فرزدق گذشت .

بهتر وشریف تر است . واگر بنا باشد بدنها برای مرگ ساخته شده باشد، پس کشته شدنِ مرد در راه خدا بشمشیر افضل است . واگر بنـا باشد روزی بهمان قسم که مقدر شده تقسیم شود ، پس کم حرص خوردنِ مَرد در روزیِ نیکوتر است، واگر بنـا باشد اموال را برایِ گذاشتن جمع شود ، پس چرا مردِ آزاد در آن بخل ورزد ؟

ودر ترجمه لهوف این اشعار را ذکر فرموده :

دنیا اگر بچشم لئیمان گرانبها است

پاداش حق گرانتر و برتر بنزد ما است

گر بهرِ مرگ پیکرِ ما را سر شته اند

در راهِ دوست کشته شدن افتخار ما است

چون سهم ما روزي دنیا مقدر است

زیباتر آن که حرصِ طلب در دلش بکاست

چون جمع مال عاقبتش ترك گفتن است

مالي چنین، بخیل شدن بهرِوي چرا است

(رسیدن خبر قتل عبدالله بن یقطر بامام حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۲ص۱٤۷ فرمود وهم در منزل زباله سیدالشهداء عليه السلام را آگهی آوردند که ابن زیاد عبد الله بن یقطر را که حامل مکتوب آن حضرت بود (بشرحی که مرقوم شد) مقتول ساخت .

امام حسین عليه السلام بگریست ، وبیرون شد در میان اصحاب واین کتاب را قرائت کرد : (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَمّا بَعْدُ فَقَدْ أَتانا خَبَرٌ فَظيعٌ : قُتِلَ مُسْلِمُ اِبْنُ عَقيلٍ وَهانِيُ بْنُ عُرْوَةَ وَعَبْدُاللهِ بْنُ يَقْطُرَ وَقَدْ خَذَلَنا شيعَتُنا، فَمَنْ اَحَبَّ مِنْكُمْ

اَلْاِنْصِرافَ فَلْيَنْصَرِفْ في غَيْرِ حَرَجٍ وَلَيْسَ عَلَيْهِ ذِمامٌ) (۱)

فرمود (ای مردم) خبری زشت (ووحشت انگیز) بما رسید : (همانا) مسلم بن عقیل وهانی بن عروة وعبدالله بن يقطر را بکشتند، وشيعيان ما، خذلان ما را اختیار کردند ، اکنون من عهد خویش را از گردنِ شما برگرفتم ، تا هر که بخواهد بدون مـانـع ودافعي خويشتن را از ایـن مخافت برهاند وَبِمَأْمَني رساند .

از آن روز که حسین علیه السلام از مدینه بیرون شد تا اینوقت که از مکه بجانب عراق روان گشت ، بتفاریق جماعتي بزرگ بآن حضرت پیوسته وسپاهی درخور مصاف مینمودند (۲) .

چون این کلمات را شنیدنـد ازیمینْ وشمالْ طريقِ تَشَتُّت وتفرّق گرفتند ، ودر کوه ودشت پـراکنده گشتـند ، وآن حضرت از تذکرهٔ این کلمات همي خواست که آن مـردم که باوي کوچ میدهند ، بدانـند که ایشان را مناصی وملجاي بدست نخواهدشد ، بلکه بامرگ روي در ، روي خواهند رفت ،لاجرم بعد از شنیدن این کلمات جز اهل بیت نبوّت وآنانکه هنگام بیرون شدن ازمدینه ملازم رکاب مبارکش بودند وعدديِ قليل که بعد از خروج از مدینه باو پیوستند بجايِ نماند.

(۱) تااینجا مفید در ارشادش ص۲۲۳ وبحار ج٤٤ ص۳۷٤ وعوالم ج۱۷ ص۲۲٥ ذکر فرموده‌اند .

(۲) در قمقام ص۳٤٨ از مروج الذهب روایت کند که درآن وقت از أهل بیت واصحاب پانصد سواره ویکصد تن پیاده همراه بودند دنیا پرستان بمجرد استماع از چپ وراست به رفتند الخ .

(ملاقات حضرت با عمرو بن لوذان (یوذان)

در ارشاد مفید ص۲۲۳ وقمقام ص ۳۴۹ وناسخ ج۲ ص۱۵۰ وبحار ج٤٤ ص۳۷۵ وعوالم ج۱۷ ص۲۲۵ وجلاء العیون ص٥٤٠ همه روایت کرده‌اند که حضرت در بطن عقبه نزول فرمود . ودر آنجا مرد پیری از بنی عکرمه که اورا عمرو بن لوذان [1] میگفتند بخدمت حضرت آمد وعرض کرد کجا میروی ؟ حضرت فرمود : بکوفه ، پس پیره مرد عرض کرد : تراقسم میدهم که برگردی، بخدا قسم نمیروی مگر رو بنوك سنان ودم شمشیر ، وآن جماعت که بنزد شما قاصد فرستاده‌اند ، اگر مؤنه جنگ راکفایت میکردند وزمینه را آماده مینمودند آنوقت شما بسوی ایشان میرفتید خوب بود ، ولی با این حال که شما یادآوری میکنید هیچ صلاح نمی‌بینم برای شما رفتن بآنجا را .

حضرت فرمود ای بنده خدا چنان نیست که من حقیقت این امررا ندانم ، وعاقبت این کاررا نبینم، لکن خدا برآنچه قضاکرده وحکم نموده مغلوب نشود، وحکم او دیگر گون نگردد .

سپس فرمود سوگند با خدای این جماعت مرا دست باز ندارند، تا خون من نریزند ، وچون این عمل را انجام دهند خداوند مسلط کند برایشان کسی

(۱) در ناسخ (یوذان) ذکرکرده، ودر حاشیهٔ عوالم نیز (یوذان)را نسبت بأصل که ارشاد باشد داده .

را که ذليلشان کند بطوريکه خوارترين ملتها شوند[۱] پس از بطن عقبه[۲] روانه شد تا در (شراف)[۳] منزل کرد وسحر که شد امر فرمود جوانانش را که آب زياد بردارند ، پس از آنجا حرکت کرد تا نصف روز رفت ، در بين اينکه حضرت سير ميفرمود که ناگاه مردي از يارانش تکبير (اَللهُ اکبر) گفت : حضرت فرمود اَللهُ اَکْبَر : چرا تکبير گفتی ؟ عرض کرد درختان خرما ديدم ، گروهي از اصحاب گفتند بخدا قسم ما در اينجا درخت خرمائي نديده بوديم .

حضرت فرمود پس چه می‌بينيد ؟ گفتند وَاللهِ ما گوش اسبان مي‌بينيم ، حضرت فرمود من بخدا قسم همين را می‌بينم ، پس حضرت فرمود : پناهگاهی نيست که ما بآنجا پناه بريم ودر پشت خود قرار دهيم ، که اگر محتاج جنگ شديم از طرف رو با آنها مواجه باشيم ؟ عرض کردند بلی اينجا (ذو حسم[۴])

(۱) در قمقام ص۳٤۹ ازکامل الزيارات از امام صادق عليه السلام روايت کند که چون حضرت امام حسين عليه السلام از بطن عقبه بالا رفت بأصحابش فرمود : من خودرا نمی‌بينم جز کشته شده ، عرض کردند بچه جهت ؟ فرمود خوابی ديدم عرض کردندآن خواب چيست؟ فرمود: ديدم سگهائي بِمَنْ حمله ميکنند ودندان ميگيرندويکی ازانها سگ سياه وسفيد بود که بيشتر حمله ميکرد .

(۲) منزليست در راه مکه بعداز واقصه (مراصد) .

(۳) (شراف) مابين واقصه وقرعاء است که سه چاه بزرگ انجا هست (مراصد) .

(٤) (ذو حسم) نام کوهی‌است که نعمان بن منذر در انجا شکار ميکرد (حاشيه چهره خونين) ودر ناسخ ج۲ ص۱۵۲ (ذی خشب) نقل کرده که موضعی است در نزديکی کربلا .

ودر بحار ج٤٤ ص۳۷۵ وعوالم ج۱۷ ص۲۲٦ (ذو جشم) نقل کرده‌اند.

است که در طرف چپ ما نزدیك است بـروید بآن طرف که اگر شما زودتر بآنجا رسیدید خواسته شما درست آمده پس حضرت بـآن طرف روانه شدند وما هم همراه بودیم .

(ملاقات حسین علیه السلام با حر بن یزید ریاحی)

که ناگاه مقدمة الجیش سپاهِ دشمن فرا میرسید : چنان مینمود که‌سنانهای نیزه ایشان گزنده تـر از زنبورِ سُرخ وپردهِ بزرگِ پـرچمهایِ ایشان پرنده تر از کلاغ سیاه بـود وحسین عليه السلام از شاه راه بیکسوي همیـرفت وسرعت نمود واز انجماعت سبقت گرفت ، چون بذي حسم (بذو خشب) رسید ، بفرمود : خیمه‌ها برافراختند وکار جنگ رابساختند ، واز قفايِ ایشان حر بن یزید ریاحی که پیشوايِ بنی تمیم بود با هزار سوار [۱] در رسید ، وسواران او چنان شاکی السلاح [۲] بودند که جز دیده ایشان دیدار نبود ، بالجمله حر آمد وبالشکریانش مقابل امام حسین عليه السلام ایستاد در ظهر گرمایِ شدید ، وامام حسین عليه السلام بااصحابش شمشیرها را حمایل کرده بودند .

(آب دادنِ اصحابِ حسین علیه السلام بلشکر حُرّ)

پس امام حسین عليه السلام دستور داد بجوانانشان که این گروه را آب دهید و سیرابشان کنید ، وبگذارید اسبان هر چه در ظرفها مانده بیاشامند ، وبنا کردند ظرفهايِ خود از کاسه وطاس پر کنند ونزد اسبان بگذارند وهر وقت سه بار یـا چهار بار یا پنج بار آب خوردند آنوقت از نزدآن اسب بردارند ونزد دیگری

(۱) در منتخب طریحی ص۴۳۸ دارد که حر باچهار هزار سوار رسید .

(۲) یعنی باسلاح تمام بودند .

بگذارند ، بهمين نحو همه را سيراب كردند .

(قصة آب خوردن على بن طعان محاربى)

على بن طعان محاربى گفت: من آن روز با حر بودم، واز آخر همه آمدم پس چون حسين عليه السلام تشنگى من واسبم را ديد، فرمود (انخ الراوية [1]) (وراويه) نزد من يعنى مشك آب ، سپس فرمود اى پسر برادر (انخ الجمل) يعنى شتريكه آب حمل دارد بخوابان پس شتر را خوابانيدم فرمود آب بخور من شروع كردم بآب خوردن ولى آبها از دهنه مشك ميريخت .

پس امام حسين عليه السلام فرمود (اخنث السقاء) يعنى لب مشك را برگردان ندانستم چه كنم ، پس (حضرت) ايستاد ولب مشك را برگردانيد پس آب خوردم واسب خود را سيراب نمودم .

(فرستادن ابن زياد حصين بن نمير را باستقبال آن حضرت)

وابن زياد حصين بن‌نمير را با لشگرانبوه بِاِستقبالِ آنجناب بقادسيه فرستاده بود ، وحصين حر را با هزار سوار پيشتر فرستاده بود ، چون وقت نماز ظهر داخل شد حجاج بن مسروق را فرمود كه اذان نماز گفت ، چون وقت اقامه شد

---

(۱) آسيدمحسن امين دركتابش لواعج ص۸۹ فرموده (راوية) درز بان اهل حجاز شتريست كه بااو آب حمل ميكنند .

ودر زبان اهل عراق ظرف ومشك آب را گويند. لذا آن عراقى مقصود امام را نفهميد چون معناى (انخ الراوية) در نزد اهل عراق يعنى بخوابان مشك آب را . ودر نزد اهل حجاز يعنى بخوابان شتريكه آب حمل كرده چون آن عراقى نفهميد حضرت فرمود (انخ الجمل) يعنى شتررا بخوابان .

جناب سیدالشهداء بیرون آمد ورو لباسی وعبا ونعلین بپوشید .

(خطبه حسین علیه السلام در منزل ذو حسم . ذو خشب) (۱)

پس حمد وثنای حق تعالی را بجا آورد ، وفرمود : ای مردم مـن بسوی شما سفر نکردم مگر بعد از آنکه نامه های متواتر (پی در پی) وقاصدهای شما بمن رسید ونوشته بودید : که البته بیا بسوی ما ، که ما امام وپیشوائی نداریم شاید که خدا مـا را ، وشما را ، برحق وهدایت جمع کند اگر بـر سر عهد وگفتارِ خود هستید پیمانِ خود را تازه کنید ، وخاطر ما را مطمئن گردانید ،واگر از گفتارِ خود برگشته‌اید ، وپیمانها را شکسته واز آمدنِ مَنْ کراهت دارید ،من بجایِ خود بر میگردم .

پس همه ساکت شدند وهیچ یك از ایشان چیزی نگفت .

پس حضرت بمأذن فرمود اقامه بگو پس اقامه نماز گفت : پس بِحُرّ فرمود اگر میخواهی بااصحاب خود نمازگذار ، حر گفت نه بلکه شما نماز بخوانید وما هم بنماز شما اقتداء میکنیم ، پس حضرت بـا ایشان نماز خواند ، وداخل (خیمه) شد واصحابش دورش جمع شدند ، وَحُرّ نیز بمکان خود بـرگشت ودر خیمهٔ که مهیا بود بـرایِ او داخل شد ، وبعضی از اصحابش بـا او داخل شدند (۲) وما بقی هر کس بجایِ خود برگشت ، وعنان اسب خود را گرفته‌ودر زیر سایه اسبش نشست .

وچون وقت عصر شد دستو بعلي بن الحسين داد که مهیایِ حرکت باشند،

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۱۵۳ .

(۲) در بحار ج٤٤ ص۳۷۶ فرمـود پانصد نفر از اصحابش دورش جمع شدند .

سپس امر فرمود منادی وجارچیِ خود را که اِعلان نماز عصر کند واقامه گفت وحضرت پیش ایستاد وبا هر دو لشکر نماز خواند . پس از سلام نماز ، رویِ خود را بطرفِ ایشان نموده پس حمد وثنایِ اِلهی رانمود :

(خطبه امام حسین علیه السلام بعد از نماز عصر)

در ناسخ ج۲ ص۱۵۵ وارشاد مفید ص۲۲۵ سپس فرمود ای مردم اگر از خدا بترسید وحق اهل‌حق رابشناسید موجب خشنودی حق تعالی از شمامیگردد، وما که اهلبیت رسالت و بعلم و کمال وعصمت وجلالت موصوفیم ، سزاوارتریم بخلافت وامامت از این گروه که بناحق دعوي رياست ميكنند ، ودر میانِ شما بجور ، وعُدْوان ، سلوك می‌نمایند، واگر در جهالت وضلالت راسخید ، ورأیِ شما ازآنچه بمن نوشته‌اید برگشته است ، برمیگردم .

حُرّ در جواب گفت : بخدا قسم که مَنْ از این نامه ها ورسولان که می‌فرمائید بهیچ وجه خبري ندارم [1] .

حضرت عقبة بن سمعان [2] را فرمود که آن دو خرجین را که نامه ها در

(۱) در ارشاد مفید ص۲۲۵ فرمود که حر گفت : ما از کسانی نیستیم که بشما نامه نوشته‌اند . بلکه امر شده‌ایم چون شمارا ملاقـات کنم از تو مفارقت نکنم تاشمارا درکوفه بنزد ابن زیاد برم .

(۲) عقبة بن سمعان : غلام رباب دختر امرء القیس کلبیه زنِ حضرت امام حسین علیه السلام است چون حضرت شهید شد ، عمر بـن سعد اورا گرفت وگفت تو کیستی ؟ گفت من غلامی هستم مملوك پس اورا رها کرد ، واز اصحاب امام حسین علیه السلام کسی نجات نیافت مگر همین شخص ومرد دیگری ولذا بیشتر روایات کربلا ازاو نقل شده (لواعج ص۹۱) .

آن است حاضر ساز ، چون آن دو خرجین را آورد ، مملو از نامه‌ها بود ، نزد حُرّ منتشر کرد .

حر گفت : من اطلاعی ندارم از این نامه ها ، واز طرف ابن زیاد مأمور شده‌ام که چون ترا ملاقات نمایم ، از تو جدا نشوم ، تا ترا بنزد ابن زیاد برم.

(جلوگیری حر از حسین علیه السلام)

امام حسین علیه السلام فرمود : مرگ بتو نزدیکتر است از این کار پس از آن باصحابش فرمود بلند شوید سوار شوید . پس سوار شدند ومنتظرشدند تا زنهای ایشان سوار شدند ، پس باصحابش فرمود برگردید ، چون خواستند برگردند یارانِ حُرّ مانع از برگشتن شدند ، امام حسین علیه السلام بحر فرمود : مادرت بعزایت بنشیند چه میخواهی.

حر گفت : اگر غیر از تو از عرب این را بمن میگفت، واو در حالتی بود که تو درآن هستی، منهم اسم مادرش را میبردم بگذار هر کس باشد، جز انکه بخدا قسم جایز نیست بـرایِ من یادِ مادرِ تو مگر بهترین چیزی که در قدرت ما است .

حضرت فرمود چه میخواهی؟ گفت: میخواهم ترا ببرم نزد امیر عبیدالله .

حضرت فرمود بخدا قسم پیرويِ تو نکنم .

حر گفت : بخدا قسم تو را وا نگذارم . پس سه مرتبه این گفتار ردّ وَبَدَل شد . چون کلام بین ایشان بطول انجامید (۱) حر عرض کرد من مأمور بجنگ

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۵۷ نقل کند که حسین علیه السلام فرمود : اي حر اگر خواهی از میان این سپاه کناری گیریم ویک تنه بایکدیگر جنگ کنیم خدا هر که را خواهد بگذارد وهر که را خواهد بکشد، حر عرض کرد الخ .

با تو نیستم ، بلکه مأمورم از شما مفارقت نکنم تا شما را بکوفه رسانم ، اگر قبول نکنید .

پس راهی را انتخاب کنید که نه بکوفه رود و نه بمدینه ، تا این عدالتی باشد بین تو و من ، تا بنویسم بسوی عبیدالله شاید خدا توفیق کاری دهد که موجب عافیت من باشد از اینکه مبتلا شوم بچیزی نسبت بشما، پس بگیر این طرف را.

پس حضرت میل بدست چپ نموده از راه عذیب وقادسیه حرکت کرد ، حُرّ هَمْ با اصحابش روان شد وهمراه حسین عليه السلام میرفت وعرض میکرد ای حسین تو را بخدا قسم میدهم وگواهی میدهم که اگر جنگ کنید کشته خواهی شد . امام عليه السلام فرمود آیا بمرگ مرا میترسانی .

تا اینجا از ارشاد مفید نقل کردم .

(ندایِ شگفت آور بِحُرّ)

ودر امالی صدوق مجلس (۳۰) از امام زین العابدین عليه السلام روایت کند (۱) چون ابن زیاد خبردار شد که حسین عليه السلام در رهیمه فرودآمده ، حر را با هزار سوار بسوی او فرستاد .

حر گوید چون از منزلم خارج شدم که بطرف امام حسین عليه السلام بروم سه بار صدائی شنیدم که ای حر تو را بشارت باد ببهشت. نگاه کردم کسی را ندیدم گفتم مادرِ حُرّ بعزایش بنشیند میرود بجنگِ پسرِ رسولِ خدا آنوقت بشارت ببهشت داده میشود ؟ (۲) .

---

(۱) مجلسی در جلاء العیون ص٥٤٢ نقل فرموده .

(۲) ناسخ ج۲ ص١٥٤ . مؤلف گوید این قصه نزد حر مبهم ونامعلوم بود تاوقتیکه سعادتش یاری کرد وتوبه نمود وبأصحاب حسین عليه السلام ملحق شد .

(ملاقات حر باامام حسین علیه السلام بروایت امالی)

پس حر در وقت نماز ظهر بآن حضرت رسید.

آنجناب بفرزند خود فرمود که اذان واقامه بگو، وحضرت بلند شدند نماز را برای هر دو دسته خواندند، چون سلام نماز را گفتند: حر در برابر آن حضرت آمد وگفت: السلام علیك ای پسر رسولِ خدا ورحمة اللهِ وبركاته.

حضرت فرمود وعلیك السلام تو کیستی؟ ای بنده خدا؟

حر گفت: منم حر بن یزید، حضرت فرمود که بجنگ ما آمدۀ یا بیاری ما؟

حر گفت بخدا قسم مرا بجنگ شما فرستاده‌اند، وپناه میبرم بخدا ازاینکه محشور شوم از قبر خود، وموی پیشانی مرا بر پای من بسته باشند، ودستم را درگردنم غل کرده باشند، ومرا بِرُو در جهنم اندازند.

ای پسر رسول خدا بکجا میروی برگرد بحرم جد خود، بدرستیکه تو کشته خواهی شد.

در ناسخ ج ۲ ص ۱۶۱ وجلاء العیون ص ۵۴۳ وبحار ج ٤٤ ص ۳۷۸ و عوالم ج ۱۷ ص ۲۲۸ همه با تفاوتی وتقدیم وتأخیری ذکر کرده‌اند.

ومن از ناسخ ذکر میکنم که چون حر حضرت را تهدید کرد که کشته میشوی حضرت فرمود ای حر مرا ازمرگ بیم میدهی همانا چون من کشته شوم شما ببلائی بزرگ وعذابی عظیم کیفر بینید:

زود است که من آن گویم که مردی از بنی الاوس پسرعم خود را گفت گاهی که او را از نصرت رسول خدای باز میداشت وبیم میداد که کشته خواهی شد، واو در پاسخ بدین شعر تمثل کرد.

سَأَمْضِي وَمَا بِالْمَوتِ عارٌ عَلَى الْفَتى إِذا مـا نَوى حَقّاً وَجـاهَدَ مُسْلِماً

وَ واسَى الرِّجالَ الصّالِحينَ بِنَفْسِه   وَفارَقَ مَثْبُوراً وَ وَدَّعَ مُجْرِماً
فَاِنْ عِشْتُ لَمْ أَنْدَمْ وَاِنْ مِتُّ لَمْ أُلَمْ   كَفَى بِكَ ذُلّاً أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَما

فاضل مجلسی گوید (۱) محمد بن ابیطالب قبل از شعر آخر این شعر را بر آن افزوده وروایت کرده :

أُقَدِّمُ نَفْسِي لاَ اُرِيدُ بَقائَها   لِتَلْقَى خَمِيساً فِي الْوَغَى وَعَرَمْرَما

یعنی زود است که ادامه بدهم بآن راهیکه برای آن آمده‌ام ، ومردن برای جوان مردان عیب نیست خصوصاً وقتیکه قصدش حق باشد ، ودر راه اسلام جهاد کند ، ومواسات کند مردانِ شایسته ایرا بجانِ خود ومفارقت کند در حالیکه کشته شده ستمکاری را ، پس اگر کشته شدم پشیمان نیستم ، واگر زندگي کنم دردي نکشیده‌ام، (یا ملامت نشده‌ام) وبس‌است تورا که بذلت بمیری ودماغت بخاك مالیده شود . خودم را جلو انداخته‌ام وزندگی را نمیخواهم ، تا اینکه با لشگر وسپاه زیاد روبرو شوم .

(ملاقات امام حسین علیه السلام با عبیدالله بن حر جعفی)

در ناسخ ج ۲ ص ۱۴۸ ومقتل خوارزمی ص ۲۲۶ وحیاة الحسین ج ۳ ص ۸۶ وقمقام ص ۳۵۶ وجلاء العیون ص ۵۴۳ وارشاد مفید ص ۲۳۶ .

همه این ملاقات را در قصر بنی مقاتل ذکر کرده‌اند مگر مجلسی در جلاء که در منزل قطقطانه نقل کرده وهمه‌جعفي یاد کرده‌اند مگر در جلاء العیون که (حنفي) نقل کرده .

وخلاصه آنچه در ارشاد مفید است آن است که

چون حضرت بقصر بنی مقاتل فرودآمد ، نظر مبارکش بخیمه‌ای افتاد ،

---

(۱) در بحار ج۴۴ ص۳۷۸ وعوالم ج۱۷ ص۲۲۹ .

پرسید که این خیمه از کیست ؟ گفتند : از عبیدالله بن حر جعفی است .

حضرت فرمود : او را طلب کنید بسوی مَنْ ، چون قاصدِ [۱] آنحضرت بنزد عبیدالله رفت گفت : این حسین بن علی علیهما‌السلام است شما را میخواهد .

عبیدالله گفت : (اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُون) بخدا قسم من از کوفه بیرون نشدم مگر آنکه دوست نداشتم حسین بکوفه آید ومن آنجا باشم . بخدا قسم نمیخواهم من او را ببینم ونه او مرا ببیند ، پس قاصد آمد وآنچه شنیده بود بعرض رسانید .

پس امام حسین علیه‌السلام خودش بلند شد ورفت و بر او داخل شد وسلام کرد و نشست . سپس او را دعوت بخروج کرد .

پس عبیدالله همان سخن اول را اعاده کرد ، واستقاله [۲] نمود از آنچه حضرت میخواهد ، حضرت فرمود اگر یاریِ ما نکنی بپرهیز ازاینکه با ما جنگ کنی ، بخدا قسم هرکس صدایِ غربت ما را بشنود ویاریِ ما نکند هلاك خواهد شد ، عرض کرد اینکه هرگز نخواهد شد انشاء الله .

پس امام علیه‌السلام از نزد او برخواست وداخل منزل خود شد .

ودر ناسخ ج۲ ص۱٤۸ این ملاقات را اینطور نقل کرده .

چون حضرت بقصر مقاتل رسید سرا پرده‌ای دید افراخته ، ونیزه بلندی بر زمین نشانده ، وشمشیر تیز از عمود خیمه آویخته ، واسبی عربی در بار بند بر آهیخته (برآورده ، برکشیده) .

حسین علیه‌السلام فرمود این سرا پرده مال کیسست ؟ گفتند : عبدالله (عبیدالله)

---

(۱) در مقتل خوارزمی ص۲۲٦ وناسخ ج۲ ص۱٤۸ نقل کرده‌اند که مردی بنام حجاج بن مسروق جعفی که از قبیله او بود فرستاد بنزد عبیدالله .

(۲) استقاله : فسخ معامله وکناره گیری . ومعاف داشتن .

حر را که از فارسان کوفیان ، ودلیران ودلاورانِ ایشان است ، در شجاعت وسماحت (سخاوت) اورا هیچ حریفی وقرینی نیست .

حسین عليه السلام حجاج بن مسروق جعفی را که از قبیله او بود ، فرمان کرد که برو ، وعبدالله (عبیدالله) حر را بنزد ما دعوت کن .

حجاج برفت وعبدالله (عبیدالله) را از دعوت حسین عليه السلام آگهی داد ، عبدالله (عبید الله) گفت مرا ابو عبدالله از بهر چه کار طلب میکند ؟

حجاج گفت : از بهر آنکه او را نُصْرَت کني ، وبا دشمنان او رزم زنی (جنگ کنی) وبر زخم شمشیر ونیزه شکیب (صبر) نمائی ، واگر شهادت نصیب تو شود اجر جزیل (بزرگ) یابی .

عبدالله (عبیدالله) گفت : من از پیش دانستم که حسین را با کوفیان‌مقاتلت خواهد رفت ، من از کوفه بیرون شدم تا اگر او کشته شددر میان قاتلان او نباشم .

ای حجاج دانسته باش ، که کوفیان دنیایِ فاني رابنعیم جاودانی برگزیدند (اختیار کردند) ومحبت خاندان نبوت را بعطایِ ابن زیاد بباد دادند ، مرا با ایشان سازش نبود ، ونیرویِ مخالفت نیز نداشتم ، ناچار از میان ایشان هجرت کردم ، ودر کناری نشستم، تا خداوند چه خواهد ، وقضا چه راند .

حجاج باز شد (برگشت) ودر (خدمت) حضرت صورت حال را باز گفت .

امام حسین عليه السلام فرمود : نیکو آنستکه من خود عبدالله (عبید الله) رادیدار کنم . واقامه حجت فرمایم ، پس برخاست وبسوی سرا پردهٔ عبدالله (عبیدالله) روان گشت عبدالله (عبید الله) چون این بدید ، باستقبال بدوید ، وآن حضرت را در جائی نیکو فرود آورد ، ودر برابر او ایستاده شد .

امام حسین علیه السلام فرمود: بزرگان شما بسویِ مَنْ نامهایِ پی در پی فرستادند، که من بسوی ایشان سفر کنم، وبر ذمه خود نهادند که دقیقه ای از شرائط جانبازی فرو نگذارند، ودر کار جهاد کمال مجاهدت معمول دارند، اکنون میشنوم که پشت برحق کرده‌اند، وباطل را بر حق اختیار کرده اند، تو ای عبدالله (عبیدالله) نیك دانسته‌ای که هر خوبی وبدیرا پاداش وکیفریست، وهر گفتارو کرداری رادر قیامت باز پرسی است، امروز ترا بنصرت خویشتن دعوت میکنم، اگر اجابت فرمائی فردای قیامت مصطفی را از خود شاد خاطرخواهی یافت (۱).

عرض کرد: این معنی مقرر است، وهرکس ترا اطاعت کند وبر متابعت تو قدم زند، بهشت جاوید بهره یابد، لکن مردم کوفه از نصرت تو دست باز داشته اند، وپرچم مخالفت افراشته اند، ولشکرهایِ یزید از حوصله حساب افزونست، لابد براصحاب تو ظفر خواهند جست، وغلبه بهرهٔ ایشان خواهد گشت، در چنین مصاف چون حرب دیدار کریه (وزشت) بنماید، از من یک‌تنم چه آید؟ خواستارم که مرا معاف داری، واین اسب مادیان که ملحقه نام دارد وهیچ سواری گرد آن را چاك نزده، واین شمشیر که از دندان شیر کارگرتر است، از من بخدمتی بپذیری.

حسین علیه السلام فرمود: من بطلب اسب وشمشیر ترا دیدار نکردم، بلکه خواستم بموافقتِ من موفق شوی، ودر آن سرای رستگار آئی، در راه خدا بذل جان

---

(۱) در مقتل خوارزمی ص۲۲۷ دارد که حضرت فرمود ای پسر حر خدا ترا مؤاخذه خواهد کرد بواسطه انچه کسب کرده‌ای وپیش انداخته‌ای از گناهان در روزگار گذشته ومن ترا دعوت میکنم بتوبه کردن وشستن گناهان میخوانم ترا بیاری خود الخ.

بايد كرد ، وما را ببذل مال حاجت نيست ، همانا از رسول خدا شنيدم كه‌فرمود: آنكس كه فرياد اهل بيت من بشنود وداد ندهد ، خداوند او را بروى در آتش افكند ، اين بگفت وبرخاست وفرمود : (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً) (۱) وبيرون شد كه تا جانب كوفه كوچ دهد (۲) .

(پشيمان شدن عبدالله (عبيدالله) بن حر جعفى از ترك نصرت امام حسين عليه السلام) (۳)

در خبر است كه عبدالله (عبيدالله) بن حر از پس اين واقعه پشيمان شد ، ودريغ خورد ، كه چرا ملازمت خدمت آن حضرت را نكردم؟ وهم در خبر است

(۱) در سوره كهف (۱۸) آيه (۴۹) يعنى من گمراه كننده‌گان را يار ومدد كار خود نخواهم گرفت .

(۲) در قمقام ص۳۵۷ از در النظيم از يزيد بن مرة از عبيدالله بن حر روايت كند كه حضرت باجبه گلگون كلاهى بر سر ونعلين اندرپا ، نزد من تشريف آورد ، محاسن مبارك چنان سياه كه گفتى پر غراب (كلاغ) است ، ومن در عمر خود هيچكس بدان حسن وجمال نديده بودم ، مرا بغايت دل بسوخت كه امام همى آمد و كودكان خوردسال ودختران كوچك گرد او گرفته بودند، مرا بنصرت خويش خواند، تاآنجا كه گفت بحضرت عرض كردم موهاى صورتت سياه‌است وياخضاب كرده‌اى ؟ فرمود: اي فرزند حر پيرى‌زود به من روى‌آورده، فهميدم خضاب كرده است .

اين قصه را در حياة الحسين ج۳ ص۸۷ وچهره خونين ص۲۲۷ از انساب الاشراف ج۵ ص۲۹۱ وخزانة الادب ج۱ ص۲۹۸ نقل كرده‌اند .

(۳) ناسخ ج۲ ص۱۵۰ .

که عبدالله (عبیدالله) بن حر جعفی ، چندکه زنده بود از اندوه دست بردست میمالید واین شعرتذکره (یاد) مینمود .

فَيا لَكَ حَسرَةً ما دُمتُ حَيّاً … تُرَدِّدُ بَينَ صَدري وَالتَّراقي

حُسَينٌ حينَ يَطلُبُ نَصرَ مِثلي … عَلى أَهلِ العَداوَةِ وَالشِّقاقِ

مَعَ ابنِ المُصطَفى رُوحي فِداهُ … فَوَيلي يَومَ تَوديعِ الفِراقِ

فَلَو اَنّي اُواسيهِ بِنَفسي … لَنِلتُ الفَوزَ في يَومِ التَّلاقي

لَقَد فازَ الَّذي نَصَرُوا حُسَيناً … وَخابَ الآخَرُونَ ذَوُوالنِّفاقِ

خلاصه معنی چنانچه در پاورقی ناسخ ج۲ ص۱۵۰ است تا هروقت زنده باشم این اندوه سینه مرا تنگ نموده وگلوگیر من میباشد . که پسر پیغمبر از من یاری بخواهد ومن سرپیچی کنم ، وای بر من در روزیکه بمیرم ، کسانیکه اورا یاری نمودند نیکبخت ودیگران نگون بخت شدند .

(احوالات عبیدالله بن حر)

در قمقام ص ۳۵۷ فرموده : این عبیدالله عثمانی الرأی واز شجعان وفرسان ورؤسای عرب بود ، ودر جنگ صفین نظر بمحبتی که با عثمان داشت درلشگر معاویه بود ، چون امیرالمؤمنین عليه‌السلام را بدرجه شهادت رسانیدند بکوفه آمد ، ودر واقعه کربلا عمداً از کوفه بیرون شد ، تا درآنجا نباشد ، بعد از شهادت آن مظلوم ، ابن زیاد اشراف کوفه را جستجو مینمود ، ابن الحر را در کوفه ندید .

روزی چند که بگذشت نزد ابن زیاد آمد ، گفت : یابن الحر کجا بودی؟ گفت : رنجور بودم ، گفت ترا تن مریض بود یا دل؟ گفت دلرا بیماری نیست وخداوند را بر عافیت وسلامت بدن بر من منتها است ، گفت : همانا با دشمنان

ما بودی؟ گفت : اگر با آنان بودمی أثرآن پدیدارآمدی .

ابن زیاد بکار دیگر مشغول شد ، ابن الحر بر اسب خود سوار شده برفت ساعتی دیگر او را خواسته ندیـد ، شرطی (پاسبان) در پی او بفرستاد گفت : امیر خود را بگوی چشم اطاعت از من مدار که من باختیار نزدتو نیایم، پس اصحاب خویش گرد کرده بکربلا رفت وبرمصارع شهداء بنگریست و بگریست این اشعار (۱) گفته اظهار حسرت کرده از آنجا بمداین رفت .

ودر چهره خونین ص ۲۲٦ از تاریخ طبری ج ۷ ص ۱٦۸ روایت کند که گفت عبیدالله از طرفداران عثمان بود ، وبرای همین جهت نزد معاویه رفت .

ودر صفین با علی جنگ کرد وبعد گفته : وی مردی متمرد بود ، و به احکام شریعت اعتنائی نداشت، اموال‌مردم غارت میکرد ، وراهها را برمردم میگرفت.

وابن اثیر در کامل ج ٤ ص ۱۱۲ گوید : وي در شام مدتی ماند ، وزنش برای اینکه شوهرش او را ترك گفته بود با عکرمـة بن خبیص ازدواج کرد ، هنگامیکه عبیـدالله قضیه را شنید پیش علی عليه السلام آمد ، وموضوع را در میـان گذاشت ، امیرالمؤمنین عليه السلام به او گفت : چرا از دشمنان ما پشتیبانی کردی ؟ گفت : مگر عدل تو به خاطر این کار من ، مرا از حقم منع میکند ، فرمود : نه عملت مانع نیست ، سپس علی عليه السلام زن را که آبستن بود در نزدیك یك شخص مورد اعتماد گذاشت ، بعد از وضع حمل ، بچه را به عکرمه داد ، وزن را به عبیدالله برگردانید ، واو بشام برگشت تا آن گاه که امیرالمؤمنین بـه شهادت رسید ، عبیـدالله (بن حر جعفی) در سال ٦۸ در روزگار عبـدالملك مروان در

(۱) اشعار زیاد است اولش این است : (یقول امیر غادر وابن (اي) غادر ألا کنت قاتلت الحسین بن فاطمة) هرکس طالب است بقمقام ص۳۵۸ رجوع کند .

نزدیك شهر انبار کشته شد .

(زیاد یاد کردنِ اِمام حسین علیه السلام یحیی بن زکریا را)

در جلاء العیون ص٥٤٤ از شیخ مفید از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که می گفت: در سفر کربلا پدر مظلوم مکرر یحیی علیه السلام وشهادتش را یاد میکرد ، ومیفرمود از پستی وخواری دنیا نزد حق تعالی آنست که سر یحیی علیه السلام را برای زن زناکاری بهدیه فرستادند .

وبروایت دیگر وَسَرِ مرا برایِ ولد زنائی بهدیه خواهند فرستاد .

(راهنمائی طرماح لشگر حسین علیه السلام را) (١)

در ناسخ ج٢ص١٦٢ (ملاقات دوم) نقل فرموده که حسین علیه السلام رو باصحاب خویش آورده وفرمود : هیچکس از شما میتواند از بیرون جاده بسوی مقصود طی طریق کرد ؟ طرماح عرض کرد یابن رسول الله ، من از راه وبیراه نیك آگاهم .

حسین علیه السلام فرمود درطيِ طریق ، درپیش رویِ ما میباش ، پس راه برگرفتند وطرماح از پیش رویِ جماعت همي رفت واین ارجوزه قرائت همي کرد .

یٰا نٰاقَتي لاٰتُذْعَري مِـنْ زَجْري   وَامْضي بِنٰا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ

(١) در ص٢١٧ این کتاب تذکر دادم که صاحب ناسخ ملاقات طرماح را در دو موضع ذکر کرده یکی قبل از ملاقات حر ودومی بعداز ملاقات حر . ملاقات اول‌را در ناسخ ج٢ ص١٣٥ نقل کرده ملاقات دوم را در ج٢ ص١٦٢ چنانچه مشاهده میفرمائید .

کمااینکه ملاقات فرزدق را نیز دو مرتبه ذکر کرده .

بِخَیْرِ فِتْیانٍ وَخَیْرِ سَفَرٍ آلِ رَسُولِ اللهِ آلِ الْفَخْرِ
السّادَةِ الْبِیضِ الْوُجُوهِ الزَّهْرِ الطّاعِنِینَ بِالرِّماحِ السُّمْرِ
الضّارِبِینَ بِالسُّیُوفِ الْبُتْرِ حَتّی تُحَلّی بِکَرِیمِ النَّجْرِ
اَلْماجِدِ الْجَدِّ الرَّحِیبِ الصَّدْرِ اَصابَهُ اللهُ بِخَیْرِ اَمْرِ
عَمَّرَهُ اللهُ بَقاءَ الدَّهْرِ یا مالِکَ النَّفْعِ مَعاً وَالضُّرِّ
اُمْدُدْ حُسَیْناً سَیِّدِی بِالنَّصْرِ عَلَی الطُّغاةِ مِنْ بَقایا الْکُفْرِ
عَلَی اللَّعِینَیْنِ سَلِیلِ صَخْرِ یَزِیدَ لازالَ حَلِیفَ الْخَمْرِ
وابنَ زیادِ عهدِ بنِ العهد

در حاشیه ناسخ فرموده خلاصه معنی اشعار: ای شتر نترس ومارا در سحرگاهان بهمراهی بهترین جوانان ماهر، واز خاندان پیغمبر ﷺ که بزرگوار وسلحشور وعالی نژاد ودارای سعه صدر می باشند، ببر. ای خدائیکه سود وزیان بدست تو است، آقایم حسین علیه السلام را بر دو کافر ملعون: یزید خمار، وابن زیاد چکیده زنا پیروز فرما.

حر بن یزید ریاحی، چون این ارجوزه بشنید وسبّ وشتم ابن زیاد ویزید را شنید، از کنار حسین علیه السلام بیکسوی رفت وپارهٔ دور از جیش آن حضرت طی مسافت همی کرد.

(نَقْل نمودنِ اِمام حسین علیه السلام خوابِ خودرا برایِ پسرش)

در ناسخ ج۲ ص۱۶۳

عقبة بن سمعان گوید: در ملازمت رکاب میرفتم، ناگاه حسین علیه السلام بر پشت اسب سرفرو داشت، وخوابگونه‌ای (چرت) اورا فراز آمد، پس سر برآورد، وگفت: (اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) ودو کرت واگر نه سه کرت این کلمات را تکرار داد، علي بن الحسین علیهما السلام پیش آمد

وعرض کرد: اي پدر، این تحمید واِستِرْجاع در اینوقت چه بود.

فرمود: اي پسر کتْ من مرا چرت وپینکی در ربود، وسواری بر من ظاهر گشت، وهمی گفت: این جماعت همی‌روند ومرگ بسوی ایشان همی‌رود، دانستم که این خبر دهنده مرگ ماست، علي عرض کرد اي پدر، مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود، سوگند بآنکس که بازگشتِ مردم بسویِ اواست، ما بر حقیم.

عرض کرد: چون چنین است مارا از دمار وهلاك چه باك؟

حسین عليه السلام فرمود: خداوند تورا جزایِ خیر دهد، بهتر جزائِي که پسر را از پدر بهره تواند بود.

همچنان راه در نور دیدند، تاسفیده صبح بر دمید، وآن حضرت باجماعت نمازبگذاشت، وبتعجیل‌اسب بخواست وبرنشست وازجانبِ یمَینِ جاده‌را دست باز داشت وبطرف چپ روان گشت، وطي طریق کرده، بعذیب الهجانات (۱) رسید وأصحاب آن حضرت همگان ملازمت رکاب داشتند.

(رسیدنِ نامه ابنِ زیاد به حُر)

در ناسخ ج۲ ص۱٦٤ وجلاء العیون ص٥٤٤ فرمود دراین هنگام مردی‌را نگریستند که شاکی السلاح (۲) بر شتری رهوار برآمده وکمانی از بر دوش افکنده، از طریق کوفه بتعجیل میامد، وهر دو لشکر باو نظاره میکردند چون بنزدیک آمد بر حسین عليه السلام سلام نکرد وبنزد حر رفت وبراو سلام کرد، ونامه

(۱) آبیست در طرف راست قادسیه مال بنی‌تمیم است بین آن وقادسیه چهار میل است (مراصد).

(۲) یعنی مرد باسلاح تمام وبا هیبت وشوکت (عمید).

ابن زیاد را باو داد، چون نامه را گشود آن ملعون نوشته بود. (أَمَّا بَعْدُ فَجَعْجِعْ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي هٰذا وَيَقْدَمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَلاٰ تُنْزِلْهُ إِلاَّ بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَعَلَىٰ غَيْرِ مَاءٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزَمَكَ وَلاٰ يُفارِقَكَ حَتّیٰ يَأْتِيَنِي بِإِنْفاذِ أَمْرِي وَالسَّلاٰمُ) .

در جمله می گوید: چون رسول من به تو رسید ومکتوب مرا به تو رسانید کار را بر حسین سخت وصعب بگیر، واورا مگذار فرود آید جز در زمین بی آب وعلف ، وفرستاده خودرا فرموده‌ام که از تو جدا نشود ، ونگران توباشد چون امر مرا بنفاذ رسانی، نیکو خدمتی تورا بمن رساند .

حر آن نامه را مطالعه نمود ، وبر حسین وأصحابش نیز قرائت فرمود ، وگفت اینک عبیدالله ابن زیاد فرمان کرده است که در مکانیکه مکتوب اورا مطالعه نمودم، شمارا فرود آورم .

در میان اصحاب حسین عليه السلام یزید بن مهاجر کندی ، رسول وفرستاده ابن زیاد را بشناخت وروی بدو کرد وگفت: مادر بر تو بگرید چه زشت پیغام بود که تو بر ذمه گرفتی ؟

گفت امام خودرا اطاعت کردم، ودر تقدیم خدمت او تشیید بیعت نمودم ، ابن مهاجر گفت : بلکه عصیان کردی پروردگار خودرا، واطاعت کردی امام خودرا در هلاك خود ، ودر تقدیم این خدمت بهرهٔ تو در دنیا وآخرت آتش باشد، چنانچه خدا میفرماید امامان شما، شمارا دعوت میکنند بآتش دوزخ ودر قیامت شمارا یاری نکنند .

(جلوگیری حر از حضرت امام حسین علیه السلام)

در ناسخ ج۲ ص۱۶۵ ولهوف فرمود بالجمله حسین عليه السلام اصحاب خودرا

فرمان کرد : تا کوچ دهند وایشان بهر جانب کـه خواستند روان شد ، سپاه حر در برابر آمدند ومانع شدنـد ، وگفتند مگر انکه در زمین بی آب وعلف فرود آئید .

حسین عليه‌السلام بحر فرمـود : اي حُرّ دست باز دار ، تا دریکی ازاین قری فرودآئیم .

عرض کرد: لا والله از قدرت بازوی من بیرونست، چه اینک فرستاده ابن زیاد مرا نگرانست تا در امتثال امر اوچکنم .

زهیر بن قین در خشم شد، عرض کرد یابن رسول الله سوگند باخدای آنچه ازاین پس برما درآید ، سخت‌تر ازاین است که امروز مینگریم ، صواب آن است که هم دراین ساعت باایشان جنگ کنیم قسم بجانِ من که این پس لشگری در جنگ ما جمع شوند که مقاتلت وجنگ ایشان را نتوانیم .

امام حسین عليه‌السلام فرمود : من ابتداء بجنگ ایشان نمیکنم تا براین جماعت حجت تمام شود .

(خطبه امام حسین علیه السلام) (۱)

ودر میان اصحاب برخواست واین خطبه قرائت کرد :

(فَحَمِدَ اللهَ وَأثْنىٰ عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ رَسُولَ اللهِ فَصَلّىٰ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : اِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنا مِنَ الْأَمْرِ ماقَدْ تَرَوْن وَاِنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَـرَ مَعْرُوفُها وَلَمْ يَبْقَ مِنْها اِلّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْاِناءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ ، أَلا تَرَوْنَ اِلَى الْحَقِّ لايُعْمَلُ بِهِ وَاِلَى الْباطِلِ لايَتَناهىٰ عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ في لِقاءِ رَبِّهِ حَقّاً حَقّاً فَاِنّي لاأرَى الْمَوْتَ اِلّا سَعادَةً وَالْحَياةَ مَعَ الظّالِمِينَ اِلّا بَرَماً) .

---

(۱) جلاء العیون ص۵۴۵ ولهوف مترجم ص۷۹ وناسخ ج۲ ص۱۶۵ .

پس حمد وثنـاىِ اِلٰهي را گفت ونـام جدش را برد ، ودرود براو فرستاد سپس فرمود: كار ما باين صورت درآمده كه مي‌بينيد وهمانا چهرهٔ دنيا دِگرگون وزشت ونيكوئـي ازآن روگردان شده است وباشتاب روگردان است ، وتـه كاسه‌اى بيش ازآن باقي نمانده است (زندگاني پست وزبـوني مانند چراگاه ناگوار) مگر نمي‌بينيد كه بحق رفتار نميشود واز باطل جلوگيري نمي‌گردد؟ بر مؤمن است كه ملاقـات پروردگار خودرا بجان ودل راغب باشد كـه مرگ در نظر من خوشبختي است وزندگانـي بامردم ستمكار ستوه آور . (كذا في هامش اللهوف) .

پس از سپاس خداوند ودرود رسول ﷺ فرمود :

اي مردم ، مي‌بينيد اين شدت وبلا راكه بر ما فرود آمد ، همانـا روزگار وارونه شد ، وروز كريـه ديدار بنمود ، واز نيكوئي بجاي نمانـد الاّ ناچيز آلايشي ، مانند نمايش مشروب ومأكول در ته ظروف، وبودن در اين روزگار سخت ناگوار است ، مگر نمي‌بينيد كه كس بسوى حق نرود ، واز باطل روى نگرداند، لاجرم واجب ميكند كه مرد مؤمن ديدار حق را طلب آيد ، وبجدى تمام قصد مرگ فرمايد ، ومن اكنون مرگ را سعادت دانم ، وزندگي را بااين ستمكاران ذلت شمارم .

(جواب اصحاب بسخنان حسين عليه السلام) (۱)

در اينوقت زهير بن قين بپاى برخاست . وعرض كرد: اي پسرِ رسول خدا اگر دنيا هميشه براىِ ما باقي مي‌بـود هراينه كشته شدن را در راه تو بـر بقاىِ ابديِ دنيا اختيار مي كرديم ، هرگاه دنيارا فاني ميدانيم چگونه جان خودرا از

(۱) جلاء العيون ص٥٤٥ وناسخ ج٢ ص١٦٧ ولهوف مترجم ص٧٩ .

تو مضايقه كنيم ؟

پس ازاو هلال بن نافع بجلی (جملی) برخاست و گفت : یابن رسول الله جد تو رسول خدا نتوانست که محبتِ خودرا در دلِ مردمَ مستقر گرداند وايشان را بر طاعت خود ثابت بدارد ، وبسیاري از منافقان بودند که اورا وعده یاری میدادند وبااو در مقام مکر بودند، وپیوسته از منافقان اصحاب خود درمحنت وعنا بود تابسرای باقی ارتحال نمود .

وپدرِ بزرگوارِ تو از ناکثان وقاسطان ومارقـان کشید آنچه کشید [1] تا برحمت ایزدی واصل گردید ، وتو نیز امروز باین گروه مبتلاگردیده ، هرکه نکث عهد کند (عهد خودرا بشکند) وخلع بیعت تو نماید (وبیعت ترا رهاکند) بخود ضرر رسانیده .

وما بانیّت درست وعزم صحیح اختیار متابعت تو نموده‌ایم ، وبا دوستانِ تو دوستیم، وبا دشمنانِ تو دشمنیم ، وآنچه فرمائی بجان قبول میکنیم .

پس ازاو بریربن حضیر [2] برخاست وگفت: اي فرزندِ رسولِ خدا، حق تعالی بتو منّت نهاده است برما که در پیش رویِ تو جهاد کنیم، واعضايِ ما پاره پاره شود ، وجدِّ تو در روزِ جزا شفیعِ ماباشد ، ورستگار نمیشود گروهی که فرزند پیغمبر خودرا ضایع گذارنـد ، واورا یاری ننمایند ، اُف باد برایشان ، نخواهد بـود در قیامت برایِ ایشان مگر عذاب اَلِیـم ، وحسرت وندامتِ در جحیم .

(۱) مراد از ناکثـان (اصحاب جمل وعایشه وطلحه وزبیراست) ومراد از قاسطان (معاویه) است ومراد از مارقان (خوارجند) .

(۲) در ناسخ ج۲ ص۱٦۷ ولهوف مترجـم ص۸۰ وابصار العين ص۷۰ (برير بن خضير) ذكر يافته .

پس حضرت سيدالشهداء، ايشان را دعا كرد، وبسوى اهل بيت وفرزندان وبرادران خود بحسرت نظر كرد، ودست بدعا برداشت، وگفت خداوندا ما عترت پيغمبر توايم، مارا راندند، وآواره كردند از حرم جد خود، وبنى‌أميه بر ما تعدى مينمايند، خداوندا تو حق مارا از ايشان بگير ويارى ده مارا بر گروه ستمكاران.

پس فرمود كه مردم همه بندگان دنيايند، ودين را بر زبان خود جارى مى‌گردانند. چون امتحان بميان آيد دين داران وخدا طلبان بسيار كمند.

(فصل شصت وهفتم)

(در ورود امام حسين عليه السلام بكربلاء)

در ناسخ ج۲ ص۱۶۸ فرمود وبالجمله حسين عليه السلام روان شد وأصحاب اورا پيش داشتند، وسپاه حر از هر جانب مانع ودافع بودند، بدينگونه بيش وكم طي مسافت مينمودند.

زهير بن قين عرض كرد يابن رسول الله، نيكو آن‌است كه در زمين كربلا فرودآئيم، ودر كنار فرات لشگرگاه كنيم، واز زحمت بى‌آبى بر آسائيم، آنگاه اگر باما رزم وجنگ كنند ماهم جنگ كنيم واز خدا استعانت وكمك جوئيم.

امام حسين عليه السلام چون اين كلمات شنيد آب در چشم بگردانيد. وفرمود: (اَللّٰهُمَّ اِنِّيٓ أَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ) خدايا من بتو پناه ميبرم از كرب وبلاء.

بالجمله از راه وبيراه قطع مسافت كرده، بزمين كربلا رسيدند، ناگاه

اسب امام ﷣ از رفتار باز ایستاد ، چندکه پابزد اسب حرکت نکرد ، آن حضرت بفرمود تااسب دیگر حاضر کردند، چون سوار شد آنهم حرکت نکرد.

بروایت لوط بن یحیی : هفت اسب یا هشت اسب عوض کرد وهیچ یك حرکت نکردند .

(اسمهای کربلا)

(مرحوم مجلسی در جلاء ص٥٨٤ فرموده)

در حدیث‌معتبر فرمود که حضرت امام‌حسین ﷣ در روزشهادت بااصحاب خودگفت که حضرت رسول ﷺ بامن می گفت که اي فرزندگرامی زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق بسوی زمینی که درآنجا ملاقات می‌نمایند پیغمبران واوصیای ایشان یکدیگررا وآن زمین را .

عمورا می‌نامند وتو درآن صحرا شهید خواهی شد باگروهی ازاصحاب خودکه اَلَم جراحتِ آهن نخواهند یافت پس این‌آیه را خواند .

« یٰانٰارُ کُوْنِي بَرْداً وَسَلاٰماً عَلیٰ اِبْراهیم » پس آتش حرب برتو وبرایشان بَرْد وسلام خواهد بود پس حضرت امام حسین ﷣ فرمود که بشارت باد شما راکه بنزد پیغمبر خود میرویم ونزد آنحضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد پس اول کسی کـه در رجعت برخواهد گشت واز قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود وبیرون آمدن من موافـق بیرون آمدن حضرت أمیرالمؤمنین ﷣ خواهد بود درهنگامی که قایم آل محمد ﷺ ظاهر شود پس برمن نازل‌خواهند شدگروهی ازآسمان که پیش ازاین نازل نشده باشند وفرودآید جبرئیل‌ومیکائیل واسرافیل ولشگرهای ملائکه ومحمد وعلي وبرادرم باجمیع ائمه ﷺ که همه براسبان ابلق از نور سوار باشند ومخلوقی پیش ازایشان برآنـها سوار نشده

باشد پس حضرت رسول ﷺ لوای خودرا حرکت دهد وبدست قایـم ما دهد باشمشیر خود وبدان حال مدتها در زمین بمانیـم وحق تعالی از مسجد کوفـه چشمهٔ از روغن وچشمهٔ ازآب وچشمهٔ از شیر جاری گرداند پس امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسالت را بمن دهـد وبسوی مشرق ومغرب زمین فرستد که هر دشمن خدا کـه باشد خونش را بریزم وجمیع بتها را بسوزانم تا آنکه جمیع بلاد هند را فتح کنـم وحضرت دانیال ویوشع زنده میشوند بنزد أمیرالمؤمنیـن علیه السلام می‌آیند ومی گوینـد راست گفتند خدا ورسول ﷺ پس حضرت باایشان هفتاد نفر سوار بسوی بصره می‌فرستد که مخالفـان بصره را بقتل رسانند ولشگری بجانب بلاد روم خواهد فرستاد کـه جمیع آن بلاد را فتح نمایند پس من خواهم کشت هر حیوان حرام گوشت را تاآنکه بـر روی زمین نمانـد مگر طیب ونیکو وبر یهود ونصاری وسایـر ملل اسلام را عرض خواهم کـرد وایشان را میان اسلام وکشته شدن مخیّر خواهـم گردانید هرکه قبول اسلام کند براو منت خواهم گذاشت وهر که قبول نکند خونش را خواهم ریخت وهر کـه از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی بسوی او خواهد فرستاد که خاك از روي او پاك کند وزنان ومنزلت اورا در بهشت باو نماید وبر روی زمین ۰

کوري وزمیـن گیری ومبتلایی نمانـد مگر آنکه ببرکت ما اهل بیت شفا یابد وبرکتهای خدا از آسمان بسوی زمین فرودآید بمرتبه که درختان آن قدر باربر دارند که شاخهای ایشان بشکند ومیـوه زمستان را در تابستان بخورنـد ومیوه تابستانـرا در زمستان بخورند چنانچه حق تعالی می‌فرماید که « وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنٰاهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ » یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند وپرهیز کاری

نمایند هر آینه خواهیم گشود بر ایشان برکتها از آسمان وزمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کرده بودند پس حضرت فرمود که خدا خواهد بخشید بشیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند برایشان چیزی در زمین حتی آنکه اگر کسی خواهد خبر خانه خودرا بداند زمین اورا خبر دهد بأحوال ایشان خلاصه در ناسخ ج۲ ص۱۶۸ .

امام حسین علیه السلام فرمود این زمین رانام چیست ؟ گفتند (غاضریه)

فرمود : نام دیگر دارد ؟ عرض کردند (نینوا)

فرمود : نام دیگر دارد ؟ گفتند : (شاطی الفرات)

فرمود : آیا جز این اسامی او را نامی هست ؟ عرض کردند (کربلا)(۱) این وقت آهی سرد بر آورد وفرمود : (اَرْضُ کَرْبٍ وَبَلاءٍ ثُمَّ قالَ : قِفُوا وَلاتَرْحَلُوا مِنْها، فَهٰهُنا وَاللهِ مُناخُ رِکابِنا ،وَهٰهُنا وَاللهِ سَفْکَ دِمائِنا ، وَهٰهُنا وَاللهِ هَتْکُ حَریمِنا،

(۱) در مقتل مقرم ص۲۳۵ از کشکول شیخ بهائی ج۲ ص۹۱ چاپ مصر نقل فرموده که امام حسین علیه السلام سرزمین هاي أطراف قبر خودرا از اهل نینوا وغاضریه به شصت هزار درهم خریداري کردند ، وبه مردمان همان ناحیه وقف نمودند ، وباآنها شرط فرمودند ، که مردم را بطرف قبرش راهنمائی کنند ، وزائرین آن جناب را مدت سه روز مهمانی دهند ، حرم امام حسین علیه السلام که از مردم خریداري کرده بودند چهار میل در چهار میل بود، آن سرزمین براي فرزندان ودوستان آن حضرت حلال وبراي مخالفین آنها حرام است ودرانجا برکت قرار داده شده است ، وامام صادق علیه السلام فرمود: مردم به شرائط وصیت ووقف عمل نکردند انتهی .

وَهٰهُنا وَاللهِ قَتْلُ رِجالِنا ، وَهٰهُنا وَاللهِ ذَبْحُ اَطْفالِنا ، وَهٰهُنا وَاللهِ تُزارُ قُبُورُنا ، (۱) وَبِهٰذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَني جَدّي رَسُولُ اللهِ ﷺ وَلا خُلْفَ لِقَوْلِهِ) .

فرمود : اینجا زمین اندوه وابتلا است ، فرود آئید ، واحمال واثقال خود را فرود آرید ، واز اینجا بجایِ دیگر نروید ، اینجا است که خوابگاه شترانِ ما است ، اینجا است که خونهايِ ما ریخته شود ، اینجا است که پردهِ حشمت وحرمتِ ما چاك گردد ، واینجا است جايِ کشتنِ مردانِ ما ، واینجا است جـايِ کشتنِ اطفالِ ما، واینجا است که قبرهايِ ما زیارت میشود ، این همان خاك است که جدم رسولِ خدا بمن وعده داده و گفتارش خلف ندارد . واین واقعه در روز پنجشنبه دوم شهر محرم الحرام بود (۲) .

(۱) در منتخب طریحی ص۴۳۹ اینطور دارد: (هاهنا والله ترمل النسوان، وتذبح الاطفال ، وهاهنا والله تهتك الحريم ، فانزلوا بنا یاكرام ، فهاهنا محل قبورنا، وهاهنا والله محشرنا ومنشرنا وبهذا وعدني جدي الخ) .

ودر لهوف مترجم ص۸۱ دارد (هاهنا محط رحالنا ومسفك دمائنا ، وهاهنا محل قبورنا بهذا حدثني جدي الخ .

ودر قمقام ص۳۶۶ از حیاة الحیوان دمیری نقل کند کـه چون امام حسین علیه السلام بکربلا رسید پرسید از اسم آن مکان گفته شد کربلا است، فرمود : (کرب وبلاء) پدرم عبورش باین زمین افتاد در وقتی کـه بصفین میرفت ومن همراه بودم ایستاد وازآن سئوال کرد ، پس فرمود اینجا محل شتران میباشد . اینجا محل ریختن خونهای ایشان میباشد، سبب سئوال کردند ، فرمود جماعتی از آل محمد اینجا کشته میشوند .

(۲) مرحوم مجلسی در جلاء العیون ص۵٤٤ فرموده :

←

(اشعاری مناسب مقام از جوهری)

نام این دشتِ بلا گر بیقین کربلا است
تا صفِ حَشْر همین خاك بود بسترِ مَنْ
اندر این دشتِ بلا کشته ز شمشیر شوند
یاورانم همه در پیش دو چشمِ تَرِ من
اندر این دشتِ بلا ، ازپی یك قطره آب
تیر بیداد رسد بر گلوی اصغرِ من
اندر این دشتِ بلا گریه بسیار کند
اُم لیلا بسرِ نعشِ علی اکبرِ من
اندر این دشتِ بیفتد زِ دَمِ تیغ ستم
دستْ از پیکرِ عباس وفا گستر من
با لبِ تشنه در این دشتْ بِبُرد ز قفا
شمر از خنجرِ بیداد سَرْ از پیکرِ من
اندرین دشتْ شود ، درعوضِ غُسل و کفن
پای مال سمِ اسبان بدنِ اَطْهرِ من
اندر ین دشتِ بلا ، از دَمِ شمشیر جفا
ساربان قطع کند دستِ من از پیکر من

→

بقول جمعی روز چهارشنبه یاپنجشنبه دوم محرم سال شصت ویکم هجرت بوده، وبقول بعضی روز هشتم محرم بوده .

ودر ارشاد مفید ص۲۲۷ روز پنجشنبه دوم محرم سنه شصت ویکم‌را اختیار کرده .

از پس قتلِ من اي قوم از این دشت بلا
چون اسیران بسوي شام رود خواهر من
اندر این دشتِ بلا از ستم شمر وسنان
میخورد سیلی کین در برِ من دخترِ من
(وله ایضا)
چون شاهِ کربلا بصف کربلا رسید
هنگام درد ومحنت و کرب و بلا رسید
آن شاه چون پیاده شد از اسب پیل تن
بر گوش او ز هاتف غیب این ندا رسید
کامروز ، روز وعده عهد أَلَسْتِ تست
آماده شو که موسم صبر ورضا رسید
پس شه بناله گفت بعباس نوجوان
برپا کنید خیمه که حکم قضا رسید
یثرب کجا حجاز کجا کربلا کجا
انجام کار ما ز کجا تا کجا رسید
بر گو بخواهرت که بمنزل رسیده‌ایم
آسوده باش رنج ترا انتها رسید
اینجا است وعده گاه تو وقتلگاه من
از بهر من بلا وترا ابتلا رسید
از این زمین بمنزل دیگر نمیرویم
هر چند ز اهل کوفه بما نامه ها رسید

ودر رجال کشی ص ٢٤ نقل کنند که چون سلمان فارسی بکربلا رسید پرسید اینجا را چه مینامند ؟ گفتند کربلا ، فرمود اینجا است محل افتادن برادران من

اینجا است جای بار اندازشان ، اینجا است جـای خوابیدن شترانشان ، اینجا است محل ریختن خونشان ، کشته شد در اینجا بهترین اولین و کشته میشود در اینجا بهترین آخرین .

(آگهی یافتن ابن زیاد از ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا)

در ناسخ ج۲ ص ۱۷۷ وقمقام ص ۳۶۷ ودرجلاء العیون ص ۵٤٥ روایت کرده‌اند ، که چـون حسین علیه السلام در زمین کربلا منزل ساخت ، وحر بن یزیـد ریاحی در برابر او خیمه بر افراخت ، ابن زیاد را آگهی فرستاد که من حسین را از راه وبیراه بکربلا آوردم وامتثال امر کردم . اکنون مرا با او نیروی جنگ ومبارزت نیست ، دیگر خود دانی .

ابن زیاد چون این بدانست ، بسوی حسین علیه السلام نامهٔ نوشت بدین مضمون (اَمّا بَعْدُ یاحُسَیْنُ فَقَدْ بَلَغَنِی نُزُولُكَ بِكَرْبَلاء ، وَقَدْ كَتَبَ اِلَیَّ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ یَزیدُ : اَنْ لا أتَوَسَّدَ الْوَثِیرَ وَلاْ أَشْبَعَ مِنَ الْخَمیرِ اِلَّا أَلْحِقَكَ بِاللَّطیفِ الْخَبیرِ ، أَوْ تَرْجِعَ اِلی حُكْمی وَحُكْمِ یَزیدَ بْنِ مُعاوِیَةَ وَالسَّلامُ (۱)) .

یعنی ای حسین بتحقیق بمن خبر رسیده که تو بکربلاوارد شدهٔ ، وبدرستیکه امیرالمؤمنین یزید بمن نامه نوشته که سر بر بالین نرم ننهم ، وطعام سیر نخورم تا ترا بقتل برسانم ، یا بحکم من ویزید تن در دهی .

---

(۱) در قمقام ص۳۶۷ از نور الدیـن مالکی در فصول المهمه بدینگونـه ایراد نموده (امابعد فان یزید بن معاویه کتب الي أن لاتغمض جفنك من المنام ولاتشبع بطنك من الطعام ، أو یرجع الحسین الی حکمي أوتقتله) والاول هو الاصح. یعنی یزیدبن معاویه بمن نوشته باید خواب نروی وشکم از طعام سیر نکنی تااینکه حسین برگردد بحکم من یا اورا بکشی. وقول اول صحیح است.

قاصد ابن زياد نامه را بامام حسين عليه السلام داد ، چون حضرت آن را خواند از دست بيفكند .

سپس فرمود : رستگار مباد آنكس كه خشم خداوند را براي خشنودی بنده بخرد .

قاصد ابن زياد گفت : يا ابا عبدالله جواب نامه امير را بده ، فرمود : نزد من اين نامه را جواب نباشد ، چه او مستحق كلمه عذاب است .

(پيشنهاد ابن زياد بعمر بن سعد جنگك با حسين عليه السلام را)

در ناسخ ج ۲ ص ۱۷۸ لاجرم قاصد ابن زياد بساز شتافت وصورت حال را بعرض رسانيد ، كانون خاطر ابن زياد ازآتش غضب تافته گشت ، ودر دفع حسين عليه السلام بر شتاب وعجله بيفزود .

وعمر بن سعد بن ابي وقاص را كه يك دو روز از اين پيش فرمان ايالت ري داده بود ، طلبيد .

وگفت : ای عمر بن سعد ، اينك حسين بن علی است كه دركربلا نزول كرده ، كسی ببايدكه باعجله بجانب او روان شود ، وبا او جنگك كند واو را دفع كند ، امروز اين خدمت شايسته تو است ، عمرگفت : ای امير مرا از اين خدمت معفو دار ، وغير از من كسی را اختيار كن ، چون حسين پسر فاطمه و علي مرتضی ونبيره محمد مصطفی است ، من چگونه بجنگك او كمر بندم ؟و از دشمنی پيغمبر نترسم ؟

ابن زيادگفت اين سخنان ياوه وهرزه بدرد نميخورد ، يزيد مملكت ري را بكسی دهدكه نيكو خدمت كند واز جنگك با پسر پيغمبر نپرهيزد ، اگر ترا در امتثال اين امر كراهتی هست باكی نيست، عهد ري را باز فرست ، تا بديگری

بدهم وباین خدمت گمارم [1] .

(تفکر عمر سعد در جنگیدن با حسین علیه السلام)

ناسخ ج ۲ ص ۱۷۹ وقمقام ص ۳۶۸ ابن سعـد گفت : یك امشب را بمن مهلت بده تا روی این کار فکر کنم ونتیجه را فردا بعرض رسانم ، این بگفت و بسرای خویش باز آمد ، شب که شد جماعتی از مهاجران وانصار بر وی گرد آمدند واو را هدف ملامت وشناعت ساختند ، وگفتند ای پسر سعد پدر تو یك تن از عشره مبشره بود [2] وشخص ششم است که بتشریف اسلام مباهی گشت : بگو چگونه با پسر پیغمبر میکوشی ؟ وبر روی او شمشیر میکشی ؟

حمزة بن مغیرة بن شیبه که یکتن از خویشاوندان .

وبروایتی خواهر زاده او بود گفت : زنهار با حسین جنگ نکنی وخود

(۱) در اعیان الشیعة ج۱ ص۵۹۸ فرموده چند روز قبل ازپیشنهاد حکومت ري بابن سعد داده بـود وچهار هزار لشگر در تحت اختیار اوگذاشته بـود که برود وبا دیلـم بجنگد چون حسین آمد بعراق گفت باید اول بروي وباحسین بجنگی چون ازکار او خلاص شدي برو بسر حکومت ري .

(۲) عشرة مبشره : در دائرة المعارف اعلمی رحمه الله ج۲۲ ص۳۶ دارد که نزد سنیها ابوبکر، وعمر، وعثمان، وعلي، وطلحه ، وزبیر، وعبدالرحمن بن عوف، وسعدبن مالك ، وعبدالله بن مسعود است .

چنانچه ابن اثیر در اسد الغابة ج٤ ص۲۹ چاپ ایران ذکر کرده .

ودر ج۳ ص۳۱٤ دارد که ابوعبیده جراح، سعدبن أبي‌وقاص را زیاد کرده انتهی مورد الحاجة . یعنی سنیـها معتقد هستند کـه پیغمبر صلی الله علیه وآله این ده نفر را بشارت ببهشت داده ومعلوم است که این نسبت دروغ است .

را در تـه جهنم نيفكنى ، بخدا قسم اگر در دنيا پول سياهى نداشته باشى بهتر است ازآنكه دست آلوده خون حسين عليه السلام گردد .

گفت : يك امشبى را بمن مهلت دهيد تـا خوب فكر كنم . آن شب را نخفت وهمهٔ شب را سخن از امارت ري وكشتن پسر پيغمبر گفت ، صبح شنيده شدكه اين شعر را ميخواند :

دَعاني عُبَيْدُالله مِنْ دُونِ قَوْمِهِ ... اِلىٰ خُطَّةٍ فيها خرجت لحينـي (۱)

فَوَاللهِ مـا أدْرِي وَاِنّـِي لَحائِرٌ ... اُفَكِّرُ في أمـري عَلىٰ خَطَرَيْنِ

ءأتْرُكُ مُلْكَ الرَّيِ وَالرَّيُ مُنْيَتي ... أَمْ اُصْبِحُ مَأثُومـاً بِقَتْـلِ حُسَيْنٍ

حُسَيْنُ بْنُ عَمّي وَالْحَوادِثُ جُمَّةٌ ... لَعَمْري وَلي فِي الرَّيِ قُرَّةُ عَيْنٍ

وَاِنَّ اِلٰهَ الْعَرْشِ يَغْفِرُ زَلَّتي ... وَلَـو كُنْتُ فيهـا أظْلَمَ الثَّقَلَيْنِ

أَلٰا اِنَّمَا الدُّنْيا لِخَيْرٍ مُعَجَّـلٍ ... وَمـا عاقِلٌ بـاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنٍ

يَقُولُونَ اِنَّ اللهَ خـالِقُ جَنَّةٍ ... وَنـارٍ وَتَعْذيبٍ وَغُلِّ يَـدَيْنِ

فَاِنْ صَدَقُوا فِيمٰا يَقُولُونَ اِنَّني ... أَتُوبُ اِلَى الرَّحْمٰنِ مِنْ سَنَتَيْنِ

وَاِنْ كَذِبُوا فُزْنا بِدُنْيا عَظِيمَةٍ ... وَمُلْكٍ عَقِيـمٍ دائِمِ الْحَجَلَيْنِ

در پاورقى ناسخ ج ۲ ص ۱۸۰ اين طور معنى كرده . ميان دو امر بزرگ سرگردانم ، نميدانم استاندارى شهر ري را كه روشنى چشم من در آنست رها كنم ، يا با كشتن پسر عمويم حسين عليه السلام خود را گنه كار نمايم ؟ ولى دنيا خير نقداست وهيچ عاقلى نقد را بنسيه نميفروشد، مردم ميگويند ، خدا داراى بهشت وجهنم است ، اگر راست بگويند پس از كشتن حسين عليه السلام توبه ميكنم ، واگر دروغ است بعيش ولذت دنيا رسيده‌ام .

ودر خبر است كه چون اين ابيات را عمر سعد عليه اللعنـه قرائت كرد ،

---

(۱) اين بيت اول را در قمقام ج۱ ص۳٦۸ ذكر كرده وناسخ ندارد .

هاتفی (آواز دهندهٔ) ندا در داد واین اشعار را انشاد نمود :

أَلَا أَيُّهَا النَّغْلُ الَّذِي خَابَ سَعْيُهُ وَرَاحَ مِنَ الدُّنْيَا بِبَخْسَةِ عَيْنِ
سَتُصْلَى جَحِيماً لَيْسَ يُطْفَى لَهِيبُهَا وَسَعْيُكَ مِنْ دُونِ الرِّجَالِ بِشَيْنِ
إِذَا كُنْتَ قَاتَلْتَ الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمٍ وَأَنْتَ تَرَاهُ أَشْرَفَ الثَّقَلَيْنِ
فَلَا تَحْسَبَنَّ الرَّيَّ يَا أَخْسَرَ الْوَرَى تَفُوزُ بِهِ مِنْ بَعْدِ قَتْلِ حُسَيْنِ

خلاصه معنی اشعار : ای ولد الزنا بدبخت زیانکار ، بزودي بدوزخ در افتی ، هرگاه حسین پسر فاطم علیها‌السلام را کـه باعتراف خودت بهترین مردمست بکشی ، گمان نکن که بحکومت ری هم برسی .

خلاصه عمر بن سعد همه شب را با خویشتن رأي میزد وحکومت ري را با قتل حسین بترازوی اندیشه میسنجید ، وگاهي از آتشِ دوزخ در هـول وترس میزیست، وگاهي امارتِ ري را طریق طمع وطلب می‌سپرد ، درپایان امر بدست نفس اماره بیچاره شد ، وپسر پیغمبر را خونخواره کشت . صبح بدار الاماره آمد ، ابن زیاد گفت :کیست که ده ساله حکومت ري را منشور (نامه) بستاند وحسین را بقتل رساند ؟ ابن سعد گفت : من اینك حاضرم .

در قمقام ص ۳۶۹ فرموده :آخر چنان شد که بمفادآیه کریمه (وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ) ابن زیاد از او برنجید ، واز حکومت ري محروم مانـد ، کوفه نیز با او دل بد کردند ، (یعنی اهل کوفه از او بدشان آمـد) چنانکه زنان وکـودکانش لعنت مینمودنـد واو را در هیچ مجمع ومسجدي جايِ نشستـن نبود ، تا خداوند جلّت عظمته مختار را تأیید کرد واو را بـا پسرش بر زشترین وجهي بکشت .

واز تذکره سبط بن جوزی نقل کند که محمد بن سیرین گفت :کرامات علی بن ابیطالب علیه‌السلام در این ظاهر شد ، چـون روزي حضرت ، عُمَر بن سعد

را ملاقات کرد ، واو جوانی بود ، پس فرمود : وای بر تو ای پسر سعد چـه شود ترا در روزیکه خود را بین جهنم وبهشت مخیر بینی وجهنم را اختیار کنی؟

(خطبهٔ ابن زیاد وآماده کردن لشکر)

در ناسخ ج۲ ص۱۸۱ وقمقام‌ص۳۷۱ ومقتل خوارزمی ص۲٤۲ . فرموده این هنگام ابن زیاد از دار الاماره بمسجدِ جامع کوفه آمد وبمنبر بـالا رفت وگفت : ای مردم : شما آل ابی سفیان را بمیزان آزمایش بسنجیدید ، وبرحسب خواهش شما راست‌آمد ، واینک أمیرالمؤمنین یزید را بشناخته‌اید ، که ستوده سیرت وپسندیده سریرت است ، ودر رعایت رعیت مجد وساعي ومعطي وسخی است . وزمانِ او در اَمنیت است ، وبدین وجه همی کار کند که پدر او معاویه در زمانِ خود کرد ، اکنون یزید پسرِ آن پدر است ، بندگانِ خدای را نیکو بنواخت ، وببذل اموال غني ساخت ، وبرماهیانه واجرای ایشان صدصد بیفزود، اکنون مرا فرمان کرده است ، که بـر عطایِ شما بیفزایم ، وشما را بجنگ حُسَین که دشمن یزید است روان سازم ، گوش دارید وفرمان پذیر باشید .

این کلمات بگفت واز منبر بزیر آمد ، ودرهایِ خزینه‌ها را باز کرد ومردم را از بذل وبخشش مال شاد خاطرساخت ، واول از بهرعمر بن‌سعد رایتی بست، واو را باشش هزار سوار ، وبروایتی بانُه هزار سوار بجانب کربلا روان‌داشت.

پس ازاو کسی دنبال شبث بن ربعي فرستاد که حاضر شو وساختگی‌کار کن که باید بجنگ حسین رفت .

(نامه ابن زیاد بشبث بن ربعی)(۱)

شبث خواست تا متصدی قتال حسین نشود، خود را بمریضی زد.

ابن زیاد بدو نوشت: اما بعد رسول (قاصد) من آمد ومرا آگهی آورد، که توبدروغ خویش را ناتوان نمودي، وتمارض کردي، سخت میترسم ازآن مردمي بساشي که چون مؤمنان را دیدار کردند، از در نفاق گفتند: ما ایمان آورده‌ایم. وچون بامنافقان نشستند، گفتند: ما باشما اتفاق داریم. وباایشان سخني از دراستهزاء گفتیم، هانْ اي شبث، اگر دراطاعت مااستواريومتابعت مارا واجب میشماری، زود بنزد ما سرعت کن.

شبث را ترك دنیا گفتن وفرمان ابن زیاد نپذیرفتن، سخت مشکل مینمود، وهمي خواست که ابن زیاد نفهمد که او مریض نیست، لذا شب که شد بنزد ابن زیادآمد که ابن‌زیاد تشخیص سالم ومریض را ندهد، ابن زیاد چون او را دیدار کرد نزدیک خویش نشانید وبسیار (مرحباً واهلا)[۲] گفت:

وگفت: واجب است که تو در دفع حسین باما همدست شوی وبربخشش او افزود (پول زیادتر باو داد)

(تعیین سرهنگان وپرچمداران)

وپرچمی وچهار هزار سوار در تحت فرمان او کرد.

ودیگر عروة بن قیس راطلب نمود، ونیز از بهر او پرچمی بـر افراخت وچهار هزار سوار در تحت فرمان او در آورد.

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۱۸۲ وقمقام ص۳۷۱ ومقتل خوارزمی ص۲٤۲.

(۲) این دو کلمه بمنزله خوش‌آمدي ومشرف فرمودي استعمال میشود.

ودیگر پرچمی بسنان بن انس نخعی داد ، وده هزار وبروایتی چهار هزار سوار در تحت حکومت او قرار داد .

ودیگر حصین بن نمیر سکوني سرهنگ چهار هزار مرد سپاهی بود .

وشمر بن ذی الجوشن ضبابي نيز چهار هزار مرد رزم آزمای را فرمان رواي بود .

ومضاير بن رهينه مازنی با سه هزار مرد عزم نبرد كرد .

ویزید بن رکاب کلبی بادو هزار مرد جنگی مأمور شد .

ونضر بن خرشه نيز بر دو هزار تن فرمان داشت .

ودیگر محمد بن اشعث با هزار سوار مأمور گشت .

ودیگر عبدالله الحصین با هزار سوار روان شد .

ودیگر در شرح شافیه مسطور است که : ابن زیاد پرچمی از برای خولی بن یزید اصبحی بر پای داشت وده هزار سوار در ظل علم (سایه علم) او روان کرد .

ودیگر کعب بن طلحه با سه هزار کس روان شد .

وحجار بن ابحر با هزار مرد جنگی ساختگی کرد .

وحر بن یزید ریاحی چنانکه از پیش رقم شد باسه هزارسوار حاضر کربلا شد . بدینگونه ابن زیاد عرض لشگر داد .

(عدد لشگر ابن زیاد ملعون)

در ناسخ ج۲ص۱۸۳ فرماید : باید دانست که علماءِ اخبار ومورخین آثار، در شمار لشگری که از برايِ جنگ باحسين عليه السلام انجمن شدند ، باختلاف سخن کرده‌اند ، این جمله که من بنده یاد کردم وبا سپاه عمر بن سعد بشمار آوردم ،

پنجاه وسه هزار تن در قلم آمد.[۱]

وفاضل مجلسی آن سرهنگان را که به نام یاد کرده وسپاه هر تن را بشمار گرفته بیست هزار تن بقلم آورده .آنگاه مینویسد که : لشکر ابن زیاد در کربلا سي هزار کس بود .

وابن طاوس درکتاب لهوف لشگرابن زیاد را بیست هزارکس رقم کرده.

وابی مخنف لشگر ابن زیاد را هشتاد هزار سوار نگاشته ، وگوید همگان کوفی بودند ، وحجازي وشامی با ایشان نبود .

وابن شهرآشوب ، لشگر ابن زیاد را سی‌وپنج هزار کس در شمار آورده.

واعصم کوفی . بیست هزار کس رقم کرده .

وابن جوزی در تذکره خواص الامه فی معرفة الائمة ، شش هزار کس رقم کرده .

ویافعی در تاریخ خود : بیست ودو هزار کس دانسته .

ودر شرح شافیه : پنجاه هزار سوار مکتوب است .

ودر مطالب السؤل : بیست ودو هزار کس مرقوم است .

بالجمله ، شمار سپاه ابن زیاد را باختلاف نگاشته‌اند .

جماعتی : صد هزار ، ودویست هزار ، تاهشتصد هزار روایت کرده‌اند . که تفصیل آن موجب تطویل است .[۲]

---

(۱) موسوي گوید: آنچه راکه ایشان ذکر فرموده‌اند بیک‌حساب (پنجاه وهشت هزار) وبیک حساب (پنجاه وشش هزار) میشوند. ملاحظه فرمائید .

(۲) در اسرار الشهادة مرحوم دربندي ص۳۴۵ گوید عدد جمیع لشگر ابن زیاد چهارصد وشصت هزار بوده‌اند .

(مختصر اقوال در عدد لشکر ابن زیاد)

۶/۰۰۰ . از ابن جوزي نقل شده .

۲۰/۰۰۰ . از مجلسی وابن طاوس ، واعصم کوفی نقل شده .

۲۲/۰۰۰ . از یافعی ، ومطالب السؤل نقل شده .

۳۰/۰۰۰ . از روایات اهـل بیت استفاده میشود ، چنانچه در بحار ج ٤٤ ص ۲۹۸ حدیث ٤ ذکر شده .

۳۵/۰۰۰ . از ابن شهر اشوب نقل شده .

۵۰/۰۰۰ . از شارح شافیه نقل شده .

۵۱/۰۰۰ . قول دیگر صاحب ناسخ است .

۵۳/۰۰۰ . ناسخ اختیار کرده .

۸۰/۰۰۰ . از ابی مخنف نقل شده .

۱۰۰/۰۰۰ . بنقل صاحب ناسخ .

۲۰۰/۰۰۰ . بنقل صاحب ناسخ .

٤٦۰/۰۰۰ . در اسرار الشهاده ص ٣٤٥ .

۸۰۰/۰۰۰ . بنقل صاحب ناسخ .

(جمع بین اقوال در عدد لشکر ابن زیاد)

مرحوم سپهر در نـاسخ ج ۲ ص ۱۸٤ جمع بین اقـوال مختلفه در تعداد لشکر ابن زیاد را اینطور تقریر فرموده که اگر امام حسین عليه السلام قبل از ورود ابن زیاد وارد کوفه میشد ، یا مسلم بن عقیل در خانـه هانی بن عروة ابن زیاد را گردن میزد ، بی شك بعد از ورود حضرت ، از اطراف بیش از صد هزار لشکر

برای او جمع میشد وروز بروز از مدینه ویمن وحجاز ودیگر بلدان لشگری تازه بنزد او میآمد .

چنانکه قبل ازورود ابن زیاد بکوفه چهل هزار کس با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند ، واین معنی بر یزید واولیاءِ دولتِ او روشن بود . لاجرم برایِ جنگ صد هزار ودویست هزار آماده میکردند وبتمام بلدان که در تحت سلطنت یزید بود ، نشریه ها روان میگشت واز هر بلدی باندازه‌ای که قدرت حمل آن داشتند طلب سپاه میکردند ، که بجانب کوفه بتازند وبا حسین جنگ کنند .

وهمچنین بر تمام بزرگان قبائل عرب نامه نوشتند که با سپاه خود بطرف کوفه کوچ کنید .

واینها اگرحاضر میشدند کمتر ازهشتصد هزارتن نبودند ، وچون سرهنگان وحساب گران لشکریرا که بنام جریده (دفتر) کرده بودند ، باز مینمودند ، این صورت بذهن مردم افتاد ، واز این جهت یکدسته صد هزار گفتند .

ویك دسته دویست هزار روایت کردند (وهکذا) .

لکن مردم دانان میدانند که هشتصد هزار تن مرد جنگی با ابن عجله نتوان فراهم کرد ، ودر کنار طف (کربلاء) نتوان منزل کرد ، وعلف وآزوغهٔ ایشان نتوان بدست آورد .

دیگرآنکه برای دفع دشمن که (۷۲) نفر بودند هشتصد هزار لشگر لازم نیست بلکه هشت هزار هم لازم نبود .

چون اگر امام حسین عليه السلام با قوه وقدرت اِلهي وامامت میخواست جنگ کند ده مقابل آن لشکر با اشارتی از بین میرفت وهلاك میشد ، واگر بقوه و قدرت جسماني ونیروی بشری بود ، برای هفتاد تن هفتصد کس هم کافی بود .

این خلاصه فرمایش مرحوم سپهر بود در جمع بین اقوال مختلفه.

(شمارهٔ اصحاب امام حسین علیه‌السلام) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۱۸۵ دارد چیزیرا که خلاصه‌اش آن است.

اما اصحاب حسین علیه‌السلام آنچه فاضل مجلسی رقم کرده، چهل تن پیاده و سی ودو کس سواره بودند.

ومحمد بن ابیطالب: سی ودو تن سوار وهشتاد ودو تن پیاده دانسته.

وازمحمد بن علی بن الحسین علیهماالسلام حدیث کرده‌اند که: لشکر حسین علیه‌السلام چهل وپنج تن سوار، وصد تن پیاده بود.

ودر کتاب اعلام الوری لشکر امام حسین علیه‌السلام را سی وسه تن سواره، و چهل تن پیاده مرقوم داشته.

وابن جوزی در تذکره مینویسد: لشکر آنحضرت هفتاد سوار وصد پیاده بودند (۲).

ونیز سی سوار وصد پیاده گفته‌اند.

ودر شرح شافیهٔ ابی فراس في مناقب آل الرسول ومثالب (عیب جوئی) بني العباس مسطور است که: سپاه حسین علیه‌السلام هزار تن بودند.

ومسعودی در مروج الذهب میگوید: هزار سوار وصد تن در رکاب حسین جهاد کردند تا شهید شدند.

---

(۱) (در شماره شهدای کربلا) نیز ذکري خواهدآمد.

(۲) مؤلف گوید: در تذکره ابن‌جوزي ص۲۵۷ سطر (۲) اینطور مینویسد (وكان في خمسة وأربعين فارساً ومائة راجل) یعنی چهل وپنج سوار وصد تن پیاده الخ.

ودر جلد هفدهم عوالم عبدالله بن نورالله سی ودو تن سوار وچهل تن پیاده رقم کرده .

وعبدالله بن محمد رضا الحسینی درکتاب خودکه جلاء العیون نیزنام دارد سی ودو تن سوار وچهل تن پیاده آورده .

ونیز عبوس منصوری ، درکتاب (زبدة الفکرة في تاریخ الهجرة) لشکر حسین عليه السلام را ، سي ودو تن سوار وچهل تن پیاده نگاشته .

ویافعی در تاریخ مرآت الجنان ، سپاه حسین عليه السلام را از سواره و پیاده هشتاد ودو تن دانسته .

وطبری در تاریخ خود سپاه حسین عليه السلام را ، چهل سوار وصد پیاده رقم کرده .

ودر تاریخ معینی مسطور است که : هفت تن از اولاد علی عليه السلام وسه تن از اولاد حسین بن علی عليهما السلام ، واز اصحاب آن حضرت هشتاد وهفت تن شهید شدند .

بالجمله ، علمای احادیث واخبار ومورخین قصص وآثار ، در شمار سپاه حسین عليه السلام وعدد لشکر ابن زیاد ، باختلاف سخن کرده‌اند ، اگر بخواهم کتب عربیه وفارسیه که هنگام اسوداد (چرك نویس) این اوراق از نظر میگذشت بنویسم وشماره لشکر جانبین را بروایات مختلفه جدا گانه یاد کنم موجب خسته‌گی خواننده‌گان میشود، لاجرم (ناچار) مختار خویش را درقلم می‌آورم .

همانا آنچه‌من بنده از استقراء واستیعاب بدست‌آوردم ،آن است که سپاه امام حسین عليه السلام از یکصد وچهل وپنج تن زیادتر نبودند ، ولشکر ابن زیاد از بیست هزار کمتر نبودند .

ومنتهی وآخرین درجه پنجاه ویك هزار است ، چه من بنده نام سرهنگان

وشمار لشکری که در تحت فرمان هر یك بوده مرقوم داشتم [1] لکن از اجتهاد بنده چنان بر می‌آید ، که ابن زیاد پنجاه ویکهزار تن لشکری را عرض داد و سرهنگان بگماشت واز پس یکدیگر روان میداشت .

اما بیش از سی هزار کس حاضر کربلا نشد ، چون حسین عليه السلام شهید شد حاجت بدیگران نیفتاد . والعلم عند الله .

(مختصر اقوال در عدد لشکر امام حسین علیه السلام)

بقولی (۷۲) نفربنقل از مجلسی، وعوالم ، وعبدالله بن محمد رضا حسینی واز زبدة الفكرة .

وبقولی (۷۳) نفر بنقل از اعلام الوری .

وبقولی (۸۲) نفر بنقل از یافعی .

وبقولی (۹۷) نفر بنقل از تاریخ معینی .

وبقولی (۱۱۳) نفر چنانچه در ابصار العين سماوی ص ۱۳٤ تـا ص ۱۳٦ نقل فرموده .

وبقولی (۱۱٤) نفر بنقل از محمد بن ابیطالب .

وبقولی (۱۳۰) نفر ناقلش معلوم نیست .

وبقولی (۱٤۰) نفر از طبری در تاریخش نقل شده .

وبقولی (۱٤۵) نفر بنقل از امام باقر عليه السلام .

(۱) موسوي مؤلف این کتاب گوید قبلا (در عدد لشگر ابن زیاد) تذکر داده شده که آنچه ایشان (مرحوم سپهر) ذکر فرموده‌انـد بیک حساب پنجاه وهشت هزار وبیک‌حساب پنجاه وشش هزار میشوند. مراجعه فرمائید تامعلوم شود .

وبقولی (۱۷۰) نفر بنقل از ابن جوزی .

وبقولی (۱۹۰) نفر بودند چنانچه شهید کربلا ج ۱ ص ۱۸۷ از کتاب یاران پایدار امام حسین علیه السلام نقل فرموده .

وبقولی (۱۰۰۰) نفر بنقل از ابی فراس .

وبقولی (۱۱۰۰) نفر بنقل از مسعودی .

(ذکر رسیدن عمربن سعد بن ابی وقاص با لشکرهای خود بکربلا)

در ناسخ ج ۲ ص ۱۸۷ وقمقام ج ۱ ص ۳۶۹ فرموده‌اند : خلاصه‌اش این است .

چون عمر بن سعد با سپاه خود بزمین کربلا رسید ، بفرمود : بارها فرو نهادند ، ودر برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت ، وخیمه‌ها برافراخت ، واین واقعه در روز دوشنبه ششم شهر محرم الحرام بود ، چون از رنج راه بیاسود ، عروة بن قیس احمسی را طلبید و گفت : بنزد حسین میروی وپرسش میکنی که ترا چه سبب شد باینجا سفر نمودی؟ وچه میخواهی ؟ عروه بن قیس چون از کسانی بودکه بخدمت امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود حیاءکرد که برود واین سؤال کند ،گفت مرا معفو دار در این کار ودیگری بفرست .

وچون اکثر بزرگان کوفه دعوت نامه بحضرت نوشته بودند هر کس را ابن سعد خواست که بفرستد بنزدآن حضرت امتناع میکردند .

(آمدن قاصد ابن سعد بنزدآن حضرت)

از میان آن جماعت ،کثیر بن عبدالله شعبی برخاست و گفت : اینك منم که اگر فرمان دهي میروم واگر خواهي او را گردن میزنم ، ابن سعد گفت :

دستورِ کشتن نمیدهم ولی برو واز او سؤال کن برایِ چه اینجا آمدی؟ کثیر بن عبدالله روان شد ، وتا نزدیك آن حضرت رفت .

چون ابو ثمامــه صیداوی [1] او را بدید ، عرض کرد اصلحك الله یــا ابا عبدالله ، اینك کثیر بن عبدالله که از تمامی اهل زمین شرورتراست وخونریزتر است ، متوجه شما است ، ابن بگفت ، وبنزد کثیر بن عبدالله شتافت ، وگفت: اگر میخواهی بنزد امام حسین عليه السلام بروی ، شمشیر خود را بگذار .

گفت نه والله هرگز شمشیرخود را فرونگذارم ، اگر گوش فرا دارند ابلاغ رسالت کنم واگر نه باز میگردم .

ابو ثمامه گفت : من قبضه شمشیر تو را میگیرم وتو پیغام خود را برسان ؟ چون تو مرد شریر وبیباکی ، کثیر بن عبدالله در غضب شد ، ولختی بــا ابو ثمامه درگیر شد (بیکدیگر سب کردند (قمقام)) وآن ملعون برگشت وقصه را باابن سعد گفت :

ابن سعد قرة بن قیس حنظلی را بفرستــاد ، وگفت : میروی نزد حسیــن ومیپرسی برایِ چه باینجا آمده‌ای ؟ قرة روان شد چون نزدیك خیام رسید، امام حسین عليه السلام از اصحاب بپرسید هیچکس این مرد را میشناسد ؟

حبیب بن مظاهر گفت : مردی از بنی حنظلــه تمیم است وخواهر زاده مــا است ، رأی نیکو دارد ، وسیرت پسندیده ، ومن گمان نداشتم که بچنین موقف درآید .

زهیر بــن قین او را گفت : که چــه حاجت داری ؟ گفت : از ابن سعد بحضرت حسین عليه السلام رسالتی دارم ، اگر اجازت باشد درآیم وبعرض رسانم .

زهیر بن قین گفت : سلاح خویش را بجاي گزار ونزدیك شو ،گفت: حباً

(۱) در قمقام : ابوثمامه صائدی .

و کرامة ، پس سلاح خویش بجای گذاشت و بنزد حسین علیه السلام شتافت ، وسلام داد ، وجواب گرفت ، آنگاه دست وپاي امام را بوسه زد ، وعرض کرد : چرا باینجا آمده‌اید ؟

فرمود : مردم این شهر بمن نامه نوشتند و بجانب خویش دعوت نمودند ، منهم دعوت ایشان اجابت نمودم ، واگر اکنون پشیمانند ومرا نمیخواهند بر می‌گردم .

قرة عرض کرد : خداوند ایشانرا لعنت کند که بسوی شما نامه فرستادند ، وامروز از خاصان ابن زیادند .

وچون خواست مراجعت کند وجواب را بابن سعد برساند .

حبیب بن مظاهر گفت : واي بر تو ای قرة بکجا میروی ؟ همینجا باش و پسر پیغمبر را یاری کن ، که بدست پدران او توفیق اسلام یافتی .

قرة عرض کرد : ای مولاي من ، کیست که جهنم را بر بهشت برگزیند (اختیار کند) اکنون میروم و پیغام خویش را باز میدهم وباز می‌اندیشم پشت و روی این امر را . پس بنزد ابن سعد آمد وصورت حال را بیان کرد .

(نامه ابن سعد به ابن زیاد) (۱)

ابن سعد گفت : امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین محفوظ دارد وبدین شرح نامه بابن زیاد نوشت :

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي حَيْثُ نَزَلْتُ بِالْحُسَيْنِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رَسُولِي فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَقْدَمَهُ وَمَاذا يَطْلُبُ ، فَقالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ هذَا الْبِلادِ وَأَتَتْنِي

---

(۱) قمقام ج۱ ص۳۷۱ ، مقتل خوارزمی ص۲۴۱ . ناسخ ج۲ ص۱۸۹ ومن از ناسخ نقل میکنم .

رُسُلُهُمْ فَسَأَلُونِي الْقُدُومَ (١) فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي وَبَدَا لَهُمْ غَيْرُ مَا أَتَتْنِي بِهِ كُتُبُهُمْ فَأَنَا مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ) .

حسان بن قائد بن بكر عبسى گفت : نزد پسر مرجانه (ابن زياد) بودم که نامه ابن سعد رسيد .

ومعناي نامه بحسب ظاهر اين بود که چون بزمين کربلا رسيدم کس فرستادم واز حسين موجب آمدن پرسيدم فرمود مردم کوفه مرا دعوت کردند ونامه ها و قاصدها فرستادند منهم خواهش ايشان را پذيرفتم ، اکنون اگر نميخواهند و پشيمانند بر ميگردم .

ابن زياد چون نامه را خواند وگفت :

أَلْآنَ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصِ

اکنون که چنگال هاي ما او را فرو گرفته خلاصي ميطلبد هرگز او را خلاصي نيست .

«جواب ابن زياد بابن سعد»

ودر جواب ابن سعد بدين منوال نامه نوشت :

(فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ فَاعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ هُوَ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا فِيهِ رَأْيَنَا وَالسَّلَامُ) .

يعني نامه تو را قرائت کردم ، وآنچه در آن بود بدانستم ، عرضه کن بر حسين تا با يزيد بيعت کند او وتمام يارانش ، پس چون بيعت کرد ، ما رأي خود را در او اعمال ميکنيم والسلام .

چون اين نامه بابن سعد رسيد سخت ناراحت شد ، چون ميدانست که

(١) (فقلت) کمافى القمقام .

حسین علیه‌السلام با یزید بیعت نکند.

درقمقام ابن سعد نامه بخواند، گفت: من خویش همی دانستم که ابن زیاد عافیت نجوید ومضمون نامه را بحضرت امام آشکار نکرد، چه میدانست فرزند رسول خدا سر ببیعت فرزند زنا در نیارد.

«اذن گرفتن حبیب بن مظاهر ازآن حضرت برای استمداد از بنی اسد»

در ناسخ ج ۲ ص ۱۹۰ وقمقام ص۳۷٤ ومقتل خوارزمی ص ۲۴۳ روایت کرده‌اند که:

حبیب بن مظاهر بنزد حسین علیه‌السلام آمد، وعرض کرد: ای پسر رسول خدا، قبیلهٔ بنی اسد بما نزدیکند، اگر امر فرمائی بنزد ایشان روم، ونصرت وياری تو را از آن جماعت کمك خواهم، حضرت اِذن فرمودند.

پس حبیب شب که شد بطور ناشناس از بین اصحاب بیرون شد، و بتعجیل در قبیله بنی اسد در آمد.

گفتند: ای حبیب بگو چه حاجت داری؟ گفت: آمده‌ام تا شما را بخیر وخوبی دلالت کنم، اینك پسر دختر رسول خداي با جماعتی از مؤمنین که هر تن از هزار مرد افضل است، در زمین کربلا فرود آمده، وعمر بن سعد با لشکر زیاد دور او را گرفته‌اند، قوم وعشیره من شمائید، ونصیحت شما بر من واجب است، تا از روی بصیرت مرا اطاعت کنید، ودر ياري پسرِ پیغمبر همدست شوید، تا از شرف دنیا وآخرت برخور دار گردید، قسم بخدا که هیچکس در خدمت او شهید نشود، مگر آنکه در بالاترین درجه بهشت رفیق مصطفی باشد.

عبدالله بن بشر گفت: اول کس منم که این دعوت را اجابت کردم، ودر

راه پسر پیغمبر دل از جان ومال بر گرفتم .

واین ارجوزه را خواند .

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ اِذٰا تَواكَلُوا وَأَحْجَمَ الْفُرْسانُ أَوْ تَناضَلُوا
اَنّي شُجاعٌ بَطَلٌ مُقاتِلٌ كَأَنَّني لَيْثُ عَرِينٍ باسِلٌ

درپاورقی ناسخ فرموده خلاصهٔ معنی : قوم وقبیله من در تمام احوال خود دانسته‌اند که من دلاوری جنگجو وسلحشوری [1] مانند شیر بیشه میباشم . چون مردان بنی اسد این بدیدند ، سرعت نمودند واز یکدیگر سبقت گرفتند ، تا اینکه نود تن مرد جنگی جمع شدند، ودست در دست دادند ، ودرهمان ساعت راه خدمت حسین عليه السلام گرفتند .

واز آن طرف مردی از بنی اسد که خمیر مایهٔ نفاق وشقاق بود ، سرعت کرد وخود را بلشکرگاه عمربن سعد رسانید، وصورت حال را مکشوف داشت (ظاهر ساخت) .

ابن سعد بی درنگ مردی از سران سپاه را که ازرق نام داشت با چهار صد تن مرد جنگی بفرمود تا بتاختند ودر عرض راه با بنی اسد دوچار شدند ، ودرکنار فرات جنگ درگیر شد .

حبیب بن مظاهر صدای زدکه ای ازرق وای برتو از برای تو ، وبرای ما این کار سزاوار تو نیست ، بگذار تا دیگری این بدبختی را بجا آورد ، ازرق را این کلمات اثر نکرد ، ولشگر را تحریص میکرد بجنگ ، چون بنی اسدکم بودند نیروی مقاومت نیاوردند ، وپس رفته عقب نشینی کردند ، وحبیب بتمام زحمت خود را بحضرت حسین عليه السلام رسانید وصورت حال را باز گفت .

حضرت فرمود لا حول ولا قوة الا بالله .

---

(۱) سلحشور : سپاهی ومستعد قتال وجدال باشد. (برهان قاطع) .

«ملاقات عمر بن سعد با امام حسين عليه السلام»

در ناسخ ج ۲ ص ۱۹۱ دارد که چون عمر بن سعد جنگ با حسين عليه السلام را کاملا کراهت داشت، آنحضرت را آگهی فرستاد که اگر مسئلت مرا اجابت میفرمائی، صواب آن است که ساعتی با هم بنشینیم، ودراصلاح این امرمشورت کنیم.

حسين عليه السلام فرمود: مانعی نیست، پس شبانگاهی در کنار فرات فرشی انداختند ومجلس را خالی از بیگانه ساختند، وهر دو تن گفتگو فراوان کردند.

ودر قمقام ج ۱ ص ۳۷۵ دارد که حضرت امام حسين عليه السلام، عمرو بن کعب بن قرظه انصاری را نزد عمر بن سعد بفرستاد، که شبانگاه بین دولشکر میباید تا مرا ملاقات نمائی.

چون شب فرا رسید، عمربن سعد با بیست سوار از لشکرگاه بیرون آمد.

وحضرت نیز با بیست نفر از اصحاب از خیمه ها بیرون آمدند، وبقولی امام با حضرت عباس وعلی اکبر.

وبا عمر سعد حفص وغلام او بود، وديگران را دورتر نگاه داشتند.

حضرت فرمود: ای ابن سعد بازگشت تو بخدای عز اسمه خواهد بود، مگر از خدا نمیترسی، ومیدانی که من فرزند کیستم، وبا اینحال با من جنگ میکنی؟ واین کافران را بگذار وبا من باش که بواسطه اطاعت من بخدا نزدیك شوی.

عمر سعد گفت: همی ترسم تا خانه من ویران کنند، فرمود: من بهتر از آن را بسازم، گفت میترسم که ضیاع وعقار (باغات) مرا بگیرند ومصادره کنند.

فرمود: من در حجاز از مال خاص خودم بهتر از آن را بتو بدهم.

گفت : بر عیال خود هراسناکم .

امام خاموش شده بازگشت .

وهمی فرمود : امیدوارم که ازگندم عراق نخوری ، وترا چون گوسفندان سر ببرند ، وخداوند ترا هرگز نیامرزد .

عمرگفت : اگر گندم نباشد در جو نیز کفایت است .

وبروایت مفید (۱) علیه الرحمه چون حضرت را با عمر سعد ملاقات اتفاق افتاد ، قدری بخوی (راز) کرده بازگشتند ، وهرکس بگمان وحدس خویش سخنی می‌گفت : که خود مقالات آنها نشنیده بودند ، وکسی بایشان نگفته بود وهمی پنداشتند که حضرت فرمود : بگذارید تا بدان جای که آمده بودم بازگردم ، یا خود بشام نزد یزید بن معاویه شوم ، یا مانند دیگر مسلمانان بیکی از ثغور اسلام روم .

چنانکه ابن اثیر وسبط بن جوزی ودیگر مورخین بعد از ایراد این خبر . از عقبة بن سمعان روایت کرده‌اند ، که از مدینه تا مکه واز مکه تا کربلا درخدمت آن جناب بودم ، وجمیع مخاطبات آن حضرت را شنیدم تا آن‌گاه که بدرجه رفیعه شهادت رسید ، هیچوقت نگفت که نزدیك یزید روم ، یا بیکی از ثغور مسلمانان شوم ، بلکه آن حضرت فرمود : از من دست باز دارند تا بدان جاي که بوده‌ام مراجعت کنم یا با مشتی عیال واطفال خود سر در این بیابانها گذارم .

«نامه خولی بابن زیاد»

در ناسخ ج ۲ ص ۱۹۲ دارد که خولی بن یزید اصبحی که با حضرت

(۱) در ارشاد ص۲۲۹ .

حسین علیه السلام سخت دشمنی داشت چون این بدید (ملاقات عمرسعد با حسین علیه السلام را) نامه بعبیدالله بن زیاد بدین شرح نوشت .

(أَمّا بَعْدُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يَخْرُجُ كُلَّ لَيْلَةٍ وَيَبْسُطُ بِساطاً وَيَدْعُو الْحُسَيْنَ وَيَتَحَدَّثانِ حَتّى يَمْضِي مِنَ اللَّيْلِ شَطْرُهُ وَقَدْ أَدْرَكَتْهُ عَلَى الْحُسَيْنِ الرَّحْمَةَ وَالرَّأْفَةَ فَأْمُرْهُ أَنْ يَنْزِلَ عَنْ حُكْمِكَ وَيُصَيِّرَ الْحُكْمَ لِي وَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ) .

نوشت که : ای امیر همانا پسر سعد هر شب ازلشکرگاه خود بیرون میشود ودرکنار فرات بساطی می‌گسترانند ، وحسین را میخوانند ، واز هر در سخن میکنند ، تا پارهٔ از شب سپری میشود ، او را با حسین جز از در رحمت ورأفت ندیده‌ام ، فرمان کن تا این خدمت را ازگردن فرو نهد ، وزمام کار را بدست‌من دهد تا من این خدمت را بآخر رسانم وکار حسین را کفایت کنم .

« فرمان ابن زیاد در جلوگیری ازآب فرات»

چون ابن زیاد کتاب خولی را قرائت کرد از عمر سعد آزرده شد وبدین گونه نامه نوشت : ای پسرسعد بمن رسید که هر شب ازلشکرگاه خویش بیرون میشوی وبساطی می‌گسترانی ، وحسین را میخوانی و طریق گفتگو در شب میسپاری تا نیمی از شب در می‌گذرد ، هان ای پسر سعد ، چون کتاب (ونامه) مرا قرائت کردی، حسین را امرکن که در اطاعت من درآید اگر اطاعت‌کرد نیکو باشد ، واگر نه آب را از وی بازگیر ودر میان او وفرات حائل باش ، که من‌آب را بر یهود ونصاری حلال‌کردم ، وبرحسین واهل بیت او حرام نمودم پس باید مانع شوی میان حسین واصحاب او ومیان آب ، تا قطرهٔ نیاشامنند ،

عوض‌انکه با امیرالمؤمنین عثمان روا داشتند [۱] .

چون ابن سعد : بر مضمون این نامه اطلاع پیدا کرد ، بیچاره گشت ، و عمرو بن حجاج را طلبید ، واو را با پانصد سوار بر شریعه فرات بگماشت . وفرمان دادکه مانع شوند ازآب برداشتن حسین واصحاب حسین ، واین واقعه در روز سه شنبه هفتم شهر محرم الحرام بود .

«شماتت عبدالله بن حصین ونفرین ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام»

در ناسخ ج ۲ ص ۱۹۳ ولواعج ص ۱۱۰ وارشاد مفیـد ص ۲۲۸ در این وقت عبدالله بن حصین أزدي از جماعت بجیله فریاد برداشت : اي حسین نظاره نمیکنید آب فرات را که‌گویا ، زلال باران وجگر پاره‌آسمانست ؟ قسم بخدا از این آب نخواهید آشامید تا که از شدت عطش بمیرید .

حضرت فرمود اي خداي مَنْ ، عبدالله بن حصین را با لبِ تشنه بکش ، واو را هیچوقت میامرز .

حمید بن مسلم گوید : [۲] بخدا قسم عبدالله بن حصین را دیدم که ازتاب

(۱) چون عثمان که خودرا خلیفه ورهبر زوري مسلمانان کرد وباسم دین احکام خدارا زیر پا گذاشت مسلمانان اجتماع کردند وآب را بر وي بستند تا بجهنم واصل شد. حالا این ولد زنا میخواهد تلافی‌آن را از فرزند فاطمه زهراء ونبیره محمد مصطفی وفرزنـد علي مرتضی در آورد . اللهم العنهـم وکل من مال میلهم وحذا حذوهـم وسلك طریقتهم ، وتصدر ببدعتهـم ، من الاولین والآخرین .

(۲) در ارشاد مفید ولواعج گوید حمید بـن مسلم گفت : مـن در مرض عبدالله بن حصین بعیادتش رفتم دیدم ،رض تشنگی گرفته الخ .

تشنگی فریاد العطش میکشید . وآب حاضر میکردند وآنچه توانست بخورد بعد همه را قی میکرد وباز فریاد العطش میکرد ، همین طور میاشامید وقی‌میکرد تا بمرد .

ابن جوزي‌گوید : عمرو بن الحجاج [۱] نیز فریادکشید اي حسین ، اینك آب فراتست که سك بآن زبان میزنند ، وجانورانِ بیابانِي مثلِ خنزیر (خوك) و گور خر وحشي وگرگ از آن می‌آشامند وقطره‌ي بهرهٔ تو نخواهد بود تا گاهي که ازآب داغ جهنم بیاشامی .

«جلوگیری ازآب وکندن چاه»

در ناسخ ج۲ ص۱۹٤ وجلاء العیون مجلسی ص٥٤٨ دارد که چون زحمت عطش بر حسین واصحابش زیاد شد حضرت تبري برگرفت واز بیرون خیمه زنان نوزده [۲] گام بجانب قبله برفت ،آن‌گاه زمین را مقداري‌کند ، ناگاه‌آبی زلال وگوارا بجوشید واصحاب وحضرت بنوشیدند ، ومشکها پرآب کردند ، پس آن چشمه فرو شد چنانکه اثري بجاي نگذاشت ، چون این خبر بابن زیاد بردند ، نامه بابن سعد بدین منوال نوشت :

بمن رسیده است که حسین حفر چاه میکند وآب بر می‌آورد ، وخود و اصحابش میاشامند ، خوب دقت کن ، چون نامه مرا قرائت کردي ، چند که قدرت داری مگذارکه حفرچاه کنند ، وبآب دست یابند ، وسخت بگیر برایشان

(۱) واین ملعون با پانصد نفر موکل‌شریعه فرات بود که نگذارد امام‌حسین علیه السلام آب بخورد . پس خداوند اورا در دنیا از تشنگی بکشت (أصدق الأخبار ص٦٥) .

(۲) مرحوم مجلسي فرموده : (نه گام) .

همانطور که بر عثمان زکی (وپاکیزه) سخت گرفتند .

چون عمر بن سعد این نامه را قرائت کرد ، در سخت گیري نیکوتر بکوشید ودر منع آب از حسین عليه السلام واصحابش استوارتر بایستاد .

«ملقب شدن عباس علیه السلام بسقاء»

در ناسخ ج ٢ ص ١٩٥ ومقتل خوارزمی ص ٢٤٤ فرموده‌اند چون آب در میان اصحاب کمیاب شد ، حسین عليه السلام عباس را طلب فرمود ، وبیست سوار و سی تن پیاده ملازم رکاب اوفرمود ، تا ازطریق شریعه [1] آب بلشکرگاه آورند. عباس ماند تا شب رسید ، این وقت چون شیر دمنده بجانب شریعه روان شد ، آن گاه از میان اصحاب هلال بن نافع بجلي از پیش روی عباس روان بود ، اول او وارد شریعه گشت .

عمرو بن الحجاج گفت :کیستی واینجا چکنی ؟ گفت : یك تن پسر عم تو ،آمده‌ام تا آب بنوشم ، عمروگفت بنوش بر توگوارا باد .

هلال گفت : ای عمرو مرا آب میدهی ، وپسر پیغمبر واهل بیت او را تشنه می گذاری تا از تشنه‌گی هلاك شوند ؟ عمرو گفت : این سخن راست است ، لکن چه توان کرد ؟ بأمري مأمورم ولابد باید آن کار را بنهایت رسانم .

هلال چون این سخن بشنید صدا کرد ای اصحاب حسین بیائید .

---

(١) شریعه : یعنی جای آب برداشتن . چون شط فرات آبش از سطح زمین پائین‌تراست ناچار باید مثل پله آب انبارها حفر کنند تا بنزدیك آب برسد آنوقت بشود آب برداشت . پس در طول شط هرجائیکه ده کده یاچادر نشین باشد مجبورند راه آب برداشتن تهیه کنند لذا لشگر ابن سعد اطراف شریعه را گرفته بودند .

عباس سلام الله علیه چون شیر با جماعت خود بشریعه درآمد .

واز آن طرف ، عمرو بن الحجاج مردم خود را فرمان جنگ داد ، آتش زد وخورد افروخته گشت .

اصحاب حسین علیه السلام نیمی بجنگ پرداختند ، ونیمی مشکهاي خود را پر از آب ساختند ، در این جنك جماعتي از لشكر عمرو بن حجاج کشته شدند و گروهی خسته ومجروح گشتند ، واز اصحاب حسین علیه السلام هیچکس را آسیبی نرسید .

پس عباس بسلامت بازگشت ، واصحاب حسین واهل بیت سیراب شدند واز اینجاست که عباس را سقا نامیدند .

« نصیحت کردن یزید بن حصین ابن سعدرا »

در ناسخ ج ۲ ص ۱۹۶ صبح که شد بعد از سقایت عباس ، اصحاب محتاج آب شدند .

بروایت شرح شافیه ومطالب السؤل ، یزید بن حصین همدانی بحضرت حسین علیه السلام عرض کرد : ای پسرِ رسولِ خدا ، اگر اجازه فرمائید عمر بن سعد را دیدار کنم (وموعظه) نمایم شاید از این گمراهی بازآید ، فرمود روا باشد ،

پس یزید بن حصین بنزد ابن سعد آمد واو را سلام نگفت .

ابن سعد گفت : اي برادر همدان چه مانع شد که بمن سلام ندادي ؟ مگر من مسلمان نبودم ؟ وخدا ورسول را نستودم ؟

یزید بن حصین گفت : اي پسر سعد اگر تو مسلماني چگونه بر عترت رسول خدا خروج کرده‌ای ومیخواهی با او جنك کنی ؟ واینك آب فرات است که سك وخوك از آن میاشامند وحسین بن علی ، وبرادران ، وزنان او از تشنگی

هلاك میشوند ؟ وتو در میان ایشان وفرات مانع میشوي؟ وگمان میکنی‌مسلمانی وخدا ورسول را میشناسی .

عمر بن سعد خجل شد ، وقدری سر بزیر انداخت . سپس سر بلند کرده و گفت : اي برادر همدان چندان که با نفس‌کاوش کردم اجابت نکرد که حکومت ري را از دست بدهم وبدست دیگری افتد .

پس یزید بن حصین برگشت بخدمت امام حسین علیه السلام وعرض کرد عمر بن سعد میخواهد شما را بکشد تا بحکومت ري برسد .

«مذاکره حضرت حسین علیه السلام با عمر سعد » (۱)

در ناسخ ج ۲ ص۱۹۷ دارد که چون عمر بـن سعد مکروه میداشت که با حسین علیه السلام ابتداء جنك کند حیله بکار بردکه شاید این کار را از در مسالمت خاتمه دهـد ، پس یك تن از مردم خویش را بخدمت آن حضرت فرستاد کـه امیدوارم شرف ملاقات ترا ادراك نمایم ، وسخنی چند در مجلسی که ازبیگانه خالی است بعرض رسانم، حضرت امام حسین علیه السلام قبول‌فرمود ، ودرخلوتگاهی او را دیدار کرد .

ابن سعد ابتداء بسخن کرد وگفت : چه چیز ترا باینجا آورد ؟

فرمود فرستاده گان ونامه‌هاي اهل کوفه وخواهندگی وپناهندگی ایشان در طلب طریقت وشریعت .

ابن سعدگفت: اکنون دانستیدکه اهل کوفه عهد بشکستند، وهمّتها بدشمنی تو در هم بستند ؟

فرمود : کسی که در راه حق بـا ما خدعه‌کند ، ما هم پذیرائی خدعـهٔ او

(۱) ظاهراً این ملاقات دوم باشد چون قبلا یك ملاقات مفصلی نقل شد.

میشویم ، چه بصورت ظاهر طریقت حق میطلبد .

ابن سعد گفت : اکنون که کار بدینصورت برآمده چه میبینی ؟ وچه رأي میزنی ؟

فرمود : دست از من باز دارید تا برگردم ، ودر مکه یا مدینه یا یکی از مرزها وحدود اقامت کنم مثل مردم دیگر .

« نامه ابن سعد بابن زیاد »

چون ابن سعد این کلمات را از امام حسین عليه السلام شنید ، عرض کرد من این صورت مجلس را بابن زیاد مینویسم ، بعید نیست که از من بپذیرد واینکار را به نیکوئی بر زمین آرد ، آنگاه هر کدام بمنزل خویش بر گشتند ، وبدین گونه نامه بابن زیاد نوشت .

خداوند آتش فتنه را خاموش کرد ، وامر امت را بصلاح آورد ، اینك حسین با من عهد نمود که بر گردد بآنجائیکه آمده بود یا بمرز وحدودی برود و مانند یك تن از مسلمین زندگی کند ، ودر سود وزیان با یك تن مسلمان همانند باشد .

واگر نه برود نزد امیرالمؤمنین یزید ودست در دست او نهد [۱] تا او چه فرماید ، واین جمله صلاح امت وموجب خشنودی خاطر تو است .

---

(۱) این جمله را از پیش خود ابن سعد زیاد کرد تااینکه ابن زیاد را خشنود سازد والا عقبة بن سمعان گوید من همراه حسین عليه السلام بودم ازآن روزي که از مدینه خارج شد تاروزیکه شهید شد هرگز چنین سخن از وي نشنیدم .

«جواب ابن زیاد بعمر سعد توسط شمر علیه اللعنه» (۱)

چون ابن زیاد نامه ابن سعد را قرائت کرد گفت: (هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه) یعنی این نامه نصیحت کننده ومهربانی است جماعت خود را.

شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه چون این را بشنید، برخاست وگفت: آیا میپذیری از ابن سعد این کلمات را؟ وحال آنکه حسین در زمین تو فرود آمده واسیر ودستگیر تست، سوگند بخدا اگر از بلاد تو کوچ دهد پیش از آنکه دست در دست تو نهد، روز بروز شوکت وقدرت او زیاد شود، وساعت بساعت ضعف وعجز تو افزون گردد، پس قبول نکن این سخن را که خواری وپستی بزرگیست برای حکومت تو، بلکه لازم است حسین واصحابش فرمان ترا گردن نهند، آن گاه اگر خواهی عقوبت کنی واگر خواهی عفو نمائی.

ابن زیاد در جواب شمر گفت: سخن آن است که تو گفتی، الان با لشکر خود دو اسبه بشتاب وکتاب ونامه مرا بعمر بن سعد برسان، واو را بگو تا بر حسین سخت گیرد تا بفرمان من گردن نهد، اگر فرمان پذیر شد، او را سالماً بسوی من فرستد، واگر سر از فرمان بتافت با او جنگ کند.

اگر این جمله را ابن سعد برذمه گرفت او را اطاعت کن، واگر کار بمسامحه ومماطله گذاشت، گردنش را بزن، وسرش را بمن فرست وامیر جیش تو باش.

وبدین گونه نامه را برای ابن سعد نوشت:

ای پسر سعد: من تورا بسوی حسین نفرستادم که از جنگ او خودداری کنی وتو را نفرستادم تا کار بمساهله ومماطله (سهل انگاری) کنی، ونگفتم سلامتی وبقای او را امیدوار باشی، ونخواستم گناه او را عذرخواه گردی، وفرمان

(۱) در ناسخ ج۲ ص۱۹۹.

ندادم که او را از راه خضوع وخواری نزد من شفاعت کنی ، نگران باش اگر حسین سربفرمان من فروگذاشت ، او را واصحاب او را سالماً بنزدیك من فرست واگر سر برتافت ، بر او واصحاب او حمله سخت کن تا همه را از دم تیغ در گذرانی ومثله کنی [۱] چه ایشان سزاوار این گونه کیفرند (ومکافاتند) .

واگر حسین را کشتی سینه وپشتش را با سم اَسبان پایمال کن ، چون او از حدگذشت وستم کرد ، اگر چه بعد از مرگ اینکار زیانی باو نمیرساند ولي چون بر زبانم جاری شد که اگر او را کشتم ، اسب بر کشته او بتازم .

اکنون اي پسر سعد : اگر آنچه گفتم پذیرفتی ، تو را جزای شنونـدهٔ پذیرنده خواهم داد ، واگر سر بر تافتی عمل ما را دست باز دار ، واز لشکرما بر کنار باش ، وکار را با شمر بن ذی‌الجوشن گذار والسلام [۲] .

ودر قمقام ص ۳۷۹ دارد که ابن زیاد جویریة بن بدر[۳] تمیمی را خواست که یکی از سرهنگان بود وبکربلا روانه کرد ، وگفت : اگر ابن سعد را ببینی که درکار جنگ اهمال میکند باید او را بگیری وقید وبند کني تا امیر دیگری بفرستم .

چون جویریه به راه افتاد ، عبیدالله ترسید که او عمر سعد را حبس کند ولشکر ضایع ماند ، شمر را با آن نامه از پس او روانه نمود .

سعد بن عبیده گوید از حرارت هوا با عمر بن سعد توي آب رفته بودیم ،

---

(۱) مثله : آن است که لب ، وبینی ، وگوش کسی را ببرند واین کار در شرع اسلام حرام است .

(۲) ناسخ ج۲ ص۱۹۹ تا ۲۰۱ وقمقام ص۳۷۶ تا ۳۷۸ ومقتل خوارزمی ص۲۴۵ بتفاوت .

(۳) در مقتل خوارزمی ـ جویریة بن یزید تمیمی دارد .

مردی آمده بگوش او گفت که ابن زیاد جویریة بن (بدر) یزید را فرستاده که اگر درکار جنگ اهمال ورزی تورا گردن زند ، چون این بشنید برجسته سلاح جنك بر خویش پوشید و بر اسب برآمده آتش جنك را فرمان داد .

ودر مقتل خوارزمی ص ٢٤٥ دارد که عبيدالله جويرية بن يزيد تميمی را خواست وگفت: چون نامه مرا بعمر بن سعد رسانیدی اگر در همان ساعت جنك باحسین را شروع کرد که خوب واگر نکرد بگیر اورا وقید وبند بر دست وپاي او بزن ، وشهر بن حوشب را امیر لشکر مردم قرار بده الخ .

(ورود شمر بن ذی الجوشن بصحرای کربلاء)

در ناسخ ج ٢ ص ٢٠١ وقمقام ص ٣٧٩ دارد که شمر بن ذی الجوشن لعنه الله آن نامه شوم را گرفت وبطرف کربلاء حرکت کرد تا روز پنجشنبه نهم محرم وارد صحراي کربلا شد .

واقدی گوید : چون عمر بن سعد شمر را دیدار کرد بانك برآورد : که بخداي سوگند که قابل هیچ خوش‌آمد گفتن نیستی ، اي پیسي دار ، خدا ترا وخانهٔ ترا از آبادانیها دور سازد ، وقبرت را از نظرها محو وپوشیده دارد ، و زشت گرداند آنچه را که تو آورده‌ای ، بخدا قسم چنان میدانم که تو نگذاشتي ابن زیاد قبول کند آنچه را من باو پیشنهاد کرده بودم ، وفاسد نمودي آنچه را که اصلاح آن را امید داشتم ، والله حسین آنکس نیست که تسلیم شود ، وبایزید دست بیعت دهد ، همانا تنِ او از جانِ عليّ مرتضى آکنده وپر شده .

چون نامه ابن زیاد را از شمر گرفت وقرائت کرد ، روي بدو آورد ، و گفت : قسم بخدای تو رأي او را برتافتی وعزم او را دیگر گون ساختي ، واو را در ترس انداختی ، تو شیطان مردودی ، کردی آنچه کردی .

شمر گفت : اکنون با امر امیر چه میکنی ؟ یا فرمان او بپذیر وبا دشمن او راه مبارزت گیر ، واگرنه دست از عمل باز دار ، وسپاه را با من گذار .

عمر سعد گفت : (لا وَلا كَرامة لك) تو ارزشی نداری وکرامتی ترا نیست تو سرهنك بپادگان خویش باش ، که من خود امیر لشکرم این بگفت ، و برخاست ویکباره دل بر جنك حسین بست . وحجر بن حر را طلب نمود واورا با چهار هزار تن از مردانِ جنگي بر شریعه غاضریه [1] گماشت ، وهمچنین پرچمی از بهر شبث بن ربعی بست ، او را نیز با هزار سوار بشریعه غاضریه فرستاد ، وفرمان داد که حسین واصحاب او را قطره‌ای از آب روا ندارند .

(جواب حضرت حسین علیه السلام بفرستاده ابن‌سعد)

چون حدود امور را بر حسب مراد استوار ساخت ، خواست تا حسین را از مضامین نامه ابن زیاد آگاه کند . لاجرم کسی بنزد آن حضرت فرستاد ، واو را از این خبر آگهی داد .

حضرت فرمود : قسم بخدا من هرگز دست خود را بدست پسر مرجانه ندهم واین دو شعر ابن مفرغ بخواند :

لا ذُعِرْتُ السَّوامَ فِي غَسَقِ اللَّيلِ مُغيراً وَلا دَعَوْتُ يَزِيداً [2]

---

(١) غاضرية : یکی از دهات کوفه ونزدیك کربلااست (مراصد) .

(٢) در ناسخ ج٢ ص١٦ در پاورقی اینطور دارد . ذعر : ترس ، سوام : محاصر شدن ، غسق الليل: تاریکی شب . مغيراً: غارت کننده (من دست بیعت بایزید نخواهم داد، واز اینکه شبانگاهان برما بشورند ومارا محاصره وزندگی مارا چپاول کنند ترس ندارم ...)

يَوْمَ اعطى مِنَ الْمُهانَـةِ ضَيْماً وَالْمَنايـا تَرَصَّدْني أَحِيـداً (١)

ودر قمقام ص ۳۸۰ اینطور دارد . واین دو شعر ابن مفرغ برخواند :

لا ذعرت السـوام فـي غلس الصبح مغيراً اولا دعيت يزيـداً

يوم اخشى مخافة الموت ضيماً والمنايا يرصدنني ان احيـداً

در ناسخ ج۲ ص ۲۰۳ فرماید این کرت ثانیست که آن حضرت بشعر یزید بن مفرغ تمثل جست .

(گفتگوی حسین علیه السلام با ابن سعد) (۲)

آن‌گاه حسین عليه السلام ، عمر بن سعد را طلب نمود تا با او سخن کند ، پس ابن سعد با بیست سوار از لشکرگاه خود بیرون شد ، وحسین عليه السلام نیز با بیست سوار تشریف آورد و بین دو لشکر پیاده شدند ، امام حسین اصحاب خـود را فرمود لختی از ما کناره گیرید ، همه رفتند جز عباس وعلی اکبر . ابن سعد نیز مردم خود را گفت تـا کناری رفتند ، مگر پسرش حفص وغلامش که بـا او بودند .

حضرت فرمود : وای بر تو ای پسرِ سعد بترس از خدای که بازگشت تو بسوی اوست ، آیا با من جنك میکنی وحال آنکه میدانی من پسرِ کیستم ؟ این جماعت را واگذار وبیا با من باش که این برای تو نزدیکتر است بسوی خدا .

ابن سعد گفت : من چگونه این کار توانم کرد ؟ ابن زیاد خانه مرا خراب میکند .

---

(۱) المهانة : خواری. ضیم: ستم. المنایا: مرگها. الترصد : کمین کردن وزیر نظر داشتن . حید: میل کردن .

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۰۳ وظاهراً این ملاقات سوم باشد .

امام حسین فرمود : عیبی ندارد من خانهٔ بهتري بتو میدهم .

ابن سعد گفت : میترسم تمام اموال مرا مصادره کند واز من بگیرد .

امام فرمود : از این هم مترس من از بستان خود که در حجاز دارم بهترش را بتو میدهم .

ابن سعد گفت : بر عیالاتم میترسم . کلمات بیهوده او بر امام حسین عليه السلام ناگوار افتاد . از وي روي برگردانید وبرخاست وروان شد .

ومیفرمود : چه شود ترا خداوند ترا بزودي در فراشت بکشد ودر روز قیامت ترا نیامرزد .

پس بخدا قسم امیدوارم از گندم عراق نخوري مگر اندکی .

ابن سعد از روی استهزاء گفت : ما را جو از گندم کفایت میکند ، وبرخاسته بلشکرگاه خویش مراجعت کرد .

(رخصت امام حسین علیه السلام اهل بیت واصحاب را بمراجعت)

حضرت بعد از رسیدن بلشکرگاه خویش ، اصحاب را طلب نمود ، ودر میان ایشان ایستاد .

حضرت سجاد عليه السلام نقل میکند (۱) که من با شدت مرض که داشتم نزدیك شدم تا گوش دارم چه میفرماید .

پس شنیدم که پدرم باصحابش میفرمود : خدا را با بهترین وجه ثناء می گویم ودر هر حال حمدش میکنم ، اي پروردگار من سپاس می گذارم ترا که ما را بنبوّت گرامی داشتی ، وقرآن را یاد ما دادی ، ودین را بما فهماندی ، و گوش وچشم ودل براي ما قرار دادي ، پس ما را از شکرگذاران قرار ده .

(۱) ارشاد مفید ص۲۳۱ . وقمقام ج۱ ص۳۸۲ .

همانا من اصحابی با وفاتر واهل بیتی بهتر ونیکوکارتر از اهل بیت خود ندانم ، خداوند شما را جزاي خير دهد ، دانسته باشيد که من گمان دیگر در حق این جماعت داشتم ، وایشان را در طريق اطاعت ومتابعت می‌انگاشتم ، اکنون شما را اِذن میدهم که همه بروید و آزاد هستید وحرجی براي شما نیست ، سیاهِی شب شما را فروگرفته هر يك شتري برداشته ويك تن از اهل بيت مرا با خود ببرید ، وپراکنده شوید در بلاد خود ، این مردم با غیراز من کاری ندارند چون مرا دست گیر کنند با دیگری کار ندارند .

(جواب اهل بيت بامام حسين عليه السلام)

چون حضرت سخن را باینجا رسانید ، فرزندان ، وبرادران ، وبرادر زادگان ، وپسرهاي عبدالله جعفر اِبْتداءِ بسخن کردند ، وگفتند : لا والله نه بخدا ما بدین‌کار گردن ننهیم وبعد از تو زندگاني نخواهیم . خداوند ما را هرگز بدین نا ستوده کردار دیدار نکند .

اول حضرت عباس بن علی بن ابیطالب ﷺ آغاز سخن کرد ولختی بدین منوال بپرداخت .

پس حسین علیه السلام فرمود : اي فرزندان عقیل کشته شدنِ مُسْلمْ شما را كفايت میکند شما را رخصت دادم بروید .

عرض کردند : سبحان الله مردم بما چه خواهند گفت ، وما چه جواب مردم را بدهیم ؟ بگوئيم سيّد وبزرگ وپسر عم خود را در میان دشمن گذاشتیم ، و دست از ياري او باز داشتیم ، نه تیري با او انداختیم ، ونه نیزهٔ بدشمنش زدیم ونه با شمشیری جنگیدیم ، نه بخدا ای پسر رسول خدا هرگز از تو جدا نشویم مگر وقتي جان ومال وعیال را در راه تو فدا کنیم ، ودر رکاب تو بادشمن

تو جنك كنيم ، تا بر ما وارد شود آنچه بر شما وارد میشود ، خداونــد زشت کند آن زندگاني را که بعد از تو خواهیم [۱] .

(پاسخ وجواب اصحاب به حضرت حسین علیه السلام) (۲)

در اینوقت مسلم بن عوسجه برخاست پس عرض کرد : اي پسر رسول‌خدا آیا ما آنکس باشیم که دست از تو باز داریم ؟ پس بچه چیز معذرت بخواهیم بسوي خــدا در اداء حق شما ؟ نــه بخدا قسم تا وقتیکه با نیزهِ خــود فرو برم بسینه هاي دشمنان وبا شمشیر خود ایشان را بزنم مادامیکه دسته شمشیر بدست من باشد ، واگر سلاح جنگيِ نداشته باشم ، با سنك با ایشان بجنگم ، ودست از یاری تو بر ندارم تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تــو رعایت کرده‌ام .

بخدا قسم اگر بدانم هفتاد مرتبه مرا بکشند پس زنده شوم بازسوخته شوم دست از شما بر نـدارم [۳] ، تا پیش از شما مرگ را ملاقات کنم ، چــه رسد باینکه یك کشته شدن بیش نیست ، پس ازآن سعادت وکرامتِ اَبَدي است که نهایت ندارد [٤] .

---

(۱) ناسخ ج۲ ص۲۰٦ ومقتل خوارزمی ص۲٤۷ وقمقام ج۱ ص۳۸۲ .

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۰٦ . ومقتل خوارزمی ص۲٤۷ . وقمقام ج۱ ص۳۸۳ وجلاء العیون مرحوم مجلسی ص ۵۵۱.

(۳) در جلاء وقمقام اگر هفتاد بار مرا بکشند وبــاز زنده کنند وسوخته خاکستر مرا بباد دهند دست از شما بر ندارم الخ .

(٤) در مقتل خوارزمی واعیان الشیعة ج۱ ص٦۰۱ بعداز مسلم بن‌عوسجه (سعد بن عبدالله حنفی را) ذکر کرده .

پس از آن زهیر بن قین برخاست و گفت : بخدا سوگند که من راضی هستم که هزار مرتبه کشته شوم وزنده شوم وباز کشته شوم وهزار جان را فدایِ تو واهل بیت تو کنم . وخدا بواسطه این کار،کشته شدن را از تو واهل بیت تو دفع کند .

وسائر آن سعادتمندان نیز بر این منوال سخن گفتند ، وحضرت ایشان را دعا کرد .

وبروایت دیگر حضرت در آن وقت جاهای ایشان را در بهشت بایشان نشان داد وحور وقصور ونعیم موفور خود را مشاهده کردند ، ویقین ایشان زیاد گردید، وبآن سبب درد نیزه وشمشیر وتیر برایشان اثر نمیکرد ، وشربت شهادت بر ایشان گوارا بود .

واین قصه‌را در قمقام ج ۱ ص ۳۸۷ از خرائج از امام زین العابدین علیه السلام روایت کند تا آنجا که فرمود اینك سر بلند کنید ومنازل خود را در بهشت هَذن بنگرید، بیکی میفرمود این‌قصر مال تواست وبدیگری میفرمود این خانه بهر تو مهیّا شده ، لذا در روز عاشوراء برایِ جنك از همدیگر سبقت می‌گرفتند الخ.

(آگهی محمد بن بشر ازگرفتاری پسرش)

وبروایت دیگر درآن شب بمحمد بن بشر حضرمی گفتند :[1] که پسرترا در سرحدِّ رِيِ اسیر کردند ،گفت : در راه خدا بحساب میرود ومن دوست ندارم که او اسیر شود ، ومن بعد از وي باقی بمانم کنایت ار اینکه میخواهم در رکاب حسین علیه السلام کشته شوم .

(۱) جلاء العیون مجلسی ص۵۵۱ وناسخ ج۲ ص۲۰۸،ودر اعیان الشیعة ج۱ ص۶۰۱ وقمقام ص۳۸۶ (محمد بن بشیر حضرمی نقل کرده‌اند) .

چون این کلمات را امام حسین علیه السلام شنید، فرمود خدا ترا رحمت کند، من ترا مرخّص می‌گردانم که بروی وفرزندِ خود را از قیدِ اَسیری رها کنی.

عرض کرد دِرَندِگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم.

پس حضرت پنج جامه باوعطا فرمود که بهزار دینار[1] می‌ارزید، وفرمود اینها را برای رهائی فرزند خود بده بپسرت تا برود وبرادر خود را فدیه دهد و او را رها کند (معلوم میشود محمد بن بشر پسر دیگری همراه داشته).

(دستور حضرت بر اینکه خیمه‌ها را متصل بهم برپا کنند)

در جلاء العیون مجلسی ص ۵۵۲ از امام زین العابدین علیه السلام روایت کند که حضرت در آن شب فرمود: خیمه های حرم را بیکدیگر متصل برپا کنند، و بر دور آنها خندقی حفر نمودند. واز هیزم پر کردند کـه جنك از یك طرف باشد[2].

وعلی اکبر را با سی سوار وبیست پیاده فرستاد که چند مشك آب با نهایت خوف وبیم آوردند، پس اهل بیت واصحاب خود را فرمـود که از این آب بیاشامید که آخر توشهٔ شماست، وغسل کنید وجامه های خود را بشوئید کـه کفنهایِ شما خواهد بود.

(امان آوردن جریر بن عبدالله یا عبدالله بن ابی المحل از جانب ابن زیاد برای حضرت عباس وبرادرانش علیهم السلام)

در نـاسخ ج ۲ ص ۲۰۹ واعیان الشیعه ج ۱ ص ۶۰۰ ومقتل خـوارزمی

---

(۱) همه دینار نقل کرده‌اند ولی مرحوم مجلسی (درهم) نقل فرموده.

(۲) ناسخ ج۲ ص۲۱۴. واعیان الشیعة ج۱ ص۶۰۱.

ص ۲٤٦ وقمقام ج ۱ ص ۳۷۸ وبحار ج ٤٤ ص ۳۹۱ نقل کرده‌اند که چون شمر نامه ابن زیاد را گرفت وبراي ابن سعد خواست ببرد .

جریر بن عبدالله بن مخلد کلابی [1] برپای برخاست و گفت : أیها الامیر: مرا سخني است ، اگر فرمان رود بعرض رسانم . ابن زیاد گفت : بگوی تا چه داري ؟

گفت علي بن ابیطالب آنوقت که در کوفه سکونت اختیار فرمود ، دختر عم مرا که اُمّ البنین نام داشت بحبالهٔ نکاح خویش درآورد، واز وي چهار پسر متولد گشت :

اول عبدالله ، دوم جعفر ، سوم عباس ، چهارم عثمان ، واین چهار تن عمزادگان من باشند، اگر اجازت فرمائی ایشان را نامهٔ رقم کنم وخط امان فرستم واین بزرگ عطائي است که در حق ما کرده باشی .

ابن زیاد گفت : ایشان را امان دادم ، صورت حال را رقم کن وبدیشان فرست تا از هول وفرار آسوده باشند .

جریر بن عبدالله بن مخلد ، این صورت را نامه کرد وغلام خویش را که (عرفان) نام داشت [2] طلب نمود وگفت : وبایدت بتعجیل بکربلا رفت واین نامه را بدست عبدالله وعباس وجعفر وعثمان داد ، ومواظب باش غیر از این چهار تن ،کس از این نامه آگاه نشود .

پس عرفان آن نامه گرفت وشتاب زده طي طریق کرده بکربلا آمد وآن نامه را بعباس وبرادران داد ، ایشان آن نامه را قرائت کردند ، وصورت حال

(۱) در قمقام واعیان الشیعة ومقتل‌خوارزمی ص۲٤٦ (عبدالله بن‌ابی‌المحل ابن حزام (حرام) کلابی) ذکر شده .

(۲) در قمقام باغلام خویش (کزمان) .

را بدانستنه، عرفان را گفتند : برگرد وخال ما پسر عبدالله مخلد را از ما بگوی که : ما آنکس نیستیم که دست در ذیل امان پسر زیاد زنیم ، امان خداوند قاهر غالب از بهر ما نیکوتر است . ما آن را خواهیم که خدا خواهد .

لاجرم عرفان بازگشت وآنچه شنیده بود بمولاي خود بازگفت . جریر بن عبدالله سخت بیازرد ، چه میدانست که پایان کار بهلاکت خواهد کشید .

« امان آوردن شمر برای حضرت عباس وبرادرانش »

وهمچنین شمر بن ذی الجوشن ، چون نسب از قبیله پسر عبدالله داشت ، هنگام بیرون شدن از کوفه أمان ایشان را ازابن زیاد خواستارشد ، واوپذیرفت.

پس شبانگاه که حسین عليه السلام اصحاب خود را حل بیعت فرمود بشرحي که رقم شد ، شمر از لشکرگاه خود بیرون شد وبلشکرگاه حسین راه نزدیك کرد وبا صداي بلند ندا درداد : (أَيْنَ بَنو أُخْتِي عَبْدُاللهِ ، وَجَعْفَرُ ، وَعَبّاسُ ، وَعُثْمانُ)؟ پسرهاي خواهر من کجایند ؟ مرا با ایشان سخني است .

حسین عليه السلام صداي او را شنید فرمود شمر مردي فاسق است لکن یکتن از اخوال شما است ، جواب او را باز دهید .

ایشان او را پاسخ دادند وگفتند : بگوي تا چه داري ؟ گفت : ای فرزندانِ خواهرِ مَن شما در امانید ، با برادر خود حسین جنك نکنید وخود را بیهوده بکشتن مدهید ، واز لشکرگاه حسین کناره گیرید ، وسر در طاعت امیرالمؤمنین یزید درآورید .

عباس بن علی عليهما السلام صدا زد وفرمود : دستهای تو بریده باد وامانی که آورده‌اي ملعون باد ، اي دشمنِ خدا : ما را امر میکنی که برادرِ خود ومولايِ خود حسینْ پسرِ فاطمه را دست باز داریم وسر درطاعت فاسق وفاجري زنازاده

گذاريم ؟ آيا ما را اَمان ميدهي واز براي پسرِ رسولِ خدا امان نيست ؟ شمر از شنيدن اين كلمات خشمناك شد وبلشكرگاه خويش باز شتافت .

(هجوم لشكر عمر سعد عصر روز نهم بطرف خيام آن حضرت)

ناسخ ج ۲ ص ۲۱٦ ومقتل خوارزمي ص ۲۵۰ وقمقام ج ۱ ص ۳۸۰ گويد : پسين روز نهم عمر بن سعدِ كافر از خداوند شرم نكرده گروه مخالفان را بجنك فرزند رسول مختار برانگيخته ، خود بر اسب سوار شده فرياد زد اي لشگر خدا سوار شويد وببهشت بشارت باد شما را ، سپاه مخالف نيز سوار شده روي بلشكرگاه آن حضرت نهاد .

آن امام مظلوم درخيمه سر بزانو نهاده اندكي خوابش برد ، غوغاي لشگر نزديك شد .

زينب بخدمت امام آمده عرض كرد اين كافران در رسيدند ، وابوالفضل نيز خبر باز گفته .

امام سر برداشته فرمود اكنون جَدّ خويش رسول مختار ﷺ را بخواب ديدم ، كه بمن ميگفت : فردا شب نزد ما باشي .

عقيلـه بني هاشم (زينب) اين سخن بشنيد ، به روي خـويش سيلي زده ، فرياد يا ويلتاه برداشت .

امام فرمود : ويل مال تو نيست اي خواهرم ساكت باش ، خدا ترا رحمت كند .

وابوالفضل را فرمود : برو بنزد اين منافقان وسبب اين هجوم را بپرس ، حضرت ابوالفضل عليه السلام باحبيب بن مظاهر، وزهير بن قين، وهيجده سوار ديگر نزد انها رفته سبب پرسيدند .

گفتند : امیر ما ، عُبیدالله گفته یا زیر بار حکم ما روید ویا آمـاده جنك شوید .

ابو الفضل فرمود بگذارید تا از امام سؤال وجواب باز آرم .

عباس خدمت برادر آمد ومنافقان بایستادند .

حبیب بزهیر گفت : اگر خواهي تواین گروه را موعظه کن واگر خواهي بگذار تا من موعظه کنم ، زهیر گفت : تو موعظه کن .

حبیب گفت : وَه چه زشت بندگانِ خدا هستید ، هیچ فکر نمیکنید که فردایِ قیامت خدا را ملاقات کنید در حالیکه اهـل بیت پیغمبر را شهید کرده‌اید ، و متهجدین ونیکانِ اُمّت را کشته باشید .

عروة بن قیس (عزرة بن قیس) ملعـون گفت : تو تا بتواني هیچ گـاه از ستایش وتزکیه خود ، دست برنداری .

زهیر گفت : او خویش را نمی‌ستاید ، خداوندش پسندیده وستوده ، وشاه راهِ هدایت بدو باز نموده است . هان از باریتعالی بترس ویاور گمراهان مباش وبه ریختن خون پاك این نفوس زکیه کمك نکن ونصیحت من بپذیر .

عروة (عزرة) گفت : ای زهیر ترا همواره عثماني می‌دانستم ، ودر شمـار شیعیان اهل بیت نبودي ؟ چگونه حالا آمدي وتُرابي شدي یعني شیعه علی‌شدی؟ گفت : بلی همین طور است کـه تو مي گوئي ، ولي خدا گواه است که مـن ایشان را دعوت نکردم ونامه ننوشتم ووعده نصرت نکردم ، جز آنکه راه ما را جمع کرد ، (یعني در بین راه ما بآن حضرت متصل شدیم) دیدم حقِّ او غصب شده وجدش را بیادآوردم ، ومنزلت او را در نزد جدش متذکر شدم ، پس رأیم برآن شد که جان خودم را فدایش کنم ، وحقی را که شما ضایع نمودید حفظ کنم .

پس ایشان مشغول موعظه بودند وامام حسین عليه السلام نشسته فکر میکرد در امر جنك . و برادرش عباس پیش روي آن حضرت ایستاده بود .

(مهلت خواستن حضرت یك شب را)

پس حضرت فرمود : ای برادر برگرد بنزدِ این گروه واگر توانستی جنك را بفردا قرار ده که امشب وداع عبادت پروردگار خود را بجا آورم ، زیرا که او میداند من پیوسته خواهان ومشتاق نماز وتلاوت قرآن واستغفار وعبادت بوده‌ام ویکشب را براي مناجات وتضرع بدرگاه قاضی الحاجات غنیمت می‌شمارم [1] .

پس حضرتِ عباس بسويِ لشگرِ ابن سعد برگشت وفرمودهِ اِمام حسین عليه السلام را بایشان گوش زدکرد .

پس بابن سعد این خبر را رسانیدند ابن سعد بشمر گفت چه رأي میدهي؟ شمر گفت تو امیر لشگر ما هستي رأي ندارم جز رأي تو ، هر چه میخواهي بجا آور .

عمر سعد گفت : من میخواستم امیر نباشم ، ولي نگذاشتند واِکراهم کردند سپس باصحابش گفت : شما چه می‌گوئید ؟ ایشان هم گفتند شما امیر ما هستی .

عمرو بن حجاج زبیدي بابن سعد گفت : سبحان الله بخدا قسم اگر ایشان از ترك ودیلم بودند ویك شب از شما مهلت میطلبیدند سزاوار بود بایشان مهلت

---

(۱) در جلاء العیون ص۵۵۰ ومقتل خوارزمی ص۲۵۰ وقمقام ص۳۸۱ وناسخ ج۲ ص۲۱۷ باکم وزیادی این جملات مذکوراست .

دهید ، وحال انکه ایشان اولاد محمد پیغمبر شما هستند [۱] .

ابن سعد گفت : بایشان خبر دهید که ما بقي امروز تا فردا صبح بشما مهلت دادیم اگر تسلیم شدید ، شما را بنزد ابن زیاد میفرستم ، واگر نه آماده جنك شوید .

در لهوف مترجم ص ۹٤ روایت کند که آن شب را امام حسین واصحابش احیاء گرفتند ومانند زنبور عسل زمزمه وناله داشتند ، بعض ایشان در حال رکوع بودند وبعضي در حال سجود وبعضي ایستاده وبعضي نشسته مشغول عبادت بودند .

پس سی ودو نفر از لشکر ابن سعد عبورشان بخیمه ها افتاد ، (وملحق بآن حضرت شدند) کما فی جلاء العیون ص ۵۵۲ والناسخ ج ۲ ص ۲۱۱ .

(چرا امام حسین علیه السلام کم اولاد بود)

ایضا درلهوف ص ۹٤ ازابن عبد ربه در جزء چهارم ازکتاب العقد روایت کند که بعلی بن الحسین علیهما السلام عرض شد چرا پدر تو اولاد کمترداشت ؟ فرمود همین قدر که داشت شگفت آور بود ، زیرا که پدرم در هر شبانه روزي هزار رکعت نماز میگذارد کي براي آمیزش با زنان فراغت داشت ؟

(۱) در قمقام دارد کـه (قیس بن اشعث) گفت : اکنون این خواهش را اجابت نما بخدا فردا بامدادان جنگ را آماده باشند .

عمر بن سعد گفت: اگر یقین دانم، کار را بفردا نگذارم . آنوقت عمرو بن حجاج بن سلمة زبیدی گفت سبحان الله الخ .

(اعتراف سرباز عُمر سعد بشجاعت اصحاب حسین علیه السلام)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۱۴ از شرح شافیه روایت کند که مردی از لشکر ابن سعد را گفت وای بر تو با فرزند رسول خدا جنك میکنی ؟ گفت : سنك بر دهانت ، اگر تو می‌دیدی آنچه را ما دیدیم تو نیز همان‌کار میکردی ، جماعتی بر ما خروج کردند که دستها در قبضهای شمشیر برده‌اند ، مانند شیرانِ درَنده ، دَرْهَم میشکنند مردانِ دلاور را از چپ وراست ، ودر طلب مُلْك خود را در دهان مرگ میفکنند ، نه اَمان را قبول میکنند ونه بمالی رغبت دارند ، وهیچ چیز در میان ایشان ومرگ مانع نشود ، یا عروس ملك در کنار گیرند واگر نه جان بر سرِ این کار نهند ، اگر ما با این جماعت رزم نزنیم ، وبا ایشان طریق رِفق ومدارا سپریم ، تمامت این لشکر را با شمشیر در گذرانند ، مادر مباد ترا ما چگونه از طعن خویشتن داری کنیم ؟ واین شعر انشاد کرد :

قَـوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ
وَالْقَوْمُ (۱) بَیْنَ مُدَعَّسٍ وَمُکَرْدَسٍ
لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَاَقْبَلُوا (۲)
یِتَـهافَتُونَ عَلىٰ ذَهابِ الْاَنْفُسِ

یعنی گروهیکه هرگاه در شدت جنك برایِ رفع گرفتاری خوانده شوند ، دلهایِ خود را بالایِ زره ها پوشیده وبرای جانبازی بر یکدیگر پیشی می گیرند (کذا فی هامش الناسخ) .

گروهی که چون رو بدشمن نمایند پی نیزه داران وخیـل سواران

(۱) در لهوف مترجم ص۱۱۲ (والخیل بین الخ) .
(۲) در لهوف (کأنهم الخ) .

ز جوشن زبر آهنین دل بپوشند بود نزدشان جان زکف دادن آسان

(کذا في هامش اللهوف المترجم).

(فصل شصت وهشتم)

(در وقایع شب عاشورا)

«ملحق شدن سی ودو نفر از اصحاب ابن سعد باصحاب امام حسین علیه السلام»

در تحت عنوان (مهلت خواستن حضرت یك شب را) گذشت مراجعه کنید. ص۳۸۰

(تنویر وتنظیف آن حضرت با اصحاب)

در جلاء العیون ص ۵۵۲ وناسخ ج ۲ ص ۲۱۱ دارد که در سحر آن امام مطهر براي تهیه سفر آخرت فرمود که: نوره ساختند در ظرفی که مشك در آن بسیار بود، ودر خیمه مخصوصي درآمده مشغول نوره کشیدن شدند، ودر آن وقت بریر ابن خضیر همَداني، وعبدالرحمن بن عبد ربه انصاری بر در خیمه محترمه ایستاده بودند، ومنتظر بودند که چون آن سرور فارغ شد، ایشان نوره بکشند.

بریر، درآن وقت با عبدالرحمن خنده وشوخي میکردند.

عبدالرحمن گفت: ای بریر، این هنگام شوخی نیست.

بریر گفت: خدا میداند که من هرگز در جواني وپیري مایل بلهو ولعب نبوده‌ام. در این حالت شادی میکنم بسبب آنکه میدانم شهید خواهم شد، و

بعد از شهادت حوریان بهشت را در برخواهم کشید ، و بنعمتهاي ابدي آخرت متنعم خواهم گردید .

(بعض از وقایع شب عاشوراء واشعار یا دهر اف لك)

در جلاء العیون ص ۵۵۲ وقمقام ج ۱ ص ۳۸٤ از امـام زین‌العابدین عليه‌السلام روایت کند که فرمود : درآن شب مرض بر من غلبه کرد وعمه من زینب خاتون بپرستاری من مشغول بود وپدرم درخیمه دیگر بود ، وجون بن جون (ابی‌حوی) غلام ابی ذر غفاری که در آلات جنك بصیرتی داشت در خدمت امام اصلاح سلاح میکرد، وآن حضرت اسلحه حرب‌را ترتیب میداد، ودر مقام یأس ازدنیا وحب‌لقاي حق تعالی شعري چند باین مضمون می‌خواند .

يٰا دَهْرُ اُفٍّ لَكَ مِنْ خَليلٍ　　كَمْ لَكَ بِالْاِشْراقِ وَالْاَصيلِ
مِـنْ طٰالِبٍ بِحَقِّهٖ قَتيـلٍ　　وَالدَّهْرُ لٰا يَقْنَعُ بِالْبَديـلِ
وَكُلُّ حَيٍّ سٰالِكٌ سَبيلي　　مٰا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحيلِ (۱)
وَاِنَّمٰا الْاَمْـرُ اِلَى الْجَليلِ　　سُبْحٰانَ رَبّي مٰالَهُ مَثيلٍ (۲)

قوله (من طالب بحقه قتیل) در لهوف (من طالب وصاحب قتیل) ذکر کرده .

ودر خوارزمی (من صاحب وطالب قتیل) ایرادکرده .

وقوله (سبحان ربی ماله مثیل) در لهوف اصلا ذکرش نکرده .

ودر خوارزمی (سبحانه جل عن المثیل) ذکرکرده .

(۱) این بیت (وکل حي الخ) را در قمقام ذکر نکرده .

(۲) این اشعار را درناسخ ج۲ ص۱۶۹ ودر مقتل‌خوارزمی‌ص۲۳۷ ولهوف مترجم ص۸۱ ذکر فرموده‌اند .

ودر ارشاد مفید ص ۲۳۲ سه جنت بیشتر ذکر نکرده (یا دهر الخ) (من صاحب الخ) (وانما الامر الخ) .

یعنی ای روزگار نا پایدار ، اف بر تو باد که هرگز وفا نکردی ، با هیچ دوست ویار ، چه بسیار یاربرا که در هر شهر ودیار بقتل آوردی، وازهیچکس ببدل راضی نمیشوی ، ولی بازگشت همه بسوی خداوند جلیل است ، وهر زنده را راهی که مَنْ میروم در پیش است . این معنی را مرحوم مجلسی کرده .

ودر ترجمه لهوف دارد :

ای چرخ اف در دوستی بادت که خواهی
بینی بهر صبحی ودر هر شامگاهی
آغشته در خون از هوا خواهی و یاری
وین چرخ نبود قانع از گُلْ بر گیاهی
هر زنده‌ای باید به پیماید ره من
گیتی ندارد غیر از این رسمی وراهی
حالی که نزدیك است وقت کوچ کردن
جز بارگاهِ عزّتش نَبْوَدْ پناهی

« بی تاب شدن زینب کبری علیها السلام »

امام زین العابدین علیه السلام فرمود : چون من این اشعار را از پدرم شنیدم دانستم که بلیه نازل شده است ، وآن سرور تَنْ بِه شهادت داده باین سبب حال من متغیّر شد ، وگریه بر من زورآورد ، وآب از دیده فرو ریخت ولی برایِ اضطراب زنان صبر کردم .

چون زینب این سخنان را شنید بی‌تاب شد ، بَرجِسْت وپایِ برهنه بخیمه

پدرم دويد ، وشيون برآورد ، که اي کاش شربت مرگ را ميِ‌نوشيدم ، واين حالت را در تو نمي‌ديدم .

امروز مادرم فاطمه و پدرم علي‌و برادرم حسن مردند ، اي جانشينِ گذشتگان وپناهِ بازماندگان .

پس امام حسين عليه السلام با چشمانِ پرآب فرمود اي خواهرم صبر کن وشيطان حلمِ ترا نبرد ، اي خواهر اگر مرغ قطا را درآشيانه‌اش ميگذاشتند او آسوده مي‌خوابيد .

زينب عليها السلام عرض کرد : وَاي بر من شما بناچاری تن بمرگ داده ايد ، وبيشتر دل مرا مجروح ميکند وسخت‌تر است بر من .

ولطمه بصورت زد ومقنعه را از سر کشيد وغش کرد بر زمين افتاد .

پس امام عليه السلام برخاست وآب بصورت خواهر زد ، وگفت اي خواهر از خدا بترس وبقضاىِ حقّ تعالى راضي شو وبدانکه همه اهل زمين ميميرند واهل آسمانها باقي نميمانند ، وهر کس بايد بميرد جز ذات اقدس حق ،که همه را ايجاد فرموده بقدرت خود وهمه را مبعوث خواهد کرد ، واو يکي است تنها .

جدّم بهتر از من بود ، وپدرم بهتر از من بود ، ومادرم بهتر از من بود ، و برادرم بهتر از من بود ، وبر من وهر مسلماني لازم است برسول خدا اقتداء کنيم ، وتسلي دادآن بي‌بي عالم را پس وصيت کرد که اي خواهرتو را سوگند ميدهم که چون من از دنيا بروم گريبانْ چاكْ مکنيد ، ورو مخراشيد ، وَ واويلا مگوئيد ، پس اهل بيت عصمت را فى الجمله تسلي نمود ، وفرمود طنابهاي خيمه‌ها را درميان يکديگر کشيدند ، وراه تردد را ازميان خيمه‌ها مسدودگردانيدند وخندق را که دور خيمه‌ها کنده بودند پر از هيزم کردند [1] .

(۱) ارشاد مفيد ص۲۳۲ .

(گفتگوی بریر باشمر وعبدالله بن سمیر (سخیر))

در مقتل خوارزمی ص ۲۵۱ وارشاد مفید ص ۲۳۳ وناسخ ج ۲ ص ۲۱۳ با تفاوتی روایت کنند که :

امام حسین علیه السلام شب عاشوراء همیشه در رکوع وسجود وگریه وزاری واستغفار بود ، وبدرگاهِ خدا تضرع داشت ، واصحابش مثل زنبور عسل صدا داشتند .

در نیمه شب شمر بن ذي الجوشن با گروه از یارانش برای تفتیش آمده بودند نزدیك لشکرگاه امام حسین رسیدند پس شنید که این آیه را تلاوت میکردند: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ، اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مَا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ الآيَة (۱)) .

پس مردی از اصحاب شمر (۲) صدا زد که بخدای کعبه مائیم پاکیزه گان و

(۱) آیهٔ ۱۷۷ از سورهٔ آل عمران ﴿ولایحسبن الذین کفروا الخ﴾ یعنی باید نپندارند البته انها که کافر شدند که مهلت دادنِ ما ایشان را بهتر است برای ایشان جز این نیست که ما مهلت میدهیم ایشان را تازیاد کنند گناه را و برای ایشان است عذاب خوار کننده. خدا نگذارد مؤمنین را بر آنچه شما هستید تا جدا سازد پلیدرا از پاکیزه .

(۲) در ارشاد مفید گوید آن مرد اسمش عبدالله بن سمیر بود .

ودر ناسخ دارد که عبدالله بن سخیر که شجاعتی بکمال داشت وشهامتی بسزا وسخت ضحاك وفتاك (بی خبر کسی را کشتن) بود نزدیك سرا پرده حسین علیه السلام شد وشنید که تلاوت قرآن میفرمود ﴿ولایحسبن الذین کفروا الخ﴾.

شمائيد پليدان وبدرستيكه ما را خدا جدا كرد از شما .

پس برير بن خضير همداني نمازش را بريد وگفت : اى فاسق واى فاجر اي دشمنِ خدا ، اي پسر كسي كه پشت پاشنه پايش بول ميكرد ،آيا مثل تو از پاكيزه گان هستي وحسين پسرِ رسولِ خدا از پليدان است ؟ والله تو نيستي مگر بهيمهٔ كه نميداند چه ميكند وچه ميگذارد، پس بشارت باد تو را اي دشمنِ خدا بخوارىِ روزِ قيامتْ وعذابِ دردناك .

پس شمر صدا زد (۱) خدا تو را وصاحبترا بزودى ميكشد .

---

(۱) در ناسخ اين طور نقل كند: كه شمر بن ذى‌الجوشن ندا در داد كه : خداوند پاك را از پليد جدا نمود، ما پاكانيم وشما از پليدان .

برير گفت: اي دشمن خدا، گمان ميكني كه تو از پاكاني وحسين بن علي وبرادران‌او از پليدان ؟ سوگند بخدا كه تـرا جز باديه‌نگان كه پليدى خود خورنـد نتوان مانند ساخت . باش تابجزاي اين گفتار باطل هميشه از دوزخ بيرون نشوى .

شمرگفت: اي گوينده امروز آنچه در دل دارى بگوى كه فردا باشمشيرما كشته خواهى شد .

برير گفت : اي دشمن خدا مرا از مرگ ميترسانـى ؟ خداىِ قاهر غالب دانا است كه در خدمت حسين عليه السلام بميرم ياكشته شوم دوست تر دارم تادرميان شما در وسعت نعمت وتمام راحت زنده باشم ، بخدا قسم كـه شما از شفاعت مصطفى صلى الله عليه وآله بهرهٔ نخواهيد يافت وجز درجهنم جاى‌نخواهيد داشت حسين عليه السلام فرمود: اي برير دريغ باشد كه باايشان سخن گوئى كار تو مثل آن دومرد مؤمن آل فرعون است كه آل فرعون را موعظه كردند ونتيجه نگرفتند، تو نيز شرط موعظت بجاى‌آوردى وفائده نداشت راضييم بقضاء خدا، لاجرم برير بر گشت.

بریر گفت : آیا از مرگ مرا میترسانی ؟ بخدا قسم مردنِ بـا پسر پیغمبر بسویِ من محبوبتر است تا زندگیِ با شما، بخدا قسم نرسد بشفاعت محمد ﷺ گروهیکه خون ذرّیه‌اش را بریزد .

پس یك نفر از اصحابش آمد و گفت: اي برير حضرت ابی‌عبدالله میفرماید برگرد بجایِ خود واین‌گروه را مخاطب خود مکن بجانِ خودم اگر مؤمن آل فرعون جماعت خود را موعظه ونصیحت کرد تو نیز این جماعت را نصیحت فرمودي ومبالغه نمودی .

(یکی از وقایع شب عاشوراء اتمام حجت بر اصحاب)

یکی از وقایع شب عاشوراء آن است ناسخ ج ۲ ص ۲۱۹ از ابی حمزه روایت کند که سید سجاد فرمود : در شبِ آن روز که پدرِ مَنْ شهید شد ، اهل و اصحاب خود را حاضر ساخت وفرمود : اي اهلِ من وشیعیان من ، در این شب شتران خود را بر نشینید وجان خود را بسلامت درگذرانید ، مطلوب این قوم جز من نیست ، چون مرا بکشند هرگز یاد از شما نکنند ، طریق نجـات پیش دارید که من بیعت خود را ازگردنِ شما ساقط ساختم .

چون آن جماعت این کلمات را گوش دادند، همي‌گفتند :که ای ابوعبدالله ای سیّد ومولايِ ما ، سوگند بخدا که هرگز دست از دامن تو باز نداریم ، که آنوقت مردم بگویند امام وبزرگِ خود را یَکّه وتنها گذاشتند ، وچه عذری نزد خدا بتراشیم ، جز این نیست که در رکابِ تو کشته شویم .

فرمود ای قوم من فردا کشته میشوم وشما همگان کشته میشوید ویکتن از شما باقی نمیماند ،گفتند : سپاس خدايِ را که گرامي داشت ما را بنصرت و یاری تو، وما را مشرف گردانید بسعادت شهادت در حضور شما، ای پسررسول

خدا آيا شاد نباشيم از ملازمت خدمت شما ؟

(خبر دادنِ حسين عليه السلام شهادت قاسم وعبدالله را) (۱)

حضرت ايشان را دعا فرمود :

حضرت قاسم پسر امام مجتبى عليه السلام عرض كرد : منهم جزوِ كساني هستم كه كشته مى‌شوند ؟

حضرت فرمود : اى پسرك مَنْ مرگ در نزدِ تو چگونه است؟ عرض كرد : از عسل شيرين‌تر است ، فرمود اي والله بلي بخدا قسم عمويت بقربانت ، تو نيز كشته ميشوي بعد از گرفتاري سخت .

وفرزندم عبدالله نيز كشته شود ،گفت : اى عمو اين لشكر تا بنزد زنان تاختن كنند ؟ وعبدالله شيرخواره را بكشند ؟ فرمود عمويت بقربانت عبدالله را ميكشند در وقتي كه ازشدت عطش مُشْرِفِ بر مرگ باشد ، ومن بروم درخيمه‌ها طلب آب وشير كنم ، چيزى نيابم ، پس بگويم او را بمن دهيد تا از زبان خودم او را آب دهم پس او را نزد من آورند ومن او را گرفته نزديك دهنم آورم كه آب دهم ، فاسقى تيري بسوي او رها كند واو را نحر كند (مثل شتر)

ودست من از خون او پر شود ، وبسوى آسمان مى‌افشانم ، وميگويم :اي پروردگار من ، صبر ميكنم بر بلايِ تو وبحساب تو اين كار ميكنم ، اينوقت لشگر با تيغ وسنان بر من حمله مى‌افكنند وآتش از خندقى كه در پشت خيام است ، زبانه ميگيرد ، ومن حمله ميكنم در تلخترين وقتي از اوقات دنيا، واين چنين خداي خواسته است .

سيد سجاد ميفرمايد : چون اين كلمات را بفرمود بگريست وما همگان

(۱) در ناسخ ج۲ ص۲۲۰ .

بگريستيم ، صداي گريه وفزع از ذرية رسول خدا بالا گرفت .

اينوقت زهير بن قين وحبيب بن مظاهر خواستند بدانند كه سيد سجاد نيز شهيد ميشود ، عرض كردند اي سيدِ ما چونست حال مولاي ما علي؟ (يعني زين العابدين) با ديده اشك آلود فرمود : خداوند نسل مرا در دنيا قطع نميكند ، چگونه او را ميتوانند بكشند وحال انكه او پدر هشت امام است؟

(رخصت دادن حسين عليه السلام يارانش را بباز گشت) (۱)

در ناسخ ج ۲ ص ۲۲۲ ديگر باره حسين عليه السلام مردم خويش را امتحان كرد در تفسير امام مسطور است كه حضرت با لشكر خويش فرمود : من بيعتِ خود را از گردنِ شما برداشتم ، پس بعشائر ودوستان خود ملحق شويد .

وبا اهل بيت فرمود : شما را نيز اجازت دادم كه از من جدا شويد ، چه طاقت جنك ايشان را نداريد ، وهيچكس جز من مقصود اين جماعت نيست ، مرا با اين جماعت واگذاريد خداوند مرا اعانت ميكند وبنظر رحمت نگران است ، چنانچه بگذشتگان طيب وطاهرين من نگران بود .

امام فرمود : لشكر او مفارقت كردند وپراكنده شدند ، وخويشان وخاصان او ايستاده گي كردند .

ومن بنده از اين پيش رقم كردم كه در مروج الذهب مي‌گويد : لشكر حسين عليه السلام هزار سوار وصد پياده بود ، در اين شب همه رفتند وهفتاد تن بيش باقي نماند .

وآنانكه باقي ماندند عرض كردند اي پسر رسول خدا! ما هرگز از تو جدا نميشويم .

(۱) درناسخ ج۲ ص۲۲۲ .

پس امام حسین عليه السلام فرمود : اگر شما خود را آماده کرده‌اید بآنچه مـن خودم را آماده کرده‌ام .

پس بدانید که خداوند عطا میفرماید منزلهاي شریف وعالی را بکسانیکه مکاره را متحمل میشوند .

وبدرستیکه خدایِ متعال اگر اختصاص داد مرا با کسانیکه از اهل بیت من گذشته‌اند ومن آخر ایشانم ، در بقاي دنیا واز درکرامات سهل میفرماید برمن تحمّل مکروهات را، شمارا نیز بهره‌ای ازکرامات خدا بهره تواند بود. بدانید که زشت وزیبایِ دنیا مثل خواب باشد ، وبقا وبیـداری در دارآخرت است ، آنکس که درآخرت رستگار است ، جاودانه رستگار است ، وآنکس که در آخرت شقاوت شعار است همیشه گرفتار است .

(خواب دیدن امام حسین علیه السلام حمله کردن سگ ابلق را)

درقمقام ج ۱ ص ۳۸۸ وجلاء العیون ص۵۵۳ وناسخ ج۲ ص ۲۱۱ روایت کرده‌اند که چون وقت سحر شد امام حسین عليه السلام را خواب ربود ، وگریان از خواب بیدار شد ، فرمود : در این ساعت در خواب دیدم که سگی چند بر مـن حمله کردند ودرآن میانْ سك ابلقي بودکه زیاده از دیگران بر من حمله میکرد وگمان دارم که آن کس که متوجه قتل وکشتن من شود (پیس) [1] باشد، پس دیدم که جدّم حضرت رسول صلی الله علیه وآله با فوجي از ارواح مقدسه بنزد من آمدند .

وجدّم بمن فرمود : اي فرزندگرامي توئي شهید آل محمد ، واهل آسمانها ومقدسان مَلَأ اعلا باستقبال تو آمده‌اند ، وانتظار روح مقـدّس ترا می کشند ، تعجیل کن که امشب نزد ما افطار نمایي ، واینك مَلَکي از آسمان نـازل میشود

(۱) پیسی: مرضی‌است که دربدن لکهای سفید میزنند .

وشیشه سبزی آورده است ، که چون تو شهید شوی ، خون ترا در آن شیشه کند وبآسمان برد .

در قمقام دارد که فرمود من اینها را بخواب دیدم حالیا وقت نزدیك شد و هنگام رَحیل از این دار محنت وسرایِ غرور فرا رسید .

(نامه نوشتن امام ازکربلا بمحمد بن حنفیه)

نیز در قمقام ج ۱ ص ۳۸۸ از ابن قولویه روایت کند که حضرت امام حسین علیه السلام بمحمد بن حنفیه از کربلا بدین گونه نامه نوشت : بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم اما بعد فکأن الدنیا لم تکن والآخرة لم تزل .

مثل اینکه دنیائی نبود و آخرت از بین رفتنی نیست .

ودر دلائل الامامة طبری ص ۷۷ دارد که چون امام حسین علیه السلام متوجه عراق شد کاغذي طلبید ونوشت بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی بنی هاشم . اما بعد فانه مَنْ لَحِق بي استشهد ومن تخلّف عني فانه لم یبلغ الفتح .

(یکی از وقائع شب عاشوراء خبر سکینه علیها السلام است)

در ذریعه ص ۸۱ از کتاب نورالعیون روایت کند از سکینه دختر امام حسین علیه السلام که فرمود : من در شب ماه تاب بود که در وسط خیمه نشسته بودم که ناگاه از پشت خیمه ها صدایِ گریه و زاريِ شنیدم ، پس ترسیدم که زنها بواسطه من اطلاع پیدا کنند بآن گریه وزاریها پس از خیمه بیرون شدم دیدم پدرم نشسته واصحابش دور او جمعند واو گریه میکند .

پس شنیدم که باصحاب میفرماید بدانید که شما با من خارج شدید چون

میدانستید این گروه با من بزبان وقلب بیعت کردند .

وفعلا کار بعکس درآمـد شیطان بر ایشان غلبه کرد ، پس خـدا را از یاد بردند .

والآن قصدي ندارند جز کشتن من وکسانیکه با مـن هستند واسیر کردن عیالات من بعد از غارت کردن آنها ، ومیترسم شما ندانید ویا بدانید واي حیاء مانع شود .

وفریب دادن نزد ما اهل بیت حرام است ، پس هر کس کراهت دارد نزد ما جهاد کند بر گردد وشب تاریك و پرده‌ایست وراه خطرناك نیست ، ووقت مثل ظهر گرم نیست ، وهرکس بـا ما بخواهد مواسات وبرابري کند با جـان خود فرداي قیامت با ما باشد در بهشت واز غضب خدا دور باشد .

وبدرستیکه جدّم رسول خدا ﷺ فرموده بچه من حسین کشته میشود در زمینی که آن را کربلا گویند ، در حالتیکه هم غریب است وهم تنها وهم تشنه وبي کس .

پس هر کس او را یاري کند ، مرا یاري کرده ، ویاري فرزندش حضرت قائم را نموده ، واگر بـا زبان ما را یاری کند او در حزب مـا خواهد بود در روز قیامت .

سکینه فرمود : پس بخدا قسم کلام پدرم هنوز تمام نشده بود که از دور او متفرق شدند ، ده تا ، بیست تا ، وباقي نمانـد نزد او مگر هفتاد ویك تن ، پس نگاه بپدرم کردم ودیدم سرش را بزیر انداخته .

پس گریه گلو گیرم شد ، ترسیدم پدرم گریه مرا بشنود .

پس سر بآسمان بلنـد وعرض کردم خدایا اینان ما را ذلیل کردند خدایـا خودت ایشان را ذلیل وخوارشان بگردان ، ودعای ایشان را قبول نفرما ، وفقر

را بر ایشان مسلط کن وشفاعت جدم را در قیامت نصیب ایشان مگردان ، پس بخیمه برگشتم در حالیکه اشکم در صورتم جاري بود ، عمه‌ام اُمّ کلثوم مرا دید وفرمود : ای دخترم چه چیز ترا بوحشت انداخت ؟ پس قضیه را باو خبر دادم ، پس فریاد برکشید وا جدّاه ، وا علیّاه ، وا حَسَناه . وا حُسَیناه ، وا قلة ناصراه ، کجا است خلاصی ازدشمن ای‌کاش بعوض‌قناعت میکردند، واگذاشتی همسایه‌گی جد خود را ، ومدت دور ما را براه انداختی ، پس آوازه گریه از ما بلند شد ، پدرم این را شنید ، وبسوی ما تشریف‌آورد واشکش جاری بود .

وفرمود این گریه چیست ؟ عرض کرد اي برادر ما را بحرم جدمان بر گردان .

فرمود ای خواهر امکان ندارد .

عرض کرد پس مقام ومنزلت جد وپدر ومادر ، وبرادر خود را گوش زد ایشان کن ، فرمود : کردم نتیجه‌ای نبخشید ، نصیحت وموعظه کردم ، قبول نکردند ، وراهي جز کشتن من ندارند ، وناچار باید کشته مرا روي خاك افتاده ببینند .

ولکن شمارا وصیت میکنم بتقواي خدا که بترسید از خدائیکه همه را آفریده ، وصبر بسر بلا کنید ، وخشم خودرا بخورید ، وباین کشته شدن جدّ شما وعده کرده وخلف وعده ندارد، وشمارا بخداي یکتا وپناه دهنده بیچاره گان میسپارم، پس ماباهم یکساعتی گریستیم وامام علیه السلام میفرمود : ﴿ وماظلمونا ولکن کانوا أنفسهم یظلمون ﴾ یعنی بما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم نمودند .

(اشعار مناسب شب عاشورا از مرحوم کمپانی)

امشب شبِ وِصالستْ روزِ فراقْ فردا است
در پرده حجازي شور عراق فردا است
امشب قِران سعد است در اختران خرگاه
یاآنکه لیلة البدر روزِ محاق فردا است
امشب ز لاله رویان فرخنده لاله زاریست
رخسارەهایِ چونخور در اِحتراق فردا است
امشب نوایِ تسبیح از شش جهت بلند است
فریاد واحُسَینا تانُه رواق فردا است
امشب بنورِ توحید خرگاهِ شاهْ روشن
در خیمهِ آتشِ کفر دود نفاق فردا است
امشب ز رویِ اکبر قرصِ قمر هویدا است
آسیب آن شقائق تیغ شقاق فردا است
امشب شکفته اصغر چون گُلْ بروي مادر
پیکان آن گلورا بوس عناق فردا است
امشب خوش است وخرّم شمشاد قدّ قاسم
رفتن بحجلهٔ گور باطمطراق فردا است
امشب نهاده بیمارْ سر رویِ بالشِ ناز
گر دون بحلقهٔ غل پادر وثاق فردا است
امشب بروی ساقی آزادگان گشاده
بندِگرانِ دشمنْ بر دست وساق فردا است

امشب نشسته مولا بـر رفـرف عبادت

پیمون ره عشق روی بـراق فردا است

امشب شـه شهیدان آمـادهٔ رحیل است

دیدار روی جانـان یوم التلاق فردا است

امشب بگو بیانـو یکساعتـی بیـارام

هنگامـهٔ بلا خیز مالایطاق فـردا است

الی هنا تم الجزء الاول من کتاب رمز المصیبة ویلیه الجزء الثاني انشاء الله تعالی، والحمد لله أولا وآخراً، وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

۱۵/شوال المکرم/۱۴۱۲ هـ ق

فهرست کتاب

مقدمه : دو سؤال در مقام شده ٤

فصل (۱) در ثواب گریه بر حسین مظلوم علیه السلام ١١

فصل (۲) در گریه جمیع مخلوقات بر حسین بن علی علیهما السلام ٢٦

فصل (۳) در گریه ملائکه بر جناب امام حسین علیه السلام ٣١

فصل (٤) درگریه آسمانها وزمین است برای کشته شدن حسین ویحیی علیهما السلام ٣٦

فصل (٥) گریه ونوحه سرائی جنیان بر امام حسین علیه السلام ٤٠

پاسخ حسین بن علی علیهما السلام ٤٤

فصل (٦) در گریه وعزاداری جغد بر حسین علیه السلام ٥١

فصل (٧) در مرور انبیاء بزرگ بکربلا . مرور آدم ٥٣

مرور نوح علیه السلام بکربلا ٥٤

مرور حضرت ابراهیم علیه السلام بکربلاء ٥٤

مرور حضرت اسماعیل علیه السلام بکربلاء ٥٥

مرور حضرت موسی علیه السلام بکربلاء ٥٦

مرور حضرت سلیمان علیه السلام بکربلاء ٥٦

مرور حضرت عیسی عليه السلام بكربلاء ۵۷
مرور پیغمبر صلى الله عليه وآله بكربلاء ۵۸
مرور رأس الجالوت پسر يهوذا بكربلاء ۵۸
فصل (۸) در مرور اميرالمؤمنين عليه السلام بكربلاء ۶۰
فصل (۹) زيارت انبياء امام حسين عليه السلام را ۶۶
فصل (۱۰) در زيارت ملائكه امام حسين عليه السلام را ۶۸
فصل (۱۱) در دعاء ملائكه براي زوّارِ امام حسين عليه السلام ۷۰
فصل (۱۲) در دعاي پيغمبر وفاطمه وعلي و ائمه عليهم السلام براي زوّار امام حسين عليه السلام ۷۱
فصل (۱۳) در دعاي امام صادق عليه السلام براي زوّار امام حسين عليه السلام ۷۲
فصل (۱٤) در اينكه ثواب نماز ملائكه مال زوّار امام حسين عليه السلام است ۷۵
فصل (۱۵) در وجوب ولزوم زيارت امام حسين عليه السلام ۷۶
فصل (۱٦) در ثوابِ كسي كه خود زيارت كند امام حسين عليه السلام را يا نائب بگيرد ۷۷
فصل (۱۷) در ثوابِ كسي كه با ترس زيارت كند امام حسين عليه السلام را ۸۱
فصل (۱۸) در ثوابِ كسي كه مالش را در زيارت امام حسين عليه السلام انفاق كند ۸۳
فصل (۱۹) در ثوابِ كسي كه امام حسين عليه السلام را سواره يا پياده زيارت كند ۸۵
فصل (۲۰) در كرامت وبزرگي كه زوّار امام حسين عليه السلام نزد خدا دارند ۸۹

فصل (٢١) در اینکه زوار امام حسین عليه السلام هم جوار رسول خدا وعلی مرتضی وفاطمه زهراء عليها السلام هستند ٩٠
فصل (٢٢) در اینکه زوار امام حسین عليه السلام قبل از مردم داخل بهشت میشوند ٩١
فصل (٢٣) در ثوابِ کسي که امام حسین عليه السلام را با معرفت زیارت کند ٩٢
فصل (٢٤) در ثوابِ کسي که امام حسین عليه السلام را زیارت کند برایِ محبت رسول الله وامیر المؤمنین وفاطمه زهراء عليها السلام ٩٥
فصل (٢٥) در ثوابِ کسی که از رویِ شوق امام حسین عليه السلام را زیارت کند ٩٦
فصل (٢٦) در ثوابِ کسی که امام حسین عليه السلام را محتسباً وقربة الی الله زیارت کند ٩٨
فصل (٢٧) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام أفضل اعمال است ١٠٠
فصل (٢٨) در اینکه هر کس امام حسین عليه السلام را زیارت کند مثل آن است که خدا را در عرشش زیارت کرده ودر أعلی علیین نوشته شود ١٠١
فصل (٢٩) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام زیارت پیغمبر صلى الله عليه وآله است ١٠٢
فصل (٣٠) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام عُمْر ورِزْق را زیاد کند و ترکش عمر ورزق را کم کند ١٠٣
فصل (٣١) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام گناهان را میریزد ١٠٥
فصل (٣٢) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام مُعادل عمره است ١٠٦
فصل (٣٣) در اینکه زیارت قبر امام حسین عليه السلام مُعادل یك حج است

۱۰۸

فصل (۳۴) در اینکه زیارت امـام حسین عليه السلام معادل یك حج ویك عمره است ۱۱۰

فصل (۳۵) در اینکه زیارت آن حضرت معادل ده حج است ۱۱۲

فصل (۳۶) در اینکه زیارتش معادل بیست حج است ۱۱۲

فصل (۳۷) در اینکه زیـارت آن حضرت معادل بیست و پنج حج است ۱۱۳

فصل (۳۸) در اینکه زیارت آن حضرت معادل سي حج است ۱۱٤

فصل (۳۹) در اینکه زیارت آن حضرت معادل پنجاه حج است ۱۱٤

فصل (٤٠) در اینکه زیارت آن حضرت معادل هشتاد حج است ۱۱۵

فصل (٤۱) در اینکه زیارت آن حضرت معادل صد حج است ۱۱۵

فصل (٤۲) در اینکه زیارت آن حضرت معادل هزار حج است ۱۱٦

فصل (٤۳) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام معادل آزاد کردن چند بنده است ۱۱۷

فصل (٤٤) در اینکه زوّار امام حسین عليه السلام شفاعت میکنند ۱۱۸

فصل (٤۵) در اینکه زیارت امام حسین عليه السلام گرفتاري را برطرف مي‌سازد وحوائج را برآورد ۱۱۹

فصل (٤٦) در ثوابِ زیارت امام حسین عليه السلام در روز عرفه ۱۲۱

فصل (٤۷) در ثوابِ کسي که در روز عاشوراء امام حسین عليه السلام را زیارت کند ۱۲٦

فصل (٤۸) در ثوابِ زیارتِ امام حسین عليه السلام در ماه رجب ۱۲۸

فصل (٤۹) در ثواب زیارتِ امام حسین عليه السلام در نیمه شعبان ۱۲۹

فصل (۵۰) در ثوابِ زیارتِ امام حسین علیه السلام در ماه رمضان وشب قدر و شب فطر ۱۳۲
فصل (۵۱) در کسیکه ترك کند زیارتِ امام حسین علیه السلام را در بهشت میهمان اهل بهشت است ۱۳۴
فصل (۵۲) در فضیلت کربلاء وخاك آن ۱۳۶
فصل (۵۳) در فضیلت تربت امام حسین علیه السلام و کیفیت مهر کردن آن و کیفیت برداشتن آن و کیفیت خوردن آن است ۱۴۰
فصل (۵۴) در آدابِ زیارتِ امام حسین علیه السلام است ۱۴۷
فصل (۵۵) در زیارت امام حسین علیه السلام با غسل ۱۴۹
فصل (۵۶) در زیارت امام حسین علیه السلام بدون غسل ۱۵۲
فصل (۵۷) در سبب خروج امام حسین علیه السلام از مدینه ۱۵۳
وصیت معاویه به یزید ۱۵۴
گفتگویِ امام حسین علیه السلام با حاکم مدینه عتبه پسر ابو سفیان ۱۵۶
نامه عتبه به یزید ۱۵۶
نامه یزید بن معاویه به ولید بن عتبه وگرفتن بیعت از چهار نفر ۱۵۷
رفتن امام حسین علیه السلام نزد ولید با سی نفر ۱۵۸
نصیحت مروان بحسب ظاهر امام حسین علیه السلام را ۱۶۰
وداع امام حسین علیه السلام با قبر جدش ۱۶۱
فصل (۵۸) نصیحت محمد بن حنفیه امام حسین علیه السلام را ۱۶۴
وصیت نامه امام حسین علیه السلام به محمد بن حنفیه ۱۶۶
سبب تخلّف محمد بن حنفیه از امام حسین علیه السلام ۱۶۷
فصل (۵۹) گریه زنهایِ بنی هاشم و وداع ایشان با امام حسین علیه السلام

در وقت بیرون رفتن از مدینه ١٦٧
فصل (٦٠) گریه و وداع اُم سلمه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله با امام حسین علیه السلام وقت بیرون رفتن از مدینه ١٦٩
فصل (٦١) در وداع حضرت بـا یاران وخویشان خـود در وقت بیرون شدن از مدینه ١٧٠
آمدنِ فوجهایِ از جن وملائکه بنزد امام علیه السلام در وقت بیرون رفتن از مدینه ١٧٢
فصل (٦٢) ورود حضرت بمکه معظمه ١٧٤
نوشتن نامه از کوفه برایِ امام علیه السلام ١٧٥
نوشتن حضرت جواب نامه‌هایِ کوفیان را ١٧٩
فصل (٦٣) در فرستادن حضرت مسلم بن عقیل را بسویِ کوفه ١٨١
خطبه نعمان بن بشیر بر عَلَيهٔ مسلم بن عقیل علیه السلام ١٨٤
نامه نوشتن عبدالله بن مسلم بیزید بر علیه نعمان ١٨٥
نامه نوشتن یزید بن معاویه برایِ ابن زیاد علیه اللعنه ١٨٦
نامه نوشتنِ حضرت امام‌حسین علیه السلام برایِ شیعیان وأشراف بصره ١٨٨
سخنان یزید بن مسعود با بزرگان بصره ١٨٨
عریضه نوشتن یزید بن مسعود بخدمت امام علیه السلام ١٩٠
توجه ابن زیاد از بصره بکوفه ١٩١
دخول ابن زیاد بکوفه ١٩٢
رفتن ابن زیاد بعیادت شریك بن اعور همدانی در خانه هانی ١٩٤
تدبیر هانی ومسلم در قتل ابن زیاد ١٩٥
عیادت ابن زیاد از هانی ١٩٦

جاسوسی معقل غلام ابن زیاد ۱۹۷

گول خوردن ابن عوسجه از معقل جاسوس ۱۹۸

بازی دادنِ هانی و بمجلس ابن زیاد بردنِ او ۱۹۹

گفتگوی مسلم بن عَمْرو باهلی با هانی ۲۰۲

حبس کردن ابن زیاد هانی را ۲۰۳

اعتراض حسان بن اسماء یا اسماء بن خارجه بر ابن زیاد ۲۰۴

نهضت قبیله هانی ۲۰٤

خیانت شریح قاضی ومتفرق کردن فامیل هانی ۲۰٤

منبر رفتنِ ابنِ زیاد ومتفرّق کردن مردم ۲۰۵

فصل (٦٤) خروج مسلم بن عقیل با هیجده هزار لشکر یا بیشتر ۲۰۵

ترسانیدن چهارنفرخائن ازاصحاب ابن زیاد لشکرمسلم بن عقیل علیه السلام را ۲۰۷

رفتن مسلم بن عقیل بخانه محمد بن کثیر و گرفتاری محمد وپسرش بدست ابن زیاد ۲۱۰

غربت وسر گردانی ۲۱۰

گرفتاری محمد بن کثیر ۲۱۱

رسیدن سپاه شام بکوفه ۲۱۲

شهادت محمد بن کثیر وپسرش ۲۱۳

شجاعت فرزند محمد وشهادتش ۲۱٤

بیرون شدنِ مسلم از خانه محمد بن کثیر ۲۱٤

میهمان نوازی طوعه ۲۱٦

اعلان خطر از طرف ابن زیاد ۲۱۷

خبر دادن بلال ابن زیاد را از حال مسلم	٢١٨
جنگ حضرت مسلم بامردم کوفه	٢١٩
گرفتاري مسلم بن عقیل	٢٢٣
وصیت مسلم بابن اشعث	٢٢٣
آب طلبیدن مسلم بن عقیل	٢٢٤
ورود مسلم بن عقیل بر ابن زیاد	٢٢٥
وصیت دیگر مسلم بن عقیل علیه السلام	٢٢٨
شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام	٢٢٩
قتل هاني بن عروة	٢٣٢
زبانحال حضرت مسلم علیه السلام	٢٣٥
فرستادن ابن زیاد سر مسلم وهاني را بشام	٢٣٧
نامه تشکر یزید بابن زیاد	٢٣٨
فصل (٦٥) در ذکر شهادت محمد وابراهیم پسران مسلم بن عقیل علیه السلام	٢٤٠
میهمان کردن پیره زن دو طفلان مسلم را	٢٤١
رسیدن شوهر پیره زن حارث	٢٤٢
کیفیت شهادت طفلان مسلم	٢٤٣
بردن سر دو طفلان بنزد ابن زیاد	٢٤٦
شهادت طفلان مسلم بطریقی که ناسخ نقل کرده	٢٤٨
فرمان ابن زیاد درباره پسران مسلم	٢٤٨
رهائی دادن زندانبان پسران مسلم را	٢٤٩
شهادت زندانبان	٢٥٠

طفلان مسلم در خانه حارث ٢٥١
گرفتاريِ طفلان مسلم بدست حارث ٢٥٢
شهادت طفلان مسلم بدست حارث ٢٥٣
آوردن حارث سرهايِ طفلان را نزد ابن زياد ٢٥٥
كشته شدن حارث بفرمان ابن زياد ٢٥٦
فصل (٦٦) در توجه امام حسين عليه السلام از مكه بسويِ عراق ٢٥٨
خطبه حضرت امام حسين عليه السلام در مكه ٢٥٩
نصيحت مشفقانه واقدي وزرارة بن صالح امام حسين عليه السلام را ٢٦١
نصيحت مشفقانه محمد بن حنفيه امام حسين عليه السلام را ٢٦٢
نصيحت مشفقانه عبدالله بن عباس امام حسين عليه السلام را ٢٦٣
نصيحت بحسب ظاهر مشفقانه عبدالله بن زبير امام حسين عليه السلام را ٢٦٤
ايضا نصيحت دوم عبدالله بن عباس باامام حسين عليه السلام ٢٦٦
گفتگوى ابن عباس با ابن زبير ٢٦٨
نصيحت عبدالله بن مطيع عدوي امام حسين عليه السلام را ٢٦٩
نصيحت مشفقانه عمرو بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومى امام حسين عليه السلام را ٢٧٠
نصيحت بحسب ظاهر مشفقانه عبدالله بن عمر بن الخطاب امام حسين عليه السلام را ٢٧٢
نصيحت مشفقانه هاشم مخزومى امام حسين عليه السلام را ٢٧٤
ملاقات امام حسين عليه السلام با فرزدق شاعر ٢٧٤
فرستادن عمرو بن سعيد جماعتى را بنزد امام حسين عليه السلام كه او را از سفر منصرف سازند ٢٧٧

نصیحت ونامه عبدالله بن جعفر بامام حسین علیه السلام ۲۷۸
نامه عمرو بن سعید بامام حسین علیه السلام ۲۷۹
نامه یزید بن معاویه به عمرو بن سعید ۲۸۱
نامه یزید علیه اللعنه بعبدالله بن عباس در امر حسین بن علی علیه السلام ۲۸٤
وداع محمد بن حنفیه با حضرت برادر ۲۸٦
ملاقات بشر بن غالب با آن حضرت در ثعلبیه ۲۸٦
ملاقات حسین علیه السلام با ابا هره (ابا هرم) (ابو هریره) ۲۸۸
ملاقات امام حسین علیه السلام با مرد عراقي ۲۸۹
نامه ولید بابن زیاد ۲۹۱
ملاقات امام حسین علیه السلام با طرماح ونصیحت طرماح آن حضرت را ۲۹۱
آگهی یافتن ابن زیاد از توجه امام حسین علیه السلام بجانب کوفه ۲۹٤
نامه امام حسین علیه السلام ببزرگان کوفه ۲۹۵
سبب نامه نوشتن حضرت ۲۹٦
گرفتار شدن عبدالله بن یقطر ۲۹٦
شجاعت وشهادت عبدالله بن یقطر درکاخ ابن زیاد ۲۹٦
ملاقات امام حسین علیه السلام با زهیر بن قین ۲۹۸
خبر دادن هاتف بزینب علیها السلام ۳۰۰
آگاه شدن حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل وهاني بن عروة ۳۰۱
گریه دختر مسلم بر پدر ۳۰۳
ملاقات دوم فرزدق با امام حسین علیه السلام ۳۰٤
رسیدن خبر قتل عبدالله بن یقطر بامام حسین علیه السلام ۳۰۵

ملاقات حضرت با عمرو بن لوزان (یوزان) ۳۰۷
ملاقات امام حسین علیه السلام با حر بن یزید ریاحی ۳۰۹
آب دادن اصحاب امام حسین علیه السلام بلشکر حر ۳۰۹
قصه آب خوردن علی بن طعان محاربی ۳۱۰
فرستادن ابن زیاد حصین بن نمیر (تمیم) [1] را باستقبال آن حضرت ۳۱۰
خطبه حسین علیه السلام در منزل ذو حسم ۳۱۱
خطبه امام حسین علیه السلام بعد از نماز عصر ۳۱۲
جلو گیری حر از حسین علیه السلام ۳۱۳
نداي شگفت‌آور بحر ۳۱٤
ملاقاتِ حرّ با امام حسین علیه السلام بروایت امالی ۳۱۵
ملاقات حسین علیه السلام با عبدالله بن حر جعفی ۳۱٦
پشیمان شدن عبدالله (عبیدالله) بن حر جعفی از ترك نصرت امام حسین علیه السلام ۳۲۰
احوالات عبیدالله بن حر جعفی ۳۲۱
زیاد یادکردنِ امام حسین علیه السلام حضرت یحیی بن زکریا را ۳۲۳
راهنمائي طرماح لشکر حسین علیه السلام را ۳۲۳
نقل نمودن امام حسین علیه السلام خواب خود را برایِ پسرش ۳۲٤

(۱) در ابصار العین ص۱٦ گوید در بعض کتب (حصین بن نمیرسکونی) نوشته شده وآن غلط است چون او شامی است ودستي در جنگ کوفه نداشته پس حصین بن تمیم درست است .

رسیدن نامه ابن زیاد بحر	۳۲۵
جلوگیری حر از حضرت امام حسین علیه السلام	۳۲٦
خطبه امام حسین علیه السلام	۳۲۷
جواب اصحاب بسخنان حسین علیه السلام	۳۲۸
فصل (٦۷) در ورود امام حسین علیه السلام بکربلا	۳۳۰
اسمهای کربلا	۳۳۱
اشعاری مناسب مقام	۳۳۵
آگهی یافتن ابن زیاد از ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا	۳۳۷
پیشنهاد ابن زیاد بعمر بن سعد جنك با حسین علیه السلام را	۳۳۸
تفکر عمر سعد در جنك با حسین علیه السلام	۳۳۹
خطبه ابن زیاد و آماده کردن لشکر	۳٤۲
نامه ابن زیاد بشبث بن ربعی	۳٤۳
تعیین سرهنگان و پرچمداران	۳٤۳
عدد لشکر ابن زیاد ملعون	۳٤٤
مختصر اقوال در عدد لشکر ابن زیاد	۳٤٦
جمع بین اقوال در عدد لشکر ابن زیاد	۳٤٦
شماره اصحاب امام حسین علیه السلام	۳٤۸
مختصر اقوال در عدد لشکر امام حسین علیه السلام	۳۵۰
ذکر رسیدن عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکرهای خود بکربلا	۳۵۱
آمدن قاصد ابن سعد بنزد آن حضرت	۳۵۱
نامه ابن سعد بابن زیاد	۳۵۳
جواب ابن زیاد بابن سعد	۳۵٤

اذن گرفتن حبیب بن مظاهر از آن حضرت برای استمداد از بنی اسد ٣٥٥
ملاقات عمر بن سعد باامام حسین علیه السلام ٣٥٧
نامه خولی بابن زیاد ٣٥٨
فرمان ابن زیاد در جلو گیری از آب فرات ٣٥٩
شماتت عبدالله بن حصین ونفرین أبي‌عبدالله الحسین علیه السلام ٣٦٠
جلو گیری از آب و کندنِ چاه ٣٦١
ملقب شدن عباس علیه السلام بسقا ٣٦٢
نصیحت کردن یزید بن حصین ابن سعد را ٣٦٣
مذاکره حضرت حسین علیه السلام با عمر سعد ٣٦٤
نامه ابن سعد با بن زیاد ٣٦٥
جواب ابن زیاد بعمر بن سعد توسط شمر علیه اللعنه ٣٦٦
ورود شمر بن ذي‌الجوشن بصحراي کربلا ٣٦٨
جواب حضرت بفرستاده ابن سعد ٣٦٩
گفتگوی حسین علیه السلام باابن سعد ٣٧٠
رخصت حضرت حسین علیه السلام أهل بیت وأصحاب را بمراجعت ٣٧١
جواب اهل بیت به امام حسین علیه السلام ٣٧٢
جواب اصحاب به امام حسین علیه السلام ٣٧٣
آگهی محمد بن بشر (بشیر) از گرفتاری پسرش ٣٧٤
دستور حضرت براینکه خیمه‌هارا متصل بهم برپا کنند ٣٧٥
اَمان آوردن جریر بن عبدالله یاعبدالله بن ابی‌المحل از جانب ابن زیاد برایِ حضرت عباس وبرادرانش علیهم السلام ٣٧٥

امان آوردن شمر برای حضرت عباس وبرادرانش علیهم السلام ۳۷۷

هجوم لشگر عمر سعد عصر روز نهم بطرف خیام آن حضرت ۳۷۸

مهلت خواستن حضرت یک شب را ۳۸۰

چرا امام حسین علیه السلام کم اولاد است ۳۸۱

اعتراف سرباز عمر سعد بشجاعت اصحاب حسین علیه السلام ۳۸۲

فصل (۶۸) در وقایع شب عاشورا ۳۸۳

ملحق شدن سی ودو نفر از أصحاب ابن سعد به أصحاب امام حسین علیه السلام ۳۸۳

تنویر وتنظیف آن حضرت بااصحاب ۳۸۳

بعض از وقایع شب عاشورا واشعار یادهر اف لك من خلیل ۳۸۴

بی‌تاب شدن زینب کبری علیها السلام ۳۸۵

گفتگوی بریر باشمر وعبدالله بن سمیر (سخیر) ۳۸۷

یکی از وقایع شب عاشورا اتمام حجت بر اصحاب ۳۸۹

خبر دادن امام حسین علیه السلام شهادت قاسم وعبدالله را ۳۹۰

رخصت دادن حسین علیه السلام یارانش را بباز گشت ۳۹۱

خواب دیدن امام حسین علیه السلام حمله کردن سگ ابلق را ۳۹۲

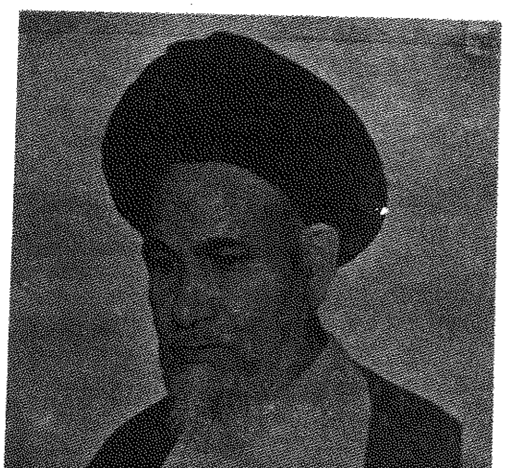
نامه نوشتن امام علیه السلام از کربلا بمحمدبن حنفیه ۳۹۳

یکی از وقایع شب عاشورا خبر سکینه علیها السلام ۳۹۳

اشعار مناسب شب عاشورا از مرحوم کمپانی ۳۹۶

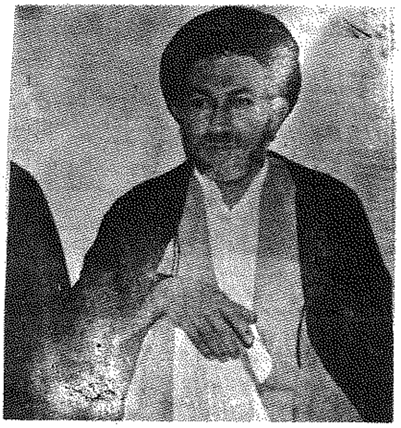
والد مؤلف مرحوم سید مهدي موسوی ده سرخی اصفهانی روز شنبه ۱۰ شهر رجب ۱۳۵۳ قمری در اصفهان در سن ۷۰ سالگی از دنیا رفته ودر تخت فولاد مدفون گردید



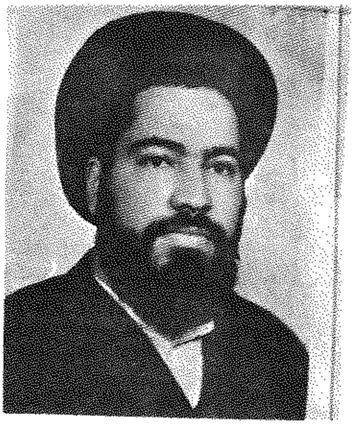


تمثال مؤلف متولد ۱۵ شعبان ۱۳۴۵ هـ ق

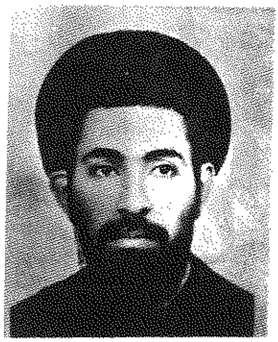
فرزندان مؤلف حفظهم الله



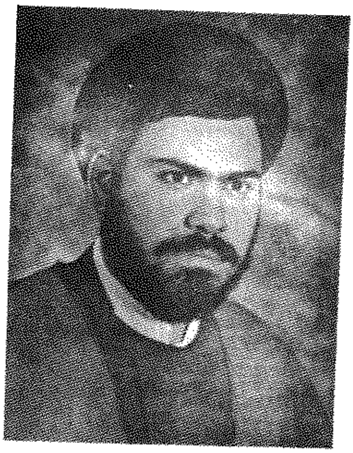
حاج سید محمد علی متولد ۱۵ شعبان
سنه ۱۳۶۶ هـ در ده سرخ



سید علی متولد سه شنبه
۲۷ رجب سنه ۱۳۷۹ هـ در نجف اشرف



حاج سید محمد باقر متولد شنبه ۱۲ ج۲
سنه ۱۳۸۲ هـ در نجف اشرف



حاج سید محمد صادق متولد یکشنبه ۲۴ شهر رجب
سنه ۱۳۸۴ هـ در نجف اشرف

(آثار چاپ شده مؤلف)

(۱) سراج المبتدئين سه چاپ شده

(۲) هدايت الطالبين ترجمه آداب المتعلمين خواجه طوسى سه چاپ‌شده .

(۳) مفاتيح الصحة ده چاپ شده .

(٤) رمز الصحة سه چاپ شده .

(٥) الجمان الحسان في احكام القرآن دو چاپ شده

(٦) ثواب اعمال حج دو چاپ شده

(۷) منتخب المناسك مطابق فتواى هشت نفر دو چاپ شده .

(۸) جزء اول ايضاح الطريقه الى تصانيف اهل السنة والشيعة فى تلخيص كشف الظنون وذيله والذريعه

(۹) جزء دوم ايضاح الطريقه

(۱۰) جزء ۱ مفتاح الكتب الاربعه ازآب تا احياء

(۱۰) جزء ۲ از اخ تا اشياء

(۱۲) جزء ۳ از اصابع تا ايوب بن يقطين

(۱۳) جزء ٤ از بائت تا ترويه

(١٤) جزء ٥ از تزاور تا نيه

(١٥) جزء ٦ از ثائر تا جمعه

(۱۶) جزء ۷ از جمل تا حجة الوداع

(۱۷) جزء ۸ از حجة تا حجة بن الحسن علیه السلام

(۱۸) جزء ۹ از حد تا حفیف

(۱۹) جزء ۱۰ از حق تا حیة

(۲۰) جزء ۱۱ از خائف تا خیول

(۲۱) جزء ۱۲ از داء تا دنیه

(۲۲) جزء ۱۳ از دواء تا ذکیه

(۲۳) جزء ۱۴ از ذل تا رفیق

(۲۴) جزء ۱۵ از رق تا زمیل

(۲۵) جزء ۱۶ از زنا تا سرف

(۲۶) جزء ۱۷ از سرقه تا سنة

(۲۷) جزء ۱۸ از سواء تا شهادة

(۲۸) جزء ۱۹ از شهباء تا صلاة

(۲۹) جزء ۲۰ از بقیه صلاة تا صیود

(۳۰) جزء ۲۱ از ضائن تا طینه

(۳۱) جزء ۲۲ از ظاعن تا عدیله

(۳۲) جزء ۲۳ از عذاب تا علی بن محمد نوفلی

(۳۳) جزء (۲۴) از علی بن محمد هادی تا غسیل

(۳۴) جزء (۲۵) از غش تا فیل

(۳۵) جزء ۲۶ از قائد تا قصیل

(۳۶) جزء ۲۷ از قضاء تا کزبرة

(۳۷) جزء ۲۸ از کساء تا لین

(٣٨) جزء ٢٩ از ماء تا محاضير

(٣٩) جزء ٣٠ از محافظه تا مدينه

(٤٠) جزء ٣١ از مذاء تا مشيع

(٤١) جزء ٣٢ از مص تا مكث

(٤٢) جزء ٣٣ از مكحله تا موم

(٤٣) جزء ٣٤ از مه تا نسك

(٤٤) جزء ٣٥ از نسل تا نية

(٤٥) جزء ٣٦ از واثق تا وقايه

(٤٦) جزء ٣٧ از وقت تا يهودية

(٤٧) جزء (٣٨) مستدركات مفتاح الكتب

(٤٨) فهرست بحار چاپ قديم وجديد

(٤٩) يأتى على الناس زمان در احوالات آخر الزمان در (٨٠٠) صفحه

(٥٠) جزء اول رمز المصيبة في مقتل من قال انا قتيل العبرة

(٥١) جزء دوم رمز المصيبة

(٥٢) جزء سوّم رمز المصيبة

(٥٣) رمز الجليّ في طب الوصي امير المؤمنين علي (ع)

(٥٤) النساء في أخبار الفريقين يا زن در أخبار شيعه وسنّى